بیان

فارسی - عربی

میرزا علی محمد باب شیرازی

بیان

فارسی - عربی
میرزا علی محمد باب شیرازی

بیان

فارسی - عربی

میرزا علی محمد باب شیرازی


کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
7914

کتاب شرح بیان فارسی

بسم الله الامنع الاقدس

تسبیح و تقدیس بساط قدس عز مجد سلطانی را لایق که لم یزل و لا یزال بوجود کینونیت ذات خود بوده و هست و لم یزل و لا یزال بعلو ازلیت خود متعالی از ادراک کل شیء بوده و هست خلق نفرموده این عرفان خود را در هیچ شیء الا بعجز کل شیء از عرفان او و تجلی نفرموده بشیء الا بنفس او اذ لم یزل متعالی بوده از اقتران بشیء و خلق فرموده کل شیء را بشانیکه کل بکینونیت فطرت اقرار کنند نزد او در یوم قیامت بانکه نیست از برای او عدلی و نه کفوی و نه شبهی و نه قرینی و نه مثالی بل متفرد بوده و هست بملیک الوهیت خود و مقتدر بوده و هست بسلطان ربوبیت خود نشناخته است او را هیچ شیء حق شناختن و ممکن نیست که بشناسد او را بحق شناختن زیرا که آنچه اطلاق میشود بر او ذکر شیئیت خلق فرموده است او را بملیک مشیت خود و تجلی فرموده باو بنفس او در علو مقعد او و خلق فرموده این معرفت او را در کنز کل شیء تا آنکه یقین کند بانکه او است اول و آخر و او است ظاهر و باطن و او است خالق و رازق و او است قادر و عالم و او است سامع و ناظر و او است قاهر و قائم و او است محیی و ممیت و او است مقتدر و ممتنع و او است متعالی و مرتفع و او است که دلالت نکرده و نمیکند

الا

الا بر علو تسبیح او و سمو تقدیس او و امتناع توحید او و ارتفاع تکبیر او و نبوده از برای او اولی الا باولیت خود و نیست از برای او اخری الا باخریت خود و کل شیء بما قد قدر فیه او بقدر قد شیء بشیئیته و حقق بالنیة و باو بدء فرموده خداوند خلق کل شیء را و باو عود می فرماید خلق کل شیء را و او است که از برای او کل اسماء حسنی بوده و هست و مقدس بوده که ذات او از هر اسم و وصفی و متعالی بوده کا مور سانح او از هر بهائی و علائی و منزه بوده جوهر مجرد او از هر امتناعی و ارتفاعی و او است اول و لا یعرف به و او است آخر و لا یوصف به و او است ظاهر و لا ینعت به و او است باطن و لا یدرک به و او است اول من یؤمن بمن یظهره الله و او است اول عابد من بمن ظهر و او است شیء واحد که خلق کل شیء بخلق او می شود و رزق کل شیء برزق او داده می شود و موت کل شیء بموت او ظاهر می شود و حیات کل شیء بحیات او ظاهر می شود و بعث کل شیء ببعث او ظاهر می شود لم یر بعین الوجود مثله لا من قبل و لا من بعد ذلک اسم الهویة و طلعة الربوبیة المستقرة فی ظل وجهة الالوهیة و المستدلة علی سلطان الوحدانیة و لو علمت ان فی کل شیء حبة ما ذکرت ذکر نار انها لما لم تسجد لما خلقت کینونیتها عما هی منها و علیها و الا کل لماید و فی حبة نور من نور فنور الی نور علی نور یهدی الله بنوره من یشاء و یرفع الله لنوره من یرید انه مبدء و معید و او است که خداوند واحد احد از برای او نظهور

نفس او هیجده نفس که خلق شده اند قبل کل شیء از نفس او خلق فرموده
و آیهٔ معرفت ایشان را در کینونیت کل شیء مستقر فرموده تا انکه
کل بکنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اول
و حی لم یزل و حکم نفرموده احدی از ممکنات الا بعرفان نفس خود
و توحید کنه کینونیت خود از کل ما سواه خلق عنده قد خلق
بامره الا له الخلق و الامر من قبل و من بعد ذلک رب العالمین
و بعد مخفی نباشد بر ناظر این کلمات که خداوند خلق قرآن را عود
فرمود در روز قیامت بظهور نفس خود در او و بعد خلق فرموده
خلق کل شیء را لما بدعا کان کل شیء حینئذ قد خلق زیرا که هر شیء که
خلق شده از برای یوم ظهور الله بوده زیرا که او است ما ینقطع
الیه کل شیء و ما ینتهی الیه کل شیء و بعد که ظاهر شده بظهور
آیات قدرت خود شبهه نیست که کل شیء بکمال ما یمکن ان یوصل
بلقاء الله رسیدند دو مرتبه خلق فرمود خداوند عز و جل مشیت
اولیه را و خلق فرمود باو کل شیء را و چونکه الان خلق کل شیء در
خلق بدیع ذکر شد دلیل است که خلق او لم یزل و لا یزال بوده
اذ لم یکن شان کان الله الها و لم یکن خلق یعبده و ان الله لم یزل
کان فی علو قدس و ما دونه فی توحده و اول خلق کل شیء در
این آن که آن یوم جمعه است عما یذکره الله شده و حضرت رب
العزة این خلق بدیع را بامر خود خلق و مستقر در ظل او فرموده

الی ان یعیده

الی ان یعیده زیرا که شبهه نیست که الله یبدء ذلک الخلق
ثم یعیده و ان الله علی کل شیء قدیرا و منظم فرموده خلق کل شیء را
[margin] کان
بعد کل شیء با و امر یکه نازل فرموده از ساحت قدس خود و
مشرق ساخته از شمس جود خود تا انکه کل شیء بذکر کل شیء
در کل شیء متکمل در کمال گشته از برای ظهور قیامت اخری تا انکه
جزا دهد هر شیء جزای کل شیء ان کان من نفیا بعد لم و ان کان
من اثباتا بفضله از علم او بکل شیء قبل کل شیء مثل علم او است بکل شیء
بعد کل شیء و قدرت او قبل خلق کل شیء بر کل شیء مثل قدرت
او است بعد خلق کل شیء بر کل شیء لم یزل الله کان عالما بکل شیء
و قادرا علی کل شیء له الاسماء الحسنی من قبل و من بعد یسبح له من فی السموات
و من فی الارض و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب و بعین یقین
نظر کن که ابواب دین بیان مترتب گشته بعد کل شیء و در ظل هو باب
ملائکه سموات و ارض و ما بینهما باذن الله مسجد و مکبر و
مقدس و ممجد و عامل اند و معظم کل در یوم ظهور الله که ظهور
نقطه بیان است در اخرت او راجع باو خواهند شد و هو کان
بعد کل شیء از نفوس متنعمه راجع باو شوند ثمره کل شیء نزد او ظاهر
گشته فطوبی لمن یحشر یوم القیمة بین یدی الله و لیقبلن الله
عن باب من ابواب کل شیء اذا انزل ذات نفس قد رجع الیها کل من قد
دان بالبیان بما قد عمل فی ذلک الباب فلتسرعن فی ذلک ثم ولتسرعن

نفر ولتشرعن نفر ولتشرعن نفر ولتشرعن زیرا که خداوند اسرع کل حاسبین است
چه بسا که حاضر نشود نزد او کل ابواب کل شیء و حکم فرماید بعود خلق
بیان و سمواتیکه در بیان مرتفع شده کل را مطوی فرماید در قبضه خود
بمثل آنکه در قرآن بما لا عد ابواب متکثره در نزد مؤمنین باو متکثر شده
و در حینیکه خداوند عود خلق قرآن فرموده شود نزد او کلا یک نفس
واحده که یک باب از ابواب حکم ذکر می شود نزد او کذلک یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شیء یسئلون
و در آن وقت که عود کل خلق قرآن شد و بدء خلق کل شیء در بیان
شد معرّ نقطه که مظهر ربوبیت بوده بر ارض اسم باسط بود که
سمواتیکه در قرآن مرتفع شده بود کل مطوی شد و راجع شد بنقطه
اول و لو یشهد علی ذلک الا الله و من عنده مع آنکه نازل فرموده بود
در قرآن امری اهم از امر قیامت و عرض براو خداوند محصی است
عدد کل نفوسی که متدین شده بودند بدین قرآن و در حین رجوع آن
کل این نفوس یک نفس بین یدی الله بوده که عود کل شیء شده و خلق
کل شیء در نشأه اخری بامر الله متعالی گشته فلترا قبن انفسکم ان یا
اولی البیان ان لا تحتجبن عن الله ربکم و انتم باللیل و النهار تحبون ان
تتقدسون و در باب اول ان عدد کل شیء امری که خداوند عز و جل
فرض نموده کلمه لا اله الا الله حقاً حقاً از کل بیان راجع باین کلمه
خواهد شد و معرفت این کلمه منوط است بمعرفت نقطه بیان

الذی

الذی قد جعله الله ذات حروف السبع فیه و من یوقن انها نقطة
القرآن فی آخرها و نقطة البیان فی اولیها و انها هی مشیة الاولیة
التی انها هی قائمة بنفسها و کل شیء یخلق بامرها و قائم بها فاذا قد شهدت
کینونیته علی توحید ربه اذ من لم یؤمن بها نفی یدخل فی النار و ایّ نار
ابعد ممن لم یؤمن بها و من یؤمن بها یدخل فی الاثبات و ایّ جنة
اعلی ممن یؤمن بها تلک کلمة قد سبحت و عظمت و کبرت و قدست
و مجدت بها بالغدو و الآصال و نظر مکن در این کلمه الا بمثل آنکه
نظر میکنی در شمس سماء و نظر مکن بمن یؤمن بها الا بمثل آنکه نظر میکنی
در مرآت اذ کل من یؤمن بذات حروف السبع کینونیته تسمّی باسم
من اسماء الله عز و جل و ظاهره ورقة من ورقة شجرة الاثبات کل شیء
راجع باین شیء واحد میگردد و کل شیء باین شیء واحد خلق می شود
و این شیء واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یظهره الله الذی
ینطق فی کل شأن اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء و ان ما دونی خلقی
ان یا خلقی ایای فاعبدون و بدانکه اوست مرآت الله که متجلی
می شود از او مرآت ملک که حروف حی باشند و دیده نمیشود در او
الا الله و هر کس در بیان کلمه لا اله الا الله میگوید باو متوجه
الی الله می شود چنانچه باو بدء خلق او شده و باو عود خلق او شد
می شود ثمره این علم این است که در وقت ظهور من یظهره الله نگو
که ما لا اله الا الله میگوییم و اصل دین ما این است زیرا که آنچه میگو شد

شجی است از شمس او که در ظهور اولای او متجلی شده و او است احق
باین کلمه از کینونیات کل خلق بنفس خود زیرا که اگر موات بگوید در من
شمس است در نزد شمس ظاهر است که شبح او است که میگوید قد عرفناکم
ان یا خلق البیان علو وجودکم فی کلمة ربکم ان لا تحتجبن بمن یظهره الله
یوم القیمة بالموت فان ما انتم تنطقون مثال ظهوره فی افئدتکم وما
ینطق به ذلک ما قد شهد الله علی نفسه علی انه لا اله الا هو المهیمن
القیوم و امروز هو نفسی که در قرآن اینکلمه که جوهر کل دین است
میگوید شبهه نیست که بقول محمد رسول الله من قبل میگوید و شمس
این کلمه در رتبه اداء او بوده که شبح ان در قائلین امروز متجلی است
ولذا راجع می شود باو در ظهور اخرای او که ظهور نقطه بیان است
نه اولای او زیرا که در ظهور اولای او شجره توحید در کینونیات خلق
مرتفع نشده بود و حال که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت
این شجره بمقام ثمر رسیده هر کس در او هست شجی از ان شمس نقطه
فرقان که عین نقطه بیان است در نزد او و لابد ظاهر خواهد کرد
مثل ندم با علی کلمه که دین کل قائم بان است و بقول ان اول دین ثابت
میشود وکل در وقت موت همین را میگویند و باو راجع می شوند
اذا اشباح المرایا لا یرجع الا الی ما قد بدء و اذا ارتفعت المرآت ما منها
من مثال الشمس یرجع الیها اذ قد بدئت منها و لم یکن رجعها و لا عودها
الا فی حد مرائتیها حالی که علو کلمه فرقان من قبل و علو کلمه بیان

من بعد

من بعد نزد شمس حقیقت این قسم باشد چگونه است شئونیکه متفرع
بر اینکلمه است از معرفت اسماء الله و معرفت نبی و معرفت ائمه هدی
و ابواب هدی و مسائل فرعیه که لا یعد و لا یحصی هست هر نفسی یکی
از انها محتجب شده از کینونیتی که بدء وجود او از او بوده و راجع می شود
باو در صورتیکه از شجره اثبات بوده و ایه توحید او هم دلیل بر شمس بوده
و اکر العیان بالله که مدل بر او بوده که لایق ذکر نیست زیرا که نفوسی
که خود را منسوب بقرآن کرده چه قدر حکم بغیر ما انزل الله در ایدی
ایشان هست و این در ذکر کینونیت انها بود نه در ذکر ما یتفرع
علی الکینونیات اذ ما یتفرع الی ما دون الحق یرجع الی الکینونیة و کینونیته
لما لم یدل علی الله لا یذکر عند الله و انچه ما یتفرع بکینونیات حق است
راجع می شود بانها و انها اگر ایات مستقره باشند در مرایای افئده خود
نه مستودعه در بدء و عود راجع می شوند بمقاعد خود ولما کان
الشمس لم تزل مشرقة تلک المرایا لا تزال مستدلة و بوده است
از برای فیض خداوند در هیچ شان تعطیل و نفادی من قبل الله
ربی ولا اشرک بربی احدا و ان ذات حروف السبع باب الله لن ادعو معه
بابا و یوم من یظهره الله فاذا قد فاز بذلک الباب الاول من
الواحد الاول و طوبی للفائزین من حسن یوم عظیم ذلک یوم کل علی الله
ربهم یعرضون

من الواحد الاول

الباب الثانی

ملخص این باب انکه رجوع محمد صلی الله علیه و اله و مظاهر نفس او بدنیا شد

وایشان اول عبادی بودند که در بین یدی الله در یوم قیامت حاضر شدند
و اقرار بوحدانیت او نموده آیات باب او را بکل رسانیدند و خداوند
بوعده که فرموده بود در قرآن ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا
فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ایشان را ائمه کردانید
و همان دلیل که نبوت محمد از قبل ثابت است بهمان رجوع ایشان بدنیا
عند الله و عند اولی العلم ظاهر است و آن دلیل آیات الله است که
ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز می باشند و شبهه نیست که شرف
عبد بتوحید خداوند و معرفت او است و اقرار بعدل و طاعت و
رضای او و شبهه نیست که این نفوس مقدسه قبل از هر نفسی بانچه
جوهر کل علو و عزت است فائز کردیده زیرا که هر ذی روحی که تصور کند
عزی مشاهده نمیکند الا برضای خداوند و شبهه نیست که ایشان
اول انواری بودند که بین یدی الله سجده نموده و آیاتی که نازل فرموده بود
بباب خود قبول نموده تبلیغ آنها را فرموده و هیچ علوی در امکان
اعلی تر از این نیست که مؤمن از عبد مدل علی الله باشد و بقدر تسع تسع
عشر عشر تا سعشر از محبوب خود محتجب نباشد زیرا که هر نفس آنچه
در حیات خود میکند اراده نمیکند الا رضاء الله زیرا که این است
منتهای مقصد کل و شبهه نیست که رضاء الله ظاهر نمیشود
الا برضای آن کسیکه خداوند باو حجت خود را عطا فرموده باشد
و شبهه نیست که این انوار مقدسه برضای خداوند قبل کل شیء مرضی

شده

شده و همین است علو اعلی فوق هر علوی و سمو ابهی فوق هر
سموی و شبهه نیست که رجع ایشان در ظهور اخرت اعظم تر است
نزد خداوند از ظهور بدء ایشان در قبل و بانچه قبل نبوت ثابت
شده امروز ولایت ثابت می شود اگرچه ظهور نقطه بیان بعینه همان
ظهور محمد است در رجع آن ولکن چون ظاهر شده بظهور الله
کل اسماء در ظل او مستدل علی الله هستند زیرا که او است اول و اخر
و ظاهر و باطن و از برای او است اسماء حسنی مخصوص کردانیده
خداوند اسماء ایشان را در این کور بحروف حی زیرا که چهارده نفس مقدسی
بوده و اسم مکنون مصون که باسماء ابواب اربعه یا انوار عرش یا حوامل
خلق و رزق و موت و حیوة مذکور می شوند که کلا عدد حی می شوند
که اقرب اسماء بوده اند الی الله و ماسوای آنها مهتدی بهدای هستند
ایشان زیرا که بدء فرمود خلق بیان را با ایشان و ایشان انواری
بوده اند که لم یزل و لا یزال نزد عرش حق ساجد بوده و هستند
در هر ظهوری باسمی مذکور نزد خلق بوده در هر ظهوری تغییر
اسماء جسد نیز از برای ایشان بوده و لیکن اسماء کینونیت که مدل علی الله
بوده در افئده ایشان ظاهر بوده و اگر نبود بقرب کینونیت خود نتوانستند
بین یدی الله حاضر شوند لم یزل و لا یزال بوده و هست و از برای
خداوند اسماء ما لا نهایه بما لا نهایه بوده و هست و لیکن کل باین
اسماء متجلی کشته چنانکه هدایت کل بهدایت اینها شده و در افئده

ما یخرج من افواههم خلق بیان از ایشان

این اسماء دیده نمیشود الا الله بلکه در مؤمن از هیچ نفس مؤمنی و
مؤمنهٔ دیده نمیشود الا الله وحده الا له الخلق والامر من قبل
ومن بعد لا اله الا هو الحی القیوم وهر نفسیکه مؤمن بمحمد صلی الله
علیه واله بوده یا دون ان رجع نموده در ظل او وان کلا یجزی
بما کسبوا والله علی کل شیء شهید

الباب الثالث من الواحد الاول در اینکه علی علیه السلام راجع شد بدنیا
با انجه مؤمن باو بودند ودون ان وآن ثانی من امن بالنقطه است
بعد از سین الباب الرابع من الواحد الاول در اینکه فاطمه صلوات الله
علیها راجع شد بحیوة دنیا با هر کس که مؤمن باو بود ودونها
الباب الخامس من الواحد الاول در اینکه حسن علیه السلام راجع شد بحیات
دنیا با هر کس که مؤمن بان بود ودون آن الباب السادس من الواحد الاول
در اینکه حسین علیه السلام راجع شد بحیوة دنیا با هر کس که مؤمن بان بود
ودون ان الباب السابع من الواحد الاول در اینکه علی ابن الحسین
علیهما السلام راجع شد بحیوة دنیا با هر کس که مؤمن بان بود ودون آن
الباب الثامن من الواحد الاول در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام راجع شد
بحیوة دنیا با هر کس که مؤمن بان بود ودون ان الباب التاسع من الواحد الاول
در اینکه جعفر ابن محمد علیهما السلام راجع شد بحیوة دنیا با هر کس که
مؤمن بان بود ودون ان الباب العاشر من الواحد الاول در اینکه موسی ابن
جعفر علیهما السلام رجوع فرمود بدنیا با هر کس که مؤمن بان بود ودون ان

الباب الحادی

[margin: ... قرآن ... محمد باو است ... دیده نمیشود]

الباب الحادی والعشر من الواحد الاول که اینکه علی ابن موسی علیهما السلام
رجوع فرمودند بدنیا با هر کس که مؤمن بان بود ودون ان الباب الثانی والعشر
من الواحد الاول در اینکه محمد ابن علی علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا
با هر کس که مؤمن بآن بود ودون ان الباب الثالث والعشر من الواحد الاول
در اینکه علی ابن محمد علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا با هر کس که مؤمن
بان بود ودون آن الباب الرابع والعشر من الواحد الاول در اینکه حسن ابن علی
علیهما السلام رجوع فرمودند بدنیا با هر کس که مؤمن بآن بود ودون آن
الباب الخامس والعشر من الواحد الاول در اینکه حضرت حجة علیه السلام
ظاهر شد بآیات وبینات بظهور نقطه بیان که بعینه ظهور نقطه
فرقان است اگرچه نقطه بیان در اول ذکر شد ونقطه فرقان
در ثانی وظهور حضرت در باب خامس عشر تر ان اینکه نقطه در مقام
تحدد که صرف ظهور الله است باسم الوهیت ظاهر است در مقام اول
ذکر شد ودر مقام تعین که مشیت اولیه است در مقام ثانی ذکر شد
ودر مقام قائمیت بر کل نفس که مخصوص بظهور رابع عشر است در باب
خامس عشر ذکر شد ونقطه در مقام اولیت لم یزل ولا یزال بوده وهست
واو است احق بذکر کل اسماء ان نفس اسماء بنفسها ومثال این در وقتی که
اسم الوهیت هست اسم ربوبیت هم هست وکل اسماء هم هست مع انکه
ظاهر باسم الوهیت لم یزل ولا یزال در مقام نقطه مذکور است وامثله
کل اسماء در علو امکنه خود ظاهر اذ هو الاول فی حین الذی هو الآخر

وهو الباطن وفی حین الذی هو الظاهر وهو الذی یذکر باسم کل اسم
فی حین الذی لم یذکر باسم لا اله الا هو القائم القیوم الباب السادس والعشر
من الواحد الاول در اینکه باب اول رجوع فرمودند بدنیا با هر کسی که باو
مؤمن بود من حق و دون او الباب السابع والعشر من الواحد الاول در اینکه باب
ثانی رجوع فرمودند بدنیا با هر کسی که باو مؤمن بود من حق و دون او الباب الثامن والعشر
من الواحد الاول در اینکه باب ثالث رجوع فرمود بدنیا با هر کسی که باو
مؤمن بود من حق و دون او الباب التاسع والعشر من الواحد الاول در اینکه
باب رابع رجوع فرمود بدنیا با هر کسی که باو مؤمن بود من حق و دون او

الباب الاول من الواحد الثانی

فی بیان معرفة الحجة والدلیل ملخص این باب آنکه خداوند عالم عز شأنه
در هر کور بانچه اعلی علو اهل آن کور تفاخر مینمایند حجت را نازل میفرماید
چنانچه در زمان نزول قرآن افتخار کل بفصاحت کلام بود از این جهة
خداوند قرآن را با علی علو فصاحت نازل فرمود و او را معجزه رسول الله
صلی الله علیه و اله قرار داد و در قرآن خداوند اثبات حقیت رسول الله
صلی الله علیه و اله و دین اسلام را نفرموده الا بآیات که اعظم بینات است
و دلیل بر اعظمیت آن آنکه کل بحروف هجائیه تکلم میکنند و خداوند
عالم کلمات قرآنیه را بشأنی نازل فرمود که اگر ما علی الارض جمع شوند
و بخواهند آیه در مقابل آیات قرآن بیاورند نمیتوانند و کل عاجز
می شوند و سر آنکه خداوند نازل فرمود قرآن را از شجره مشیت

که حقیقت

که حقیقت محمدیه باشد بلسان خود حضرت و آن شجره ممتنعه
هیچ حرفی نازل نمیفرماید الا و اخذ روح آن میکند در حین نزول
مثل آنکه نازل فرماید انا قد بدئنا ذلک الخلق امرا من لدنا انا کنا
علی کل شیء قائمین فاذا ذکر البدء یتعلق بکل ماینذکر به اسم کل شیء زیرا که
غیر خداوند محیط بکل شیء نیست که کلام آن مهیمن باشد بر کل شیء و تردد
قول او کل خلق بدء شوند وکذلک ان نزل الله و انا لمعیدون ذلک الخلق
وعدا علینا انا کنا علی کل شیء قادرین زیرا که حین نزول این کلمه اخذ
ارواح عود کل شیء در مظهر این آیه می شود که در یوم قیامت بین یدی الله
حاضر شود که عود کل شیء صدق نماید و غیر الله مقتدر بر این نیست
زیرا که آنچه خداوند تکلم میفرماید از شجره حقیقت بنفسها کینونیت
شیء خلق می شود اگر در دون علیین است از حروف نفی می شود و اگر از
حروف علیین است از حروف اثبات می شود زیرا که قول الله حق است
و در هر شیء که نازل می شود شیئیت تعلق میگیرد که حق شود و کلالت
کند بر اینکه او حق است وعلی هذا قد نزلنا من قبل ان النار حق و
الجنة حق و بیان خلق روح کلمه حق در مقام خود شده و هو نفسی
که تفکر در او نماید بیقین مشاهده میکند که ارواح حقیه بظهور
نقطه اولیه بآیات الله در کینونیات انفس و آفاق مذوت میگردد
چنانکه خداوند قبل در قرآن در آیه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی
انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق ذکر فرموده و تا آنکه کسی ناظر بکینونیت

کل شیء نشود که روح فؤاد بش باشد ادراک تحقق علی ان قولا الله حق
نمیکند بر اینکه بذکر قول تحقق حق می شود در کینونیت شیء دیگر
کینونیت شیء و این معنی مخصوص است بخداوند عز و جل از غیر او خالق
شیء و رازق شیء و ممیت شیء و محیی شیء نیست و هو کلمه که در ملک
او با و نفی نفی شود یا اثبات اثبات در ظل انچه او نازل فرموده از آیات
حشر می شود بلکه نیست ان کلمات بعینه الا انچه از مظاهر آیات الله
و کلمات ان ظاهر میگردد زیرا که چنانکه خداوند ذکر مؤمن میفرماید
خلق او بان می شود و چنانکه دون حروف علیین را نازل میفرماید
خلق ارواح آن باون می شود این است سر انکه آیات الله حجت است
بر کل خلق و اعظم بینات و اکبر ظهورات است بر اثبات قدرت او
و علم او و شبهه نیست که در کور نقطه بیان افتخار اولوا الالباب بعلم توحید
و دقایق معرفت و شئونات متصعده نزد اهل کلمات بوده از انچه خداوند
عالم حجت او را مثل حجت رسول خدا در نفس آیات قرار داده و در علو
توحید و سمو تجرید کلماتی از لسان او جاری فرموده که هر ذا روح توحیدی
نزد او خاشع شده الا کسیکه درک ننماید انچه او با محبوب خود تکلم
فرموده و شئونات حکمیه و علمیه که لانهایه ان نزد او ظاهر فرموده که غیر الله
قدر آن را نداند نستر و عارف نگشته اگرچه ظهور شمس حقیقت بنفسها
مسدد کل ممکنات است از علو عرفان او ولیکن بچیزی که خداوند
در او کذاشته از آیات و کلمات خود محتجب بکل موجودات است بضیا

آثار خود

آثار خود هل یکن له من عدل لیعرف به او من کفو لیبعث به او من
شبه لیشبه به او من قرین یقترن به او من مثال یماثل به
فسبحان الله عن ذلک تسبیحا عظیما ان لا یری فیه الا الله و انا کل له
عابدون و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بینات
خود را عطا فرموده و او را حجت ممتنعه بر کل شیء قرار داده و اگر کل ما
علی الارض جمع شوند نمیتوانند ایه بمثل ایاتیکه خداوند از لسان او
جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصور کند بیقین مشاهده
میکند که این ایات از شان بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است
که بر لسان هر کسی که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد
فرمود الا از نقطه مشیت زیرا که او است مرسل کل رسل و منزل کل کتب
و هر گاه این امری بود که از قوه بشر ظاهر می شد از حین نزول قرآن
تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید
کسی بایه اتیان کرده باشد با وجود یکه کل با علو قدرت خود خواستند
که اطفاء کلمة الله را نمایند ولی کل عاجز شده و نتوانستند و امروز

۳ نزول

اگر کسی تصور کند از اول بیان تا امروز بیقین مشاهده میکند که
انفاسیکه اعتراف بحجیت ایات نموده و تبلیغ انها را بکل فرموده حجة الله
بوده و اگر ظاهر نبوده حجیت ایشان ولکن علو عرفان ایشان نزد
هیچکس پوشیده نیست زیرا که ادنی تلامذه مرحوم سید اعلی علی
علما و حکمای روی ارض را پشت پا زده و در اشخاصی که تصدیق

بحجیت ایات نموده اند چه از این طایفه چه غیر ایشان نزد هیچکس شبهه
در علو تقوای ایشان نبوده و نیست اگر خبر کرا این از جهت ضعف مردم است
والا انچه خداوند شهادت دهد معادل نمیشود با شهادت کل ما علی الارض
و شبهه نیست که شهادت خداوند ظاهر نمیشود الا بشهادت کسیکه
حجت قرار داده است اورا و کافی است شهادت نفس ایات بعجز ما علی الارض
از کلشیء زیرا که این حجتی است باقیه من عند الله الی یوم القیمة و هرگاه
کسی تصور در ظهور این معجزه نماید بلا ریب تصدیق در علو امر الله
مینماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که
کل با آنها متعلم گشته متعری بوده و حال باین نوع که تلاوت ایات مینماید
بدون فکر و تامل و در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات مینویسد
بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیه در علو مقامات معرفت و
توحید ظاهر مینماید که کل علما و حکما در ان موارد اعتراف بعجز از
ادراک آنها نموده شبهه نیست که کل ذلک من عند الله هست علمائیکه
از اول عمر تا آخر جهدها نموده چگونه در وقت نوشتن بسطری عرب
دقت نموده و آخر الامر کلماتی است که لایق ذکر نیست کل اینها از جهة
حجت خلق بوده و الا امر الله اعز و اجل از این است که بتوان اورا
شناخت بغیر او بل غیر او شناخته میشود باو قسم بذات خداوند یکه
وحده وحده بوده و هست که آثار ان مصفی تر است از ضیاء
شمس در نهار و آثار آنهائیکه مهتدی شده اند بعلو هدایت او اگر با علی علو

در حجر علم و عرفان واصل کردند مثل آثار انها مثل نور کواکب است
در لیل و استغفر الله عن ذلک کیف یدرک بحر الازل بحر الحدوث و کیف
یعرف ذکر الاول بذکر الحدود و سبحان الله و تعالی عن کل ما یذکر به
الاشارات فی ملکوت الارض و السموات کل اینها نظر بمقامات حدود بین
خلق بود که ذکر شد و الا انچه احتجاج میشود یوم قیامت این است
چنانکه بهمین احتجاج شد در این قیامت چنانچه خداوند سؤال فرمود
بلسان لسان خود که ایا قران کتاب کیست کل مؤمنین باو گفتند که
کتاب الله است بعد سؤال کرده شد که ایا فرق در میان فرقان و بیان
دیده میشود اولی الافئده گفتند لا والله کل من عند ربنا و ما یذکر
الا اولوا الابصار بعد خداوند عالم نازل فرموده که او نبوده کلام من
بلسان محمد رسول الله صم و این است کلام من بلسان ذات حروف
السبع باب الله و هر کس بان ایمان اورده مفری از برای او نیست اگر
بخواهد در ایمان خود ثابت باشد الا انکه ایمان اورد باین ایات و الا
باطل خواهد شد کینونیت او و اعمال او کیوم لم یکن شیئا عنه مذکورا
و بعد نازل فرموده ای خلق من کل از اول عمر تا آخر عمر منتهای جهد و جهد
عمل میکنید از برای رضای من اگر امری از امور فرعیه را عامل هستید
لاجل ان است که من در کتاب خود نازل کرده و اگر با ئمه هدی ایمان
اورده اید یا انکه بزیارت قبور ایشان تقرب بسوی من میجوئید
بواسطه ان است که در قران بر من اسمای انها نازل شده و اگر اقرا

بنبوت محمد رسول الله میکنید بواسطه آن است که رسول من بوده
واگر در حول کعبه طواف میکنید بواسطه آن است که من او را
بیت خود خوانده و اگر قرآن را معظم میدارید بواسطه آن است که
آن کلام من است و تیره هر نفسی اگرچه آن نفس امت آدم باشد لابد
آنچه میکند بواسطه نسبت اوست بمن چنانکه نزد خود چنین فهمیده
و حال آنکه محتجب شده و خلاف واقع تصور کرده و از ظهورات بعد
من محتجب شده زیرا که هیچ شیء نیست مگر آنکه راجع میشود حکم او
باین هیکل انسانی که خلق شده است بامر من و آن هیکل راجع
میشود درجه بدرجه تا آنکه میرسد بنبی من و آن نبی ثابت
نمیشود نبوت او الا بکتابیکه نازل شده بر او و حجتی که باو عطا
شده و امروز که یوم ظهور من است که بنفسه ظاهر شده و این
ذکر بنفسه مثل ذکر کعبه است که بیت خود خوانده و الا از برای
ذات من نه اولی است و نه اخری و نه ظهوری است و نه بطون
بلکه امروز آنچه راجع باین نفسیکه از قبل من آیات مرا تلاوت مینماید
شود راجع بمن میشود و آنچه راجع باو نمیشود راجع بمن نمیشود
این است ظهور من بنفسه و بطون من بذاته زیرا که غیر این ممکن
در امکان نیست و اعلای از این متصور در بیان نمیشود چقدر
محتجب هستید ای خلق که کل بنسبت بمن در مقاعد خود چنان
تصور میکنید که در رضای من هستید و آنچه دلالت بر من میکند
وایات

و آیات قدرت مرا که خزائن فطرت اوست باذن من تلاوت
مینماید بغیر حق او را در جبلی ساکن کرده اید که احدی از اهل آن
قابل ذکر نیست و در نزد او که حروف نزد من است غیر یک نفس که از
حی کتاب من است نیست و بین یدی او که بین یدی من است در
لیل یک مصباح مضیئی نیست و حال آنکه بمقاعد یکه بشمرد درجات
باو میرسد مصابیح متعدده مشرق و ما علی الارض که از برای او خلق
شده بآلاء او متلذذ و از او بقدر یک مصباح محتجب ابی است
که من شهادت میدهم در این روز بر خلق خود و دون شهادت من
نزد من لاشیء بوده و هست و هیچ جنتی از برای خلق من اعلای
از حضور بین یدی نفس من و ایمان بآیات من نیست و هیچ
ناری اشد از احتجاب این خلق بمظهر نفس من و ایمان بما ورد من
بآیات من نبوده و نیست اگر میگوئید از قبل من چگونه تکلم مینماید
نمی بینید آیات مرا با آنچه قبل در کتاب من گفتید حال هم حیا نمیکنید
و حال آنکه دیدید که ثابت شد کتاب من و امروز کل باو مؤمن
بمن هستید و عنقریب خواهید دید که افتخار شما با ایمان باین آیات است
ولیکن امروز که نفع میدهد انفس شما را اظهار ایمان بما لا ینفعکم و یضرکم
محتجب شده اید و هیچ ضرر نرسیده و نخواهد رسید بر مظهر نفس من و آنچه
ضرر رسیده و میرسد بانفس خودتان راجع میگردد ترحم بر انفس خود
نموده و در هوائی که گمان رضای من میکنید عروج نموده و در جائیکه

محقق است رضای من بحجتیکه دین کل باو ثابت است از منسوبین
بقرآن محتجب شده اید قسم بذات مقدس خود که هیچ حجتی از
برای این خلق اعلای از ظهور من و آیات من نیست و هیچ ناری
اشد از احتجاب من و آیات من نیست و هرگاه میگوئید عجز ما نزد
ما ثابت نیست سیر نموده در شرق ارض و غرب ارض اگر چه این
کلمه ایست بلا معنی زیرا امروز حق ما علی الارض راجع می شود بقطع
اسلام و هرگاه فصحای این قطع عاجز هستند دلیل است که کل عاجز
هستند و اگر اینها می گویند ما عاجز نیستیم چرا اتیان نمینمایند
باینه مثل آیات ما از فطرت نه بنحو تکسب و سرقت اگرچه در نزد
هر حق لابد است که بقدر معجزه در زمان موسی اظهار آنچه در نزد
خود است نمایند و حمد خداوند را که از زمان ظهور تا امروز از علمای
این قطع بقدر اینهم ظاهر نشده بزعم خود در علو رضای حق سیر مینمایند
و از محقق حق بآیات قدرت خود محتجب هستند و همین ذل علمای
اسلام را بس که بر نسبت اسلام اظهار علم اسلام را می نمایند و از
کسی که کلام او محقق اسلام بوده و هست محتجب می شوند و اگر باحتجاب خود
راضی میبودند و ظلم بر نفسی نمیکردند و حکم بغیر آنچه در قرآن نازل
شده بود نمیکردند خود را ابرار انداخته بودند و حال خود را و اشخاصی که
ایشان را علمای اسلام دانسته بلکه هر کس از ظهور الله محتجب گشته و میشود
عذاب الها از برای ایشان است و هرگاه ایشان تفکر در آیات الله

نموده

نموده عجز خود را مشاهده می نموده و آن وقت نه سلطان اسلام
و نه اشخاصی که در ظل او بودند راضی باحتجاب از حق نمیشده زیرا
که افتخار کل باتباع حق است و هرگاه مشتبه کاری هم نزد ایشان نموده
امر باینجا منتهی نگشته چنانچه شبهه نیست که آخر الامر خداوند حق را
بر کل ظاهر خواهد فرمود بحجیت او چنانچه امروز هم بخواهد کسیکه خود را
منسوب باسلام میداند چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم
اثبات حجیت آیات را نماید اقرب از لمح بصر میشود چنانچه اگر اقتدار
دارد کل علما را حاضر مینماید و میگوید بایشان بفتاوی تمام کسیکه
صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شق بیرون نیست یا آنکه
شما ها اتیان کرده اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این
آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانک اللهم انک انت سلطان
السلاطین لتؤتین السلطنة من تشاء و لتنزعنها عمن تشاء و لتعزن
من تشاء و لتذلن من تشاء و لتنصرن من تشاء و لتخذلن من تشاء
و لتغنین من تشاء و لتفقرن من تشاء و لتظهرن من تشاء علی من تشاء
فی قبضتک ملکوت کل شیء تخلق ما تشاء بامرک انک کنت علاما مقتدرا
قدیرا تکلم نمائید بمثل آنچه او تکلم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل
آنچه او نوشته بلا تامل و سکون قلم و هرگاه نمیکنید دلیل است بر آنچه
کرده اید بغیر حق شده و صاحب این آیات حق است من عند الله
و شبهه نیست در اینکه خداوند این آیات را نازل فرموده براو

مثل آنکه بر رسول خدا نازل فرموده چنانچه حال مثل این آیات
بقدر صد هزار بیت در میان خلق منتشر است بغیر صحف مناجات
او و صور علمیه و حکمیه او و در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او
ظاهر میگردد یا باسرع طوریکه کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات الله را
قرائت مینماید میتوان عرفان کرد که هر گاه از اول ظهور تا امروز
می گذاشتند چه قدر از آثار از نزد او منتشر شده بود و هر گاه
میگوئید که این بنفسها حجت نمیشود نظر کنید در قرآن هر گاه خداوند
در مقام اثبات نبوت رسول خدا صم بغیر آیات احتجاج فرموده شماها
هم تامل نمائید و حال آنکه خداوند نازل فرموده ما یجادل فی آیات
الله الا الذین کفروا فلا یغررک تقلبهم فی البلاد کذبت قبلهم قوم نوح
و همت کل امة برسولهم لیاخذوه وجادلوا بالباطل لیدحضوا به
الحق فاخذتهم فکیف کان عقاب و کذلک حقت کلمة ربک علی الذین
کفروا انهم اصحاب النار و در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم
یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم ان فی ذلک لرحمة وذکری لقوم
یؤمنون و جائیکه خداوند شهادت داده بکفایت کتاب بنفس آیات چگونه
کسی میتواند بگوید کفایت نمیکند حجیت کتاب بنفسه و اگر گفته میشود
در آیات انجیل اولین گفتند از دو شق بیرون نیست یا آنکه غرض
ایشان تصدیق حق نکردن است که از برای ایشان ثمری ندارد هیچ
دلیلی چنانچه خداوند نازل فرموده و ان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها

آیات

ودرجایی

و در جایی دیگر نازل فرموده ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤمنون
ولو جائتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم و اگر غرض احتیاط در دین است
که فهم آن سهل است فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون یا خود حاضر
می شود و آنچه میخواهد از مطالب بنهج آیات سؤال می نماید تا آنکه
خود بشنود که در نزد مبدء تاملی و ترکیبی و ملاحظهٔ اقترانات نیست
و یا آنکه کسی را بفرستد که در نزد او ساعتی نشسته و آنچه تلاوت
میکند از آیات الله نوشته بعد تفکر در آنها نموده تا یقین نماید که از
فکر و اقترانات کلمات با هم نمیشود و اگر می شد از صدر اسلام تا امروز
در قرآن شده بود و از اول ظهور این امر تا امروز کسی در مقابل از این
سبل بر آمده بود و اگر نکته گیری در اعراب قرائت یا قواعد عربیه می شود
مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می شود نه آیات بر آنها
جاری می شود و شبهه نیست که صاحب این آیات نفی این قواعد و علم
بآنها را از خود نموده بلکه هیچ حجتی نزد اولوا الالباب از عدم علم بآنها
و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم تر نیست زیرا که معجزه این علوم
فهم کتاب الله هست و بر معجزه که کتاب الله نازل مینماید علم باین علوم
لازم نبوده و نیست بلکه کل قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده
ثابت است چه بسا از اشقیا مثل صاحب کل علوم هستند و لکن
ایمان ایشان بایمان بآیات الله ثابت است زیرا که معجزه علوم علم
باوامر الله است نه دون آن و اتباع مرضات او که اگر بنفسه اشتغلوم

معتبر بود صاحبانان در عرب بیشتر از عجم ظاهر شده اند و حال آنکه
شرفی نیست در اینها بلکه شرف برضای خداوند و علم بتوحید اوست
و استقرار در ظل طاعت و رضای او و شبهه نیست که اکثر آنچه میکنند ما بین
خود و او قصد نمیکنند الا رضای او را و حال آنکه برضای او کم کسی مطلع میشود مگر
کسیکه برضای حجت او مطلع شود و امروز رضاء الله منحصر است برضای حجت او
و مستقرین در ظل او و اکرچه دعون انما یحسبون انهم مهتدون و لکن آنچه
خداوند شهادت میدهد ثابت میماند و آنچه غیر متبعین امر الله می کنند
مضمحل میگردد هرکاه امروز ذکری از اشخاصی که تمکن یافته اند در صدر
اسلام نموده اند هست از رهبان نصاری و فقهای عرب ذکری هم از
محتجبین امروز خواهد ماند و امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست
که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت حق را بعین یقین مشاهده
نماید تا آنکه از لقای مظهر بکه لقای او لقاء الله هست و رضای او رضاء الله
هست محتجب نماند زیرا که کل خلق شده اند از برای همین چنانکه خداوند
نازل فرموده الله الذی رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش
وسخر الشمس والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء
ربکم توقنون و شبهه نیست که هر مرآتی که مقابل شمس شود خود مستشرق
می شود و الا او بنفسه خود طالع می شود و غارب میکردد و عزت کل است
که بثمره وجود خود که موقن بلقاء الله و ایمان بآیات اوست برسند
و الا خود شیء باطل میکردد بنفسه و همین ثمره است که غرس شجره قرآن

در افئده

در افئده مردم نموده از برای امروز و امروز کل خود را بنسبت باو
معزز و مفتخر میدانند و میکنند آنچه میکنند و این است معنی لا
حول و لا قوة الا بالله در تشریع و الا اکر این نسبتی که حقیقت ندارد
از خود سلب نمایند بقدر ذبابه قوت ندارند و همین دلیل است
محتجبین را که بنسبت باو میکنند آنچه میکنند و عوض ثمره وجود خود
که امروز نصرت اوست نصرت نکرده بلکه بعدم نصرت هم راضی
نمیشوند و اکر راضی میشدند ثمر این شجره در این جبل نمی شد
و خداوند کافی است کل عباد را حکم خواهد فرمود بقسط و
حکم او همین حکم است که الان در این کلمات ظاهر میشود که تا
یوم قیامت فصل مینماید ما بین مقبلین بسوی او و دون او
و آنچه قضاهای خداوندی است جاری خواهد شد و او است
بهترین حافظین و ناصرین و بهترین حاسبین و حاکمین

الباب الثانی من الواحد الثانی

فی ان لا یحیط بعلم ما نزل الله فی البیان من احد الا من شاء الله

ملخص این باب آنکه کسی احاطه بآنچه خداوند نازل فرموده
در بیان نمینماید الا من یظهره الله او من علمه علمه و مثل ذلک شجره
که بیان از او طالع شده زیرا اکر جمیع اهل سموات و ارض مداد
شوند و کل اشیاء قلم و کل انفس محصی شوند نتوانند حرفی از
حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند اذ ما جعل الله لحروف منه

اولا واخرا واذن نیست از برای احدی که تفسیر کند بانچه خداوند
در بیان نازل فرموده الا کل حروف علیین را بمن یظهره الله و حروف حی او
و کل حروف دون علیین را بابواب نار او زیرا که کل حروف علیین در ظل
او محشور خواهند شد و کل حروف غیر علیین در ظل نفی محشور خواهند
شد و مثل مثل بعد است لا تبدیل لامر الله چنانچه مثل مثل مثل
بعد بعد است کل قرآن صد و چهارده سوره بوده و هر شش سوره
در علو شان هر حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم نازل شده که
شش سوره اول از نقطه بوده و شش سوره اخر از میم و کل حروف
علیین راجع باین مظاهر تسعة عشر می شود و کل حروف دون علیین
راجع بمظاهر تسعة عشر ابواب نار می شود و کل ابواب نار راجع می شود
بباب اول که کل در کلمه لا اله الا الله جمع می شود انچه از دون حروف
علیین است در نفی و انچه از حروف علیین است در اثبات و کل
حروف دون علیین قرآن در ظل اول باب نار فانی شده و کل حروف
علیین قرآن در ظل کلمه اثبات باقی مانده کذلک یفنی الله من یشاء
ویبقی من یرید انه هو المقتدر القدیر و جایز نیست تفسیر بیان الا
بانچه تفسیر شده از نزد شجره او و کل اسماء خیر او در انوار افئده
مؤمنین باو لایق و کل حروف دون علیین او در حقایق دون مؤمنین
باو جاری و لم یزل و لا یزال مثل بیان مثل نفس انسانی است
که حی است و کل حروف نور و نار ان در آفاق و انفس مبین چنانچه

ما نحن کل ابواب جنت راجع می شود بباب اول

امروز

امروز هر کسی بخواهد تمیز دهد چونکه یوم ظهور الله است میتواند
ولی بعد از ارتفاع شجره لا یقدر احد ان یمیز بحقیقة الواقع الا
علی حکم الظاهر من لم یتعد حدود الله فیه فهو من حروف العلیین
و من یتعد فمن دونه الا ان یفرجن الله عن ذلک الخلق بظهور
نفسه یوم القیمة فاذا اما یحکم نقطة البیان فی اخرها من احکام
الواقعیة الاولیة من یؤمن بها فمن حروف العلیین و من لم یؤمن بها
فمن حروف العلیین و من لم یؤمن بها فمن دونها والله یفصل
بینهما بالحق انه هو خیر الفاصلین و امر بیان هم رسد که از حروف
غیر علیین دیگر کسی نمی‌ماند الا در کتاب و همان شجره نفی خود را
از حروف علیین می داند و بر نفس خود من حیث لا یعلم لعن میکند
تا انکه طالع شود افتاب حقیقت که انوقت بروز میکند عدم
ایمان او چنانچه هر کس در این قیامت بود این مطلب را بعین یقین
ملاحظه نمود چنانچه کل میگویند امروز که ما مؤمن بالله و ایات
قرآن هستیم و حال انکه شجره حقیقت که منزل قرآن بوده در
این جبل ساکن است بالک نفس وحده این قسم در ظهور شمس حقیقت
حقایقها منکشف میگردد و حجبها مرتفع نفوسیکه حضور رب
ایشان نمیگرد دون رضاء الله فتوی بانچه قلم حیا میکند از ذکر
ان نمید‌ند رضا که رضاء الله ظاهر نمیشود الا برضای او و میدهند
فلتعتبرن یا اولی الابصار ثم من امر الله تتقون

الباب الثالث من الواحد الثانی

فی بیان ما فی البیان بان فیه حکم کل شیء ملخص این باب انکه از جانب
خداوند بر کل ناس دو حجت است ایات الله و نفسیکه این ایات بر او نازل
شده و اول حجت باقیه ظاهره الی یوم القیمة است و ثانی حجت ظاهره است
تا وقت ظهور و حین بطون حجت است بر کل شیء من حیث لا یعلم احد
و ادلاء او از حین غروب شهدائی هست که ادلاء هستند بر حجت
باقیه که بیان باشد که ایشان بقول او که الان نازل میکند حجت می شوند
تا یوم ظهور او و ویل از برای ایشان اگر در وقت ظهور محتجب شوند
از کسیکه ایشانرا حجت کرده بمثل انکه علمای امروز بقول یکی از ائمه
علیهم السلام که فرموده انظروا الی من روی حدیثنا خود را از قبل
امام حکم می دانند و اسمائیکه لایق نیست ایشانرا بخود نسبت
می دهند و اگر صادق می بودند در قول ان کسیکه بقول او اثبات
ولایت و نبوت می شود محتجب نمانند بلکه چون ملاحظه کردند
ظهور حق منافی با مقام ایشان هست بنسبتی که خود را منتسب نموده
و حکم نموده اند فتوا هم علی الله داده و حال انکه در قران خداوند
نازل نفرموده شیء اشد عمن ذکر بایات الله فاعرض عنها و شبهه نیست
که ایات الله اشرف از این شجره است زیرا که ذات الله لم یزل
و لایزال بر حالت واحده بوده و ایات شان ابداع است که مشیت
اولیه باشد که در او دیده نمیشود الا الله وحده اگر چه امروز نقطه ایات

خداوند

خداوند نمیکنند ولی عنقریب همین ایاترا با علی علو ذکر نموده و
با بهای هزار مثقال ذهب تمام نموده و بان افتخار کرده و خود را
منسوب الی الله داشته چنانچه همین قران که در بیست و سه سال
نازل شده کسی بهم نرسید که اصل او را بنویسد تا انکه حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه بر شانه گوسفند و الواح جمع کرد دیگر ثبت فرموده
چنانچه در حدیث رباه مذکور است و امروز دیده می شود که بما لا عدد له
قران نوشته شده از بهاء الف الف گرفته تا هزار دینار ختم می شود
چنانچه چاپ ان با این بهاء در عند اکثر خلق هست این است حد
خلق عند الله و شبهه نیست که خداوند تفصیل کل شیء را با علی علو
تفصیل در حجت باقیه نازل فرموده و هر کس بگوید که شیء هست که حکم
ان بما هو فیه و علیه در بیان نباشد ایمان باو نیاورده بیقین قطع
زیرا که کل شیء خارج از دو باب نیست یا در باب نفی مذکور است
یا در باب اثبات و انچه ما لا یحبه است راجع بان و انچه ما یحبه الله هست
راجع باین می شود و کل اسم دون حق در اول ذکر و کل اسم حق در ثانی
ذکر این است مدار عرفان کل شیء در بیان و من یستشهد علی ذلک لیستشهدن
با نا ما فرطنا فیه من شیء و کان الله بکل شیء محیطا و هیچ شانی
نیست مگر انکه از برای کتاب صامت کتاب ناطقی خداوند مقدر
فرموده لم یکن هذا الا بهذا و لا هذا الا بهذا و من لم یسعد عن
کتاب الصامت فانه انه هو کتاب الناطق و ان کتاب الناطق

من يظهره الله فان كل يرجع اليه ان لم يتجاوز احد من حدود البيان
فذلك عبد قد اطاع و من عنده شهيد عليه قبل ظهوره و لكن اذا ظهر
ينقطع الايمان عن كل ذا ايمان الا من يؤمن به فاذا ينقطع الايمان
كيف يبقى الشهادة للذينهم شهداء و ان هذا منع الايمان فلتتقن الله
يا ايها الشهداء ان لا تحكمن على الله ربكم بمثل ما قد حكموا الذينهم شهداء
من عند القرآن على فان من يحكم على فانما يحكم على الله ربه و ما الهوى الا
من تسع تسع عشر عشر خردل من ذكر خير عند الله و اولئك هم المعتدون

الباب الرابع من الواحد الثانی

فی بيان ذكر حروف العليين و دونها ملخص اين باب انكه هيچ حرفی
خداوند نازل نفرموده الا انكه از براى او روحی بوده و هست كه
متعلق باو است و از اين جهة است كه مؤمن بذكر جنت و رضاء
الله فرحناك ميگردد و بذكر نار و دون رضاء الله متاذی ميگردد
بشانيكه گويا اول متلذذ و ثانی متعذب ميگردد و كل كلماتيكه خداوند
در بيان نازل فرموده از دو نوع بيرون نيست يا كلمات عليين است
يا دون انها انچه كلمات عليين است ارواح انها در جنت است و انچه دون
انها بوده ارواح انها در نار است و كل حروف دون عليين راجع ميشود
بلا اله و كل حروف عليين بالا هو چنانچه بدء كل حروف دون عليين
از اين كلمه شد و بدء كل حروف عليين از ان كلمه و تنزلان در اعلا عليين
جنت مرتفع ميشود و ان در تحت الثرى مضمحل ميگردد چنانچه

اگر امروز

اگر امروز كسی نظر در بدء سبحه قرآن كند بيقين مشاهده ميكند
كه پنج حرف نفی چگونه در تحت الثرى مضمحل شده كه اول و ثانی و ثالث
و رابع و خامس باشد و پنج حروفی كه دلالت بر اثبات ميكند چگونه
در اعلی عليين مرتفع شده كه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسين
باشد پنج حرف نار چونكه حروف او منشعب شود نوزده ميشود
چنانكه خداوند نازل فرموده عليها تسعة عشر و كذلك اين حروف
اسماء خمسه كه منشعب شود عدد واحد ميشود و چنانچه دون حروف
عليين راجع باين كلمه ميشود كل حروف عليين هم راجع بكلمه اثبات
ميشوند خداوند عالم نفی را خلق فرموده و حكم كرده از براى او
بجنت زيراكه نفی دلالت بر او نميكند و اثبات دلالت بر او ميكند اين
ذكر تكوين نفی و اثبات بود تدوين هم طبق تكوين است و انچه كلمه
نفی منشعب شده در يوم قيامت راجع بكلمه نفی شد و كل حروف
دون عليين با ارواح متعلقه بان در ظل همين كلمه حشر شدند و
همين قسم انچه منشعب شده بود از كلمه اثبات در يوم قيامت راجع
بكلمه اثبات گشتند و كل حروف عليين و ارواح متعلقه بان در ظل
حشر شده هر كس در نفی رفت در نار الهی است الی يوم من يظهره الله
و علو عبد اين است كه نظر در انشعاب كلمتين نمايد كه چگونه بما لا نهاية
او معدوم ميشود و بما لا نهاية او مرتفع ميگردد و جنت خداوند بر هر
دو سوا است زيراكه ايات خداوند بر هر دو عرض شد مظاهر نفی

قبول نکرده منفی شدند ومظاهر اثبات قبول کرده در ظل اثبات مستقر شدند
هیچ ناری اشد از مظهر کلمهٔ نفی نیست وهیچ جنتی اعظم از مظهر اثبات آن
علی الاول تدور حروف دون العلیین وعلی الاخر تدور حروف العلیین
تا انکه کل راجع می شود در یوم من یظهره الله باو اگر متصل شد از علیین می شود
والا از دون آن فطوبی لمن یعتصم بحبل الله ویتوکل علی ربه ان لایدخل
النار ویدخل فی الجنة باذن ربه فان ذلک لهو الفضل العظیم وان
ابهجة است که عبد حینیکه حروف علیین را تلاوت مینماید ساکن میگردد
زیرا که ارواح انها متعلق باو میگردد واین است اعلی جنت مسبحین و
مقدسین ومهللین ومکبرین ومعظمین وهر وقت ذکر دون علیین
مینماید دوست میدارد عدل خداوند بر انها نازل شود زیرا که ارواح
انها متعلق باو میگردد باید پناه برد در ان وقت بر خداوند عز ذکره
تا انکه از ارواح انها مامون گردد زیرا که هر کس که خداوند در قران وعده
جنت داده بود در یوم قیامت راجع ببقره محبت خود فرمود واین است
اعلی علو درجات جنت که برضاء الله فائز گردند وباقرار بتوحید او
متلذذ وانها شکر خداوند وعده نار فرموده بود راجع بکلمهٔ
نفی فرمود وانها در ان نفی معذب شده زیرا که هیچ عذابی اعظم از
احتجاب عن الله وایمان باو نیست وهیچ جنتی اعظم از ایمان
بخداوند وایات او نیست وهر گاه ذا نظری نظر کند می بیند که چگونه
اهل جنت سبقت بدخول جنت گرفته اند اگرچه کل ایشان ورق

درخت

درخت بود واهل نار داخل در نار شده برضای خود بشونیکه از نور
کلمهٔ نفی منتفع شدند که بان افتخار میکنند وبهمان در نار معذبند و مستقر
نیستند چنانچه خداوند نازل فرموده ویاکلون فی بطونهم نارا این قسم
حروف دون علیین راجع بارواح خود می شوند وحروف علیین راجع
بارواح خود وهیچ نفسی نیست مگر انکه حروف علیین را که ذکر میکنند در ان
وقت ارواح ملئکه متعلقه بان ناظر باو می شوند وصلوات براو میفرستند
من قبل الله ودر حین ذکر دون حروف علیین اگر بعجب انها باشد ارواح
شیاطین نار ناظر باو می شوند واگر استعاذه بجوید از خداوند از شئون
خود باو میرسانند اگرچه بخطور قلبی باشد واگر پناه برد بخداوند وطلب
نعمت کند برانها سبیلی از انها بسوی او نیست وبقدر تسع تسع عشر
عشر خردل ضرر دینی باو نتوانند رسانید اگرچه گویا می بینم که حروف
نفی در ظهور من یظهره الله پناه میبرند از نفی وحال انکه خود اصل ان
هستند انوقت ایشانرا پناه نمیدهد از نار خود الا من یظهره الله زیرا
که عبد در حین گفتن اعوذ بالله اگر داخل در دین بیان نباشد
پناه داده نمی شود از نار ملکه این کلمه را میگوید مگر بواسطه دخول
در دین چنانچه اشخاصی که داخل در ایمان بقران نشده میگویند
زیرا که پناه بخداوند پناه بحجت اوست هر کسی ایمان بمحمد اورد از
قبل پناه داده شد از نار خداوند اگرچه خود حروف نار همین کلمه را
میگویند وحال انکه نفع نمیبخشد زیرا که پناه بحجت نمیبرند لاجل انکه

خداوند در قرآن نازل فرموده ومن یؤمن بالله ومفترض فرموده بکلمه
بعد او و حال آنکه نفس کلمه خود را میخوانند و ملتفت نمیشوند چنانچه
در صدر اسلام تفسیر باین کلمه در زمان شده و حال آنکه کل قرآن را
میخوانند آنوقت مظهر امر الوصیت امیر المؤمنین ع بود که اگر پناه باو
میبردند نجات می یافتند از کلمه بعد او و این است که کل الیوم من یظهره الله
پناه میبرند بخداوند و نقطه بیان ولی امروز ثمر نمیدهد اینها را
زیرا که پناه بخداوند در آن روز پناه باو است و پناه بنقطه بیان پناه
باو است چنانچه از اول ظهور این شجره کل اعوذ بالله میگویند و حال
آنکه در نار ساکن هستند الا من شاء الله که شناخته اند مظهر این اسم را
که پناه باو برده اند از نار بعض محفوظ مانده و الا این کلمه را بعدد
لها هر نفسی هر روز میگوید و حال آنکه نجات از برای او نیست زیرا
که خداوند مفترض فرموده پناه بخود را پناه برسول خود و پناه برسول را
پناه باوصیای او و پناه باوصیای او و پناه بابواب اوصیای او و نفع
نمیدهد اول الا باخر و نه ظاهر الا بباطن زیرا که پناه برسول عین
پناه بخدا است و پناه بائمه عین پناه برسول است و پناه بابواب عین
پناه بائمه است و هر کس امروز داخل در بیان شود پناه داده می شود
از نار چنانچه حروف الف پناه داده نشدند از نار الا وقتیکه داخل
حروف قرآن شده و حروف بیان الی یوم من یظهره الله علیین آن
در جنت است و دون علیین در هیاهه خود و امروز هر کس داخل

در کتاب

در کتاب او شد از نار نجات یافته و الا ثمر نمیبخشد او را بقای
در بیان چنانچه ثمر نمیبخشید حروف الف را بقای در الف بعد از
نزول قرآن و حروف قرآن را بعد از نزول بیان و الی ماشاء الله
یثمر فی العلیین فی اعلی علوه و یبقی دونها فی حد انعدامها ما طوبی
لمن یرزق فؤاده بحروف العلیین و ان یذکرونه یستجیرون بالله
ربهم فانه لیعصمهم و لابد ان یذکرها الذاکرون و لا یضرهم ذکرها
بمثل الذین امنوا بالقرآن ذکر الذین اوتوا الکتاب من قبل کذلک
یفصل الله الایات لعلکم بایات الله توقنون

الباب الخامس من الواحد الثانی

فی ان کل اسم خیر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یظهره الله بالحقیقة
الاولیة و کل اسم شر قد نزله الله فی البیان کان مراده من یکون یومئذ
حرف النفی عنده بالحقیقة الاولیة **ملخص** این باب آنکه هر اسم خیری که
در بیان نازل شده مراد من یظهره الله هست بحقیقت اولیه
ثم فی الحقیقة الثانویة اول من یؤمن به الی ان ینتهی الی اخر حد الوجود
بمثل آنکه اینجا که ذکر ارض شده مراد ارض نفس او است و کم کم تنزل
میکند تا آنکه میرسد بارض ترابی که منسوب باو است و مقر او است
کذا علی عرف جنت است در کتاب الله و همین قسم هر اسم دون خیر که
در او نازل شده بحقیقت اولیه مراد شجره ایست که مقابل او و نفی
شود و اگر ذکر ارضی شده در دون علیین مراد ارض نفس او است

وکم کم تنزل میکند تا میرسد بارض ترابیکه مقر اوست که منتهای
انتهای نار است در ارض نار اگرچه او فوق سریر عزت باشد چنانچه
هر ذکر خیری که در قرآن نازل فرموده خداوند بحقیقت اولیه مراد
رسول الله هست و هر ذکر دون خیر مراد اول است که در مقابل
اثبات اولیه واقع شده و اگر ذکر ارض علیین شده مراد ارض نفس او
بوده تا منتهی شود بارض ترابیکه مقر جسد او بوده که کل راجع می‌شود بمقام
المحمود ع که آنچه ذکر خیر در قرآن است مراد او است بحقیقت اولیه
چنانچه در بیان بمن یظهره الله تفسیر شد و هر ذکر دون خیر که در قرآن نازل
شده اگرچه ذکر ارض باشد مراد ارض نفس اول من لم یقبل الیه
بوده و همین قسم که در قرآن محقق است در بیان هم عند الله
ثابت است و آنچه اسم خیر در علم الله هست بحقیقت اولیه نقطه
مشیت است و دون آن بمن لم یقبل الیها چنانچه آنچه ذکر ارض در وجود
شده راجع می‌شود امروز بنقطه بیان تا آنکه از ارض فؤاد بارض روح
میرسد و از ارض و ان ارض روح بارض نفس و از ارض نفس بارض جسد
و از ارض جسد بکل شیء الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی ذلک الارض
فوق الجبل الذی ثلثة شبر فی اربعة هذا جوهر کل اراضی الترابیة
حینئذ و ان یتغیر المقعد یتغیر الامر الی ان یستقر الی ما لا یتغیر و کذلک
فی ظل العلیین الحروف بالحروف والنقطة بالنقطة هذا اعلی ارض
الرضوان و ذلک ادنی ارض النار اعوذ بالله عما لا یحبه الله و اسئل الله

عن کل

عن کل ما یحبه انه فضال کریم و کم کم اسماء خیر قرآنیه از رسول الله
بدرجاتها متجلی شده ببیت بیت از اوصیای او و بمثل ذلک در دون
علیین تا آنکه رسید اعلی علو ارض جنت بمقر شهادت سید الشهداء ع
و ادنی ارض نار بمقر سلطنت نفس مقابل این است حکم نزد خداوند
و همین قسم در ظهور هر یک از حجج الله جاری است و امروز کل اسماء
خیریه بحقیقت اولیه در نفس نقطه است حتی ذکر ارض که مثل زده شده
و بحقیقت ثانویه در حروف سین است الی ان ینتهی الی اخر الوجود
فلتتقن الله ان یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السادس من الواحد الثانی

فی ان البیان میزان من عند الله الی یوم من یظهره الله من اتبعه نور
و من یحرف عنه نار ملخص این باب آنکه بیان میزان حق است الی یوم
القیمة که یوم من یظهره الله باشد هر کس مطابق آنچه در او است عمل نمود
در جنت است و در ظل اثبات و حروف علیین عند الله محشور خواهد
شد و هر کس منحرف شود اگرچه بقدر سر جوی باشد در نار و
در ظل نفی محشور خواهد شد چنانچه این معنی در قرآن هم ظاهر
بوده که در مواقع معدوده خداوند نازل فرموده که هر کس بغیر آنچه
خدا نازل فرموده حکم کند کافر است و ما یرجع الی تلک الکلمة من شئونها
و حکم کسیکه تعدی از حکم خداوند کند این است چگونه است هر گاه
تعدی بر نفس ظهور الله کند بعد از آنکه خداوند نازل فرموده

ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و شبهه نیست که اطاعت مقبول
نیست الا باطاعت حجت خداوند و الا عملهای انفاسیکه با اهل بیت دشمنی
نموده عندالله ذکر می‌شد و حال آنکه امروز کل حکم می‌کنند که آن برای آنها
عبادتی نبوده و ثمره در اعمال ایشان نیست چنانچه غیر شیعه امروز
بحکم قرآن عامل است همین قدر که منحرف از ولایت گشته عندالله باطل
شده و امروز کم کسی است که بمیزان قرآن عمل نماید بلکه دیده نمیشود الا
من شاء الله و اگر کسی باشد و داخل میزان بیان نشود ثمر نبخشد تقوای
او را چنانچه ثمر نبخشید تقوای رهبان الف را وقوف بر مین انجیل او
در یوم ظهور رسول الله ص و اگر بمیزان قرآن عامل میبودند در باره
شجره حقیقت این نوع حکمها نمیشد تکاد السموات ان یتفطرن و تنشق
الارض و تخر الجبال هدا و قلوب آنها از این جبال سخت‌تر است که متأثر
نمیشوند هیچ چیزی نزد خداوند اعلای از بودن در رضای او نیست و حمد
مر او را که امروز این فضل مخصوص باهل بیان است و من بعد هر کس از حدود
آن تجاوز نکند باین فضل باقی است الی یوم من یظهره الله و اگر بعود بالله
منحرف شود ظلم نکرده الا بنفس خود والله غنی عن العالمین و در اول ظهور او
کل بیان اطاعت اوست نه غیر او چنانچه کل دین یوم الف حین ظهور
رسول الله ص اتباع او بود نه موقوف در میزان خود زیرا که آنوقت حکم دون حق
بر موقوف در آن می‌شود من یهتدی فلنفسه و من یحتجب فعلیها والله غنی عن العالمین

الباب السابع من الواحد الثانی

فی بیان

فی بیان یوم القیمة ملخص این باب آنکه مراد از یوم قیامت یوم ظهور شجره
حقیقت است و مشاهده نمیشود که احدی از شیعه یوم قیامت را
فهمیده باشد بلکه همه موهوما امری را توهم نموده که عندالله حقیقت
ندارد و آنچه عندالله و عند عرف اهل حقیقت مقصود از یوم قیامت
است این است که از وقت ظهور شجره حقیقت در هر زمان بهر اسم
الی حین غروب آن یوم قیامت است مثلا از یوم بعثت عیسی تا یوم
عروج آن قیامت موسی بود که ظهور الله در آن زمان ظاهر بود بظهور
آن حقیقت که جزا داد هر کس که مؤمن بموسی بود بقول خود و هر کس که مؤمن
نبود جزا داد بقول خود زیرا که ما شهد الله در آن زمان ما شهد الله
فی الانجیل بود و بعد از یوم بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله تا یوم عروج
آن قیامت عیسی بود که شجره حقیقت ظاهر شده بود در هیکل محمدیه
و جزا داده هر کس که مؤمن بعیسی بود و عذاب فرمود بقول خود
هر کس که مؤمن بآن نبود و از حین ظهور شجره بیان الی ما یغرب قیامت
رسول الله هست که در قرآن خداوند وعده فرموده بود که اول آن
بعد از دو ساعت و یازده دقیقه از شب پنجم جمادی الاول که
سنه ۱۲۶۰ که سنه ۱۲۷۰ از بعثت بوده باشد اول یوم قیامت
قرآن بوده و الی غروب شجره حقیقت قیامت قرآن است زیرا که شیء
تا بمقام کمال نرسد قیامت او نمیشود و کمال دین اسلام الی اول ظهور
منتهی شد و از اول ظهور تا حین غروب اثمار شجره اسلام آنچه هست

ظاهر می‌شود و قیامت بیان در ظهور من یظهره الله است زیرا که امروز
بیان در مقام نطفه است و در اول ظهور من یظهره الله آخر کمال بیان است
ظاهر میشود که ثمرات اشجاریکه غرس کرده بچینید چنانچه ظهور قائم آل
محمد بعینه همان ظهور رسول الله هست ظاهر نمیشود الا آنکه اخذ
ثمرات اسلام را از آیات قرآنیه که در افئده مردم غرس فرموده نماید و اخذ
ثمره اسلام نیست الا ایمان باو و تصدیق باو و حال که ثمره بر عکس بخشیده
در بحبوحه اسلام ظاهر شده و کل بنسبت باو اظهار اسلام میکنند و او را
بغیر حق در جبل ماکو ساکن میکنند و حال آنکه در قرآن خداوند کل را وعده
بیوم قیامت داده زیرا که آن یومی است که کل عرض بر خدا میشوند که عرض
بر شجره حقیقت باشد و کل بلقاء الله فائز میگردند که لقاء او باشد
زیرا که عرض بذات اقدس ممکن نیست و لقای او متصور نه و آنچه در عرض
و لقاء ممکن است راجع بشجره اولیه هست و خداوند طین را بین خود
قرار داده که کسیکه یوم قیامت عرض بر شجره حقیقت میشود از امر او بعرض
او و از لقای او بلقای او مستبعد نگشته و تسع تسع عشر عشر آن
یوم قیامت بهتر است از آنچه سنین ما بین القیامتین میگذرد
زیرا که ثمره این سنین در یوم قیامت ظاهر میشود چنانچه ثمره هزار و دویست
و هفتاد سال اسلام از اول این ظهور تا آخر این ظهور که اول غروب
شمس حقیقت است خواهد شد و اول این ظهور تا ظهور من یظهره الله
راجع میشود ثمره آن بقیامت اخری که در ظهور او است ای اهل بیان

ترحم

ترحم بر خود نموده و طول لیل خود را در یوم قیامت باطل نکرده چنانچه نحو
متحببین قرآن کرده که هزار و دویست و هفتاد سال افتخار باسلام
کنند و در یوم اخذ ثمره که یوم قیامت است حکم بر غیر اسلام
بر ایشان شود که ایشان بهمین حکم باطل میشوند الی القیامة الاخری
چه بسا نفسیکه از اول عمر ریاضتها کشیده و مجاهدها نموده از برای
رضای خدا و اگر قائم آل محمد را در خواب میدید بخواب افتخار مینمود و حال
که ظاهر شده بظهور الله که اظهر از هر ظهوری است بآیات و بیناتی که
دین اسلام بآن ثابت است عرض بر خدا اگر نمیشود در جای خود ثمره ایمان
خود را اگر ظاهر نمیکند در جای خود از برای آنچه که خلق شده قائم نمیشود
بر جای خود فتوی میدهد فتوی میدهند بر کسیکه شب و روز باو توجه
بخداوند میکند و آیات بنفسه میگوید و اگر باین هم راضی شود باز در جای خود
باین هم راضی نمیشود بلکه بر اولیای حق میخواهد حزن وارد آورد ای اهل
بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند که ثمرات لیل خود را باطل کنید اگر آنچه
که مؤمنین ببیان هستید در حین ظهور آیات او کفیتد الله ربنا و لا
نشرک به احدا و ان هذا ما وعدنا الله من مظهر نفسه لن ندعو معه شیئا
و بآنچه بر او هستید اطاعت او کردید ثمره بیان را ظاهر کرده اید و الا لایق
ذکر نیستید نزد خداوند ترحم بر خود کرده اگر نصرت نمیکنید مظهر ربوبیت را
محزون نکرده که ظاهر میشود بمثل آنکه من ظاهر شدم و عود میفرماید
خلق بیان را و حال آنکه در قلوب شما خطور نکرده دون ایمان خود تا آن

سرعت کنید در اجابت خدا و تصدیق بآیات او که او است اجابت من یظهره الله
و تصدیق کلمات او و بهیچ شیء از محبوب خود محتجب نگشته که اگر
از کلام آن حکمی صادر شود الی یوم القیمة خواهد بود و همان اهل
جنت در جنت متنعم واهل نار در نار معذب خواهند بود و حاکم
یوم قیامت است محل فصل القضاء در این جبل است و کل بکمان
رضای او میکنند انچه میکنید و براو راضی میشوید بر انچه بر نفس خود
راضی نمیشوید و اگر عهد کنید با خداوند خود که راضی نشوید بر
هیچ نفسی الا انچه از برای نفس خود راضی میشوید لعل در قیامت
اخری اگر بلقاء الله فائز میگردید آیة الله را هم محزون نکرده با شید
از نفع کل مدینین ببیان میکند هر گاه شما از ضرر باو بگذرید
اگرچه میدانم نخواهید کرد چنانچه من در این قیامت از نفع مدینین
بقرآن گذشتم ولیکن شما ها از ضرر رسانیدن خود نگذشتید و هیچ
ناروا شد نیست از برای شما عند الله که شب و روز توجه کنید بمن بسوی خدا
وحکم کنید بر من انچه بر نفس خود راضی نمی شدید و سیحکم الله بینی
وبینکم بالحق انه هو خیر الحاکمین

الباب الثامن من الواحد الثانی

فی بیان حقیقة الموت بانه حق **ملخص** این باب انکه از برای موت
اطلاقات عالا نهایة عالا نهایة عند الله هست که غیر او کسی محصی نیست
و یکی از آن اطلاقات در عرف ظاهر موتی است که کل ادراک میمایند

که از حین

که از حین قبض روح نفس انسانی است و لهذا اطلاق که عند الله موت
اطلاق شود حق است و انچه کل مکلف هستند بر اقرار بانکه
آن حق است نه این موت معروف نزد خلق است بلکه آن موت نزد
ظهور شجره حقیقت است از ما دون آن و آن ثابت نمیشود الا در
یوم رستخیز بکلمه لا اله الا هو یا لا اله الا انا یا لا اله الا الله یا لا اله
الا انت یا لا اله الا الذی کل به موقنون و حقیقت موت آن است
که در حین ظهور شجره توحید که این مراتب خمسه مراتب او است
کل میت شوند بانکه نفی نفی نمایند و اثبات اثبات و ذکر این سر
دقیق بر سموات و ارض و ما بینهما اگر مداد شوند نتوانند احصا نمود
وجوهر مطلب انکه هر که مشیت او نباشد الا مشیت من یظهره الله
وقضاء او قضاء الله
و اراده او الا اراده او و قدر او الا قدر او و اذن او الا اذن او و اجل
او الا اجل او و کتاب او الا کتاب او او وقت ادراک نموده زیرا که مشیت
او ذات مشیت الله هست و اراده او ذات اراده الله و قدر او ذات
قدر الله و قضاء او ذات قضاء الله و اذن او ذات اذن الله و اجل او
ذات اجل الله و کتاب او ذات کتاب الله چنانچه در نقطه بیان هر
کس میت شد اقرار کرد بانکه موت حق است و الا انانچه در قرآن
دعا خوانده عزی باو نبخشید چه بسا اشخاص میگفتند
موت حق است و مشیت ایشان غیر مشیت او شد و باطل شد
و کذب قول ایشان نزد خداوند ظاهر شد و همین قسم تا اینکه بر شه

کتاب منتهی شود با آنکه کتاب او که عین کتاب الله بود بر اشخاصی که خود را
اعلم آن زمان می‌دانستند نازل شد و قلم حیا میکند از آنچه کردند که خود
وحال آنکه شب و روز میگفتند که ان الموت حق و بکتاب قبل او عمل میکردند
واظهار دین اسلام می‌نموده و علم خود را خرج میدادند و بنسبت منقطعه
که خود را نسبت میدادند آنچه خداوند از برای او در قرآن مقدر نموده
بود میگرفتند و حال آنکه نفسهای ایشان بآنها حلال نبوده زیرا که از رقی ایمان
بخدا می‌کشیدند این است ثمره علم بلا عمل در کتاب الله و اگر موت را فهمیده
از اقرار خود تخلف نمی‌ورزیده باید اقرار کند که او حق است و از شئون
محقق حق محقق شود و این موتی است که در یوم قیامت نفع میبخشد کل را
بعد از آن در برزخ الی ان یطلع الله شمس الحقیقة وانما المراد بالبرزخ بین
الظهورین لا ما هو المعروف بین الناس بعد موت اجسادهم فان هذا
دون ما یکلف به الناس لان بعد موت اجسادهم لا یعلم ما یقضی علیهم
الا الله وان ما هم به یؤمرون لابد ان یعلمون وهرگاه کسی در نحو موت
سیر نماید عجایب ما لا نهایه بما لا نهایه ملاحظه مینماید مثلا اگر در زمان
رسول خدا کسی میت شده بود میدید کل شئونی که من لم یؤمن بمحمد راجع
می‌شود از عالم تجرد گرفته تا عالم تحدد نفی محض و نار بحت است و کل شئونی که
من یؤمن بمحمد راجع می‌شود از عالم تجرد الی منتهی التحدد از شئون ثمره اثبات
و جنت ثبوت بوده و اول میت نبوده و ثانی میت بوده و اول چونکه
میت نشده فانی شده در نفی و ثانی چونکه میت شده باقی مانده در اثبات

چرا امروز

چه امروز ظاهر است ثمره میت شدن مؤمنین که چگونه ذکر ایشان
محبوب است نزد خداوند و خلق مؤمن او بلکه از تکثر انها است کل مؤمنین
امروز و ثمره میت نشدن دون مؤمنین باینکه ذکری از ایشان نیست
و اگر تکثر نعما از ایشان شده خود ایشان راضی نمیشوند باین نسبت بلکه
تمیز محجوبند از نسبت خود با ایشان زیرا که امروز اگر به ثمره اول
دون حق بگویند آنچه در او گفته شد بنفسه تمیز محجوبید و طلب
نقمت از خداوند میکند از برای او و حال آنکه در سنه هزار و دویست و
هفتاد همین قسم که ثمره حقیقت ترقی نموده انهم تنزل نموده و اشد تر
شده و لکن چون مظاهر مختلف شده تمیز نمیدهند الا محتجبکم من عند الله
ظاهر است که میشناسد کل شئ را در امکنه خود و اگر بخواهد ذره‌ئی را
از ذره نور تمیز دهد میتواند و اگر بر نفسی خطور کند دون آنچه که لایق است
بر نقطه بیان حین خطور حکم میت بر او نمیشود و امر این قدر ارفع است
بل ارق از آن است و لا یتذکر الا اولوا الابصار و ان جوهر علو توحید اطلاق
موت صحیح است الی منتهی مقام التحدد بحیث لو یجد احد فی مقام الالف الباء
فانا یرفعه و یصلحه فاذا تلک من شئون ملک الموت حیث قد ظهر
عند هذا وان یحمله علی شانه لم یزل الباء یدعو الله ربه ان تقبضنی
و تحیینی فاذا اراد الله ان یستجیب دعائه فاذا الهم احدا من اولیاء آل
ان تقبضنی عند روح البائیة و توعیه روح الالفیة فاذا امکن ان
یعرف الان قبل ذلک یتبدل معنی الکلمة لان عبدالله اعظم لابد الالف

وان يكتب الباء لم يظهر ما يراد به وان بمثل ذلك في كل كلي وجزئي

حيث يذكره اهل النظر حتى لم يجد فوق ذلك القرطاس على ما يحصى

ذكر دون البيض ان يمحو عنه فانا موت منه حيوة ذلك اللوح وان هذا

في مقام بمثل ما يرفع عن نفس الانسانية ما يضر عنها ايمانها وان يكن عند

من لم يؤمن بالله لوح ممن يقل اف ميت لابد ان يميت عنه ولا ينظر اليه

لانه من شئون النار وان الامر حين ما هو اظهر فوق كل ظهور ابطن فوق

كل بطون ومن يعرف الموت لم يزل ميت عند الله بان لا يشاء الا ما شاء

وذلك موته عند نقطة البيان اذ ما شاء الله لا يظهر الا بمشيتها

هذا حق الموت لمن اراد ان يميت في الله وما خلق الله في الابداع شيئا

اعز من الموت عنده كل ما يتمنون ان يكون مشيتهم مشية من يظهره الله

ولكن اذا ظهر لا يؤمنون بحبهم وقولهم بمثل كل من قد دان بالقرآن قد

جعلوا انفسهم على شان لو رجع محمد الى الحيوة الاولى ان لا يقبلن في قوله

الدوبعر وقد رجع باعلى ما قد ظهر في اول ظهوره لان ذلك نشاة الاخرة

عند نشاة الاولى وان الذين يقولون ان محمدا رسول الله كل قد

احتجبوا ولم يصد قوه بل لا يرضوا له بمثل ما يرضون لانفسهم من نسبة

الاسلام ولن يرضوا به ما اكتسبوا في حقه ما اكتسبوا الان هذا ما لم

يرض المسلم للمسلم هذا شان الخلق عند الله وانما يثبت شوته من قبل

حينئذ يثبت ولكن كل محتجبون لا يحصى عدد من ينسب نفسه الى دينه

وما امن به في رجعه الا من شاء الله حتى ظهر ما قد ظهر وما للذين

لا يعرفونه

فيهما وان لم يؤمن بالله لا يغفر الله لا يبان ان يغفر غيرها يحفظ نفسه انه لمن شئون النور

لا يعرفونه نار اشد عن احتجابهم عمن جعل الاسلام لهم دينا وجعل

القرآن لهم كتابا وليس لم عن في اخر به الا وقد فاز بلقاء ربه

وبلغ رسالاته وانقطع اليه عما يقدر عليه هذا عن كل به يفتخرون

واگر نفسی گوید که ما نشناختیم او را در اول ظهور جواب گفته می‌شود

که در نزد کل محقق است که او است اول من اجاب في الذر حين ما

قال الله الست بربكم قال بلى سبحانك ان لا اله الا انت انك انت رب

العالمين واگر گویند ظهور الله را ندانستیم قرآن که کتاب الله بوده کل

میگویند امروز که کتاب الله هست در نزد کل بوده و همین قدر شنیده‌اند

یا دیده‌اند که آیات الله از نفسی ظاهر شده شبهه و ریبی از برای ارباب

افئده نمیماند که آن نفسی نفس الله ظاهر بوده و آیات مثل از او بوده

چنانچه آیات بعد از او است و من اجاب او اول خلق است چنانچه

قبل میگفتند که من اجاب اول محمد بوده و اول خلق بوده چنانچه کل

امروز معترفند اگر میگویند اجابت در ذر اول بوده این است

ذر اول زیرا که فوق عرش سماء بعینه ارض مقر ظهور الله هست

وحداوند لم یزل ولا یزال قرب و بعد او بکل اشیاء بر حد سواء بوده

و هیچ شیء بالنسبة باو اقرب از شیء نیست یا ابعد چه عرش

فوق سموات باشد بزعم متوهمین یا مقر شجره که عن الله ناطق است

و حال آنکه این اعتقاد محض وهم و خیال است بلکه در عرف سکان

ملاء حقیقت مقصد همان محل ظهور است چنانچه کل در زیارت

سید الشهداء میگویند بانچه در حدیث مسطور است من زار الحسین ع عارفا
بحقه کمن زار الله فوق عرشه و نیز داول لا الافئدة ظاهر است که همان مقر
عرش الله بوده و او است عرش محمد رسول الله صلی الله علیه وآله که گویا
دیده نمیشود که کسی این عالم جسد زیارت کرده باشد آنچه شنیده می شود از
کل عوالم در این عالم صدورت میگیرد چنانچه در این عالم که امیر المؤمنین ع
اولنا محمد ص گفتند دلیل است که در کل عوالم مؤمن بوده است و کل عوالم
در ظل همین عالم متحقق می شود و در همین عالم ظاهر است نیز داول لا الافئدة
فیا طوبی لمن یری کل شیء بحقیقته و خیال نکند امر و هو هو بلکه عند الله
و عند اولی الافئدة حقیقت ندارد ذات الهی لم یزل و لا یزال ظهور ان
عین بطون او است و بطون او عین ظهور او است و آنچه از ظهور الله
ذکر می شود مراد شجره حقیقت است که دلالت نمیکند الا بر او و او آن
شجره ایست که مرسل کل رسل و منزل کل کتب بوده و هست و او
لم یزل و لا یزال عرش ظهور و بطون او در میان همین خلق بوده
که در هر زمان بانچه خواسته ظاهر فرموده چنانچه حین نزول
قرآن بظهور محمد اظهار قدرت خود فرموده و حین نزول بیان
بنقطه بیان اظهار قدرت خود فرموده و در یوم ظهور من یظهره الله
باو اثبات دین خود خواهد فرمود کیف یشاء بما یشاء لما یشاء
و او است که مع کل شیء بوده و هیچ شیء با او نبوده و او است که
در شیء نیست و در فوق شیء نیست و با شیء نیست و آنچه

ذکر

ذکر می شود از استواء او بر عرش ظهور او است بقدرت نه اینکه عرش
جسد که سریر یا کرسی در فوق ارض باشد یا فلک اطلس یا فلک کرسی
در سموات لم یزل و لا یزال بوده و هست و کسی او را نشناخته و
نمیشناسد زیرا که مادون او مخلوق شده اند بامر او و مخلوق می شوند
بامر او و او است متعالی از هر ذکر و ثنائی و مقدس از هر نعت و مثالی
لا یدرکه من شیء و انه هو یدرک کل شیء حتی آنچه گفته می شود لا یدرکه
من شیء مراتب ظهور او راجع می شود که من یظهره الله باشد و او است اجل
و اعلی از اینکه نا اشاره بتواند اشاره کند بسوی او و من یظهره الله اول
خلق او است و ذکر ضمیر او راجع بسوی او میگردد و او و فوق او هر دو
خلق او هستند لم یزل الله کان ربا و لا مربوب لم یزل الله کان الها
و لا مألوه لم یزل الله کان قادرا و لا مقدور لم یزل الله کان عالما و لا
معلوم لم یزل الله کان واحدا و لا معدود در وقتی است که در ظهور من یظهره الله
عدد واحد با و اعیان او رده باشد که افئده ایشان دلالت میکند بر وحدانیت
او و معدودی غیر او نیست و مثل این کل اسماء و صفات و نظر کنید و در
ملک که لم یزل الله کان واحدا اگر در این ظهور موفق نیستی در ظهور
اول الا ان مقری و از برای رسول خدا مشاهده میکنی کل اسماء و صفات را
اگر بخواهی بگوئی انه سلطان می بینی که در امت او هست که خود را
یکی از عبید او می داند و حال آنکه سلطنت نفس او متعالی است از
اینکه معترف شود بذکر این سلطان و اگر بخواهی بگوئی انه مقتدر

مشاهده میکنی اولوالاقتدار در ظل طاعت او که بذکر اینکه ما از امت
او هستیم مفتخر هستند وحال انکه اقتدار ذات او متعالی است از اینکه
مقترن شود باین اقتدار و اگر بخواهی بکوئی انه عالم و می بینی اولوالعلم
که بنسبت بسوی او افتخار میکنند وحال انکه متعالی است علم ذات او
از اقتران با علم این علما و اگر بخواهی بکوئی انه حاکم و می بینی اولوالحکم را
که در ظل حکم او مفتخر هستند بحکومت وحال انکه متعالی است حکومت
کینونیت او از اقتران بمظاهر این حکام از قبل او و بمثل این کل اسماء
وصفاترا بعین خود مشاهده کن که عبد در حینیکه عالم است نیست عالم
الا او و اگر قادر بر امری است نیست قادر الا او زیرا که در هر ظهوری [illegible]
مهتدی بان ظهور می شود شئون اوست چنانچه اگر نظر کنی از ظهور اول
که ادم اول باشد الی ما لا نهایة ذا شیئیتی نمی بینی الا بالله و عینوا آن
عارف شوی بمظهر الوهیت الا از بحوه ظهور او که مشیت اولیه باشد
زیرا که غیر این در امکان ممکن نیست این است معنی قول سید الشهداء
الهی علمت باختلاف الاثار و تنقلات الاطوار ان مرادک منی ان تتعرف
الی فی کل شیء حتی لا اجهلک فی شیء زیرا که این است ثمره وجود کل شیء
که کل شیء را قائم بمشیت اولیه بداند و در هیچ شیء ملاحظه نکند
الا ظهور الله را بقدر شیئیت ان شیء که محتمل ظهور شده و الا نسبت
ظهور بکل اشیا سواء است زیرا که یک نوع ظهور ایات الله است
و از همان مبدئیکه ایات الله صادر می شود در شئونات بنی در دون

انهم

انهم بانچه لایق است نازل می شود و نسبت این ظهور باین دو شیء
مساوی است الا انکه این از اعلی علو اثبات است و ان از ادنی دنو
نفی و اگر مشاهدهٔ شیئی را در ظهور کل او نمودی در ظهور کینونیتی هم
خواهی نمود مراد این است که در هر شیء ذات الله را مشاهده کنی زیرا که
این ممتنع است و او عز ذکره متعالی است از اینکه در شیء باشد
یا با شیء باشد یا قبل شیء باشد یا بعد شیء باشد یا فوق شیء باشد یا
دون شیء باشد و انچه شیئیت باو متحقق است بمشیت او است
و او بنفسها قائم است و لم یزل و لا یزال کل اسماء در ظل او بوده و او در
ظل الله مستقر است و مقام مشیت مقام نقطه بیان است که در هیچ
شیء ظاهر نیست الا شانی از شئون ظهور او نه اینکه مراد قائل این
کلام این باشد که در هر شیء ذات مشیت دیده می شود که ذات رسول الله
باشد بل در هر شیء دیده می شود که شیئیت او باو متحقق است مثلا
اگر هزار مثقال ذهب یک نفس در سبیل بیت الله صرف کند در این دیده
نمی شود الا ان امریکه رسول الله ص فرموده از قبل الله و همین قسم اگر
بکوئی کینونیت ذهب چکونه بلم رسید لابد راجع می شود بامریکه ان امر
راجع می شود بشجرهٔ حقیقت اگرچه در یک ظهوری از ظهورات او
بوده زیرا که هیچ شیء نیست که اطلاق شیئیت شود بر او الا انکه
متحقق الشیئیة است بمشیت و او است قائم بنفس خود بالله عز و جل
و او است کاف مستدیره که لم یزل و لا یزال حول نفس خود طائف است

و او است كه دلالت نكرده و نميكند الا على الله عز و جل الذى له الاسماء
الحسنى فى ملكوت السموات و الارض و ما بينهما لا اله الا هو العزيز
المحبوب و از براى هر اسمى مسمائى است مثلا اگر گفته مى شود خداوند
عز و جل لابد دو مظهر هست كه در نزد مشيت اوليه ذكر شوند و
لم يزل و لا يزال مستقر باشند كه دلالت نكنند الا بر او فطوبى لمن لا يرى
من شئ الا و يرى عنده ظهوره به و لا يسكن بشئ الا بالله و لا يرى من
شئ الا اياه و لا يعتقد فى الله ما يعتقد لخلقه لان الله سبحانه لم يكن
فى شئ و لا من شئ و لا على شئ و لا الى شئ و لا يذكر بشئ و كل شئ دونه خلق
له لن يعرفه بكنهه احد دونه و لا يوحده بذاته احد سواه و كل ما قد عرفت
المشية ما عرفت الا نفسها و كل ما قد عرفت الموجودات ما عرفت
الا ما قد تجلت المشية فيها و ان الله عز و جل بذاته لن يعرف و لن يدرك
و لن يسبح و لن يقدس و لا سبيل لاحد اليه الا بالعجز عن عرفانه و الاستقرار
فى ظل وحدانيته و استقلاله لم يزل كان شئ لم يكن نيرود ازليته و هو بذاته
و وجوديته و اوليته و آخريته و ظاهريته و باطنيته و كافوريته و ساذجيته
و انه فى اعلى علو سلطان قيوميته و ابهى سمو مليك قدوسيته متعال
عن كل ذكر و ثناء و مقدس عن كل نعت و علاء لم يزل الله كان الها
واحدا احدا صمدا فردا حيا قيوما دائما ابدا مصمدا لم يتخذ لنفسه صاحبة
و لا ولدا و ان ما دونه خلق له قد خلقه بامره و انه لم يزل و لا يزال غنى
عن نفسه بنفسه و كيف لا يكون غنيا عن دونه و مستغنيا عن ذاته بذاته

وكيف

و كيف لا يكون مستغنيا عن غيره سبحانه و تعالى عما ينبغى لعلو قدسه
و سمو ذكره انه كان عليا عليا

الباب التاسع من الواحد الثانى

فى بيان حقيقة القبر ملخص اين باب انكه از براى هر ذى روحى قبرى در حد
امكان خود مقدر و كل منتهى ميگردد در حين ظهور من يظهره الله بنفسه كه
بعث او بعث كل مى شود و حشر او حشر كل و خلق او خلق كل و خروج
او از قبر او خروج كل از قبر خود چنانچه در نقطه بيان حين كه مظهر
الوهيت بعث رسول الله را از نفس او فرمود بعث انچه در ظل او محشور
مى شود نزد بعث او مى شود چنانچه در فوق ارض انچه حكم كرده مى شود امروز
بر دين اسلام مى شود و هيچكه حكم بعث بر رسول الله شد عمل تين بدين او
بطريق اولى خواهد شد و كل ارواح حقه كه مهتدى ببيان مى شوند
راجع مى شود بنفس اوليه كه در يوم قيامت در ذره اول اجابت امر الله
ميكند و اقرار بوحدانيت او و كل ارواح دون حقه راجع مى شود بشجره نفى
در زمان ظهور او و چنانچه ارواح دون حقه فوق اينه بود چونكه او مبعوث
شد كل در ظل او مبعوث شدند و ارواح حقه چون شجره اثبات مرتفع
شد كل در ظل او مرتفع نه اينست كه روح ذاروحى بروح ديگر متصل گردد
بلكه كل در امكنه مقامات خود هستند مثلا حروف حى در امكنه افئده
خود هستند بعث اول انها مبعوث مى شوند نه آن است كه ارواح انها
از امكنه خود تجاوز نمايد و هم چنين انچه از مؤمنين در ظل اين حروف
هستند و قبر بكه كل در او سؤال كرده مى شوند در جوهر امكانيه در ذكر

اول سؤال کرده می شود تا آنکه شئونات ما لا نهایه مفصل میگردد
و همین قسم در ظل آنچه دون حیز علم الله باو احاطه فرموده از بنحوه
نفی سؤال می شود این است معنی آن حدیث ظاهر که در یوم قیامت
امیر المؤمنین ع بر صراط بین یدی الله اقرار میفرماید که آنچه
خیر بوده از من است و ثانی حروف نفی اقرار میکند که آنچه شر بوده
از من است شئون خیریه الی ما لا نهایه در هلک متکثر و کذلک در شئون
افکیه مثلا اگر هزار سال بعد نفسی بر نفسی حزنی وارد آورد بواسطه
حزن آن است که حروف ثانی نفی در اول ظهور وارد آورده و کل شئون متکثره
منفیه راجع باو می شود و کل شئون مثبته خیریه راجع باول من آمن می شود
و او راجع الی الله می شود چنانچه اگر خداوند او را مبعوث نفرماید بنفسه
مبعوث نمیگردد از نفس خود و بنحوه نفی هم در حد خود راجع الی الله می شود
زیرا که اگر خداوند او را مبعوث نفرماید که این است بنحوه اول نیز خود مبدأ
و نیز دیگری این است قبر کلیه نسبت شئون کل نفس متکثر است امروز از هر
نفسیکه سؤال کرده می شود از ایمان بالله و آیات او در بیان و اجابت نماید
قبر او صلوات نور میگردد و ملائکه رحمت بر او نازل می شوند و هر گاه اجابت
نکند قبر او صلوات نار میگردد و مظاهر نقمت بر او نازل می شوند در نفس
جن هم زیرا که این شأن است از شئون آن نفس کلیه ناریه چنانچه حق حبیب
شانی است از شئون نفس کلیه نوریه و از برای او بشیر و مبشر ذکر می شود
و از برای او دون ذلک این است که مثل میدهد از برای هر نفسی از اقرار

بانیکه

بانیکه قبر حق است ذی [illegible]
و بعد در نشأه اخری از او م [illegible] حق و نفسی او
می شود چنانچه هر کس مؤمن بکتاب الف بوده راجع شد بایمان بکتاب
قاف و از آنجا منتشر شد در خلق او و در دین اسلام مؤمن شد و کم کم
تا آنکه منتهی شد بیوم او بیوم نزول بیان راجع شد باو و از او منتشر
شد در خلق اخری الی ما شاء الله حیث لا احد لفضل الله و جوده و
هم چنین در ظل اگر نفسی از حروف الف مؤمن بوده راجع شده باول
من لم یؤمن برسول الله و از او منفصل گشته در دون علیین قرآن در
تحت الثری بوده تا آنکه راجع شده باول حروف نفی از بیان و بعد از او
منفصل شده و سیر میکند در فنای خود تا آنکه راجع می شود باول من لم
یؤمن بمن یظهره الله و بعد منفصل میگردد و در کل این عوالم لبس او
نار می شود اگرچه حریر باشد و مقر او نار می شود اگرچه اعلا امکنه
فوق ارض باشد و اکل او مثل ذلک و بر عکس لباس رضوان از آنچه
در جنت خلق شده می شود و مقعد او اعلی غرف رضوان میگردد
و اکل او اعلی ثمرات جنت می شود اگرچه نپوشیده الا قطن و ننشسته
الا بر تراب و تناول نکرده الا برگ کاهو و هیچ نفسی مؤمنی نیست که روح
او قبض شود الا آنکه قبر او روضه می شود از ریاض جنت خلد و آنچه دوست
دارد در او خداوند خلق فرموده و نزد او مهیا است و هم چنین هیچ
نفسی نیست که مؤمن ببیان نباشد الا و آنکه قلم طاقت ندارد آنچه

... ه بخواهد نفسیکه در این عالم
بر او ... [illegible]
مشاهده کند بانچه فضل در حق شجره اثبات نازل شده شئون منکره
از این شجره هم هر نفسی بما هو علیها بانچه خداوند عطا فرموده مثل آن
و همچنین بخواهد نعمت خداوند را مشاهده کند نظر کند بانکه در حق
شجره نفی نازل فرموده که شئون منکره از او بمثل او مصعب خواهند بود
چنانچه شئون منکره از علیین بمثل او مثمر خواهند بود این است
بیان حقیقت قبر که احدی را مشاهده می شود که اعتقاد بر حق واقع
نموده باشد و اقرار بر اینکه قبر حق است فهمیده باشد هر کس بیان الله را
در روز که حق فهمیده تصدیق این کلمه هم ان القبر حق میکند و روح هیچ شیء
از حق خود تجاوز نمیکند مثلا روحیکه تعلق بخلق میگیرد لم یزل لخلق است
و روحیکه تعلق بحق میگیرد لم یزل حق است و روحی که مدل علی الله بوده
لم یزل مدل است و از برای او امکن و حدود نیست و هیچ نفسی نیست
که وقت موت او شود الا انکه خداوند عالم عز سلطانه امر میفرماید ملئکه
مسبحین و مقدسین و موحدین و مکبرین را که او را امر تقع ساخته
تا انکه بمحل اعلای از جنت و افق امنع از رضوان جا دهند و بقدر ذکر
شیء نخواهد دید حزن بعد از موت اگر مؤمن بوده بانچه خدا در بیان
نازل فرموده الی ظهور او که اول ظهور این مقبول نخواهد بود بمثل
نفوسیکه از اول ظهور این امر به و بر ایمان ببیان قبض روح شده
که رائحه از جنت بر ایشان عبور زد و همچنین قسم اگر نفسی بعد از ظهور من یظهره الله

بقدر

بقدر اینکه بگوید بلی یا اینکه اشاره کند بر اینکه او حق است
و فاصله شود بمؤمن نمیبخشد از برای او بیان و هیچ نفسی نیست که بعد از
ایمان ببیان قبض روح شود الا انکه بعد از موت نمی چشد بقدر ذکر
شیء از چیز حسن و قلم خائف هی شود کردن که کند انچه از برای او مهیا
شده طوبی از برای کسیکه قبض روح شود و مؤمن بمن یظهره الله
و کلمات او باشد که او است مؤمن ببیان و انچه در بیان است
و از برای فیض خداوند از برای مؤمنین حدی و منتهائی نیست
لم یزل اهل جنت در جنت هستند الا من شاء الله بمثل انکه اهل
فرقان در فرقان بودند و الا من شاء الله در حین ظهور بیان
ظاهر نبود که بمشیت نقطه بیان مشیت الله ظاهر میگردد و اهل نار که
نار خالد الا من شاء الله و این مشیت در ظهور من یظهره الله نزد اولو
العلم ثابت میگردد مثل حروف انجیلیه قبل از بعثت رسول الله در جنت
بوده اگر بانچه خداوند نازل فرموده عامل بوده و حین بعثت حکم نار میشود
بر ایشان و اگر در این بین نفسی از ایشان مهتدی شود من شاء الله در حق
او صدق میکند که از نار نجات یافته داخل در جنت شده و مؤمنین بقرآن
و انچه نازل در او است در جنت بوده الا من شاء الله ان وقتی است که
یکی از نفوس از مؤمن ببیان نشود که داخل در نار هی شود و از جنت خارج
می شود و لم یزل مظهر کلیه مشیت در هر قیامتی ظاهر و مرتفع و در طلوع
لیل که بعد که برزخ ذکر هی شود مشیت الله باطن بد حل من یسلو فی جنته

و یمنع من یشاء عن جنته کسی را علم نیست باو الا آنکه کسی که از حدود بیان
تجاوز نکند که آنوقت لایق است که مشیت او مستغنی از مشیت قبل
او باشد و الا او در هر یوم در شأنی است چه بسا همان مظهر مشیت
کلیه در یوم نخ بشهداء از قبل خود باب از معرفت را مفتوح نماید که
نتوانند محتجب شد چنانچه از اول ظهور رسول الله ص الی بعثت همین حال
بود و قبل از این ظهور از حین عروج عیسی ایام مبتطن بود چنانچه
از حین قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله الی اول نزول بیان
مشیت مستبطن در میان خلق بود و کسی نمیشناخت او را از برای آنکه
او لم یزل و لا یزال در مقام نقطه اولیه باقی بوده و هست
و حروف حی در اماکن خود کل مستمد از او هستند و او ممد
کل را و لکن کسی او را نمی‌شناسد و لهذا هر کس منقطع شود بسوی او
لابد مدد میرسد او را من حیث لا یعرف انه هو القادر السبحان و القدیر العلا

و سایر حروف از علیین و ممد فضل در اماکن خود

الباب العاشر من الواحد الثانی

فی بیان سؤال الملکین فی القبر ملخص این باب آنکه یوم قیامت مؤمنین
من یظهره الله از مردم سؤال میکنند که آیا دین شما بچه حجت ثابت است
جواب میگویند بحجیت بیان و اگر آن روز مؤمن هستند بآیات الله
جواب ملکین را بحجتی که خداوند قبل نازل فرموده و تعلیم ایشان نموده
میدهند و الا حجة الله بایشان بالغ میشود و چون ایمان نیاورده کلمه نقمت
در حق ایشان ثابت میگردد و بعد ملائکه رجوع نموده بحضور خداوند

عرض

عرض حال ایشان نموده بعد خداوند عالم اگر جواب داده از ایمان باو
آیات رحمت در حق او نازل میفرماید و الا کلمات نقمت و اگر خداوند
نازل فرماید در این روز در حق او جاری میشود بمثل اگر نقطه بیان
نازل فرموده در حق هر کس الی یوم القیمة ثابت میماند و مظاهر نفی در
نار و مظاهر اثبات در نور و اول در دون حروف علیین معذب
و ثانی در رحمت خداوند که در حروف علیین نازل فرموده مخلد و
این است فضلیکه از برای او مثل نیست الی یوم القیمة و اگر در این
قبر حکم او شود در قبر جسدی راجع باو میگردد اگر مؤمن است
روضه ایست از ریاض جنت و اگر دون مؤمن است مقعدی است
از مقاعد نار چنانچه در حین حیات هم در نزد اولو العلم حکم همان است
اگر مؤمنی بر ارض تراب نشیند آن قطعه از قطع رضوان میگردد در
یوم قیامت باذن الله عز و جل و الا آن ارض نار میگردد بامر خداوند
جل و عز و مراد از رجوع ملائکه الی الله و عرض بر او رجوع از کلاء بمن یظهره الله
هست بسوی او و سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست
نزد ربه و نیز در عود سبحان الله عن کل ما ینذکر باسم شیء من قبل
و من بعد له الخلق و الامر فی ملکوت الارض و السموات و ما
بینهما لا اله الا هو المتکبر المتعال

الباب الحادی و العشر من الواحد الثانی

فی بیان ان البعث حق ملخص این باب آنکه کل را خداوند خلق

فرموده بانچه در کتاب خود نازل فرموده از ارواح علیین که متعلق
بحروف انها است و دون انها که متعلق بحروف انها است و هر شئی
که اطلاق شیئیت بر او شود در یوم قیامت مبعوث میکردد و بعث
هر شئ بذکر من یظهره الله است در ان روز زیرا که خلق ان شئ هم
در اول بذکر او بوده اگرچه ذکر در ظهور قبل او بوده مثل این
فنجان و نعلبکی بلور که الان بین یدی الله گذارده در یوم قیامت مبعوث
می شود بکینونیتها و ذاتیتها و نفسانیتها و انیتها در وقتیکه بنحوه حقیقت
تنطق فرماید که این فنجان و نعلبکی بعینه او است در هر فنجان
و نعلبکی که حکم شود اون می شود چنانچه قبل وجود او بقول نقطه
بیان بوده مثل در حد جماد زده شد تا در کل عوالم کل درک نمایند
مثلا در اینکه حروف حیّ قرار داده بقول خود در انقیامت هم
از هر نفسی که بخواهد این حروف را مبعوث میفرماید بقول خود زیرا
که غیر او خلق شئ نمیکند بکینونیتها و چونکه قول او قول الله هست
در حین قول کینونیت شئ متکون می شود اگر در علیین است بذکر حق
و اگر در دون علیین است بدون او زیرا که انچه در قران رسول خدا
قرار داده کل بایات الله قائم است و همین قسم امروز که روز بعث
قران است کل بامر الله مبعوث و قائم می شود و کل ما علی الارض بین
یدی الله هست و بعث کل بر جوهر کل می شود چنانچه خلق کل بر
نفس واحده می شود بعث کل هم بر نفس واحده می شود و در حینیکه

نفس

نفس واحده بعث می شود کل شئ فرداً فرداً در امکنه خود می شود
اگرچه بذکر الله باشد که خداوند نازل فرماید بعث شئ را و کسی غیر از
او نداند و بعد بشهادت الله کل شهادت دهند مثل اینکه این بعینه
بساطی است که مشیت اولیه بر روی اون نشسته و حال انکه اولیات
بنای او بوده و ذکر هر ظهور بنفسه در حق او می شود تا انکه بعینه این
بساطی است که بر روی آن نشسته بود رسول خدا و این است سر انچه در
احادیث مذکور است که انچه در نزد نبیین بوده در نزد قائم آل محمد ص هست
در امکنه که حکم فرماید زیرا که انچه کل دارند از او است و انچه که حکم فرماید
در حق هر شئ همان شئ بوده اگرچه در صدر اسلام محمد ابن عبد الله
بر آن وصف و بر آن نوع ظهور بوده و امروز بر این وصف و بر این
نوع ظهور است و تا انکه کسی ناظر بنقطه حقیقت نشود ادراک بعث
کل شئ را در نفس واحده نتواند کرد اگرچه هر ذی روحی اگر تفکر نماید
بتواند انچه مکلف است از اعتقاد بعث اخذ کند تا یوم ظهور من
یظهره الله که هر کس بسوی او راجع شد بعث او در علیین و در
ظل بنحوه اثبات میکردد و الا بعث ان در دون علیین و داخل بنحوه نفی
میکردد و اگر شئ باسم ذکر بعث او نشود همین قدر که میفرماید مبعوث
کردیم کل شئ را کل مبعوث میکردند در امکنه خود در ظل نقطه واحده اگر
در علیین است بنحوه اثبات و اگر در دون آنست بنحوه نفی و لا یعزب
من علم الله من شئ لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما یبعث کل شئ

باموره انه کان علی کل شیء قدیرا و بعث هیچ نفسی از نفس میت نمی شود
که از عتبه تراب بیرون آید بلکه بعث کل از نفس احیاء ان زمان میکرد
اگر از علیین است از مؤمنین و اگر از دون علیین است اندون آن
وموتی نیست از برای بعث هر شیء در یوم قیامت نزد خداوند عز و جل
اذ ان الله یبدء ذلک الخلق ثم یعیده وقد خلق کل شیء ثم یبعثه والله علی کل شیء قدیر

الباب الثانی والعشر من الواحد الثانی

فی بیان الصراط و انه حق ملخص این باب انکه مراد از صراط در هر زمان
ظهور الله و امر او بوده هر کس مستقر بوده بر صراط حق بوده و الا
بر دون صراط حق و مثل صراط مثل ظهور نقطه بیان بود که از برای
اشخاصی که ایمان باو آورده از سموات و ارض اوسع بل از سماء مقبولات
و ارض قابلیات اجلی تر و همین بر این صراط که ایات بیان باشد بینات
بوده بعضی در بین واستماع کنند بلی و ربنا هذا هو الحق من عند الله لا ریب
فیه تنزیل من رب العالمین ایشان از صراط گذشته اقرب از وصل بنفس وصل
و بعضی بدون استماع کلمات بنظر او ایمان آورده و ایشان از صراط
گذشته اقرب از کاف کن بنون آن و بعضی ایات الله را شنیده و مقدر ما
یطلق علیه اسم الشیء تامل نموده ایشان بر صراط حیران مانده دویست
و دو هزار سال بلکه این از جهة ذکر حدی است که در مقام طلوع شمس
ربوبیت واقف شده و الا ایام و شهور و سنین منقطع است از وقف
زیرا اگر اولی از برای ظهور الله بوده که بحدود بحد شود و کل مظاهر

ظهور

ظهور راجع می شود امروز بنقطه بیان این است که در عالم لا احد متامل
تامل نموده و مستقر از عالم لا احد اقرب از لمح بصر گذشته و سیر نموده
و اگر در حیر به حیر هو کمی زیاده تامل نموده بر صراط وقوف او بر صراط
زیاده چه بسا اشخاصیکه بر صراط میمانند الی قیامت دیگر مثل حروف
کتاب الف که بر صراط کتاب قاف مانده الی الان و حال انکه قیامت ان
گذشت و انچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند
کسی بعین فطرت کل را می بیند و از برای دون مؤمنین ادق از شعر و احد
از سیف است صراط زیرا که نمیتوانند که از حجیت ایات قبل بیرون
روند و نزد ایشان بمثل نمایند و نزد از بعد نفوس خود اقرار بحق کنند
این است که از برای ایشان احد از سیف و ادق از شعر میگردد و از
برای مؤمنین اوسع از جنت میگردد زیرا که میگویند دین ما بقرآن
ثابت بود و ان بود کتاب خداوند که کل عاجز از ایشان بایه از ایات
مثل ان بودند و امروز همان معجزه که قرآن را تکلم نمود تکلم بیانات
میفرماید کل من عند الله لا ریب فیه تنزیل من رب العالمین و معجزی
که کل را بود در قرآن در بیان مشاهده می شود و از برای صادق بر وصل
کاف بنون تاملی نیست در ایمان بخداوند و ایات او و اقرار بحجیت
باب او و کلمات او و چه بسا انفسی که از صراط گذشته و داخل جنت می شوند
و چه بسا از انفسی که در حین گذشتن بنار می افتند و چه بسا اشخاصی که
واقف می شوند و نمیتوانند بگذرند و همین ناجی هستند و منحرفین

باو امتحانی بود و در ظل نار ذکر می‌شود ای شجرة النفی لا دونها و حجبه با
نفسیکه از اول عمر الی آخر عمر عبادت خدا میکند و حینیکه آیات خدا را
می‌شنود تصدیق نمیکند و اگر تامل کند بر صراط واقف میشود و در ظل
نار حشر میشود و اگر جهد کند داخل نار میشود و امروز محصی میخواهد
که احصا کند که از صراط خالص نگذشته اند الا من شاء الله و کلی توقف
یا رب ایمان در ظلال نار حشر شده و خود خبر نشده و خداوند حکم
ایشان را نار لغو فرمود و تا یوم قیامت ثابت میماند اگر خداوند نار
فرموده و ایشان هنوز بر عمر خود در علو تقوای خود متقی هستند
و خبر ندارند که حکم نار در حق ایشان از قبل الله شد و بهمان حکم
الی یوم القیمة در مقاعد خود معذب خواهند شد اگر چه وقتیکه خداوند
صراط را بر پا میدارد کل میفهمند ولی هر کس بحینی محتجب میگردد
که نزد خداوند بلا شیئیت بوده و هست چنانچه امروز صراط الله
آیات است و کل میتوانند حجیت آن را بفهمند و محتجب میمانند خود را
بحینیکه نفع نمیبخشد ایشان را سبحانک اللهم لتاخذن ایدی الذین آمنوا
بالبیان یوم القیمة بفضلک علی ان تمرهم علی الصراط اقرب من کل شیء
انک کنت علی کل شیء رقیبا

الباب الثالث و العشر من الواحد الثانی

فی حقیقة المیزان و انه حق ملخص این باب آنکه از نقطه مشیت اولیه
الی ما لا نهایه در هر ظهوری میزان همان نقطه حقیقت است و لوام

مشرقه

مشرقه از شمس خود او و اعلی مراتب میزان در توحید کلمه
لا اله الا هو است هر کس داخل میزان نفی شد داخل در میزان نار
و هر کس داخل در میزان اثبات شد داخل میزان جنت و دخول نفی
محقق نمیشود الا بولایت ابواب نار و دخول جنت محقق نمیشود
الا بولایت ابواب جنت اگر چه کل نفی منتهی میشود بین شجره و کل
اثبات منتهی میشود بین شجره هده چنانچه کسی خواهد میزان قبل را مشاهده
کند نظر کند در میزان ظهور رسول الله صم از حینیکه بعثت آنحضرت
بوده تا امروز الی ما لا نهایه در کفه عدل او بنار رفته و الی ما لا نهایه
در کفه فضل او بجنت رفته و امروز میزان بیان است هر کس منحرف
از او نیست در جنت و در میزان فضل و الا در کفه عدل و در نار
زیرا که مبدء خلق نار و جنت هر دو از نقطه حقیقت محقق میگردد
و حکم بر مقبل میکند خلق نور میشود و حکم بر غیر مقبل که میکند خلق
نار میگردد و خداوند خالق نار و نور است بمشیت که آن نقطه باشد
و مالک عدل و فضل است بعدل و فضلیکه از این شجره ظاهر میگردد
زیرا که اگر در شجره نقطه قرآن حکم بولایت امیر المؤمنین ع نشده بود
خلق جنت محقق نمیشد و همین قسم در ظل اگر نار لغو فرموده بود
که کسیکه متبع من نیست بر حق نیست خلق نار محقق نمیشد
حال آنچه شئون خیر است بقول او راجع بشجرهٔ اثبات میگردد و آنچه
شئون دون خیر است راجع بشجره نفی میگردد و حقیقت میزان را

حقیقت اولیه شجره اولی است الی ما لا نهایه اطلاقات در ظل آن
در علم الله گذشته مثلا اگر امروز نفسی بحکم رسول الله من قبل عمل نماید
شأن از شئون آن میزان است و کسی که بیرون از آنکه بود در کف عدل
میزان است و از ظهور بیان کل شیء در ظل نقطه اولیه مبعوث
شدند و هر کس مقبل شد در کف فضل و اثبات ثابت میگردد
و هر کس قدر سر جوی منحرف در کف عدل فانی میگردد الی یوم
من یظهره الله که او است میزان و امر او است میزان و احوال او است
میزان و کلمات او است میزان و دلالات او است میزان و ما
ینسب الی المیزان میزان اذا تحقق النسبة فی الکتاب و الا علی
قدر ما یقطع النسبة یقطع الحکم الی حین یرفع کل النسبة
و یبقی النفی فی النار و انا کل لنستعیذن بالله الواحد المنوار
عن ذکر کل نار و لا امر الا من عند الله الواحد الفطار

الباب الرابع و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الحساب ملخص این باب آنکه حساب کل بید الله هست
و غیر الله مقتدر بر حساب کل نیست و خداوند عالم حساب میفرماید
کل شیء را بالجمله حساب میفرماید شجره حقیقت در هر زمان ظهور او
و در حین بطون او حساب میفرماید کل را و لی حکم ظاهر نمیگردد
الا در حین ظهور و حساب میفرماید کل را در یوم قیامت بیک کلمه
واحده چنانچه در این قیامت کل خلق را حساب فرمود بیک کلمه
و آن

و آن این است اننی انا الله لا اله الا انا رب کل شیء هر کس تأمل
نمود در نار نفی بعدل حساب کرده شد و هر کس تصدیق کرد بنور
اثبات بفضل حساب کرده شد زیرا که کل ما علی الارض نفوس
مستکبران ایشان راجع می شود بنفوس مؤمنین بقرآن زیرا که
غیر انها در قیامت رسول خدا حساب کرده شد و فانی گشتند فنای
ایمانی نه جسدی و الا کل ارض از اجساد ایشان پر است و نفوس
مؤمنین بقرآن هیچ حجتی نزد ایشان بر صحت دین ایشان اقوی
از کتاب الله نبود و از این جهت خداوند شجره حقیقت را ظاهر فرمود
باین حجت که دین این نفوس مؤمنین بآن ثابت بود و این کلمه
که حساب کل بآن شد و الی یوم القیمه می شود بهمان لسان آیات
قرآنیه که لسان عربی است و افصح از کل السن است نازل فرمود
و اکثر بعدل حساب کرده شده و در نار نفی لا شیء گشته و نفوسی که
اقرار بتوحید خداوند نموده در این کلمه بفضل حساب کرده شد
و جزا داده شدند باحسن جزا با آیاتی که الی یوم القیمه باقی است
و کل خیر در همین آیات نازل شده و الی یوم القیمه بایشان میرسد
زیرا که هیچ امر خداوند نازل نفرموده الا ارواح متعلقه بآن در
ظل آن هستند و راجع بآن نفوسی که خداوند در جزای ایشان
این آیات را نازل فرموده میکردند در طول لیل الیل که ما بین
الظهورین است و اگر نفسی گوید که ما یقین نکردیم که این کلمه

قول خدا است جواب گفته می‌شود که همین کلمه بعینها در قرآن نازل
شده و قبل از شجره طور مثل انکه خداوند در قرآن نازل فرموده ذکر شده
و انچه از قول رسول الله صلعم که این کلمه را تلاوت فرمود یقین نمودید
که از قبل الله هست همان حجت اینجا اثبات یقین می‌شود زیرا که
در انجا می‌گفتند که ما علی الارض از ایشان با و عاجز هستند در اینجا
هم اولوا العلم مشاهده این امر نمودند و می‌نمایند بچه حجت یقین
کرده که این کلام خداوند نیست اگر با ایشان نفسی که ایشان او و از
شجره حقیقت اگر کاتبی بتواند نوشت در یک روز دو الف نویسد
و الا نقدر یکه بتواند مثل این نوع ایات که شبهه از برای اولوا الافئده
نیست که من قبل الله هست زیرا که بنفسها شهادت میدهد
که کلام الله هست و بشر مثل او تنطق نتواند نمود و او نفس کلام
مشیت است که کلام الله باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال
بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چونکه در مشیت
دیده نمیشود الا الله از این جهت است که اینکلام منسوب الی الله میگردد
زیرا که غیر الله مقتدر بر مثل او نیست و کسیکه با این شجره بوده
یا خواهد بود تمیز داده که این کلام بر محض فطرت او است و نزد او
اسهل تر و اقرب است حین تکلم از شئون مناجات و خطب
و علم و شئون فارسیه زیرا که این است کلام کینونیت او
که دلالت نمیکند الا بر خداوند وحده از اینجهت است ایات الله گفته
می‌شود

میشود و کلام الله ذکر می‌شود زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال
بر حالت واحده بوده و حالت تکلم و قبل از تکلم با ابداع
تکلم شئون ثلثه صفت مشیت اولیه است و خداوند اجل
و اعظم است از اینکه متصف باین صفت گردد و منعوت باین
هستند و بهر جهتیکه در مثل این کلمه کل در قرآن محتج می‌شوند
در بیان هم محتج می‌شوند این است که مردم از حساب خداوند
باک نداشته که از اول عمر تا اخر عمر قلم لا شئ گرفته شود بر ایشان
چه قدر نفس خائف است در این محاسبات دنیویه که مقدار آن
مقدار دنیا است نزد دین و لکن در حالتیکه مقدار در دین است
و توحید و اعمال او مقبول نمیگردد و راجع بفناء ابدی میگردد
ملتفت نمیشود و حال انکه اولوا الافئده کل ما علی الارض را میدهند
که در یوم قیامت شجره حقیقت درباره ایشان کلمه بلی بفرمایند
لا لا زیرا که حساب باین دو کلمه کرده می‌شود و حمد مر خدا را که
امروز نفسی بصیری نیست که عظمت یوم حساب را مشاهده نماید چه
نفوس محتجبه از محاسبات دنیویه ترسیده که راجع می‌شود باینکه
خداوند دوست نمیدارد که کسی در نفعه او حق کسی باشد و این قدر
اهتمام کلی مینمایند در اینکه شغل الذمه نفسی نگردند ولی غافل اند
از نفس خود و انچه از برای او خلق شده‌اند که هزار و دویست و
هفتاد سال در قران عمل نمایند و یوم جزا و حساب قلم لا شئ

بر دور ایشان کشیده شود این است که از برای مردم شعور
ایمان نیست که اگر شعور ایمان میبود ما علی الارض را میدادند که
حساب ایشان بفضل کرده شود نه عدل زیرا که بعدل در نار الی یوم
القیمة معذب میگردند و بفضل الی یوم القیمة در جنت متنعم میگردند و
سنه سبع ان ظهور من یظهره الله سنه حساب است اگرچه خواهد شهر
سبع قرار میدهد و الا اسبوع سبع و الا ایام سبع یفعل ما یشاء و یحکم
ما یرید لا یسئل عما یفعل و کل بما اکتسبت ایدیهم یسئلون

الباب الخامس و العشر من الواحد الثانی

فی بیان الکتاب و انه حق ملخص این باب آنکه مراد از کتاب الحیزی است
که از قبل نقطه حقیقت ظاهر شود زیرا که از برای ذات ازل لم یزل
و لا یزال تبدیلی و تغییری نیست بلکه کتاب نقطه بیان کتابی است
که مدل علی الله است زیرا که غیر الله قادر بر آن کتاب نیست و آن
از بات حروف گرفته الی ما لا نهایه ذکر می شود چه آنچه که از نقطه حقیقت
منتشر گردد ذکر کتاب می شود و آنچه من یظهره الله کتاب بخط خود نویسد
کتاب است که بخط الله نوشته شده زیرا که منسوب الی الله بوده و هست
زیرا که کتاب او حق است ای ارواح متعلقه بکلمه حق در کلماتیکه
نازل فرماید از هر شأن که باشد سواء آنکه آیات باشد که ماء غیر
آسن رضوان است و مناجات که لبن لم یتغیر و تفاسیر آیات که
خمر و اجوبه و تفاسیر و مناجات که عسل مصفی است در کتاب الله

هست

هست و شئون فارسیه بعینه مثل شئون آیات است زیرا که
کل از بحر حقیقت جاری میگردد و اگر کسی در کلمات فارسی بعین
فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده مینماید و یقین
میکند که غیر الله قادر بر این نوع کلمات نبوده و نیست ولی چه
بسا اشخاصی که اقرار کردند بر اینکه کتاب حق است ولی از محقق حق
محتجب مانده و چه بسا که نقطه حقیقت که کتاب او کتاب الله هست
بل اعز است کتاب او از کل شیء بل آن حروف از کتاب او اعز است از کل شیء
از استکبار مردم خائف از ایشان می شود که کتاب خود را بر ایشان
نازل فرماید و از نار نجات یابند و داخل جنت شوند و چه بسا از
ملاحظه علو فضل و رحمت خود نازل فرماید ولی بر آنکسیکه نازل
میشود ملتفت نمیشود بلکه قلم حیا میکند که ذکر کند و حال آنکه
شب و روز میخوانده اللهم اعطنی کتابی بیمینی حال که خدا عطا فرمود
نمیگیرد بلکه معطی را اگر رسولی است از رسولان او اگر بتواند آن
آنچه قلم حیا می کند در حق او مرتکب می شود و حال آنکه کتاب
خدای او بوده و رسول او رسول او و از علو فضل و جود بر او نازل
فرموده تا اینکه بتواند یقین کند که کتاب الله هست و غیر او قادر
بر مثل او نیست چنانچه دین کل امروز بآیات قرآن محقق است
و بمنهج آیات او معجزه حقیقت بر کل نازل فرمود و کسی مطلع نشد
و حال آنکه کل اقرار کرده و میکنند بر اینکه کتاب حق است و در نزد

در اخرت ثانی این کتاب بعینه همان فرقان است که میفرماید

هر ظهوری از ظهور سجره حقیقت مؤمنین باو و کتاب او از
قبل ظهور او و کتاب او از بعد محتجب میشوند بحیثیتی که نمیماند
الا مؤمن خالص و او اعز از کبریت احمر است چنانچه نفوسی که
بعیسی بن مریم و کتاب او ایمان اورده اند اگر شناخته بودند که
ظهور محمد بعینه همان ظهور بوده بنحو اشرف در اخرت و کتاب او
همان انجیل بوده بنحو اشرف احدی از نصاری از دین خود بر نگشته
و کل برسول الله ایمان و بکتاب او تصدیق نموده و همین قسم اگر مؤمنین
برسول الله و کتاب او یقین کنند که ظهور قائم ع و بیان همان ظهور
رسول الله هست بنحو اشرف نازل شده در اخرت احدی از مؤمنین
بقران خارج از دین خود نشده و اقرب از لمح بصر ایمان اورده و تصدیق
بیان نموده و حال انکه عدم یقین ایشان عند الله مردود است بلکه
انچه ما یحقق بر الیقین است از برای ایشان شده زیرا اگر تفکر
نمایند در حجتیکه باو دین اسلام ثابت شده مشاهده می نمایند بعینه
همان حجت را بنحو اشرف و همین قدر که تصدیق و یقین نمیکنند علامت
این است که کینونیات ایشان از سجره نفی بوده و راجع باو می شود
و اعمالهای ایشان و اعمالیکه کرده اند در دین اسلام مستودع بوده
نه مستقر و بقدر خردلی نفع بایشان نمی بخشد اگر اعمال حروف کتاب
الف امور نفع بایشان می بخشد اعمال الفاهم نفع می بخشد اگر چه با غیر
ما نزل الله بوده بلا تغییر حرفی عمل کنند چنانچه این مطلب را
اکثر

اکثر از مجتهدین و مفتیین راجع بنفس خود نموده و عمل بقول میت را
بعد از موت او جایز ندانسته اگر چه حق واقع عند الله ظاهر است
و راجع می شود بشجره بیان و همان حکم که از ان مطلع ظاهر گشته جاری است
در کل مدارک مجتهدین و مفتیین و هر کس در حکم عند الله نمی رسیده صادق
بوده و هست اگر چه مختلفین باشند چون راجع الی الله میگردد مقبول
می شود اگر چه اختلاف نموده و نیست در انچه نازل در بیان شده
من عند الله زیرا که هر حکمی در مقام خود صدق است و اختلاف وقتی است
که در مورد خاص شود اگر چه ان وقت هم بتعدد امکنه و ساعات و اقترانات
و دلالات اگر مختلف شود مختلف میگردد ولم یزل الله فی شأن بدیع و خلق
جدید و حکم حدیث اگر چه انچه از نقطه حقیقت الی امروز ظاهر شده است
کل من عند الله بوده و هست و حال انکه بظاهر در هر شریعتی اختلافات
ما لا نهایه در بین اهل ان ذکر می شود و محقق است که انچه من عند الله است
در او اختلاف نیست با انبساط بصر سر این نکته ظاهر است زیرا مثل
احکامات مثل خلق کینونیات است لم یزل در تجدد و حدوث است
و اقل از طرف بصر در هر دور امر خلق بدیع و شأن حدیث ظاهر میگردد
ولی در نظر خلق از ظهور الی الظهور است زیرا که در بطون راجع می شود با نچه
در ظهور ظاهر شده اگر چه حقیقت باطنیه هدا است کل شیء را در حین بطون
خود ولی با نچه در حین ظهور ملاحظه نموده زیرا که عنوان از برای نفسی به یقین
حاصل نمیگردد الا من شاء الله انه علام قدیر

الباب السادس والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان الجنة حق ملخص این باب آنکه تا امروز کسی غیر از مظاهر هدی
که خداوند مخصوص بخود فرموده کسی جنت را نفهمیده و نه نار را
و آنچه متعلق بذکر جنت است در اینجا اینکه مبدء کل عوالم و منتهی الیه
کل عوالم است که کل در مقام عرش حقیقت باشند که اول متجلی بتجلی او است
چنانچه در دعای عرفه این مطلب ذکر شده یا من استوی برحمانیته علی
العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم غیبا فی عرشه
و در قرآن رمز داخل بیان مظهر رحمانیت بحقیقت اولیه منحصر است
بامیر المؤمنین ع زیرا که آنچه در کل عوالم است مبدء او از او شده
و رجع او بسوی او می شود مثلا از یوم آدم تا امروز نزد هر ظهور
حقیقتی باذن من آمن باو فتح ابواب بحق و دون آن شده تا آنکه
جوهر کل حق منتهی می شود باین ظهور و دون آن محقق می شود
باین ظهور چنانچه اگر کسی بجوهر نظر کند می بیند که کل عوالم
مبدء آنها در مقام اراده بوده که او بمشیت موجود میگردد و او
بنفسها و او است محیط بر کل عوالم باحاطه رتبه کینونیتی زیرا
که هر صاحب رتبه در این بیان صاحب رتبه باشد اقرار بعلو
رتبه او در نفس خود میکند زیرا که عالم انفس طبق عالم آفاق است
مثلا در آفاق که ظاهر شد ظهور بعد باینکه اول خلق است
در انفس کل مؤمنین باو موقن می شوند که او اول خلق بوده

وهست

و هست بعد از اینکه این مطلب محقق گشته شبهه از برای
هیچ نفسی نباشد که در علم الله هیچ جنتی از ظهور الله در نقطه
مشیت اعظم تر نبوده و نیست چنانچه از هر ظهوری بظهوری
جنت آن ظهور بوده در آن ظهور تا آنکه کل ظهورات منتهی شد
بنقطه قرآن از حین بعثت هیچ جنتی در علم خدا از آن نفس منیعه
اعظم تر نبوده در آن ظهور زیرا که در انفس مثل این است که امروز بعد از
خداوند کسی مابین خود و او اعظم از رسول خدا ص میداند و تحقق
این امر در انفس ظاهر نشد الا بظهور آن نفس اولیه و بعد هیچ جنتی
در علم خدا اعظم تر از امیر المؤمنین ع نبود چنانچه در انفس بعد رسول
خدا ص کسی نظر نمیکند الا باو و همین قسم درجه بدرجه ابواب جنت
صعود میگردد تا بحروف واحد منتهی می شود مثلا در ظهور جنت
خاص هیچ جنتی بعد از جنات سابقه بر آن در حین اخذ حیات او
اعظم تر نبوده که آن وقت وحید بوده در ارض طف و سکان این جنت
آن وقت علی ابن الحسین ع و اسرا بوده و همین قسم مشاهده کن کل
جنات را تا بحروف حی منتهی شود و بعد راجع میگردد بنقطه و از حین
ظهور این امر بتسع تا سه دقیقه آن و آنچه احصا توان نمود
اول ظهور جنت نقطه فرقان بوده در آخرت او که جنت بیان باشد
در اولی او از حین در علم خدا جنتی اعظم تر از او نبوده و الی یوم
ظهور من یظهره الله جنتی از او اعظم تر نیست و حین ظهور او

مبدل می‌شود جنت اولای نقطه بیان بجنت اخرای او و بعد از آن
جنت جنات حروف حی که نفوس موء منه قبل کل انفس باشند اعظم جنات
است و منتهی می‌شود اخر ظهور بجنت سین نه این است که در حین هر
ظهوری جنت قبل در هر خود نباشد مثلا در حین ظهور جنت سین
جنت با بر عرش خود هست و همین قسم است حکم کل احرف و خداوند
از برای هر جنتیکه ظهور مشیت بنفسها باشد نوزده باب قرار فرموده
چنانچه در این ظهور که این حکم مرتفع شده دلیل است که در هر ظهور
مشیت این قسم بوده چنانچه در قران کل راجع می‌شوند بابواب و ابواب
باهل بیت و اهل بیت برسول خدا و رسول خدا بخداوند عز و جل
این است که اسم رابع محمد است من الله باسم ثالث واسم ثالث باسم ثانی
واسم ثانی باسم اول که نفس اسم باشد و کسیکه اول داخل این جنت شد
روح القدس بود که قبل کل ارواح بلقاء الله فائز گردیده و اقرار بوحدانیت
او نموده چنانچه هیچ جوهر حظی در امکان متصور نیست که اعز و الذ
از توحید خدا بوده باشد و تسبیح و تقدیس او چنانچه ان نفسی که
در اشیا لم یمنتهی ما یؤل اخود فائز گردد در سبیل حق منتهای لذت او
ادای شکر خدا است او را بنعمتی که باو عطا فرموده مثلا عبدی را
خداوند سر حد بابیت یا امامت یا نبوت فایز گرداند غایت ثمره لذت
او ادای شکر خدا است که میگوید حمد خدائی را که مرا باین نعمت فایز گردانیده
و همین قسم در شئون ظاهر به هر بنده را که خداوند بر کرسی سلطنت جا داده

منتهای

منتهای لذت او در وقتی است که نظر بخدای خود میکند و میگوید
حمد مر او را که مرا باین عطیه مفتخر فرموده و این است که کل لذات
راجع می‌شود برکن ثانی که محل حمد باشد همین قسم که کینونیات
راجع بان محل اقدس میگردد الفاظ هم بمعانی علیها راجع میگردد و این است
که در نزد اولو الافئدة ثمره اخر در اول ظاهر نیز اگر ان حمد یکه بعد از
ظهور مواهب الهیه ظاهر گردد اذن بان نوع حمد از مصدر عزت ازلی برای
حامد شده این است که روح اول در حین دخول در جنت اولیه
بانچه ممکن است در امکان از هر فیض رسیده چنانچه ثمره کل را بیان
نموده که راجع بکلمه حمد میگردد که ان نفس حامل همان روح باشد
وانچه منشعب گردد از او و منشعب میگردد از ظهورات جنتیه
از جوهر عرفان گرفته تا بظاهر جسد منتهی شود حتی لباس حریر
باو پوشیده می‌شود وانچه ما یتلذذ در جنت هست باو متلذذ
می‌شود و او بنفسه متلذذ نمی‌شود الا بمجلی خود که محل نقطه
نفس باشد و او کافی مستدیره است که لم یزل و لا یزال بر حول
خود حرکت می‌نماید و نیست از برای او نه اولی و نه اخری و نه منتهای
و نه غایتی چنانچه هر کس داخل در جنت فرقان شد انچه مشاهده
نعمت کند می‌بیند که از سماء جود رسول الله صلعم بوده حتی انکه اگر
موروث دانه یا فوق ارث برد نیست الا بمظهر ان حقیقت
اولیه که حکم فرموده بان و اگر حکم بر غیر ان کرده بود که عنوان نفس

که الان ارث میبود برد کی میتوانست که بگوید لِمَ او بِمَ این است
که کل وجود از نقطه وجود خود الی منتهای صعود خود انچه دارند
از عطیه او است که عطیة الله هست هیچ شیء شیئیت ندارد الا
بفضل وجود او مثلا اگر در این جنت کسی لباس حریر پوشد نیست مگر
محض عطای او چنانچه قبل مقتدر بر پوشیدن بود و نمی توانست
این است که اگر کسی چشم نور خود را باز نماید نمی بیند کل وجود را الا
کفی از جود او و انچه که در جنت فرقان داخل شدند کل در ظل باب او الیه
که رسول الله باشد مستظلند و ابواب دیگر جنت در قبضه این باب است
بلکه او ایشان را فتح فرموده بجود خود مثلا هر کس در حق حروف نا خر عروج
نماید بمنتهای عروج و ظاهر شود از برای جسد او انچه که فوق ان متصور
نیست در اینعالم نیست الا از ان ان که فرموده این است یکی از ابواب
جنت و هدایت من چنانچه انچه بظاهر در جنت تربت امام ثامن ظاهر
شده نیست الا بانچه رسول خدا صلعم فرموده که او است وصی ثامن من
اگر چه الان نزد تربت او این نوع ظهورات نیست و لکن کل این ظهورات نبوده
و نیست الا در قبضه جود او و کف قدرت او و در ظل هر بابی از ابواب
جنت ابواب ها لا نهایة بوده و هست چنانچه هر نفسیکه در ولایت یکی
از ابواب جنت امده بنفسه جنتی است از برای او در رتبه خود و الی
ما لا نهایه این سر ظاهر بوده و جاری است و انچه امروز لذت
متصور است در این جنت است و از جنت قبل کل لذت قطع شده

چنانچه

در اکثر نسخ وصی عاشر نوشته شده کاتب
الحروف نظیر حضرت [illegible] صلوات الله علیهم
وصی ثامن نوشته بعد حضور اعلی سؤال نمودم
فرمودند هر کدام در نسخه خط اقا سید حسین [illegible]
اشتباه نوشته شده وصی ثامن صحیح است

چنانچه حین ظهور رسول الله صلعم کل لذت از جنت انجیلیه قطع شد
زیرا که کل جنت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر
امر او است بعد از انکه منقطع باشد نفسی از ان چه جنتی است اگر چه در عمر
خود بمنتهای لذت ممکنه متنعم گردد که اخر راجع بنار فنا میگردد و اگر
در کینونیات حروف انجیلیه ایمان از حق باشد که منتهی الیه لذت است
اگر چه در ظهور عیسی بوده ولی امروز از ان اثر مرتفع شده و او بکمال
بقاء است که تا حال صبر نموده چنانچه اگر کل حروف انجیلیه بیقین بدانند
که ظهور رسول الله صلعم همان ظهور عیسی بوده نخواستند احدی از
حروف انجیلیه در انجیل خود باقی نخواهد ماند و در ان جنت متلذذ
نخواهد شد و همین قسم بعد از فرقان که اگر امروز کمان لذت میکنند
حقیقت ندارد زیرا که اگر ما بین خود و خدا عملی میکنند لله و کمان
تلذذ میبرد عند الله از برای بودن انها کرده و بهمان کمانیکه حروف
الفیه مانده انها هم مانده اند زیرا که مرات الله طالع شد در جنت
دیگر این است که کل لذت منقطع است الا لمن عرف الله وحده
و امن به و عرف حجته و امن به و عرف کتابه و امن به و عرف ما نزل
فی کتابه و امن به و همین قسم اهل این جنت در این جنت متلذذ
هستند الی ظهور من یظهره الله قسم بذات مقدس الهی که از برای
ایشان در حین ظهور ایشان هیچ جنتی اعظم از ایمان باو و طاعت
او نیست و کل لذت از اهل بیان منقطع میگردد طوبی لمن یدخل

فی ظله ولیستلذن بذکره فانه یبقی ببقائه الی کرة الاخری واذا
لو امن به ولیستلذن بذکره یدرک کرة اخری بعد الاخری ولا
غایة له ولا منتهی وان بقی فی ظهوره فینقطع الایمان واللذة
عنه حین ظهوره وصیت میکنم کل بیان را که اگر در حین ظهور
من یظهره الله کل موفق بان جنت اعظم و لقای اکبر گردید طوبی
لکم ثم طوبی لکم والا اگر شنیدید ظهوری ظاهر شده
بآیات قبل از عدد اسم الله الاغیث که کل داخل شوید واگر نشده و بعد
اسم الله المستغاث منتهی شده وشنیده اید که نقطه ظاهر شده وکل
یقین نکرده اید رحم بر انفس خود کرده وکل بکلیه در ظل او نه فقط ظاهره
که کل داخل نشده اید مستظل گردید واگر بشنوید ظاهر شده صاحب نفسی
بآیات واولوا العلم از زمان تصدیق او معدود نزد معروفین اند اولوا العلم
بلکه مدققین نظر بمثل این زمان که انفا محتجب مانده و مدققین نظر و
صاحبان منظر اگر چه در لباس فقر ومسکنت بوده سبقت بدخول
جنت گرفته ولباس حریر پوشیده وایشان هنوز در حکم قبل باقی مانده
تامل نکرده وکل داخل شوید در ظل ظلال او که او است اول و او است آخر و او
ظاهر و باطن واگر نشنیدید در تضرع وابتهال برآمده که فضل خدا
المستغاث از شما مقطوع نگشته واگر شنیدید الی مستغاث که
ظاهر گشته من هو محبوبی ومحبوبکم ومليکی ومليککم فانا لا تصبرن
قدر ما یتنفس نفس ولتدخلن کلکم اجمعون فی ظل الله ولا تقولن لو و بم

فان هذا

فان هذا من اعظم امری ایاکم لا تخلصنکم عن نار بعد کم عما قد اذنت
لکم بهذا ان یا اهل البیان کل تشکرون که اگر نفسی بقدر تنفسی صبر
نماید از دو هزار و یک سال عباید بلا شبهه در دین بیان نیست
و داخل نار است الا آنکه ظهور الله ظاهر نشود که آن وقت کل مکلف
بابتهال و تضرع هستید نه این است که مثل یهود مانده که عیسی بیاید
و نه مثل نصاری که محمد بیاید و بمانید و نه مثل محمد که قائم آل محمد
ظاهر شود و بمانید وان یرضی فؤادی بان یبقی من البیان احد
لا تقولن جائت نقطة البیان فی اخریها وانتم علی ما انتم علیه لباقون
قسم بمن یظهره الله که هیچ شیئی در علم خدا از او اعظم نبوده و نیست
که اگر ظاهر شود و احدی در بیان باقی ماند کل نقمت بیان از برای او هست
بضعف زیرا که امور نقمت فرقانیه از برای اشخاصیکه داخل در بیان
نشده مضاعف است چنانچه نقمت انجیلیه از برای اشخاصیکه داخل
قرآن نشده بوده و نقمت قرآنیه هم در حق ایشان مضاعف شده
واگر چنین نفسی باشد ابدا داخل در بیان نبوده و در ظل شجره ذات
حروف سبع داخل نشده چنانچه اگر کسی از حروف قرآن مانده که در ظل
بیان داخل نشود داخل قرآن نگشته و در ظل شجره محمدیه مستظل نشده
والا تخلف از ظهور اشرف او در آخرت نمیکرد و همین قسم در انجیل
گفته می شود که اگر نفسی مؤمن بعیسی بود لابد ایمان بمحمد هم آورده
همین قدر که نیاورده دلیل است که ایمان بانجیل و عیسی نداشته

چنانچه اگر امروز کسی در احادیث فتنه و امتحان نظر نماید مشاهده
می‌نماید که چه قدر اولیای حق از برای نجات این خلق در یوم ظهور
اهتمام فرموده چنانچه مدققین نظر در کتاب خود ذکر نموده که ظهور
حضرت ظهور حقیقت مسئول عنها است که در حدیث کمیل مذکور است
و لیهدی الله من یشاء و یدخل الجنة من یرید این است حقیقت جنت در
عالم حیات و بعد از موت لا یعلم الا الله هنالک ما لا عین رأت و لا اذن
سمعت و لا خطر علی قلب بشر قد خلق الله فیها من کل ما کل عنده من فضله
سائلون و اگر ابحر سموات مداد گردد و کل اشیاء قلم و کل ذی روح کاتب ظاهر نشود
نعم ان اشیاء جنت بعد از موت توانند درک نمود و مدار این مدار همین جنتی است
که در حیوة عبد ذکر شد که اگر در این حیوة داخل در جنت شد آخرت هم بعد از موت
خواهد شد و الا داخل نار خواهد شد حین ما قبض اعوذ بالله من ذلک فما رأیت
فی تلک الجنة الا الله و لا فیها الا ایاه و لا من دونها الا ایاه له الخلق و الامر
من قبل و من بعد لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم و چه بسا نفسی در ظهوری
اذا علی علوان جنت است و حین ظهور بعد از آن ادنی اهل نار میگردد
پناه برده بخدا و اعتصام ورزیده بحبل نقطه بیان در اولی و اخرای او
که او است غنی از اینکه کسی ایمان باو آورد یا داخل در جنت او شود بل کل
اگر داخل نشوند در نار صیرورند و الا خود در جنت فائز میگردند این است که اگر
نفسی نفسی را هدایت نماید بهتر است از برای او از اینکه مالک شود
ما علی الارض را لاجل اینکه اگر هدایت نمود آن نفس را تا آنکه آن نفس در ظل

[illegible]

شجره

شجره توحید است رحمت خداوند بهر او میرسد و الا اما تملک
ما علی الارض در حین موت از او منقطع میگردد و لی سبیل هدایت
از روی حب و رأفت بوده نه شدت و سطوت هذا سنة الله من قبل
و من بعد یدخل من یشاء فی رحمته انه لهو الکریم و هیچ جنتی اعظم تر از برای
هیچ نفسی نیست که در حین ظهور الله ادراک نماید او را و آیات او را بشنود
و ایمان آورد و بلقای او که لقاء الله هست فائز گردد و در رضای او
که بحر محیط بر رضوان است سیر نماید و با لاء جنت فردانیت
متلذذ گردد و حمد خدا را که کل امروز از این جنت محتجب و آنچه
حین قبض روح از ایشان منقطع و داخل در نار میکنند متلذذ
و از برای آنچه خلق از برای او شده محتجب و کاش محتجب بوده
و مضاد نبوده و کاش مضاد نبوده و آنچه که لایق بشجره حقیقت نبوده
بالنسبة باو در حق او ظاهر نکرده کل باو مؤمن و او را در جبل نموده و کل
باو معرض و او را تنها گذاشته و هیچ ناری از برای عاملین
از نفس عمل اشد تر نبوده و نیست چنانچه از برای مؤمنین
هیچ جنتی از برای ایشان از نفس ایمان عظیم تر نبوده و نیست
و ما من اله الا الله ذلک الله الجنة و ربها و مالکها و ملیکها و سلطانها
ما فیها یبقی بامره و انه لغنی عما فیها و علیها و لکن ما فیها یتلذذن
بلقائه حین ظهوره ثم بلقائه حین بطونه من حیث هم لا یشعرون
کل من فیها لیسجدن لله فی کل حین و قبل حین و بعد حین و لتو

ربهم بذکره فی کل شان وقبل شان وبعد شان لن یدخل منهما من نفسی
الا وانها لتقول من عند ربها اننی انا الله لا اله الا انا العزیز المحبوب
واننی انا الله لا اله الا انا المهیمن القیوم واننی انا الله لا اله الا انا الرب
ملیك واننی انا الله لا اله الا انا الحق منیع واننی انا الله لا اله الا انا ذات
کل شیء رب الکرسی المنیع وکل شیء راجع می شود بهیکل انسانی سواء کان من
ذکر او انثی واکر ان نفس در جنت است کل ان جنت ملك او است در جنت اکر
چه شیء باشد که لیس کمثله شیء در صقع خود نباشد زیرا که انجذابات مشیت
متجلی میکردد بر صورت نفس خود است در حد خود اکر معرض شود باقی
نمی ماند در صورت فؤادی او الا هیکل انسان وازین است
که کل شیء طلب میکنند از خداوند که در ظل ما ینسب الی المؤمن
باشند نه دون نه زیرا که جنت شیء این است که منسوب الی الله
کردد وما ینسب الی المؤمن ینسب الی الله واکر راجع بنفسی دون
مؤمن کردد کل در نار است وازشئون آن اکر چه کل در صقع
خود لیس کمثله شیء باشد چنانچه این نحوه که بلا ابواب است وبلا
حدود معروف امروز اعلی غرف رضوان است که بنحوه حقیقت
در او مستقر است که کویا ذرات آن همه ندای ذکر اننی انا الله لا اله
الا انا رب کل شیء میخوانند بر کل حجرات اکر چه مقاعد مرائیه مطوّن
بذهب باشد والا اکر بنحوه حقیقت در مثل آن حجرات ساکن کردد
آن وقت آن ذرات را مرایا میخوانند چنانچه ذرات مرایای اعلی
مقعد

مقعد امارات صدری که در ایام ارض صاد در اینجا ساکن بوده
میخوانده ومیخوانند وحکم از برای هیچ شیء نیست الا آنکه راجع بان نفس
میکردد واین است که هر مقعدیکه اهل جنت بر او مستقر شوند
باعلی ما یمکن وصف در امکانات انها بوده که ناظرین بطرف حقیقت
مشاهده مینمایند چنانچه هیچ مقعدی از اهل شهادت کلمه خاصه انفخت
در آن روز نبوده ولحیون از جنت بوده باعلی ما یمکن در ظل او ظاهر
بوده که اکر آن روز ناظری نظر میکرد میدید که لایق بود که جدران او
از یاقوت مرتفع شود نه از ذهب واکر ظاهر نشده از ضعف نفوس
بوده نه عدم امکان آن ارض زیرا که آن قابل بوده وهم چنین ارضی
که امروز بنحوه مقابل مستقر بوده اعلای آن از آن روز نبوده که اولوا
الافئده در امروز میدیدند چنانچه امروز انوی وفشانی نزد آن مستقر
بر آن ارض است ونزد او وکذلك یمحی الله النفی ویرفع الله الاثبات
بامره انه علی کل شیء قدیر واکر بر عکس هو ظاهر شود که مقعد بنحوه
حقیقت اعلی علو ارض کردد شبهه نیست که لم یزل ولا یزال در ارتفاع
مرتفع میکردد ودر ظل اکر چه منتهی ارض انف باشد در نزول تنزل مینماید
اذ کل شیء یرجع الی النفس الانسانیه وانها هی ترجع الی الله فی الجنه
ان کانت مؤمنة بمن یظهره الله ویرجع الی دون الحق فی النار اذا
کانت محتجبة ومن یتبع امری فی اسم المستغاث یدخل الجنة
حیث لا مرد له من عند الله انه کان علی کل شیء قدیرا

فما علی [illegible]

الباب السابع والعشر من الواحد الثانی

فی بیان ان النار حق ملخص این باب انکه از برای نار شئون ما لا نهایة لها [غایة]
بوده و هست جوهر جواهر او عدم عرفان الله است که در هر ظهوری بعد از
عرفان ظاهر بظهور در نفس ظهور ظاهر میگردد که میخوانند کل اهل لسانیکه
بر آن مبعوث کرده لا اله الا الله حقاً حقاً لا اله الا الله حقاً حقاً حقاً لا اله
الا الله حقاً حقاً حقاً لا اله الا الله حقاً حقاً حقاً حقاً حقاً
زیرا که جوهر کل شیء از ما لا یحبه الله بنفی و از ما یحبه الله راجع باثبات میگردد
و این ظاهر نمیگردد الا بما لا یحبه نقطة الحقیقة فی کل ظهور و ما یحبه
و این جوهر در قرآن فؤاد اول است و در بیان فؤاد اول که در وقتی که
شنید شجرهٔ حقیقت ظاهر شد فؤادش بنار تامل یا جحد فانی گشت
اگر چه آن فؤاد در قبل در جنت بود زیرا که لا اله الا الله میگفت و محمد رسول الله
و علی و الائمة حجج الله و ابواب الهدی اولئک هم شهداء الله و ما نزل
فی القرآن احق میدانست ولی در حین احتجاب یا غفلت یا وقوف یا جحد
یا انکار باطل شد انچه کرده و بعضی از ایات حضرت ان معرفة الله و از معرفت
نبی و ائمه و ابواب و اقرار بانچه حق است در اسلام من عند الله زیرا
که کل اینها از شجرهٔ حقیقت طالع شده بود و این شجره بعینها ظاهر
شد و این اثمار از او بود در قبل و همین قدر که ظاهر شد و کسی
قبول نکرد گویا در اول قبول نکرده زیرا که این ظهور ظهور اخرت او
بوده و اعظم از ظهور اولای او بوده از این جهة است که اعلا سکان

جنت

جنت قبل در ادنی دنو نار ساکن میگردند زیرا که اصل اول نار در
صقع خود انقطاع و رجوع بسوی خدا [نبیه] بلکه تا حال شنیده نشده
مثل او منقطعی و بوهم انکه در نزد نفسی حق بوده تفویض کل امور
باو نموده و حال انکه ان ثانی اول اول قبل بوده ولی چون در واقع
در ارض بعد خود نازل بوده ثمری بر او نمی بخشد زیرا اگر صاحب ذوق
بود در نزد ظهور محقق حق توقف نمی نمود و محقق خود از لقاء الله
محتجب نمیشد و اول ظهور نقطه بیان انچه خیر در علم خدا بود باو
باول من قبل خلق شد و انچه دون خیر بود باو باول مدبر خلق شد
که از یوم خلق کل شیء تا اول ظهور جوهر جواهر کل جنت باب اول
می شود و جوهر جواهر کل نار مدبر اول می شود و خداوند خواست
که او را مقبل کند و کمال تفضل در حق او نمود و الواح مقدسه و رسل
منقطعه در نزد او فرستاد ولی بما لا ینفعه محتجب گشته و مقبض اولیه
نار را پوشیده که الان هیچ جنتی اعظم در علم الله نیست از نقطهٔ باء
در بیان و هیچ ناری اجد از ظل این نقطه در تحت الثری نیست چنانچه
انچه راجع باو می شود از شئی است که داخل در جنت شده چنانچه
از قبل انچه راجع برسول الله ص میگردد داخل در جنت شده و انچه
راجع باول من لم یؤمن میگردد راجع بنار شده و شئون این نار
ما لا نهایة است ولی کلیه ابواب در رتبه ذکر می شود و لا یعلم
عددها احد الا الله زیرا که هر نفسی که از باب نار گرفته شود باب

بنار شده و انچه راجع باین می شود از هر شیء اثبات است که از اول

ب

ناری است در حد خود و هر بابی که از ابواب جنت گرفته شود با
جنتی است در حد خود اگرچه کل من فی النار راجع باول او میگردد و کل
من فی النور راجع باول او میگردد و هر دو عابدند خدا را و ساجدند
از برای او و معظمند او را و ممجدند او را و موحدند او را الا انکه این بظهور
اخرت توحید میکند و آن بظهور دنیا که اول همین ظهور بوده و اخرت
ظهور قبل او بوده این است که آن باطل میگردد و این ثابت میماند
و آن نار میگردد و این نور میشود و آن فانی میگردد و این ثابت میماند
و آن عزیز میشود و این ذلیل و آن غنی میگردد و این فقیر بجائیکه
میگویند که از او باقی نمی ماند حتی در نفس خود او و الا امروز هر دو لا اله
الا الله میگویند ولیکن آنچه در بیان میگویند بشأن ما یحب الله میگویند
و آنچه در فرقان میگویند بشأن ما لا یحب الله میگویند و مثل این در قبل
هر کس در کتاب الف بوده لابد توحید خدا را میکرده و لیکن در حین
ظهور قائف خداوند عالم عز و جل دوست داشته که موحد شود بتوحید
محمد رسول الله نه بتوحید عیسی ع و هر کس تابع ارادة الله شد روح
ملکی در او مستقر گردید الا من استودع الله فیه ذلک الروح فانه
یخرج و هر کس تابع نگشت نفس شیطان در او مستقر گردید الا من استودع
فانه لابد ان یخرج و الا هر دو عبادت میکنند خدا را این است که بعد
از سجده نکردن شیطان اولیه با شئون او ناطق شد چنانچه در حدیث
است قول او که آن قول در زمان محمد ص این میشود که مرا معفو

بدار

بدار یا رسول الله از اینکه اقرار بولایت امیر المؤمنین ع کنم
و جواب خداوند در آن روز جواب رسول الله ص هست که مطلق قول الله
من حیث اریدک لا من حیث ترید باشد که دوست میدارم مطاع
کردم از انجا که اراده میکنم نه از انجائی که تو اراده میکنی چنانکه همین
کلمه در بیان ظاهر و اول من امتثل جوهر جنت و اول من اعرض
جوهر نار است و کل شئون خیر باو منتهی میگردد و کل شئون
دون آن باو چنانچه خداوند در قرآن کل را وصیت باین نموده
و لا تکونوا اول کافر به و هم وصیت میکنم کل را ان تکونن اول
من تؤمن بمن یظهره الله یوم القیمة لتکونن مبدء کل خیر فی
کتاب الله فان ذلک لهو الفضل العظیم و لاحذرنکم ان لا تحتجبن
براول کل نفس لتکونن مبدء دون خیر فان هذا لهو العذاب العظیم
و اگر صاحب نظری نظر کند می بیند کل خیریکه در بیان ظاهر راجع شود
باول من قال بلی میگردد که تصدیق نقطه حقیقت را نموده
و اول خلق او در علیین واقع شده و کل شئون دون خیر راجع
باول من قال لا میگردد او است ناری که فوق او در بیان نیست
و او جنتی است که فوق او در بیان نیست الی الظهور من یظهره الله
که همین قسم مستدلین است که الا صیمانید و نار نار نگشته الا بعدم
سجود از برای خداوند معبود که بعدم ایمان بنقطه بیان اثبات این
کلمه از برای او میشود و اظهار ناریت نکرده در نزد خود و کل الا انکه

از برای خدا کرده چنانچه از شدت احتیاط در خانه خودش
بواسطه شبهه که کرده وضو نگرفته و نیت روزه نکرده بلکه
در مساجد وطن خود شبهه کرده و در یك مسجد نماز نکرده
و کل مردود است عند الله و شئون نار بوده زیرا که از برای ان آیتی که
در نفس خود بزعم خود لله میکرده ان همان ایتی بوده که ان ظهور نقطه
بیان در اولای او که ظهور من قبل باشد متجلی شده و اگر می شناخت
او را که او است خطور تامل در حق او نمیکرد ولیکن شناخت زیرا
که با نچه نقطه اول ظاهر شده بود که ایات الله هست ظاهر شده
و دیده زیرا که ان نقطه من قبل امروز عین ان ایات الله حین دیگر ظاهر
نیست همین قدر که ایات الله را شنید و سجده نکرد و اعتراف
[تقمص]
بربوبیت پروردگار خود نکرد کینونیت هکذا در او بکون امده و
قمیص باب اول نار را پوشیده اعوذ بالله من هذا و من یوم [من]
[نفسی که]
بالله فلا سبیل له علیه والله لیحفظ عباده المؤمنین و هو
یکی از ابواب جنت قیامت واقع شده باب کلی نار است که شئون
دیگر در ظل او محشور می شود که کل راجع می شود بشیء اول که جوهر
نفی بحت است و کل خیر و شئون او راجع می شود بنقطه من قبل ان
که شیء اول و جوهر جواهر کل اثبات است و احب کل شیء در نار
همان است که ان او محتجب شده و ابغض کل شیء نزد او نفس خود
او است که از او محتجب مانده چنانچه در قرآن احب کل شیء نزد

قائل

قائل حرف [خامس] او بوده که الله اکبر گفت و متحمل و شد انچه شد
که اگر می دانست که او است مظهر تکبیر در ان روز نزد او سجده
میکرد و خطور بعث حب او بر قلب او می شد و ابغض کل نزد
خودش خود او است که همان است که خداوند در کل کتب نازل
فرموده که نخواهم امروز او را چنانچه اول حرف نار در بیان اگر
[۲ اوصیاء بیت]
تخم کلمات عالمی را که خود را منسوب باهل بیت میداند و اهل
رسول هستند و رسول صلعم من عند الله منصوب هست میکرد
[شدت]
هر اینه در نزد دیو مفتی و در نزد کل ... بود و چگونه بر قول
[دون]
نبوت که مظهر ربوبیت صرفه و الوهیت محضه هست خطور
حب میکرد و شب و روز از برای او سجده می کند این است که محتجب مانده
وان محبوب خود غفلت نموده و قمیص ابغض کل شیء که اول من اعرض
محمد باشد پوشیده بلکه آن از این پوشیده چنانچه هر ظهور بعدی
علت ظهور قبل است عند الله بظهور لشرفیت زیرا که خلق علیهی
از برای ظهور رسول الله صلعم شد چنانچه خلق قرآن از برای خلق بیان
و خلق بیان از برای ظهور من یظهره الله اگر چه قلم راضی نمیشود
که جاری شود باسم کسیکه بر نفس او خطور کند دون طاعت او
در یوم ظهور بایات و بینات من عند الله عز و جل ولیکن اگر شود
[کشته ۲]
قمیص این بوده که ان پوشیده و ان احتجاب این بوده که ان بعید
[بعد]
و از نار این بوده که ان نار شده و هر کس پناه برد بمن یظهره الله ان

کهان محتجب مانده و از نفی این بوده که ان قبول نفی نموده و از بعد این بوده

شئون آن باین غیر رسد و معنی اعوذ بالله در این روز ایمان باو است
منزول این کلمه زیرا که باب اول نار همین کلمه را لا یعید و لا یحصی میگفته
و پناه از نفس خود که شیئ نبوده میبرده ولی عزی بر حال او بخشیده
که اگر صادق بود بایست پناه برد بنقطه بیان بایمان باو از نفس خود نفی
که مؤمن باو نیست و الا چه ثمری بخشید او را شب و روز بفرض قرآن
دون سنت او سی و چهار مرتبه سجده میکند از برای خداوند باو و انچه
مقتضای کینونیت او است که قلم حیا میکند بر ذکر آن بر او روا میداشته
و حال انکه باو سجده میکند و اظهار تقرب باو میجوید و حال انکه نزد او
ابعد کل خلق و اول کل نار است و در ظهور بیان هم همین قسم که
در جنت حول عدد واحد طائف است در نار هم چنین است الی
مالانهایة که مکرر شود تکثر همان واحد اول است در کلیتها هر کس
مؤمن شود ببیان و انچه خداوند در او نازل فرموده در ظل الف جنت
بوده و هست و هر کس محزون شود در ظل نار بوده و هست نه این است
که مراد از ابواب مثل باب بلد باشد بل مثلا باب جنت در ارض باء
انواری که هستند هستند و در ظل باب کلیه ذکر می شوند و ظل
مثل ظل واستعین بالله من دون حروف الاثبات فی کل حین و
قبل حین و بعد حین و کالتوکلن علی الله فی کل شان و قبل شان
و بعد شان مثلا باب اول جنت نقطه فرض کن و باب اول نار
من یقابل فرض کن الی ظهور من یظهره الله ماء نفی را در عروق
استجار

استجار منفیه فانی ببین و ماء اثبات را در عروق اشجار ثابته تا آنکه الی
ان یفنی النفی بحیث لم یبق له فی البیان عند من ذکر الا فی الکتاب و
یثبت الاثبات بشان کلهم یفتخرون بنسبتهم الیه و چه بسا نارها که
خدا نور میکند بمن یظهره الله و چه بسا نورها که نار میفرماید باو و اگر در عدد
غیاث ظاهر شود و کل داخل شوند احدی داخل در نار نمیماند و اگر الی
مستغاث رسد و کل داخل شوند احدی در نار نمیماند الا انکه کل مبدل
بنور میگردند و همین فضل را از من یظهره الله طلب نموده که این است
فضل اعظم و عون اکبر که مثل امم باقیه عانه مثل حروف انجیل که در کتاب
دیگر نازل شود من عند الله و ایشان هنوز منتظر من یاتی باسم احمد باشند
و اگر ظاهر نشود الی این دو اسم لابد ظاهر خواهد شد و مفری از برای او
نیست اگر چه می بینیم ظهور او را مثل این شمس در وسط السماء و غروب
کل را مثل نجوم لیل در نهار در مقام ایمان و حقیقت نه در مقام هیکل جسدی
و اسباب ظاهری بمثل امور نصوری نموده و گفته ذلکم الله ربکم لا اله الا هو
العلی العظیم اگر چه تقادیر الهی در هر شان مختلف شود در بیان هیچ
ذکری نیست مگر ذکر او لعل در وقت ظهور مشاهده حزن نفرماید
از مؤمنین بخود که در غیب باو ایمان آورده و کل منتظر لقاء او است
و لافوض امره الی الله ربه انه هو خیر ولی و نصیر و انه هو حسبی و وکیل و ظهیر
و او است که کفایت میکند کل را از کل شیء و هیچ شیء کفایت نمیکند از او
زیرا که هیچ شیء بلا ایمان باو ثمر ندارد و هیچ شیء با ایمان باو حزنی ندارد

والا الا ان الله ليكفينكم عن كل شيء ولا يكفينكم عن الله ربكم من شيء ولا يكفي شيء عن شيء لا في السموات ولا في الارض ولا ما بينهما الا من استكفى بالله ربه انه كان علاما كافيا مقتدرا آنچه ذکر شد در ذکر حین حیات عبد است والا بعد از موت لن يقدر قلب ان يحيط به اعوذ بالله عن كل ما يدرك به النار و آن دائر مدار نار هر ظهوری است که امروز در ظهور بیان مبینات حینیکه عبد در ارضی که مالک آن نور است داخل شود در جنت داخل می شود والا در ارضی که منسوب بنار است اگر از حب او داخل در او شود داخل نار می شود في الحين الا ان اراد بشيء لله وليسئلن الله ان ينقي عنه گویا مشاهده می شود که امکنه نار بر مؤمنین بالله داخل بر آنها غنی شوند و اگر شوند پناه میبرند الا آنکه نقطه بیان یا من یظهره الله اذن دهند مؤمنین بخود را یا شهداء حق اگر در جائی مقتضی ببینند نفع نفس مؤمنی را والا داخل کونه شو و نظر کن در اینجا بنگر محل قرار نار بوده وقل صدق الله وعده كذلك يغني الله النفي الى آن لا يبقى لدن آثم حتى في الارض ثم انظر الى محل النور قل صدق الله وعده كذلك يثبت الله الاثبات بامره انه علام مقتدر

الباب الثامن والعشر من الواحد الثانی

في بيان ان الساعة آتية لا ريب فيها **ملخص** این باب آنکه در هر ظهور مشیت ساعت بحقیقت اولیا او است الی آنکه تنزل نماید تا آنکه هر ذکر حقی منسوب باو شود از قبل او در ظهور او که اطلاق فرماید صدق است

والا

والا لایق نیست که اطلاق شود حتی آنکه اگر در ظهور او حرفی از قبل او نزد کسی ذکر شود لایق است ذکر ان الساعة آتية لا ريب فيها زیرا که مدل بر علو او است و امروز ساعت نفس بیان است که می آید مردم را و حکم می کند بر اتیان الی یوم القیمة و مودی از آن نیست و اگر آیات سموات در ذکر ساعت مدار گردد دیگران نتوانند ذکر نمود و در هر ظهور حقی آنچه که حق حکم فرماید بر آنکه آن ساعت است محقق میگردد ولتنتظرن ظهور الله فان الساعة لتاتينكم بغتة وان على الله ربكم انتم تعرضون

الباب التاسع والعشر من الواحد الثانی

انما في البيان تحفة من الله لمن يظهره الله سبحانك اللهم يا الهي ما اصطفى ذكري وما ينسب الي الا ان اريد ان انسب اليك فلتقبلني وما ينسب الي بفضلك انك انت خير الفاضلين **ملخص** این باب آنکه آثار ظهور حقیقت در هر ظهور تحفه ایست من قبل الله از برای او در ظهور بعد او که ظهور نشاه اخرای او است مثل آنچه خداوند بر عیسی نازل فرموده تحفه بود من قبل الله از برای محمد رسول الله زیرا که مراد از کتاب او نفوسی مؤمن باو است و ما یرجع الیها حتی لو کان من قسم تسع عشر عشر در طی و همین قسم آنچه خداوند بر رسول الله نازل فرموده که امروز در هر صفحی بقرآن مشاهده می شود مراتب افئده ایشان تحفه بوده من الله بسوی قائم آل محمد و همین قسم آنچه در بیان متکون شود از شئونات محبوبه تحفه ایست از قبل نقطه بیان بسوی من یظهره الله که ظهور اخرای نقطه

بیان باشد و همین عز و فخر کل را بس است که او قبول کند نفسی را یا شیئی را
بذکر انتساب بخود چنانچه امروز نقطه انجیلیه را انفاری مظاهر قرآنیه
قبول نمیکنند چگونه مظهر حقیقت و همین قسم بیان نمیکند افرادی را که او
علو قبل را الا آنکه داخل شود در ظلال محبتیکه او داخل شده و هم چنین من یظهره الله
قبول نمی فرماید شیء که منسوب ببیان است الا آنکه منسوب بکتاب او شود
و هم چنین الی ما لانهایة ظهور الله ظاهر است در هر ظهور بشئونات ما
یرجع الی الظهور الاول نقطة من الله الیه لیوم ظهوره فی النشأة الاخری
و چه قدر رسیده است نفوسیکه خود را از نسبت باو مقطوع ساخته اند
نقطه که بیرون او در حینیکه امروز اگر مؤمنین بقرآن بخواهند نقطه
رسول الله را ابرسانند باید کل مؤمن شوند ببیان والا مقطوع نموده
از خود نسبت علو را بذاین است که شجره بفرماید چرا محتجب شده اید
از لقاء محبوب خود که در حین ما یقصد الیه افئدتکم بوده و هست
زیرا که الیخ در طلب دنیا بر میآئید تا ملاحظه رضای خداوند را در راه او
نموده نمیکنید و امروز که شجره حقیقت که منبع رضاء است ظاهر هو
از ثمره وجود خود که ما یؤول الیه انفسکم بوده و هست محتجب الیخ
وارد میآید بر نفس خودتان وارد میآید والله غنی عنکم و عن ما
ینسب الیکم وانتم ان تنسبن انفسکم الی الله فانا انتم بذلک تنتفعون
ثم تفتخرون و کلا لن تفنین الا انفسکم ولتشهدن ثم لتوقنون

الباب الاول من الواحد الثالث



فی ان ما یذکر به اسم شیء ملک له وانه احق به من غیره ملخص
این باب آنکه خداوند عالم کل شیء را خلق فرموده لمن یدل علیه
و او است مرآت حقیقت که لم یزل و لا یزال مدل علی الله بوده
و هست کل شیء باو خلق شده و میشود و او است قائم
بنفس خود بالله و کل شیء قائم باو است و ما یشیء من شیء الا
به ولذا انه احق من کل شیء و ما سوای او ملک او هستند بتملیک
ذات اقدس کل شیء را و او است احق از کل شیء بکل شیء از نفس
کل شیء ثمره این علم آنکه اگر نقطه حقیقت کل شیء را عطا
فرماید سلب شیء احق بوده و هست چه فعلیت بهم رساند
چه محض حکم باشد مثلا اگر رسول خدا صم در قبل کل ما علی
الارض را تصرف میفرمود احق بود از ملاک او باو و این بوده ملک
خداوند کل شیء را که کل میگویند له الخلق والامر و هم چنین اگر من یظهره الله
تصرف فرماید در کینونیات کل شیء احق است از کینونیات
ایشان بخود ایشان و حال آنکه اجل و اعظم از این است که نظر
که نظر فرماید بکل شیء زیرا که کل شیء ناظر بجود و فضل او بوده
و هستند و او است غنی از کل شیء بنفسه و مفتقر الی الله هست
بذاته ثمره این باب آنکه در وقت ظهور اگر حکمی فرماید کل عارف
بحق او باشند که لم و بم در حق او ذکر ننمایند و احدی را غیر رسد
که اگر او در امری حکم کند ذکر مالکیت شیء نزد او نماید زیرا که

او احق است از او بنفس او اگرچه نخواهد حکم فرموده که بحکم بیّنا
تا وقتیکه بخواهد محمد فرماید عهد خود را در اعناق کلشیء ولی اگر
صبر
بفرماید ثلث نفسی از آنهائیکه بحکم بیان ارث میبرند کم ثلث قیراط
همان حکم الله هست در حق او در بیان و اگر برد خلاف امر خداوند
خود نموده چنانچه اگر امروز رسول الله صلعم فرماید که آن امر که در قرآن
نازل شده امروز این نوع عمل نموده شکی نیست که این حکم حکم قرآن است
اگرچه امروز ذکر فرماید زیرا که آنچه قبل نازل شده از قبل او بوده و حکم
قبل و بعد در نزد عارفین بحق او سواست این است استحقاق الهی ولکن
استحقاق خلق قلم حیا میکند که ذکر شود کل بامر او صلوة جمعه میکنند
و اگر بفرماید بیکی از آنها که در مقعد خود نماز مکن یا آنکه فلان نفس
احق از تو است باین منصب قبول نموده ولی بامر اول او اظهار ایمان
نموده چنانچه بودن یکی مثل مسلمین باو راضی نشده و الا این قسم
واقع نمیشد این است استحقاق خلق و آن است استحقاق او
که در اعلی ذروه که آیه توحید خداوند را گذاشته اگر امر فرماید بایه اخری
احق از او است از نفس او باو چنانچه در ظهور رسول الله از آنانیکه
افئده
توحید را که قبل بر افئده بود مرتفع ساختند و آیه بعد در قرآن بکل
تجلی فرموده اگر احق نبود بآن آیات چگونه مرتفع می فرمود جائیکه
در اعلی علو عبد مالکیت خود را این قسم اظهار فرماید ما تقوله براو
چگونه لایق ذکر است و همین قدر که ناظر بشمس حقیقت باشد
حد خود را

حد خود را دانسته بلکه افتخار نماید باینکه منسوب باو گردد اگرچه
بنسبت ملکیت باشد مثل کلشیء که عن کلشیء این است که او است
مالک کلشیء نزد دون او و اگر در ظهور بعد او افتخار نکند در قبل او
ثابت و مفتخر است چنانچه این مطلب ظاهر و هویدا است اگر حروف
الضیر نحوه فوقا فیه افتخار نکنند و در ظل او مستظل نگردند ولی بنسبت
خود بالواح الفیه مفتخرند و هم چنین قبل قبل او الی ان ینتهی الی
ادم الاول الذی لا اول له و بعد بعد او الی ان ینتهی الی ما ینتهی
و لا نهایة له قل الله بدء کلشیء بتربیتهم و لم یکن من بعد الله
ذکرا مثل ما لم یکن من قبل الله ذکرا اعلا ان تومنون

الباب الثانی من الواحد الثالث

فی ان یقوله یخلق الشیء ان یظلق بر لان قوله الحق ملخص این باب
آنکه قول حجة حقیقت مشاهر نمیشود بقول او و قول احدی از ممکنات
زیرا که بقول او کینونیت شیء خلق میگردد مثلا اگر تکلم نفرموده
ان حجه در ظهور قرآن بولایت امیرالمومنین عم خلق آن ولایت
نمیشد اگرچه لم یزل آن ولی الله بوده ولی مبدء ظهور آن قول او است
در آن ظهور بر قبل آن ظهور و همین قسم دون حق آن اول نار
گرفته الی الآن بقول او خلق شده که اگر نفرموده بود آن هذا فی
حق نزد را فاق نکون بهم میرساند نزد را نفس جانی می شد
این است که نور و نار هم دو در حول کلام او طائفند

وهمین قسم در ظهور بیان اگر ذکر اول نار نمیشد کل خلق او نمی شد
وهمین قسم در بعد اگر ذکر من یظهر نمود کل اولیات آن ثابت می شد
ونظر کن بعد از غیبت شجرهٔ محبت در قرآن چه قدر ابواب نار آمده
چرا ذکری از ایشان نیست و از قبل ایشان چگونه ثابت است
وبرائت کل از ایشان در نزد کل ظاهر و مشتهر از برای او لولا فقده
نبوده و نیست که اگر بحروف علیین تکلم فرماید نفس کلیه در صقع خود
خلق می شود باو که توحید خداوند را فرماید از روی صدق و خلوص و اگر
بحروف سجین تکلم فرماید بعدل او در نار نفس کلیه خلق
می شود در صقع خود که قلم حیا می کند از استحقاق او که ذکر نماید و در
نزد هر ظهور حق هیچ فضلی اعظم تر از برای اهل آن ظهور نیست که
ملحوظ نظر ظاهر مشیت دون استحقاق او نشود که اگر شود لابد
حکم او را که می کند و در نزد ذکر او خلق او می شود و همان نار میگردد
از برای اهل آن ظهور و اگر مردم بدانند که چه قدر مفید است که ملحوظ
نظر او دون حق نشود هر آینه کل با علی قوه خود سعی نموده که دون حق
نزد او مذکور نشود که حکم بر او شود و ناری شود در آن ظهور که مردم در آن
هلاک کردند چنانچه از اول این ظهور اگر کل همت نموده بر آنکه نزد شجره
غیر آنکه لایق اوست ذکر نشود ذکر ناری نمی شد که محتجبین در او
مخلد گردند و خلق او بر ذکر او میگردد و الا چرا حرف ثانی را قبل از این حرف
کفر می کند و حال آنکه ظلم هر دو بالنسبه بخلق سوا بوده بلکه همینکه

این در

این در مقابل حق بدون حق ناشایسته عملی کسب کرد خلق وجود او
بابی می شود و الی یوم القیمة کل از او تبری جسته و در نار فنای خود
فانی میگردد و هیچ فضلی اعظم تر از این نیست که در ظهور هر حقی اهل
آن ظهور کلمات الله را اخذ نموده که خلق کینونیات ایشان باو است
مثلا اگر نازل فرماید ایه بدون ذکر مخصوص و امر مخصوص مثل آنکه
نازل فرماید ولله ملک السموات والارض وما بینهما والله علی کل شیء قدیر
مظهری در بیان بهم میرسد که دلالت بر این ایه کند بلکه الی ما لا نهایه
مظهر در ظل مظهر بهم میرسد چنانچه شبیه این ایه در قرآن معدود است
وحال آنکه مظاهر او لو الحکم از زمان ظهور تا امروز لا یحصی است
این است که در ظل هر ایه اشباح ما لا نهایه محقق میگردد و اگر امر
خاصی باشد کل متبع اند از آن تا یوم قیامت مثل فرض خمس یا اوامر معفو عنه
دیگر این است که کلام او خلق شیء میکند و مثل کلام کسی نیست زیرا
که در او دیده نمیشود الا الله و نیست غیر الله خالق شیء و نه رازق
شیء و نه ممیت شیء و نه محیی شیء و نه مبدع شیء و نه محدث شیء الا الله
الخلق والامر من قبل ومن بعد ذلک رب العالمین اگر در آن ظهور من یظهره الله
نفسی فرماید هیچ فضلی بر حق او و کلام اعلی تر از این نیست که ذکر شئون
ناریه در نزد او نشود که غیرة الله خلق نار فرماید و هر کس بقدر کینونیت
خود از متبع خود او نار تا ظهور دیگر او را اگر فتنه که در ما بین الظهورین
بعطاء او مفتخر باشد اگرچه بابی واحده باشد که ارواح متعلقه باو لابد

در حق آن ظاهر خواهد گشت ومن اصدق من الله حدیثا لو انتم توقنون

الباب الثالث من الواحد الثالث

فی ان البیان ومن علیه طائف فی حول قول من یظهره الله بمثل ما کان الالف ومن علیه طائف حول قول محمد رسول الله وما نزل الله علیه فی اولاه ومن علیه طائف فی حول قوله حین ظهور آخرته **ملخص** این باب آنکه مد نظر بیان نیست الا بسوی من یظهره الله زیرا که غیر او رافع او نبوده ونیست چنانچه منزل او غیر او نبوده ونیست وبیان ومؤمنین ببیان مشتاق تر اند بسوی او از اشتیاق هر حبیبی بمحبوب خود چنانچه قرآن وارواح متعلقه بآن مشتاق بودند بظهور منزل خود وغیر او را منظور نظر نداشته وندارند وامروز قرآن صلوات میفرستد بر حروفی که او را عروج داده وداخل بیان نموده وطلب نقمت میکند از منزل او از ارواحی که داخل بیان نشده وحظ او را باو عطا ننموده وهمچنین بیان صلوات میفرستد بر نفوس مؤمنه از خود که حروف علیین او باشند که مؤمن میشوند بمن یظهره الله واو را عروج میدهند بسوی کتاب او وطلب نقمت میکند از خداوند عز وجل بر حروف دون علیین که در حین ظهور او سجده لله باو نمیکنند وبشیء از لقاء الله محتجب میگردند اگر کسی ناظر بعین فؤاد باشد میشنود امروز از حروف قرآنیه الغوث الغوث یا الهنا واله کل شیء فادرکنا وخلصنا من نار نسبتنا الی ما کنا الیه لمنسوبین وانسبنا الیک وادخلنا فی البیان فانا کنا من فضلک سائلین چنانچه همین کلام حروف الف است

از قبل

از قبل وبعینه همین کلام را تنطق خواهد فرمود بیان رحمت از برای نفسیکه حق او را ضایع نکرده ونعمت او را از برای خود نخریده وسجود از برای منزل او نموده که در حین ظهور من یظهره الله نظر میفرماید بیان بسوی مؤمنین بخود ومیگوید که آیا روحی هست از من که بیاید امروز اقرار بمن یظهره الله نماید یا آنکه وفا بعهد رب خود نماید در حزن وسرور میگردد باقبال مؤمنین باو بسوی منزل او ومحزون میگردد اگر حزنی از مؤمنین باو بر منزل او وارد آید چنانچه امروز هیچ شیء محزون تر از فرقان نیست وکل او را تلاوت مینمایند واز رحمت او هیچ ندارند الا نقمت او را بمثل اهل آنکه در حین نزول فرقان کتاب الف را تلاوت مینموده آیا اهل بیان نکرده مثل آنچه اهل فرقان نموده وآن محبوب خود بهیچ شیء محتجب نگشته که ارتفاع بیان عروج اوست وحظ آخرت اوست بمثل ارواح او وابیانات نموده وتعقل نموده امر الله را وسجود از برای کسیکه در هر حین از برای او ساجد هستید نموده که بیان راضی میگردد از شما الا آنکه ایمان آورید بمن یظهره الله که منزل او وکل کتب بوده وشفاعت مینماید نزد او از مؤمنین بخود وشفاعت او مقبول است نزد منزل او وهیچ بنده نیست که خدا را بخواند ببیان الا آنکه مستجاب میگردد دعای او وتا اول ظهور من یظهره الله آنوقت اگر بخواند خدا را بما لا عدل له بالبیان که مستجاب نخواهد شد دعای او وخداوند از جود وفضل تو سؤال میشود در حق بیان ومن فیه

مما احببته لا مما لا تحبه بان ترضی علیه و علی من امن به یوم ظهورک
وان ترضیه و عن امن به یومئذ عما تنزل له من عندک فانک انت عزیز لا حین

الباب الرابع من الواحد الثالث

فی ان ما نزل الله علیه من الایات والکلمات اعظم واعلی مما قد نزل
الله حینئذ ملخص این باب آنکه در هر ظهور مشیت بارتفاع نفس ظهور
کلمات آنهم مرتفع تر است از کلمات قبل او بل اول منشاه اولی و ثانی منشاه
اخری عند الله و عند اولی الافئدة محقق است بلکه نیست اول الا از برای
ثانی و نه ثانی الا از برای ثالث و نه ثالث الا از برای رابع الی ما لا نهایة بما
لا نهایة لها لما منها الیها همان قدر که فضل رسول الله هست بر عیسی همان
قدر فضل قرآن هست بر کتاب قبل و همین قسم در ظهور بعد و در ظهور
بعد و لیس لامر الله من حد و لا لما تجلی الله من تعطیل طوبی از برای نفسیکه
در نزد هر ظهور متقمص قمیص حدیث عسکری صلوات الله علیه گردد
روح القدس فی جنان الصاغورة ذاق من حدائق الباکورة و مراد کلمات
بدیعه از شجره حقیقت است در نزد هر ظهوری و اگر شبهه در اعظم
بودن قرآن نزد اولو الافئده هست بر کتاب الف در ظهورات بعد هم شبهه
خواهد ماند و نیست ظهور بعد الا بعینه ظهور اول بنحو اشرف و نه کتاب
او الا همان کتاب اول بنحو اشرف این است که کل در حجاب هستند
که در آن عینما ینید و لا امر الله اظهر از هر شیء هست و ان الی الله المنتهی و
الرجعی فی الاخرة و الاولی و ظهور مشیت در هر ظهور مهیمن بر کل است
ظهورات

ظهورات جزئیه در ظل او ذکر می شود مثلا اگر انا عمر باشتباه از ظهور الله
مرتفع گردد در ظل ظهور رسول الله مستظل میگردد و همین قسم است
قبل قبل و همین قسم است بعد بعد و هیچ ظهوری از برای او نیست الا
باستیلای بر کل و هیمنه بر کل ذرات ما یمکن که بر اسم شیء بین گردد که فی کل فی ظل ظهوره
و حق علیه ان یتبعه ذلک امر الله من قبل و من بعد و انا کل له مخلصون

الباب الخامس من الواحد الثالث

فی ان مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا یاذن یرفع و ان الهو یاذن یثبت و
الا مرسیده ملخص این باب آنکه بعد از آنکه ظهور شجره حقیقت محقق شد
امر امر او است فیما امر و نهی نهی او است فیما ینهی و هر یک نیست که نفوسی که
در مقاعد مرتفعه لله محبوب گشته لابد است که از عبور احیاء ایشان را
مبعوث فرماید و حین بعثت مقاعد راجع بامر او میگردد اگر اذن بارتفاع
فرماید مرتفع و الا ثابت له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید
لا یسئل عما یفعل و کل عن کل شیء یسئلون ما یفعل ذلک ما یفعل الله و ما یحکم
ذلک ما یحکم الله و ما یسئل ذلک ما یسئل الله ذکر اکبر او است عارف که
کلاک عنکند و نکرده الا اعلا الله وحده رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب العالمین

الباب السادس من الواحد الثالث

فی ان ما ینذکر به اسم شیء ما خلق الله خلق فی حد الابداع ملخص این باب
آنکه خداوند نازل فرموده در بیان کلمه که جامع کل علم است و او این است
انتی انا الله لا اله الا انا وان ما دونی خلقی ان یا خلقی ایای فاتقون

وهر شیئیکه اطلاق شیئیت براو میشود ما دون الله خلق او است
هست
در حد ابداع واختراع وانشاء واحداث ولی در این مراتب مظاهر حق
بوده
که کل ادلاء علی الله هستند ومجرا اسماء وصفات لم یزل مدل علی الله
وهست ولی در حد اسمیت مدل کو است و وصفیت خود نزد ذاتیت
الوهیت وکینونیت او از ما دون الله خلق له وکل له عابدون وهر شیئی
را
که ذکر شیئیت براو میشود خداوند او بابداع موجود بمشیت ومشیت
ابداع موجود بنفس خود چنانچه امور کل شیئ ما ینسب الی البیان است زیرا
مظهر
که روح شیئیت در اینها است واینها بنات حروف سبع خلق شده که
باطن
مشیت اولیه باشد ودر هر ظهور سر الله ظاهر ودر هر بطون امر الله
مخلصون
بوده وهست انا کل لله وانا کل الیه لراجعون الله یبدء کل شیئ ثم یعیده وانا کل له

الباب السابع من الواحد الثالث

الله
فی ان ما قد نزل الله من ذکر لقائه او لقاء الرب انما المراد به من یظهره
لان الله لا یری بذاته ملخص این باب آنکه ذات ازل لم یزل لن یدرک
ل
ولن یوصف ولن ینعت ولن یوحد ولن یری بوده اگرچه کل باو ادلا
کرده ووصف کرده ونعت کرده وتوحید کرده ودیده میشود وآنچه که
در کتب سماویه ذکر لقاء او شده ذکر لقاء ظاهر بظهور او است که مراد
نقطه حقیقت که مشیت اولیه بوده وهست وآنچه در قرآن ذکر
لقاء الله ولقاء رب شده بحقیقت اولیه مراد لقاء رسول الله بوده
وهست وکم کم تنزل مینماید از حقیقت اولیه تا آنکه بوجه هر شیئ

که دلالت

در حق
که دلالت نکند الا علی الله ذکر میشود در ظل آن حقیقت اولیه چنانچه
ائمه هدی من عرفکم فقد عرف الله وامثال آن نازل است بعلم این باب
مفتوح میشود وهم چنین در حق مؤمن که وارد شده که سرور او سرور
رسول صلعم است وسرور رسول خدا سرور خدا است وهم چنین حزن او
حزن رسول است وحزن او حزن خدا است ومراد باین مؤمن بحقیقت
اولیه ابواب هدی هستند وبعد تا آنکه هر نفس مؤمن منتهی گردد حتی آنکه
باو است
اگر عصائی بید مؤمنی باشد در او دیده نمیشود الا الله زیرا که منسوب
است
واگر در ید دون مؤمنی باشد دیده نمیشود الا النار چونکه منسوب باو
خلق
وهم چنین ترابی که براو مستقر هست وکل شیئی که منسوب باو است وکل
شده اند لا لا از برای لقاء الله که لقاء مشیت باشد بحقیقت اولیه وذکر
در ما دون او بتبعیت میشود نه باستقلال کینونیت زیرا که مثل او
در هر حال مثل شمس است ومثل ما دون او مثل مرایا که در آن عکوس
بواسطه است
شمس ظاهر است اگر ذکر لقاء در غیر او میشود شبح اثر توحید است که از او
درک
در او ولا اطلاق این اسم جایز نیست الا براو وهر کسی لقای من یظهره الله را
باشد
نماید لقاء الله را درک نموده وفائز بلقاء رب شده اگر مؤمن باو
ثمر
والا ناظر بوجه خاصی در حین عروج هم بلقاء الله فائز شده ولی
بود
از برای او بلکه اگر نشده بود از برای او بما لا نهایة الی ما لا نهایة بهتر
از آنکه شود بدون ایمان ولقاء اراده اولیه نزد مشیت اولیه مثل
شبح شمس است در مرآت وهمچنین قس الی ما ینتهی الی آخر الوجود

چگونه میتوان مقابل کرد با لقاء قرص شمس لقا با شبح در مرآت را که
چه او نیست الا او و حکایت نمیکند الا از او و لی هذا شأن الامکان
عند ظهور الازل و شأن الحدوث عند استحقاق القدم و هر کسی
لقای من یظهره الله را مقترن بلقائی نماید یا انکار برای او عدل یا کفو
یا شبه یا قرین و مثالی در لقای او یا بغیر ما یوصف به راست دهد
او را نشناخته و لایق ذکر نباشد و هر کسی هر چه عروج نماید از امکان خود
تجاوز ننموده که تواند او را شناخت جائیکه عرفان او ممکن نباشد
عرفان ذات ازل چگونه ممکن سبحان الله عما یقول القائلون تسبیحا
عظیما و تعالی الله عما یذکر الذاکرون علوا کبیرا

الباب الثامن من الواحد الثالث

فی ان ما فی العالم الا کهو فی البیان ملخص این باب آنکه اگر اسم شیئیت بر او
واقع شود از هر شیء در بیان است اسم او و روح مستقل در اسم نه متعلق
در شیء که ذات او باشد و کل اینها در بیان است در این آیه است لو انزلنا
ذلک البیان علی من فی ملکوت السموات والارض فاذا کل بالله ربهم الرحمن یؤمنون
الله لا اله الا هو الحی المهیمن القیوم الله الذی لا اله الا هو القاهر الظاهر
العزیز المنیع المتعالی القدوس له الاسماء الحسنی یسبح له من فی السموات
والارض وما بینهما سبحانه و تعالی عما یصفون قل ان الله لهو الملک السلطان
القادر العلام له الامثال العلیا یسجد له من فی السموات والارض وما
بینهما وانه لهو العزیز المحبوب که نوزده اسم است که دال علی الله هست
وکل

و کل اسماء و امثال در ظل او ذکر میشود و نوزده حروف نفی است که
نوزده ابواب نار باشد در مقابل نوزده ابواب جنت هر کسی مؤمن
باشد ببیان و تلاوت نماید این آیات اربعه را که مقام خلق و رزق
و موت و حیات باشد و بحروف واحد که افئده ایشان مستقر باب
اسماء است مؤمن و از ابواب نار مستجیر بالله باشد و منتهی ذکر هو
ذکر شیء خیر یکه در بیان باشد راجع باسماء و امثال داند و هر ذکر دون
خیری را راجع بصمت حروف نفی گو یا تلاوت کل بیان را نموده و بحق
خداوند در او نازل فرموده تصدیق نموده و این آیات اربعه راجع
میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الملک والملکوت ثم العز
والجبروت ثم القدرة واللاهوت ثم القوة والیاقوت ثم السلطنة
والناسوت یحیی و یمیت ثم یمیت و یحیی وانه هو حی لا یموت و ملک لا یزول
وعدل لا یجور و سلطان لا یحول و فرد لا یفوت عن قبضته من شیء لا فی
السموات ولا فی الارض وما بینهما انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه راجع
میگردد باین آیه شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر یحیی و یمیت
ثم یمیت و یحیی وانه هو حی لا یموت فی قبضته ملکوت کل شیء یخلق ما یشاء
بامره انه کان علی کل شیء قدیرا و این آیه ببسم الله الامنع الاقدس و کل
حروف بسمله بنقطه با چنانچه در بدء کل از نقطه طالع شده و کل بیان
تفصیل نقطه و ظهور او در مرایا و مثل او مثل شمس است و مثل کل حروف
مثل مرایا که از او منعکس شده و در هیچ حرفی نیست او لا الا او و بنا اخو

الا او و نیز ظاهر الا او و نیز باطن الا او چنانچه هر کس در ظل ایمان بقرآن
در آمده در کینونیت او دیده نمیشود الا شبح آیات رسول الله که بفضل او
در ظل ظلال او مستظل گردیده و کل بیان ظهور نقطه است و نقطه مقام
مشیت ظهور الله هست و کل راجع میگردد بمن یظهره الله زیرا که او است
که کل بیان و من فیه راجع باو میگردد بمنتهای خضوع و غایت خشوع
و او است که در مرایای بیان دیده میشود مثلا اگر در بیان مظهر
عدلی است او است عادل و اگر مظهر فضلی است او است فاضل و اگر
مظهر سلطنتی است او است سلطان و اگر مظهر علمی است او است
عالم و اگر مظهر قدرتی است او است قادر زیرا که در مرایا دیده نمیشود
الا شمس اگر چه در مقام شبحیت بوده و هستند کل حروف علیین بیان
راجع میشود بمن یظهره الله که باب اول جنت و اسم اعظم ظاهر بالله هست
باشد و کل دون حروف علیین راجع میشود بباب اول بیان اول که در
نار که در ظل این اسم مستمد در فناء است و اگر صدق نظری نظر نماید
کل حین را در کف من یظهره الله مشاهده و کل ظل امکان را در مقابل
مشاهده چنانچه امروز در نقطه بیان ظاهر و مثل در نقطه فرقان
ظاهر بوده و هیچ عزی از برای بیان و نفوس مؤمنین بآن اعظم تر
از این نیست که در ایشان دیده شود در حین ظهور من یظهره الله
الا او و الا ظهور قبل شبهه نیست که در ایشان ظاهر است و دیده نمیشود
در ایشان الا او چنانچه امروز کسی در نقطه فرقان شبهه ندارد و حال آنکه

نقطه

نقطه بیان بعینه ظهور نقطه فرقان است بنحو اشرف بلکه کل مرایای
فرقانیه او است که ظاهر است ولی از علو ظهور است که محتجب شده و از علو
نور است که مختفی مانده چنانچه امروز کل مظاهر فرقانیه متقربند الی الله
باو و غیر از رضای او اراده ننموده چگونه که حکم نمایند و این است که من فی
البیان را نجات نمیدهد الا مشاهده من یظهره الله در کینونیات خود نه
مشاهده من قد ظهر زیرا که او ظاهر است و در حینی که در مهد عزت
و مناعت و رفعت و قدرت و سلطنت مستقر است کل شئون فضل او
هستند که در بیان متجلی کند اسمای حسنای او و امثال حب او هستند و
اسماء دون آن که مستجنند در نار است نه ظاهر مظاهر نار او و هستند که در آن
حین مشاهده مینمایند که سلطان بیان مظهر اسم او است که ابداً ذکر او میکند
انچه میکند و هم حینی مظهر عز و غنا و قدرت و امتناع و کل شئون محموده
چنانچه در نقطه بیان هم این امر ظاهر الان که در جبل است می بینید
که در کل نیست الا ظهور او و کل باو میکنند انچه میکنند چه مظاهر
فرقانیه چه دون آنها ولی چون محتجب شده اند از محبوب خود این است
که در نار حجاب مخلد و از عرفان محبوب خود غیر متلذذ هستند اگر
در امکان شیء مسترضی شود او است که مسترضی شده و اگر شیء مستکره
شود او است که مستکره شده زیرا که در آن شیء دیده نمیشود الا شمس
مشیت که باو شیئیت او شیء شده و هست باو میشود و الا اگر نفع
شود عدم بحت است بلکه وجود کلمه عدم هم تقدیر نکرد عدم که بمعنی فنا و نیستی است

محقق نیست الا باو و الا این هم ذکر می‌شد این است معنی قول رسول الله ص
اللهم ارنی حقایق الاشیاء کما هی نه این است که در حقیقت هو شیء
نقطه بیان را مشاهده کنی بلکه ظهور او در رتبه طین طین میگردد و در رتبه
ماء ماء و در رتبه هواء هواء و در رتبه نار نار نه این است که از او شیء
منقوص گردد بلکه او امری نازل آید زیرا که اگر الی ما لا نهایه مرآت در
مقابل شمس واقع شود چه از نوع یاقوت باشد و چه از نوع الماس
یا از نوع بلور یا زجاجه یا آنکه متصور است در او ذکر مرآتیت منعکس
میگرداند آن شمس بلا آنکه شیئی بر او زاید شود یا از او ناقص گردد مثل آنکه
ظهور رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از بعثت که بیست و سه سال طول
کشید اگر اظهار نبوت میفرمودند باذن الله این همه خلق مهتدی شدند
و لحینی از او منقوص نگشته و بر کینونیت او مزید نشده اگر هم اظهار
نبوت نفرموده بود بعد از اجل مقدر او بافق قدس خود واصل و لم یزل
و لا یزال مشرق این است که کل از خود نقطه حقیقت موجد
بلا آنکه از وجود او قطره منقوص گردد یا آنکه بر او مزید شود و همچنین
آثار مشرقه از آن که اگر الی ما لا نهایه با علی طوریکه فوق آن متصور نیست
نوشته شود و الی ما لا نهایه باو مهتدی شوند از او شیء منقوص
نگشته و بر او مزید نشده و او همان نحو که بوده هست کذلک یجعل الله
ضیاء الشمس مثلها فی حد ذکرها انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد الثالث

فی ان ما فی البیان

فی ان ما فی البیان فی ایة البیان ملخص این باب آنکه آنچه در بیان است
در ایام است که نوزده اسم ذکر شده و کل شیء که راجع بهیکل انسانی
میگردد اگر مدل بر اثبات است که در امثال و اسماء حسنی ذکر شده
اگر چه ذره طین باشد و اگر مدل بر نفی است در ما یصمتون ذکر شده
مطلوب لمن یؤمن من بین یدی تلک الایات عن نحو قدرته و سکون تلک
الامثال بظهور شمس عظمته و بتحقق کل ما ینذکر به اسم نفیها بخضع
لمن قدس رفعته ذلک نقطة البیان فی ذلک الظهور و مشیة
الاولیة فی کل ظهور و نفس من یظهره الله حین ما یظهر باذن ربه
فلتتقین ان یا اولی الابصار فانا کنا مرتقبین لو یطلع الا لنفسه
و لا یعرب الا لنفسه مثل الشمس یطلع فی سماء الافئدة من مقابلها
من ذات مرات ساذجیة ینعکس حدود ان یتغیر ذلک القمص فاعلو
ذکره و سمو قدسه الا الله الامر من قبل و من بعد و ان یومئذ یرضی المؤمنون

و در حق اثبات انهم نوزده حرف نفی ذکر شده

الباب العاشر من الواحد الثالث

فی انما فی تلک الایة و فی الایة الاولی شهد الله الی قول الله عز و جل قدیرا
ملخص این باب آنکه تفصیل این در باب قبل از این باب ذکر شده
و لکن بیانی که هر ذی روحی تعقل کند این است ذکر ذی روح شد که
در مقام نبوت تعقل نماید نه در مقام افئده که مقام ظهور اسماء الله هست
و از برای حدی و حدودی و ظهوری و بطونی و علوی و دنوی و طلوعی
و غروبی نبوده و نیست زیرا که هر شیء محدود در مقام روح متقمص بقمیص حد

میگردد و الا در مقام افئده لا یری الا الله و اسمائه له الخلق و الامر
من قبل و من بعد انا کل له عابدون اگر نفسی امروز نظر کند در اول ظهور
رسول الله صلعم که مقام تعیّن مشیت از ظهور بوده در عرفان آنچه که
باو شیئیت هم رسانیده چه از حق و چه از غیر حق از نحو ظهور مستظهر شده
این است که کل باو قائم است و مراد از اینکه اولی نفسی او بوده در عرفان
و مراد از اینکه کل اشیا از باء بسم الله ظاهر میشود او بوده و هم چنین در بیان
نظر کند که آنچه مؤمن بالله یا دون آن بهم رسد بظهور نقطه بیان محقق
شده و مراد از اینکه کل در او است او است زیرا که او است آیه تکوین این آیه
و او است باء بسم الله در تکوین که این باء مدل بر او است همین قسم که الفاظ
حروف بنقطه محقق میشود و تکثر بهم میرساند الی ما لا نهایه همین قسم ارواح
کینونیات بآن متکون میگردد و متکثر و هرگاه ذکر اولو الافئدة شود مراد
ادلاء بکلمه لا اله الا الله بوده و هست و هرگاه ذکر اولو الارواح شود
مراد ادلاء برسول الله صلی الله علیه و آله بوده و هست و هرگاه ذکر اولو
الانفس شود مراد ادلاء بائمه هدی ۴ بوده و هست و هرگاه ذکر اولوا
الاجساد شود مراد ادلاء بر ابواب ۴ بوده و هست زیرا که کل اسماء و صفات
تکثر همین واحد اول است نظر کن بحروف لفظ بیان که کل تکثر واحد
اول است اگر چه الی ما لا نهایه شود و در تکثر مظاهر کلیه بهم رسد
که در ظهور اقوی از واحد اول باشد ولی باو محقق شده
و کل راجع باو میگردد چنانچه از او نشر نموده نه این است که کل حروف
بیان

بیان از حروف شود بلکه هر حرفی در حد خود مستغنی از او است
چنانچه هر نفسی در حد خود مستدل بر او است نظر کن در عود
مثل آنکه نظر میکنی در بدء اگر امروز نفسی بر مشرق بدء شود بدء او
نیست الا آنکه میپوشد لباس بیان را بر فؤاد و روح و نفس و جسد ذاتی
خود و همین قسم اگر نفسی در مغرب عود غایب که بشنود ظهور من یظهره الله را
عود مینماید بسوی او بآنچه مقتضی میشود قمیص عرفان باو را اگر آیات بدیعه
از او بوده و راجع باو میشود این است که کل شیء در حد خود از نقطه
موجد بلا آنکه راجع بذات نقطه شود و یا آنکه از او طالع گردد بل کل را
مرایا فرض کن و نقطه را شمس سماء اگر مرآت سفید مقابل شود آیه
افئده در او موجد میگردد و اگر زرد آیه ارواح و اگر سبز آیه انفس
و اگر قرمز آیه اجساد و اگر دون این الوان بآنچه در او است از قابلیت
او حتی آنکه اگر نعوذ بالله نفسی دون مؤمنه مقابل شود در مرآت
دون الوان محبوبه خود تعکس بر میدارد از این جهت است قول
فاء انا ربکم الاعلی در مقابل قول ایم عن الله عز و جل این است که مستکبر میگردد
در نزد هر ظهوری حق صرف از دون او الا نزد اولو الابصار که ایشان
حقایق اشیا را کما هی مشاهده مینمایند و همیشه ناظر بشمس حقیقت
هستند و ظهور او و حدودات مرایا ایشان را محتجب از ظاهر در ایشان نمی نماید
اولئک هم المتقون حقا فی کتاب الله من قبل و من بعد و اولئک هم المهتدون
چنانچه اگر کسی در این ظهور ناظر بود مشاهده این نوع تعکس را مینمود

در حروف ثالث نفی چنانچه او از شمس غیب ذاکر بوده و حال انکه در
مقام شهادت اهل ان شمس غیب و کردند او انچه که کردند که قلم حیا میکند
از ذکر اون فلتعتبرن ان یا اولی الالباب کلکم اجمعون ولتتقن الله ان یا
اولی الشموس المنعکسة کلکم اجمعون

الباب الحادی والعشر من الواحد الثالث

ان ما فی تلک الایة فی البسملة بسم الله الامنع الاقدس ملخص این باب
انکه کل حروف لفظیه بنقطه متکون میکردد وارواح ان بنقطة حقیقت
واواست در فرقان محمد رسول الله صه و در بیان ذات حروف سبع
و در ظهور من یظهره الله ان حقیقت الهیه و کینونیت ربانیه و کافوریت
جوهریه و سازجیت محمدیة التی انها هی شمس الحقیقة بضیائها التی
انها هی ایاتها وان مادونها ظلال فی المرایا و ذکر ان در ابواب قبل
شده و در امکنه خود خواهد شد والله ولی المتقین

الباب الثانی والعشر من الواحد الثالث

ان مثل النقطة کمثل الشمس ومثل سایر الحروف کمثل المرایا فی تلقائها ان
کلما فی البسملة فی النقطة ومن یقل الله الله ربی ولا اشرک بربی احدا فقد
ذکر الله بما قدر فی النقطة ملخص این باب انکه غرض از ذکر نقطه کینونیت
مشیت اولیه است اگر در مقام بسم الله الامنع الاقدس عز الله الامنع الاقدس
ذکر شود انوقت ذکر کینونیت مشیت بمیمن میشود زیرا که اگر باء منفصل
شود اول ظهور او حروف عین میکردد چنانچه در فرقان بکل شیء و علی کل شیء ظاهر است

واین است

واین است سر کلام امیرالمؤمنین ع انا النقطة تحت الباء در مقام
تطابق ذکر حروف و عدد در کینونیت و ذکر ذات او و همین قدر
که در ظهور نقطه حقیقت که در فرقان باسم رسول الله صه ظاهر بود
مثل او شمس که فشر شود و مهتدین باو شموس ظاهره در مرایا نمره این باب
انکه اخذ شده در علم نه در عمل که مقام عمل ان این است که امروز که ظهور
همان نقطه در بیان است هر نفسیکه مؤمن باو است در خود نه بیند
نزد شمس سماء که مثل او و اگر بگوید الله اکبر نفسی یا انکه انچه مؤمن نقرا نسبت
این کلمه را بگوید نزد الله اکبری که نقطه فرقانیه در اخرای خود میگوید
معاینه شمس سماء است بالنسبة بشبح او در مرایا و این نمره در این کور
که ظاهر شد اگر در نزد بعضی از نفوس هم بوده علم بوده نه عمل مثل
با علی علو ما یعز به العبد زدم که ما یتفرع تفریع بر او شود ملکه در ظهور
من یظهره الله مؤمنین ببیان باین باب که جوهر کل علم و عمل است عمل
کنند و ان برای خود شیئیتی نه بینند الا باو چنانچه شیئیت کینونیت
افئده و ارواح و انفس و ذات ایشان بظهور نقطه بیان محقق شده
که او این ایات را در انفس خلق از خود قرار داده که باین متوجه شوند باو و کل
علم و ایمان این است اگر کسی ناظر شود و ان نمره وجود خود نتیجه کرده و در نزد
ظهور هر شیئی میت محض باشد چنانچه در ظهور قبل او کل هستند
چنانچه این نفوسی که امروز مؤمن هستند برسول خدا در نزد او
حق خود را مذکور نمیدانند و بایمان باو خود را معزز و مفتخر و در رضای

[illegible]

ثابت ولی محتجب از آنکه ظهور نقطه بیان بعینه ظهور اخرای اوست
بنحو اشرف و اگر کسی این علم و عمل با او باشد در هیچ ظهوری محتجب نماند
و در هر ظهوری فائز بلقای محبوب خود گشته والّا چه اثمار از ظهور است
اخذ نماید منّا طوبی لمن قد علمه الله ذلک العلم و وفقه بذلک العمل اگر
این علم در میان مردم بود فضل امیر المؤمنین ع را مثل فضل رسول الله ص
نمیدانستند اگرچه در شمس فضل او دیده نمیشود الا ان شمس حقیقت چنانچه
قول قائل این قول که قصد بجوهر مشیت نموده نزد بحوث از اذا امد لااست الی ذکر
البحر یجری علی ما کان فی القدم   ان الحوادث امواج واشکال
وابن جنیه اشباح مرایای مستدل بر شمس است زیرا که در صقع امکان که مقام
مرایا باشد غیر این ممکن نیست و اول مراتی که تحکی از شمس حقیقت بر داشته
در کل عوالم امیر المؤمنین ع بوده در هر ظهوری باسمی الی ان ینتهی الی ذلک الظهور
فانه مرات الظهور   مطوبی لمن قد استظل فی ظله فان اولئک هم اصحاب
القدر واولئک اسم القدیر واصحاب یوم البدر فقد ارتقوا الی افق لا یسبقهم
احد من العالمین الا من شاء الله انه اذا اراد بحکم بشیء فانه یخلق ما یشاء
واعلی ما شاء انه علی کل شیء قدیر ثمره این علم اینکه در ظهور من یظهره الله
اگر کل ما علی الارض شهادت بر امری دهند و او شهادت دهد بدون آنکه انها
شهادت داده شهادت او مثل شمس است وشهادت انها مثل شیء است شمس
که در مقابل واقع نشده والا مطابق با شهادت او میگردید قسم بذات
اقدس الهی که یک سطر از کلام او بهتر است از کلام کل ما علی الارض بلکه

استغفار

استغفار میکنم از این ذکر افعل التفضیل کجا میتوانند آثار شموس در مرایا
مثل آثار شمس در سماء گردد ذلک وجه الله لا اشیء وهذا فی حد مشیئی الشیء
بالله عز وجل و اگر کسی ثواب بلیک لا اله الا الله آن را اخذ نماید بهتر است
از ثواب آنچه که توحید کرده اند کرده اند کل شیء خدا را بلکه توبه میکنم از این
ذکر افضلیت بلکه مثل همان است که در نزد مردم بلکه آنچه او شهادت میدهد
شهادت خداوند است بر آن شیء و آنچه تکلم باو نماید تکلم خداوند است
در حق آن شیء اگر در زمان ظهور او سلطانی باشد و ذکر سلطنت خود
نماید معاینه مثل او مثل مرآت است که بگوید در مقابل شمس که در من
ضیاء هست و هم چنین اگر عالمی اظهار علم خود کند نزد او معاینه همین
قسم است و اگر غنی اظهار غنای خود کند نزد او معاینه همین قسم است
و اگر قدیری اظهار قدرت خود کند نزد او معاینه همین قسم است و اگر
عزیزی اظهار عزت خود کند نزد او معاینه همین قسم است بلکه ابنای جنس او که
در حد او هستند از او میخندند چگونه و شمس حقیقت چنانچه مثل او سلطان
در موقف ارض لا یحصی است چه در ظهور بیان و چه در ظهورات قبل از بیان
که کل بنقطه مشیت منتهی میگردد در هر ظهوری که میخواهد باشد و هم چنین
اولوا العلم و هم چنین اولوا الغنا و هم چنین اولوا القدرة و هم چنین اولوا العزة و بمثل
این ملاحظه کن و یقین کن و عمل کن در کل اسماء و صفات بلکه در هر شیء که
مابین که بر اسم شیء است و اظهار وجود ممکن نزد او که از قبل وجودی است
و ببین حد استغناصی را که خواستند تصدیق رسول الله ص کنند بتصدیق

رضایا نهای کتاب الف و هم چنین در بیان نظر کن که خواستند تصدیق
نقطه بیان نمایند بتصدیق اشخاصیکه در حجاب هزار و دویست و هفتاد سال
بدرجات مالانهایه مهتدی بظهور اول او در قرآن شده این درجه
اقبال است و چگونه قلم درج کند عظیم اقبال بگردد که میخواهند بایمان من فی
النار ایمان بمحقق جنت و نار آورند و بتصدیق ایشان تصدیق قول الله
نمایند و بشهادت انها شهادت بحقیت محقق حق که شهادت او عین
شهادت الله بر کل شیء هست دهند بیکسکه کل بایمان باو مؤمن شوند و بی
ایمان باو حکم دون ایمان می شود اگر کسی حکم غیر اسم مؤمن که از اسماء اوست
جاری کند چه حد است او را حیف ذکرها است که در حق او شود
زیرا که حکم طهارت در اشیاء می شود و در او بهوای خود ایشان نمیشوند
هو الذی فلق الحبة و برء النسمة و تفرد بالعزة و تقدس بالعظمة و توحد
بالکبریاء والمنعة هیچ ناری اشد از احتجاب ایشان از محبوب که شب و روز
توجه باو میکنند نیست و هیچ جنتی از نظر بشمس حقیقت و ماسوای او
اشباح در مرایا دیدن و عمل باو نمودن نیست اگر بر آن نفسی که فتوی
علی الله داده کشف شود انچه کرده شده عذاب احتجاب را در خود حتی احصا
میکند و لا بیان برای او خواهد شد اگر چه در لیل الیل باشد علم او بان
والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین و لا یحب الله ان یبکو من لم یؤمن بالله و ایاته والله یحب المتقین

الباب الثالث والعشرون الواحد الثالث

فی انه لا یجوز السؤال عمن یظهره الله الا فی الکتاب و ان یعمل بذلک من دانه بالبیات

مخیر له من یقدر علی ذلک بعضهم بالنسبة الی بعضهم والله علی کل شیء قدیر

ملخص این باب انکه سؤال عمن یظهره الله جایز نیست الا انچه لایق
باو است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است حتی نفس ظهور نفس
ظهور در ظل او ظاهر و اگر در امکان فضلی هست از شیء جود او است
و اگر شیء هست بمشیت او هست و اگر کسی میخواهد علم او را ببیند نظر
کند بعلمای بیان که بعلم بکتاب او از ظهور قبل او عاملند و اگر میخواهد
قدرت او را مشاهده کند نظر کند باولی القدرة در بیان که از ظهور قدرت
قبل او مقتدر شده و هم چنین اولوا العزة از ظهور عزت او است و هم چنین
اولوا العظمة از ظهور عظمت او است و هم چنین اولوا القوة از ظهور قوت او است
و بیان از اول تا اخر مکمن جمیع صفات او است و خزائن نار و نور او و ارواح
ان در هیکل ارض ادلاء و مدلل بر کلمات او هستند از ظهور قبل او که کل آن برای
ظهور بعد او خلق شده مثلا اسم جواد او در بیان از برای اسم جواد در ظهور
او خلق شده چنانچه اسم وهاب در قرآن از برای اسم وهاب در بیان خلق شده
و هم چنین در کل اسماء و امثال حق در حق و دون حق در دون حق و اگر کسی عارف
شود باو میبیند میکرده نزد مشیت او و هیچ حجتی از برای او از نفس خود او
اعظم تر نبوده و نیست در نزد کل زیرا که کل ایات و کلمات از جود او مشرق
میگردد و از طمطام بحر فضل او مستضیئ می شود و از مقام عز او مستنیر
میگردد و اگر کسی خواهد سؤال کند جایز نیست الا در کتاب تا انکه خط
جواب را کما هو درک کند و ایتی باشد از محبوب او در نزد او چنانچه در اسم

کسی این صفت محموده را متصف شود محبوب است نزد او در بطون او
و ظهور او ولی از انچیزهائی که در شان او نیست سؤال نکرده مثلا اگر
از کسیکه یاقوت میخورد سؤال شود از نهاء کاه چه قدر محتجب بوده
و مردود است همین قسم است اعلی علو خلق نزد او الا ما یصف به نفسه
یوم ظهوره و گویا می بینم که کسی در کتاب خود از او سؤال میکند از انچه در بیان
نازل شده محمد و مؤمنین بعکس نزد خود ما و در جواب نازل میفرماید من عند الله
بر از قول نفس خود انی انا الله لا اله الا انا قد خلقت کل شیء و ارسلت
الرسل من قبل و نزلت علیهم الکتب الا تعبدوا الا الله ربی و ربکم فان ذلک
لهو الحق الیقین سواء علی ان تؤمنون بی فانکم انتم لانفسکم تمهدون
و ان لم تؤمنوا بی و لا بما نزل الله علی فانا بانفسکم تحتجبون و انی انا لکنت
غنیا عنکم من قبل و لاکونن غنیا عنکم من بعد فلتنصرن انفسکم ان یا
خلق الله ثم بایاتی تؤمنون فان من لم یؤمن بی و لا بما نزل الله علی
مثله عند الله کمثل من لم یؤمن من بذات حروف السبع والبیان و کان مؤمنا
من قبل بمحمد رسول الله والفرقان کیف انتم یومئذ لا ترضین ان تنسبن
انفسکم الیهم کذلک انتم ان تعلمون ستدخلون فی دین الله و لا ترضین
ان تصبرن فی البیان بعد ما قد نزل الله علی الایات من عنده انه علی کل شیء
قدیر و انی انا نقطة البیان من قبل قد اظهرنی الله عقبل ما قد اظهرنی من قبل
لا تحزنن من قد دان بی ثم بایاتی من قبل فلتسرعن فی امر الله ثم ایاه تتقون
و لا تؤمنون فی الا الله ربی و ربکم رب السموات و رب الارض رب کل شیء

رب ما یری

رب ما یری و ما لا یری رب العالمین فان مثل ما عندکم کمثل
ما یقابل المرات علی شمس السماء کذلک ما انتم تستدلون فی کتبکم
عند ما نزلناه علیکم من قبل فی البیان ثم حینئذ ان یا عباد الله
فاتقون مختصر نموده سؤالات نزد او از محبوب خود الا در علو
توحید و سمو تقدیس و ارتفاع تسبیح و امتناع تکبیر علاو عتوا و علا
و ظاهر او باطنا گر او دوست میدارد امثده ... دلالت نکند الا
علی الله و بر حب او و نفوس و اجساد بکر دلالت نکند الا بر حروف حی او
که همان است حروف حی بیان و همان بوده بعینه حروف حی فرقان و همان
بوده بعینه کتاب الف و تا از و بعد الی ان ینتهی الی کتاب ادم از من ظهور
ادم الی اول ظهور نقطه البیان از عمر این عالم نگذشته الا دوازده
هزار و دویست و ده سال و قبل از این شکی نیست که از برای خداوند
عوالم و ادم بما لا نهایه بوده و غیر از خداوند کسی محصی انها نبوده و نیست
و در هیچ عالمی مظهر مشیت نبوده الا نقطه بیان ذات حروف سبع و نیز
حروف حی او الا حروف حی بیان و نیز اسماء او الا اسماء بیان و نیز امثال او
الا امثال بیان و او است که معروف است نزد کل شیء بنبی و کتابی که منسوب
الی الله و عنایند ولی کل از عرفان او محتجب و از کتاب او جز الا مؤمنین
بیان و همین قسم مشاهده کن ظهور من یظهره الله و اکر او است بعینه
مشیت اولیه در کل عوالم و کتاب او است کتاب مشیت اولیه در کل عوالم
و او نبوده و نیست الا مدل علی الله و کتاب او نبوده و نیست الا ناطق عن الله

واسماء او بوده و نیست الا متجلی از اسم الله جل و عز و امثال او بوده
و نیست الا مستقر در ظل الله جل و عز له الخلق و الامر من قبل و من بعد
لا اله الا هو انا کل له قانتون و بعینه نقطه بیان همان آدم بدیع فطرت
اول بوده و بعینه خاتمیکه در ید او است همان خاتم بوده که از آدم
تا امروز خداوند حفظ فرموده و بعینه ایه که مکتوب بر او است
همان ایه بوده که مکتوب بر او بوده این ذکر نظر بضعف مردم است
و الا آن آدم در مقام نطفه این آدم میگردد مثلا جوانی که دوازده سال
تمام از عمر او گذشته نمیگوید که من آن نطفه هستم که آن فلان سنه
نازل لهذه فی الارض مستقر شده که اگر بگوید تنزل نموده و نزد اولوالعلم
حکم بتمامیت عقل او نمیشود این است که نقطه بیان نمیگوید امروز منم
مظاهر مشیت از آدم تا امروز که مثل این قول همین میشود و از این
جهة است که رسول خدا نفرموده که من عیسی هستم زیرا که آن وقتی است
که عیسی از حد خود ترقی نموده و بآن حد رسیده و هم چنین من یظهره الله در
زمانیکه محبوب چهارده ساله ذکر میشود لایق نیست که بگوید من
همان دوازده ساله بودم که اگر بگوید نظر بضعف مردم نموده زیرا که
شیء بعد بعلو است نزد نطفه اگر چه آن جوان چهارده ساله در حین نطفه
آدم بوده و کم کم ترقی نموده تا آنکه امروز دوازده ساله گشته و از این
دوازده سالگی کم کم ترقی مینماید تا آنکه بچهارده میرسد اگر امروز یکی
از مؤمنین بقرآن بر خود میپسندد که بگوید من یکی هستم از مؤمنین

بانجیل

بانجیل نقطه حقیقت هم بر خود میپسندد و کذلک در بیان
و بیان هم بالنسبة من یظهره الله چنین است الی ما لا نهایة بما لا نهایة
ظهور الله ظاهر در هر ظهوری کیف یشاء و لما ظهور بعد بلوغ ظهور
قبل است این است که در حین بلوغ حد بلوغ اشرف‌تر از این است
که حد تحت خود را بخود نسبت دهد زیرا که حد بلوغ از ادراک با آنچه
در حد خود دارد چنانچه عینی دارد هفتصد ظاهر را و لحاظ هزار عینی را
ندارد و هم چنین در اعداد تکوینیه مشاهده نموده در اول هر ظهوری
الله عز و جل داخل آن ظهور شده که ظهور قبل ادراک با آنچه در آن
دارد و الا محتجب مانده از عطاء جدید خداوند و در اول فانی میگردد
چنانچه الآن مشیت که از آدم تا نقطه بیان ظاهر شده امر اش منسوبه
قبل خود را داشته منسوبه بآن اند در حد خود دارد و لکن آنها ندارند
آنچه در این ظهور او دارد اگر چه عرش نفس اعراض ادکلا بر او و هر
نفسی که صادق در ایمان بوده بل هر شیء که در علیین آن کور بوده
لابد در ظهور بعد آمده داخل در جنت شده که امروز کل داخل بیان
شده و میشود بفضل الله جل جلاله و عز اعزازه این است که محتجب
مانده و حکم جنت بر آنها نشده و حکم نار در حق آنها صدق شده زیرا
که جنت در هر زمان کمال آن زمان است و امروز کمال در بیان است
نزد دعوت آن و در ظهور من یظهره الله در کتاب او و الی ما لا نهایة
همین قسم ترقی مینماید و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه

خود دارد و در نزد هیچ ظهوری مشیتی نیست الا انکه همه او است و این
که کل را راجع بان ظهور نماید که از نار نجات دهد و داخل در جنت کند
در هر ظهوری بقدری که اسباب فراهم امده جاری شده و الا مانده تا
شجاعان بیان و طاران او چه میکنند کل را بجهت خود داخل در جنت
می نماید یا انکه بقدری که اسباب بر ایدی ایشان جاری شد جریان
امر الله را می دهند قسم بذات مقدس الهی عز و جل که اگر اولو الحکم
و علم زمان من یظهره الله در ایمان باو متفق گردند راضی نیست
که احدی از اهل بیان را بر روی ارض باقی گذارند چگونه غیر او را
همت و رزیه و نصرت حق مطلق نموده تا انکه هیچ شیء نماند الا انکه
داخل در جنت شود این فضل اعظم و فوز اکبر در هر ظهوری که کل ما علی الارض
در ظل ان ظهور مدین بدین او شدند انوقت نفس مشیت راضی
میگردد و الا لم یزل سائل از فضل خدا است تا وقتیکه شود و معزی نیست
که خواهد شد زیرا که خداوند مقتدر بر هر شیء بوده و هست و در هر کور
بهر قسم مصلحت کل خلق است اسباب را اجاری خواهد فرمود و اخر
کل ما علی الارض را مطهر از رضوان اعظم خواهد فرمود انه کان علی ما یشاء مقتدرا قدیرا

الباب الرابع والعشر من الواحد الثالث

فی حکم حفظ البیان باعز ما یکن عند کل نفس ملخص این باب انکه از شجره
حقیقت در میان مردم میماند کلمات او است و ارواح متعلقه بان
و هر قدر که در حفظ کلمات و اعزاز او و ارتفاع و امتناع او کل عروج
نماید

نماید در ارواح انها ظاهر می شود و حجابی نیست الواح خفیفه الا انکه حمل
شود و بغیر ماهو الاعز عند کل نفس حفظ شود تا انکه مثل قران نگردد که در هر
گوشه مسجدی الواح متفرقه او بغیر ما ینبغی باشد و هیچ نفسی قدر خود را
در بیان صرف نمیکند الا انکه خداوند ضامن شده که دو هزار ضعف ان
باو عطا فرماید و اگر باو نرسد بذریه او و احزان او و منقطع نخواهد گشت
در این عالم و نه عالم بعد از موت طوبی از برای کسیکه کلمات الله را باعلی ما یمکن
عند نفسه معزز و مطرز داشته که عزت ارواح ان و طراز انها در این است
نزد این است که بیان هزار مثقال ذهبی تمام کند لعل نفس مؤمنی که روح
بیان در او است از برای یک مثقال او مضطر باشد بل کل فی حده
حیث لا یخفی علی اهله و هیچ شبهه نیست که کل بیان اگر املاء شود الا
انکه مضاعف می شود حسنات او و روزی بما لا عدد از ملائکه ها
کل شیء بر او صلوات میفرستند و طلب رحمت و مغفرت از برای او
میکنند و هر قدر سعی در علو صنع ان و حفظ وزن ان و عظم خط او
و طراز الواح او گردد نزد خداوند محبوبتر است از دون او و لایق نیست
که در حواشی ان نوشته شود مثل انچه دأب طلاب است که کتاب را
از بهاء خود بیرون می برد و مجمل قول در این باب انکه هر کس در صقع
خود لایق است که بیان او لیس کمثله شیء باشد اگر چه فوق او بما لا نهایه
و دون ان بما لا نهایه باشد و اذن داده نشده بغیر خط حسن نوشتن
او را و رضای او در تلاوت او است یا نظر بر او یا تفکر در او که کل منتهی

بعمل بانچه خداوند در او نازل فرموده شود زیرا اگر هیچ کلمهٔ نزد هیچ نفسی
نیست که ملاحظه رد از ابتلاء وقت او است و هر کس نظر در هباء کل این عنایت
وصلوات فرستد باین قول اللهم صل علی البیان ومن آمن به فی کل شأن
بالعزة والجلال وعذب اللهم من لم یؤمن به بالسطوة والعدال
ادای حقوق کلمات از او نموده ذلک من فضل الله علی عباده ان کان
فضلا غنیا وکل هباء بیان من یظهره الله است کل هست از برای
کسی که ایمان باو آورد وکل نقمت از برای کسیکه ایمان باو نیاورد

الباب الخامس والعشر من الواحد الثالث

من آمن بمن یظهره الله فکانما آمن بالله وما امر به من قبل فکانما آمن
ویدخل فی النار ملخص این باب آنکه ظهور الله در هر ظهوری که مراد از مشیت
اولیه باشد بهاء الله بوده وهست که کل شیء نزد بهاء او لا شیء
بوده وهستند هر نفسیکه ایمان بظهور بعد او آورد کو یا ایمان
آورده بظهورات او کلا از قبل وبعد در آن ظهور نه ظهور بعد زیرا
که ظهور بعد در آن ظهور همان ظهور است نفس چهارده سال قبل
از آنکه بنوزده نرسیده نوزده او در همان چهارده هست این است
که هر کس بمن یظهره الله ایمان آورد وایمان بانچه او امر فرموده آورد
ایمان آورده است بخداوند از اول که از برای او اولی نیست وهم
ظل رضای خداوند بیرون آمده بکل رضای او در هر ظهوری وهر کس
ایمان باو نیاورد اگرچه در کل عوالم در ایمان ورضای خداوند بوده

کل هباء

کل هباء منثورا میگردد کانه ما آمن بالله طرفة عین چنانچه
همین قسم در نقطه بیان ظاهر است نزد اولو الافئده ودر فرقان
اظهر است نزد کل هر کس ایمان بمحمد رسول الله صلعم آورده است
بیقین ایمان آورده بخداوند واوامر او در کل عوالم وهر کس ایمان باو نیاورده
ایمان بخداوند نیاورده واوامر او در هیچ عوالم این است که حکم دون
ایمان بر من علی الارض شده دون مؤمنین بقرآن در آن زمان ولتتقن الله
ان یا اولی العلم کلکم اجمعون چه بسا نفسی در ظهوری مؤمن ودر ظهوری
دیگر در نار وچه بسا نفسی که در ظهور قبل در نار ودر ظهور بعد در جنت
و از برای ظهور الله نه اول بوده ونه آخر که بتوان ذکر نمود اگر کسی در هزار هزار
ظهور مؤمن نباشد ودر آن ظهور بعد از هزار هزار مؤمن شود کل
این عوالم او مبدل بایمان میگردد واگر نعوذ بالله بر عکس بر عکس زیرا
که در نزد هر ظهوری آنچه رضاء الله هست در نزد او است چه قبلا وچه بعدا
مثلا در حین ظهور رسول الله صلعم آنچه رضاء الله بوده الی ظهور
قائم علیه السلام کلا در رضای او بوده ورضای ظهورات در آن روز همان رضای
رسول الله صلعم بوده چنانچه رضای من یظهره الله امروز همین بیان است
الی حین ظهور او از وقت محمد هو شود رضای او بظهور او لم یزل
این شأن مشیت بوده عند الله وخواهد بود وهیچ ظهوری عنی نشود
الا آنکه از مؤمنین بآن ظهور از برای ایمان بظهور بعد عهد گرفته
میشود که اگر وفا کنند اعلی نار عنهما اند چنانچه اگر حروف کتاب الف

وما بعهد عیسی مؤمنه احدی در نار نمانده بود عند ظهور رسول الله
وهم چنین در فرقان اگر کل در نزد ظهور الله مستشرق بضیاء
اشراقات او گشته حکم دون ایمان بر احدی از اهل فرقان نشده
واحدی از انصار در نار نمانده وهم چنین اگر کل مؤمنین ببیان مؤمن میشوند
بمن یظهره الله احدی در نار نخواهد ماند وحکم دون ایمان بر احدی
نخواهد شد ولی مراتب ظهور بوده که قدر لمحهٔ فاصله نشود ما بین ظهوری
وایمان کل من امن بالبیان که بقدر طول الی المستغاث هم کاموت نیست
که بمانند اگر احتیاط دامن گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده وهست
اگرچه امید از فضل خداوند عطوف ودود این است که در حین
ظهور باوامر عالیه خود در الواح خود کل عباد خود را از رقد بیدار نماید
ونگذارد الی امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث شده در نار بماند
چه کسی عالم بظهور نیست غیر الله هر وقت شود باید کل تصدیق
بنقطه حقیقت نماید وشکر الهی بجا آورند اگرچه امید از فضل او است
که تا مستغاث نرسد وان قبل کلمة الله مرتفع گردد وانما الدلیل آیاته
والوجود علی نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به وهو لا یعرف بدونه سبحان الله عما یصفون

الباب السادس عشر من الواحد الثالث

لا یجوز العمل الا بآیات النقطة ملخص این باب آنکه جایز نیست عمل الا بآیات
نقطه بیان زیرا که در این ظهور از برای حروف حی آثار ایشان از شمس
حقیقت ظاهر میگردد زیرا که آیات مخصوص نقطه است ومناجات

مخصوص

مخصوص رسول الله وتفاسیر مخصوص ائمه هدی وصور علمیه مخصوص
بابواب ولی کل از این بحر مشرق میگردد تا اینکه کل این آثار را در حقیقت
اولیه بنحو اشرف مشاهده کنند وهیچ عزی از برای ایشان غیر از سبق
ایمان که اعز از کل شیء هست عند الله وعند اولی العلم نبوده ونیست
وکل فضل در ظل همین مستظل است واز حین غروب الی طلوع من یظهره الله
آثار من صنیه مرتفع وحروف حی وکل من امن بالله وبالبیان در ظل آنها
مستظل الا آنکه کسی طغیان نماید در عرفان حکمی از احکام الله چه اصول
وچه فروع وعا و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز نماید
در ظل او مستور والا لایق ذکر نمیگردد عند الله وعند اولی العلم بلکه
در این کور اگر ناظر بجواهر مسائل وتخفف در اقوال و دلائل وتلذذ
باینچه نازل شده از نقطه شمس حقیقت زیرا که آثار او وما سوای آن مثل ضیاء
شمس است بالنسبة بانوار کواکب هل یقدر ان یقترن احد بینهما سبحان
الله عن ذلک تسبیحا عظیما وتعالی الله عن ذلک علوا کبیرا ولی سعی نماید
در علم حروف واقترانات اعداد اسماء الله واقترانات کلمات متشابهه
واقترانات آثار متشابهه در محل خود که اذن داده شده که نظم بیان از
هر کس هم بخواهد که تغییر دهد میتواند بدهد اگرچه بهزار نوع ظاهر
شود ولی کل راجع بنفس بیان میگردد زیرا که بر او حروف زاید نمیگردد
واز او حروف ناقص نمیگردد الا آنکه نظم حفظ واقتران بعض با بعضی
بمناسبات این نسخه با آن نسخه تفاوت هم میرساند گویا مشاهده

میشود که هیچ نظمی در او داده نمیشود از بعد الا آنکه احلی و انظم از نظم
اول میکردد طوبی لمن ینظر الی النظم نظم الله و یشکر ربه فانه یظهر و کلا
مود له من عند الله فی البیان الی ان یرفع الله ما یشاء و ینزل ما یرید
انه هو قوی قدیر و بهترین نظمها نظمی است که بر حد و ظاهر بی شود
مثلا اگر ده دعای صد بیتی هست پهلوی هم ذکر شود و هم چنین خلط
آثار حسنه نکردد آیات در علو خود و مناجات در سمو خود و تفاسیر در
مقعد عز خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیه در امتناع
و ارتفاع خود چنانچه بر ناظر لطیف لوازم افتراقات مخفی نبوده و
نیست ذلک من فضل الله علی علماء البیان حیث یشتغلون بامر الی
ان یخرج الله عنهم بظهوره ما هم بالليل و النهار الی الله ربهم یتوجهون
و اگر ظاهر شود و بشناسند کسی را نفس خود بیانی که او مرتب فرماید
مثل شمس است در بین کواکب و این وقتی است که کل را در حجاب ببیند
چنانچه نقطه بیان سه تفسیر بر قرآن نوشته دو تفسیر بیک آیه
الی آخر و یک تفسیر بر سوره بقره بنهج شئون علمیه که یک حرف
از تفاسیر او معادل نمیشود با آنچه کل مفسرین از اول نزول قرآن
تا ارتفاع او تفسیر نموده و من یقترن ضیاء الشمس بنور الکواکب
فما له من عین یلیق ان   یذکر عند الله افلا تنظرون

الباب السابع و العشر من الواحد الثالث

لا یجوز کتابة آثار النقطة کلها الا باحسن الخط و ان یکن عند احد حرفا
من دون

من دون خط الحسن فینبسط عمله و لم یکن من المؤمنین ملخص این باب
آنکه کل آثار نقطه مسمی به بیان است ولی این اسم بحقیقت اولیه
مختص بآیات است و بعد در مقام مناجات بحقیقت ثانویه
ذکر میشود و بعد در مقام تفاسیر بحقیقت ثالثیه و بعد در مقام
صور علمیه بحقیقت رابعیه و بعد در مقام کلمات فارسیه بحقیقت
خامسیه اطلاق میشود ولی این اسم محض آیات است نزد غیر او
باستحقاق چنانچه اذن داده شده بر اینکه تسمیه بغیر البیان در نفوس
کذارده شود زیرا که از ماده بیان اسم الله مشتق میکردد و اول
من تحدی بنفسه بر الله جل جلاله حیث قد نزل فیه اننی انا الله لا اله
الا انا الواحد البیان و کل سر بیان در اسم او ظاهر زیرا که عدد البیان
با واحد صورت جامعه عدد الله میکردد تا آنکه مرآت باشد از برای
نقطه بیان که مرآت الله بوده و از برای من یظهره الله که مرآت او است
الله و آنچه که در بیان است که لله باشد از برای الله بوده و هست
و در حین صورت جامعه او است و در حین ذکر هر حرفی از حروف واحد
بعدد باب تمامیت عدد این کلمه علیه میکردد زیرا که الیثا نند
که لله بوده و هستند ولی کل راجع بباب اول میکردد چنانچه در نقطه
بیان ظاهر از ما فی المرایا لن یعدل بشمس السماء و ما من اله الا الله
رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری و ما لا یری رب
العالمین و ان الحکم لله واحد لا اله الا هو الرحمن المتعالی المنیع و ان

واذن داده نشده که احدی حرفی از حروف بیان را بنویسد
الا باحسن خط واحسن از برای هر نفسی در حد او است نزد در حد فوق اون
و نزد در حد دون آن واین از برای این است که روح متعلق بان حرف
که در بیان است باعلی ما یمکن فی الامکان فی حده مرتفع گردد که در مومنی
بیان دیده نشود شیء الا انکه ان شیء در حد خود بکمال رسیده باشد چنانچه
امروز حروف القید چگونه ممیزند در طرزیت از سایر ملل همین قسم
من فی البیان گردد که اگر احدی از بیان در مشرق ارض باشد بنفسه
از حسن او و حسن انچه در نزد او است در حد خوب محبوب گردد که
این اعظم سبیلی است از برای جذب کل ادیان بدین واقع خداوند
رحمن ولی کل در صورتی است که مقتدر باشد نه اینکه بر نفسی خود
صعوبت وارد آورد در شیء زیرا که خداوند دوست نداشته که نظر
فرماید بنفسی مومنی در حزن بل کل علی قدر ما استطاعوا لیکلفون
گویا الان در این جبل مشاهده میشود که بیانهای مطرز نزد اهل
بیان هست و بتلاوت انها مشتعل نمیگردند و بانها مستعد
شده اند که با بیانهای خود در نزد من یظهره الله وافد گردند که
وفود علی الله بوده و هست و اظهار وجود خود را در نزد او محتجب
نموده که ان حینا بعید بوده و هست فلتتقن الله ان یا اولی البیان کلکم اجمعون

الباب الثامن والعشر من الواحد الثالث

من اراد ان یفسر شیئا من اثار النقطة او ینشیء فی رضاء الله
من کتاب

من کتاب لا یجوز ان یأتی لنسخته الی احد الا ان یستنسخ لنفسه علی احسن
خط بخطه او بخط دونه فاذا اجل عطائه والا لا یجوز ملخص این باب
انکه خداوند دوست میدارد در بیان که انچه واقع میشود از هر شیء
از حد نطفه آن شیء الی ما ینتهی فی حد الکمال بر منتهای علو حسن صورت
و سیرت گردد تا انکه بر هیچ نفسی بقدر ذره کره وارد نیاید و هکلا یجب را
محتمل نگردد از انجمله است که حکم شده هر کس تفسیری بر کلمات بیان
می نویسد یا از خود کتابی در علمی انشاء میکند اگر خود میتواند باحسن
حفظ نسخه اصل را بر داشته و الا اراده بکسی که بنوشتن و بعد نزد خود حفظ
نموده ان وقت نسخه بدیگری داده شود که اثار هر نفسی در نزد خود
ان نفس باشد و بعد بدیگری برسد که اگر دون این شود حبط عمل او
میگردد الا در مواقعی که با مری میسر نگردد و یا در عطا از برای خود
نسخه بهتر انجام دهد که انوقت از برای او اذن هست که قبل از
استنساخ بدهد که نسخه خوب از برای او عام نموده راجع سازند
این در صورت بدون امکان هست والا در صورت امکان ان قسم محبوبتر
بوده و هست عند الله نه مثل علمای این عصر که نسخه هزار خطی که
در هر صفحه چندین نوع حکم میفرماید همین قدر که نسخه اصل است حفظ
مینماید مثل کتاب صابئی که الان در این جبل هست از منشی اون
بلکه اگر کتابی باشد که یک نقطه سوداء در غیر محل آن بهم رسد لایق
حفظ نیست و از برای بحر محیط لایق فلتلطفن فی کل صنایعکم ان یا اولی

البیان علی حق ما انتم علیه مقتدرون قل ان الله الطف فوق کل
ذا الطف لن یقدر ان یمتنع عن ملیک سلطان لطفه من احد لا فی السموات
و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان لطافا ملطفا لطیفا

الباب التاسع والعشرین الواحد الثالث

اذن لمن اراد ان یصرف مما ملکه الله فی اثار النقطة کیف یشاء و حتی
یعرج بحب الله ملخص این باب انکه خداوند از فضل وجود خود اذن داده
که هر کس هر قدر بتواند در بهاء بیان صرف نماید اگر ممکن بود که کل
ما علی الارض را بهاء بیان قرار دهد هر آینه اذن از برای او بوده
ثمره این باب انکه در نزد ظهور من یظهره الله ملتفت گشته حالتی که
در اثار او این نوع حکم است چگونه در نفس او لعل مثل امروز واقع نگردد
که فقها ی الف نهایت ما لا یحصی در اسلام باشد و مقر منزل او در جبلی
باشد که حجره سکون او خشت محض باشد اگر چه هر جا که مقر او است
عرش الله بوده و هست چه بر سریر عزت باشد چه بر فوق طین
و لکن این ذکر از برای استشعار مؤمنین ببیان بوده که با صاحب خود
نکرده انچه که محتجبین بقرآن نموده و الا ان النور و الظلمة عنده سواء
کلیتهما یسبحان له بمجده بالعشی و الابکار

الباب الاول من الواحد الرابع

فی ان للنقطة مقامین مقام ینطق عن الله و مقام ینطق عما دون الله
ذلک مقام عبودیة لذلک المقام الذی به یعبد الله فی اللیل و النهار

ویسبح

ویسبح له بالغدو و الاصال ملخص این باب انکه خداوند از برای شمس حقیقت
دو مقام خلق فرموده یکی مقام غیب ذات او که مظهر الوهیت است
که انچه ایات نازل میفرماید از قبل او میکند و او است که موصوف
نمیگردد بهیچ وصفی و منعوت نمیگردد بهیچ نعتی و متعالی است از
هر ذکر و ثنائی و مقدس است از هر کافور و جوهر امضائی لن یعرفه
غیره و لن یوحده سواه له الخلق و الامر لا اله الا هو الواحد المتکبر المتعال
مقام این ایه عظیمه است قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون
دون این ایه که در او است خلق او است و این ایتی است که در او
ایتیت دیده نمیشود بل نفس ظهور الله و ذات بطون الله و علو الله و علو
و سمو سمو الله و کینونیت ازل و ذاتیت قدم و طلعت صرف محبته
لم یزل ذکر می شود و ذکر ایت از برای عرفان است و الا ایت ملحوظ
نمیگردد کما اگر ایت ملحوظ گردد خلق او می شود و او بنفسه مذکور نمیگردد
الا بما این کو به ذات الازل و از برای او امکنه و حدود و ات نیست و قرب
او عین بعد او است و بعد او عین قرب او است و اول او عین اخر او است
و ظاهر او عین باطن او است و علو او عین دنو او است و دنو او
عین علو او است و کافور او عین سانج او است و سانج او عین کافور
او است و کینونیت او عین انیت او است و انیت او عین کینونیت
او است لم یزل الله کان الها و لا مالوه هنالک و کان ربا و لا مربوب
هنالک و کان محبوبا و لا حبیب هنالک و کان معبودا و لا عابد هنالک

وکان مقصوداً ولا قاصد اهنالك سبحانه وتعالی عن کل ما یذکر
بر اسم وصفت او نعت وسمة لم یزل الله کان الهاً ولا اله غیره ولم یزل
ولم یزل الله ربّاً ولا رب سواه ولم یزل الله سلطاناً ولا
دونه ولم یزل الله ملکاً ولا ملك غیره ولم یزل الله ملیکاً ولا ملیك
سواه ولم یزل الله علاماً ولا علام سواه ولم یزل الله قداراً ولا
غیره ولم یزل الله کیاناً ولا کیان دونه ولم یزل الله خلاقاً ولا خلاق
ولم یزل الله وکل الاسماء فی یمینه وکل الصفات فی قبضته یسبح له
ما فی السموات والارض وما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب واین
آیتی است که ما دون آن ذکر خلقیت هم میشود و هر کس دعای سبحان من
هو حی لا یموت الی آخر خوانده یا بخواند در بحر ظهور این آیت در فؤاد
خود متجلی گشته زیرا که این دعا در اول هر ظهور فرد است و مظاهر
او اعز از کبریت احمر و در آخر هر ظهور ممتنع تر از هر ممتنع و مرتفع تر
از هر مرتفع مثل آنکه میگوئی سبحان من هو مفتی لا یفتی در آخر هر ظهور
بعلوی میرسد مظاهر او در افئده مسجین که فتوی بر کل داده
واحدی خطور فتوی بر ایشان نمیکند ولی در اول هر ظهور کسی خطور
فتوای ایشان نمیکند بلکه مثلاً سبحان من هو صادق الی بصدق
در آخر ظهور بعلوی میرسد که از علو مناعت و رفعت و جلالت کسی
خود را لایق نمی بیند که تصدیق او کند و او تصدیق میکند هر کس را
که خواهد و بر تصدیق او افتخارها در حق خود میکند ولی در اول ظهور

بشأنی اعز از کبریت احمر است که کسی تصدیق او نمیکند و حال آنکه هو
صدق بتصدیق او و صدق میگردد و هم چنین در کل اسماء و صفات
زیرا که در آن اسم و صفت دیده نمیشود الا او بلکه ظاهر بآن اسم و صفت
خود را ادنی دیده و معدوم صرف می بیند چنانچه امروز نظر کن در کور فرقان
که لایق تقمص اسم عالم الا اسم فؤاد کیست و او خود را در نزد رسول الله
چه قدر فانی میداند و می بیند و همین قسم ملاحظه کن مظاهر اسماء و صفات را
و لما این بحر بیست عظیم بخطور نظر در نفس این عبد غرق میگرد و وجه سبا
ملاحان این بحر غرق شده و می شوند بنظر در غیر ظاهر در او که اگر غیر
این باشد دیده می شود که مظاهر حی موت ایشان از ادراك میکند و همچنین
در کل امثال و صفات و لکن چون در این مرایا دیده نمیشود الا من هو حی
لم یزل و لا یزال این است که بآن حیات ایشان حی اند و هم چنین سلطانا
از لا سلطان دونه و عالماً از لا عالم سواه و هم چنین مقتدرا حیث
لا مقتدر الا ایاه و هم چنین صادقاً حیث لم یکن صادقاً غیره چنانچه
از برای اسمای الهی نه اولی است و نه آخری و نه از برای او عددی بوده
و هست و در کینونیت هر شیء آیتی عن الله بوده و هست که باو
او را توان کرد و آن آیت از مشیت است در او که در او دیده نمی شود
الا الله و در نفس خود مشیت نفس او است که مرآت الله بوده با
که کلالت نکرده و نمیکند الا علی الله جل و عز و این آیتی است که در
هر شیء دیده نمیشود در او الا الله زیرا که متوجه در حین توجه

بالله خلق نمی بیند و در حین ذکر خلق بخدا می بیند خلق را زیرا که
میداند که این خلق خدا خالق او بوده و هست و ماده و خلق
او است در هر حال نظر کن امروز در بیان که هر کس توحید خدا
میکند بتعلیم نقطهٔ بیان است که کلمهٔ توحید از آن مطلع عز
مشرق گردیده ولی بکلمات نکرده در حین اشراق الا علی الله و نه در
مقامی که تجلی باو شده بکلمات نمیکند الا علی الله بلکه جهة خلق او شاهد است
بر عبودیت او بخداوند چنانچه جهة نفس کل شیء شاهد است بر
نفس خود از برای خداوند بعبودیت و کل شیء از شیء مثال او خلق شده
و همین قسم که از برای او دو آیت است آیت حق و آیت خلق که بآیت
خلق عبادت میکند خداوند را و سجده از برای او میکند همین قسم
هر شیء بآیت خلقت عبادت میکند محبوب خود را ولی نرسیده
و نمیرسد الا بآیتی که غیر الله در او است که مدل بر او است نه بر غیر ان
که اگر مدل بر نفس آیت باشد از خلق او است بلکه احدی از اولوا
الافئدة نظر کرده و نمیکند الا الی الله وحده که در کل اسماء افئده دیده
نمیشود الا او که اگر غیر از این باشد عبادت منقطع میگردد از عباد و حال
هیچ شیء خلق نشده الا از برای عبادت او چنانچه در قرآن نازل فرموده
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون و همین قسم که در اسماء غیر الله
دیده نمیشود در مرایای این اسماء هم که افئده موحدین بوده باشد
غیر الله دیده نمیشود که اگر نفسی در حین اسمی نظر بغیر الله کند در ان حین

محجب

محجب بوده و در بحر احتجاب غرق گشته چنانچه ناظر در حین نظر
در مرآت نمی بیند الا مثال خود را در او و قصد نمیکند نفس مرات را
زیرا که در مرآت مرکب دیده میشود نه مثال او بلکه مثالی که در مرات متجلی
میگردد از او و در نفس مثال است که قائم بتجلی است نه در نفس مرات
که اگر در نفس مرات میبود باید که قبل از تجلی دیده شود و همچنین نظر کن
در مرایای حروف حی که در مرات ایشان اسم حی دیده میشد قبل
از تجلی او باید دیده شود و حال آنکه از حین تجلی تجلی دیده میشود
که گویا در این حی نیست الا او مثل آنکه در مرآت نیست الا امثال نه
ذات او و این مثال در نفس مثال است نه در نفس مرات که اگر در
مرآت بود باید حروف حی قبل از آنکه مثال ذو المثال در ایشان ظاهر
شود ذاکر بذکر حی باشند و اگر هم بوده از تجلی قبل بوده نه در نفس
مرآت شیء است که مکنون بوده و در این بحر است که کل مدققین نظر
غرق شده و مثال را در نفس مرآت گرفته بلکه مثال عرش او نفس
مثال است و ظهور او بذو المثال و نفس مرات است و همچنین مشاهده
کن کل اسماء و صفات را و در ایشان ببین الا الله وحده و نظر باسمیت
و آیتیت و صفتیت مکن که محجوب میگردی از مقصود و از این صراط
دقیق است که در قرآن فتح ابواب اسماء نگشته و مظاهر واحد قبل
بیان نفرموده و اگر جائی فرموده مثل کلام سید الشهداء ذکر شده
الهی امرتنی بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیها بکسوة الانوار و هدایة

الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها مصون السرّ
عن النظر الیها ومرفوع الهمة عن الاعتماد علیها انک کنت علی کل شیء قدیرا
وامور هم از کل مرتفع است سیر در این بحر زیرا که نمیتوانند در حین علم
بمرآتیت نظر بمرآت نکنند این است که مرتفع شده از کل این حکم الا لمن لا
یری فی الاسم الا الله ولا یدخل بحر الخلق فی بحر الحق ولا بحر الحق فی بحر الخلق
اذ لا یری فی بحر الحق الا الله وان یری جهة الحقیقة التی هی الآیتیة
یدخل فی بحر الخلق ولم یسبق فی ذروة الحق بل یذکر فیه اسم الحق
اذ لا یری فیه الا الله و در هیکل انسانی بل در هر شیء این دو ایه را خداوند
گذارده که باید اول بشناسد او را و توحید فرماید او را و نبیند
مستقلی الا او و مادون او را خلق او بیند و باید نفس خود عبادت
کند خداوند را و سجده کند از برای او و منقطع کردد بسوی او از جب علو او
که اگر کسی چنین متوجه الی الله کردد همیشه با علو فضل در حق امکان
واصل بلکه عبد نمی بیند در خود الا عبودیت خود را و این ذروة رتبه
ذکر نمیشود الا در نقطه حقیقت زیرا که غیر او مقتدر نیست که عن الله
تکلم نماید بلکه بر کل اشیاء ما یقع علیه اسم شیء حق است که در
بحر عبودیت سیر نمایند زیرا که غیر این مقتدر نبوده و نیستند زیرا که
غیر از برای مشیت خداوند اذن نفرموده و نمیتوانند عبد که بمنتهی
رسد و بعد از غروب این شمس غیر از من یظهره الله مقتدر نیست بحق
ظهور از ظهور الله نیست بلکه او است صرف ظهور که کل آیات مدله
علی الله

علی الله از ظهور او در افئده کل ظاهر میکردد و اگر نفسی عروج نموده
و در بحر فنای خود داخل کردد آن وقت مشاهده عظمة الله را می نماید
که ماسوای خلق او بوده و هستند ولکن همان نفس لم یزل عابد است
خدا را و منقطع است بسوی او چنانچه بحر مشیت که صرف عالم
ظهور است و کل افئده از شیء ظلال آیات او خلق میکردند که بانجم
ممکن است در مقام عبودیت سیر نموده و انی اذرّ من کل ذرة ذکر
نموده در مقام عبودیت خود با اینکه کلمه انی انا الله لا اله الا انا لم یزل
و لا یزال از بحر ظهور کینونیت او کلمات الله هست مشرق بوده و
هست که در او کینونیت او ذکر نمیشود بلکه کینونیت الله هست و
کینونیت او خلق الله بوده و هست و این صراطی است که از او ارق تر
در علم خدا نبوده و نیست در حین نظر خداوند بآن آیت کل ما وصف الله
به نفسه وصف می شود و در حین نظر باین آیه کل ما وصف به
الخلق وصف می شود و لم یزل الله کان الها و ما دونه خلق له و لم
یکن بین الله و بین خلقه ثالثا وانما الثالث خلق له لا اله الا هو انا کل له عابدون

الباب الثانی من الواحد الرابع

فی ان کل ما یرجع الی النقطة یرجع الی الله وما لم یرجع الیها لم یرجع الی الله
وما یرجع الی الله یرجع الیها وما لم یرجع الی الله لم یرجع الیها **ملخص** این باب
انکه ذات ازل لم یزل و لا یزال لن یدرک و لن یوصف و لن ینعت و لن یری
بوده و هست و انچه از او نازل میکردد کذلک این است که در هر کور

نموده

از برای این مشیت شئونات وظهورات است که اولو العلم ان ظهور در رتبه
وهی غایند مثلا امروز انچه در بیان از ارتفاع ان واقع شود لله بوده
وان برای خدا میگردد الیوم ظهور من یظهره الله که انوقت اگر کسی عملی
از برای غیر او کند راجع بخداوند نمیگردد اگرچه باعلی درجه توحید باری
کند چنانچه موحدین کتاب الف بعد از ظهور رسول الله صلعم ثمری
از برای ایشان نبخشید علو علم ایشان الا اشخاصیکه داخل فرقان
شده وهم چنین انچه در فرقان ترقی نموده در هر صفت محمودی
وجوهر علم مکنون واستیلاء حق محمودی ولی همین قدر که داخل
بیان نیامده باطل گشته وثمری از برای ایشان نبخشیده وهم چنین
اهل بیان عند ظهور من یظهره الله هیچ امری از ایشان راجع الی الله نمیگردد
اگرچه کلمهٔ لا اله الا الله باشد مگر بایمان باو ولی قبل از آن ظهور انچه
در این بیان واقع از برای الله میگردد وراجع بسوی او میشود نه اینکه
راجع بثبات ازل گردد بلکه رجوع بمن یظهره الله رجوع باو است واینکه
ذکر میشود که رجوع باو است مثل نسبت کعبه است که بیت او خوانده
میشود که از جهت علو وسمو او نسبت بخود داده وغیر این در امکان ممکن
نیست زیرا که ذات ازل مقترن بشیء نمیگردد واول خلق شیء تعلق
مشیت است باو واخر عود او رجوع او است باو اگر بتسع تسع عشر عشر
دقیقه قبل از انکه امر فرماید من یظهره الله بارتفاع بیان کسی دانه
ارزنی از زمین بردارد باینکه او را داخل جنت خود نماید واز ابطال

عزّه

عزّه وجود ان نجات دهد از برای امر ذات حروف سبع
لله کرده وجزای کل شیء باو داده میشود ولی اگر مقارن با ظهور
یا امر بارتفاع ان وقت باید از برای او کند وباذن او اگر رضای
او در ان شیء باشد والا رضای او است جنت فیما امر ویامر وفیما
فعل ویفعل این است سر کل وجود وعین هر نار ونور که اگر کسی مستمسک
باین عروهٔ حقیقت گردد در هیچ شانی در ظل نار مستقر نگردد ودر ظلال
جنت مستظل باشد والا در هر ملت که نظر کنی اهل ان میگویند کما
از برای خدا الله عمل میکنیم چنانچه انچه خوف در قران از برای مرایای لله
واقع شد گفتند ما از برای خدا عمل میکنیم وحال انکه بر خدا کردند وهمین
قسم در بیان انچه بمؤمنین او واقع شد از خوف فرقان نمیکردند وقصد
نداشتند الا انکه از برای خدا میکنیم وحال انکه بر خدا کردند وقسم بحق
من یظهره الله که هیچ قسمی در علم خداوند از این اعظم نیست که هیچ
نفسی بر او یا بر مؤمنین او حزنی وارد نمی اورد الا انکه قصد از برای
خدا میکند ومیگوید از برای خدا میکنم وحال انکه دروغ گفته ومیگوید
وبر خدا کرده ومیکند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده وبعقل خود حکم
نموده وقبول حق نموده وبر شئونات محتجبه محتجب نمانده که محبت الله
حین ظهور بالغ است بر کل شیء زیرا که انچه الان می بینید که مؤمن بقران
هستند در حین نزول ان غیر از یک نفر مؤمن بان نبود تا هفت سال
وحال انکه محبت همان است که بوده وهست واین از عدم تعقل اهل

ان زمان بوده چنانچه در بیان الیوم القیمة هر کس داخل شود بهمان محبت
اول هم شود و عباد دیگر در اول آن محتجب مانده بواسطه عدم تعقل بوده
و الا محبة الله حین ظهور بالغ است بهر ذره چنانچه حین نزول بیان
اگر کل مؤمنین بقرآن مجتمع استند ایمان آورند باو بلاهر نفسی محبة الله
در حق ایشان بالغ و کامل بود چنانچه خداوند احتجاج میفرماید بکل
مثل آنکه باول مؤمن فرموده بهمان شیء که او ایمان آورده همان شیء در
کل بوده چرا محتجب مانده و لهذا محبت او را معذب میفرماید تا وقتی که داخل
در دین گردد فلتعتبرن انتم یا اولی الابصار کلکم اجمعون

الباب الثالث من الواحد الرابع

فی ان البداء لله حق ملخص این باب آنکه خداوند عبادت کرده نمیشود بهیچ
چیز مثل بداء زیرا که بداء اعتراف بقدرت اوست بر ما یشاء و اگر نفسی
عبادت کند او را بآنچه در امکان موقن او متصور نیست همین قدر که
اعتراف ببداء نمود این عبادت اعظم از آنچه کرده میگردد که اگر بخواهد اهل
داخل در نار فرماید مقتدر بوده و هست و لم و بم کسی نتواند گفت در
فعل او زیرا که او عادل است در قضایای خود و همچنین بر عکس اگر کسی
آنچه در امکان متصور است متحمل عصیان او گردد اگر ناظر ببدأ
او نگردد این عصیان اعظمتر است نزد او از آنچه کرده و اگر بخواهد
او را داخل جنت فرماید که را میرسد که لِمَ و بِمَ در فعل او گفته زیرا که
او بوده محمود در قضای خود و متعالی است بدای خدائی که مقترن
شود

شود با بدای خلق او زیرا که بدای خلق از عجز میگردد و بدای او از قدرت
و روی دهر ظهور مشیت بدای او ظاهر و حال آنکه حکم فرموده با عیان
و جنت مؤمنین قبل بداء را بر اعناق کل میگذارد و حکم بدون میکند
تا آنکه اظهار قدرت فرماید و الا نزد او چه قرآن و چه بیان و چه
قضایای فرقانیه و چه بیانیه این نیست الا ارتفاع قدرت او و
امتناع سلطنت او که بدانند کل که در قبضهٔ قدرت و تصرف
خدای خود بوده و هستند و از برای ایشان شیء نبوده الا باذن او
و این نیست الا بدای مشیت زیرا که ذات ازل لم یزل و لا یزال بر
حالت واحده بوده و هست و ظهور و بطون صفت مشیت است
و اول و آخر هندسهٔ اراده و اگر در او ذکر شود اول او عین آخر او بوده
و ظهور او عین بطون او و از استعمال این الفاظ ناظر در بیان
محتجب نگشته که اسم اول بیک مرتبه در ذات غیب استعمال هم شود
و یک قسم در ذکر اول ذکر میگردد و یک قسم در خلق اول ذکر میگردد
و یک قسم در اول نار ذکر میگردد اولی که در صقع مشیت ذکر میگردد
خلق اولی است که در صقع اول ذکر میگردد و همچنین اولی که در
خلق ذکر میگردد مثل او مثل شعاع شمس است در مرات بالنسبة باول
مشیت و همچنین ذکر اول در نار این ذکر اولی است که در خلق مثبت
نزد در خلق بقا او است محتجب از ظهورات اسماء او نگشته که هر شیء در مقعد
خود بر آنچه ذکر شود از حد خود تجاوز ننماید و سبحان آنکه بداء ذات

ازل را بدا و مشیت که مثل امضاء او را امضاء او نظر کن در هر ظهوری
در بدایای او که مثل بحر لا نهایه متموج بوده و هست چنانچه هر کس در این
ظهور بوده مشاهده این نوع ظهور را در بحر مشیت نموده و هم چنین
قبل در فرقان باسم نسخ مذکور و این که در احادیث مذکور است که
همین قدر که به رتبه قضا آمد بدائی از برای او نیست یعنی اگر امضاء به رتبه
رابع رسید که رکن تکبیر باشد بدائی در امضاء قضا شده نیست فضلا من الله
ولی اگر بعد باشد بدا لم یزل و لا یزال در حق هر شیء بوده و هست
و منفک از هیچ شیء در هیچ شأن نمیگردد الا ان یشاء الله انه علی
کل شیء قدیر و مراد از رتبه قضا در رکن تکبیر عروج مشیت است
که از طلوع از رکن تسبیح الی الغروب در رکن تراب در نفس خود منتهی
گردد مثلا آنچه در حیات رسول الله حکم شده و بداء ظاهر شده همان ثابت است
الی حین عروج او و بعد از آن حلال او حلال است الی یوم القیمة ای ظهوره الاخری
فی اخریه چنانچه شهدای او بعد از او در بحر قضایای او مستقر الا در مواضع دیگر
یقین نموده اند بر قضای او که اگر ذکری شده بعینه بدای رسول الله ص بوده
و حال آنکه چنین امری نشده بلکه از حدود کتاب الله قدر خردلی تجاوز
نفرموده ولی بعد از غروب شمس حقیقت بدایای باطنیه او با مؤمنین
باقی بوده و هست ولی چون کسی [illegible] او را باهما مستتر نگشته
و او ثم در ایام بطون خود عین آنچه در ایام ظهور حکم فرموده میفرماید
این بود معنی بدای الهی عز و جل که عبد در هیچ حال بر سریر حکم مستقر
نگشته

نگشته اگرچه بانچه ما یمکن در امکان بوده عروج نموده باشد که نظر
بداء اشرف از آن است که عروج نموده و هم چنین اگر منتهی رتبه نزول
منتهی گردد بر سریر حکم نفی نگشته ولی ظهور این بداء از حکم مشیت است
نه غیر آن که در بیان ظاهر گشته اگر در حق شیء ذکر جنت شده الی یوم القیمة
در حق او ثابت بوده و هست و اگر در حق شیء ذکر دون جنت فرموده
الی یوم القیمة در نار او بعد از او فانی بوده و هست و عند ظهور قیامت
اگر بعینه شجره نار مقبل شود شجره جنت میگردد چنانچه در این کور
هر که بوده مشاهده این مطلب را نموده در هر ظهوری منتهی جهد خود
سعی نموده که ذکر خیری من قبل الله از برای خود در کتاب او کند اگر شد
المظهور دیگر که این اعظم است از آنچه الوف الوف حج نموده در
مقاعد مرتفعه که ذکر آنها از برای صاحبانش نماند چه نسبت این مقاعد
که فانی گردد و هیچ اسمی از آن باقی نماند اگر در مورد دون حق گردد
و لا اجزای او با خداوند بوده و هست والله یجزی المحسنین

الباب الرابع من الواحد الرابع

فی ان کل ذکر عبد رق له ملخص این باب آنکه ارواح کل اشیا راجع میگردد
بهیکل انسان و جنت کل اشیا در جنت انسان است که مثال آن
این است که اگر قطعه الماس بلا استحقاق نزد مؤمن باشد اعز از آن الماس
باعزاز نیست که بواسطه آن در نزد مؤمن ظاهر میگردد و هم چنین
کل شیء و این هیکل راجع میگردد باسم و صفت [illegible] ادا و مدل علی الله

هست در ظل له الاسماء الحسنی عند الله ذکر میکردند این است علو
معنی حدیث لیس الا الله واسمائه وصفاته و این هیکل حکم اسمیت و صفتیت
[illegible]
و نظر خداوند بر این است نه بر شئون ظاهریه چنانچه امروز دیده میشود
که هر صفت حسنائی در احرف الفقیر هست ولی صفات ناریه امروز
ذکر میکنید و اگر امروز بر بیان نفسی مؤمن باشد بالله و آیاته اگر چه بر تراب
نشسته باشد اوست که بر سریر عزت نشسته و بر غیر او اگر در منتهی
مقعد عز باشد عند الله و عند اولی العلم در منتهی ذل بوده و در یوم ظهور
من یظهره الله هر موجود مؤمنی که مؤمن باو گردد لایق است که بر فؤاد او
شمس مسمی طالع و اسمیت در کینونیت او متذوت گردد و هر نفس مؤمن
در بیان عبد رق او بوده و هستند چنانچه اولی الهیاکل در قرآن عبد
رق رسول الله بوده و هستند مجد از برای عبد رقی که بر مولای خود
غیر آنچه لازمه عبودیت است وارد آورد در حال نظر کن و محزون شو
و ببین که چه قدر طوق عبودیت رقیت بر گردن انداخته و بآن
افتخار مینمایند و بر ظهور اشرف او در آخرت چگونه روا میدارند
که امر بجائی رسیده که در جبل ساکن گشته و کل بایمان باو مؤمن و بر نفسی
او باسم مؤمن او راضی نشده که اگر شده این نوع واقع نمیگشت این است
که کل در بحر حجاب غرق و شموس در مرایا بضیاء او محترق و از او محتجب
و ماهیان دریا بآب زنده و سؤال از او نموده امروز کل مؤمنین بقرآن
منتظر ظهور قائم آل محمد ص و از برای ظهور او تضرع و ابتهال و بر رؤیت او

و اگر از صفات است در صفات او ذکر میکنید

در روءیاهای

در رؤیاهای خود افتخار و او را بدست خود بیعی نساده و در جبل
ساکن نموده این است معنی حدیث مقدس من یوسف یباع و یشتری
ای اهل بیان بناه بمحبوب خود برده که طوق عبودیت او را بر اعناق خود
داشته باشید و در حق او روا ندارید آنچه که در حق خود که عبید رق او
هستید روا ندارید نه این است که نشنیده باشید ظهور رسول الله ص را
در حبل و احتجاب منتظرین او و بعد از ظهور او از او تا آنکه هفت سال
و بر وایتی نه سال واقع شد آنچه واقع شد و بآن قائمه در حق شماها
نکرده که اگر کرده بود در این ظهور این نوع نمی شد از محبوب خود حیا نموده
دیگر در ظهور من یظهره الله این نوع نکرده و اگر بر خود قرار دهید
که بر هیچ نفسی نه پسندید از آنچه بر خود نمی پسندید از اولو
السلطنة گرفته تا اولو الزرع بیرون رود انشاء الله بر او حزنی وارد
نخواهد آمد زیرا اگر شموس در مرایا شمس را نمی شناسند الا بتجلی او
در خود این است که او را می بینند بکل صفت خود و حال آنکه کل باو قائم است
و از اثر جود او است خلق سموات و ارض و ما بینهما چنانچه احدی از دون
حروف بیان گفته   و ان من خدوه الدنیا و ذرتها   و ان من علوم علم اللوح و القلم
و من من تبعیض است بلکه هر شیئی که اطلاق شیئیت بر او شود رشحه ایست
از طمطام جود او و قطره ایست از قمقام من آن او و قدر او را در حین ظهور
دانسته که نه در لیل و نهار در اماکن عز خود از برای او گریه کنند چنانچه
امروز میکنند و او در جبل باشد و حزن بر او وارد آید و بفضل وجود او

تماما کل از حزن مبرا شده باشید فلتنتظرن ان یا اولی الابصار تنتظرون

الباب الخامس من الواحد الرابع

فی ان کل اولی الله وآثره آیات له ملخص این باب آنکه این باب هم بیان آن مثل
باب قبل است و آنچه ذکر علو ما ینسب الیه ذکر ام آء نگشته و او است
احق بملك خود از کل شیء اذا اراد من نفس لم یعتبر احد ان یقول له لم او لم
سوآء کان اعلی الخلق او ادناه وعلی ای شأن کان یحکم ما یشاء لا یسئل
عما یحکم و کل عما قد حکم یسئلون ثمره این باب آنکه اگر اذن ندهد مولی بما ملك
خود حلال نمیگردد بر ایشان اقتران و همین قسم در حین ظهور اگر حرام
فرماید بر نفسی اثر از آیات ملك خود را حرام میگردد بر او چنانچه حرام فرموده
بر هر کسی که ایمان باو نیاورده باشد فرموده از هر عصیان تا آنکه کسی
در یوم ظهور او مبادرت بانکار ننماید اگر مؤمن میگردد صاحب گردد
چه بسا که شنود ذکر او را و فی الحین تصدیق میکند و نزدیك میگردد
بآیه از آیات او و حال آنکه حرام شده بر او از حین خطور بدون ایمان و
بر او حلال نمیگردد الا بایمان احتیاط کنید ای اهل بیان که ظهور الله ظاهر
خواهد شد کیف یشاء الله محظور نگردید حق در حق خود نکرده که آیات او
حجت است بر کل و اگر تأمل کنید فی الحین تصدیق میکنید چه فرق در معجزه
مابین کل قرآن و سوره توحید نیست چنانچه فرق در ایمان با آنکه فؤاد
او مدل علی الله بوده با ایمان باو نمیگردد و همیشه تفکر کنید در ظهور
نقطه بیان لعل از وجود خود را محتجب ننمائید از محبوب خود و اگر تفکر

در ظهور

در ظهور نقطه قرآن میکردید امروز مقتل امر الله را مینمودید اینحکم
نشده الا آنکه منتهای جد و جهد خود را در اینکه جهد کنید در کل دین خود
و از محقق دین محتجب گردید چنانکه در کور قرآن کل را منتهای بعثت و
اجتهاد مشاهده نموده و بزعم اجتهاد و احتیاط خود فتوی بر محقق
دین داده که دین بقول او ثابت میگردد حال اینکه مجتهدین قرآن
باین درجه احتیاط مرتفع کردند چگونه خواهد بود بیان و حرام شده
در بیان حکم قتل باشد از هر شیء که هیچ شیء بمثل آن نهی نشده که
هر کس بر قلب او خطور کند قتل نفسی از دین الهی بیرون میرود و
معذب میگردد مادامیکه خداوند خواهد و بر او حرام میشود انچه بر او
حلال بوده در بیان حتی نفس او بر او و خداوند اذن نفرموده که
کسی در بیان فتوای قتل کسی را دهد در هیچ حال و در هیچ شأن و در
هیچ مورد اگر چه در دین خود مخالف در شئونات علمیه ظاهر گردد
که بر احدی نبوده و نیست بلکه بر خداست فصل و حکم بینهما ای
خلق منکوس چه حد است که فتوی بر قتل نفسی دهی و حال آنکه نمی شناسید
که از برکت آن نفس است که اسم اسلام بر خود گذاشته اید تصور کنید
بر اهل بیت از قبل وارد شد باسم اسلام کردند و حال آنکه بر معرفت
اسلام کردند که اسلامی نیست الا بایمان باو و از یوم غروب شمس حقیقت
از برای احدی از مدینین ببیان حکم قتل جایز نبوده و نیست و اگر کسی
کند از بیان نبوده و نیست و هیچ امری از برای او اعظم از این نخواهد بود

زیرا اگر خداوند در قرآن نازل فرموده من قتل نفسا فکانما قتل الناس
جمیعا این حکم حکم نفسی است از انفس مؤمنین چگونه است اگر آن نفس
مثل کعبه منسوب الی الله شده باشد و نفس الله خوانده شده باشد
با وجود آنکه اینقدر اهتمام در کتاب الله شده باز از برای اشخاصی که
خود را منسوب بقرآن دانسته از صدر اسلام تا امروز اذنی بخشید
وهیچ عذابی از برای ایشان اشد از این نیست که عصیان معبود خود
کنند و از برای او سجده کنند و خداوند ختم فرموده بر ذات مقدس خود
که بیامرزد کسیکه بر قلب او خطور کند قتل یکی از مؤمنین بیان را
چگونه است اگر کسی حکم کند یا العیاذ بالله مرتکب شود و هر سلطانی که
مصیبت اولو الاخر را ذکر کند و بر مؤمنین بیان آنچه بر اول و اخر
و ما بینهما واقع شده مرتفع سازد و هیچ ذی نفسی را اذیت نکند از برای
آنچه که بر حروف اولی واقع شده حق است بر خداوند برکت بعد بر آنچه
بر او عطا فرموده و مضاعف فرماید آنچه در حق او نوشته و اگر در سبیل
ایام او بظهور من یظهره الله فرض است از برای او که نصرت فرماید محقق
دین را و از او سؤال فرماید تخفیف در اعمال در آنچه بر ایشان صعب بوده
و طلب سلطنت نماید از او الی یوم القیمة که او است معطی کل شیء
حق او را و اگر عطا فرمود باو کسی را نمیرسد بحکم خداوند از او بگیرد
و او است احق از او مثل آنکه در سایر احکام امری که من الله شد نمیتواند
کسی در او رخنه نماید و محتجب نگردد از محبوب کل بهیچ شیء که آنچه او دارد

از او بوده قبل از ظهور او و نصرت کند او را و اگر امر بجهاد فرماید
بعلو افتخار در سبیل او شهید گردد که اسم او در دیوان مقربین
ثبت گردد و الا خواهد رفت از اینها الو و ذکری از او نخواهد بود نه
این است که در ایام محدوده تعزیه داری کنند از برای حق چنانچه سنت
کل مؤمنین بقرآن بود از اعالی و ادانی بر تعزیه داری رسول الله
رسول خود و ذکر ما جری علی شیعتهم ولی باز در وقت ظهور همان
کسیکه تعزیه داری مینمود و از برای اوصیای دین تضرع و گریه مینمود
انا ولی الحکم حابس و ظالم گشته بر او و او لوا العلم مفتی بر او و سایرین
حجاب محتجبین نکو آنچه قبل واقع شده نموده لعل بعد مرتکب نشود امری را
که باعث حزن او در نار گردد و این همه تاکید در بیان شده که احدی را
محزون نکند لعل صاحب امر و خلق مطلق محزون نگردد از استماع مرایا
اگر مقبل باو باشند و الا لاشیئهای محض کلا ان او لعمر تا آخر منتهای
احتیاط اجتهاد عبادت و عمل از برای خدا میکنند ولی نزد ظهور
ظهور الله میت صرف اند چه ثمر میبخشد اعمال ایشان را بلکه بعد ر
ذکر لا شیء کم لا شیء است عند الله لائق نیستند و حکم نمیتواند کسی کند
الا من یظهره الله و او ثمره طیبه ایست که با آیات و بینات ظاهر
میگردد و از برای رضای خداوند و مجدد دین او و حکم بحق
در ما بین اهل بیان و حکم بعدل بر نفسیکه داخل نشده اگر تا آخر
مانده باشد و الا کجا نپسندند بر خود سلاطین بیان که آب بیاشامند

و نفسی بر روی ارض غیر مؤمن بخداوند و دین او باشد و از
برای غیر او لوا السلطنة در دین بیان جایز نیست و از برای
ایشان در منسوبین بدین بیان جایز نیست در هیچ شأن در
هیچ حال و در هیچ مورد الا عند ظهور من یظهره الله و دون حکم
مؤمنین باو و بیان که اذن داده شده از برای فتح بلاد که کل را
در ظل ایمان بخداوند و دین او وارد ساخته و بر منسوبین بسوی
بیان بقدر ذره حزن وارد نیاورده حتی در فتح اراضی هم
بر اهل آن این حکم را نپسندیده بلکه تا میسر بوده بشئونات دیگر
ایشان را داخل در دین خداوند فرموده و در نزد خلق غنی بصیر
همیشه متاع دنیا در نزد ایشان عزیز بوده باخذ آن بنا باشد
داخل شوند دین خدا را و این حکم بر غیر اهل بیان است نزد
ایشان الا عند ظهور من یظهره الله که امر الله امر مستقر از ساحت
قدس او است اگر باو امر الله مرتفع گردد بر کل هست که از قوه
امکان خود بوجود کون ظاهر سازند کل علی قدر ما یدیه یقدر
فان العبد لو یقدر ان یدبر و لا یقدر الا باذن الله انه خیر
مدبر و مقدر و خیر مرتفع و ممتنع و لا یعزب عن علمه من شیء لا فی
السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما و لا یعجزه من شیء لا فی ملکوت
الامر و لا الخلق و لا ما دونهما یخلق ما یشاء بامره انه علی کل شیء قدیرا

الباب السادس من الواحد الرابع

فی انه لا یسئل عما یفعل و ما دونه یسئل عن کل شیء ملخص این باب آنکه
ذات ازل از برای او بذاته ظهوری و بطونی نبوده و نیست و عنوان
برای او نه هم ظهوری و بطونی نبوده و نیست کسی در صقع او راه ندارد
که لا یسئل ذکر شود و از برای او وصفی نیست که مقترن شود بذات او
که یفعل توان ذکر نمود یا بحکم ثبت داشت بلکه مشیت اولیه را لخلق فرموده
مثل آنکه کل شیء را خلق فرموده بنفس او و او را بنفسه خلق فرموده و کل را
باو و او را نسبت بخود داده لعلو او و سمو او مثل آنکه کعبه را بیت خود خوانده
و حال آنکه کل اماکن در نزد او سواء است اختصاص مکه لاجل علو و سمو نسبت
او است و همین قسم مشیت را مظهر لا یسئل نموده زیرا که در علم او اعلی از این
نبوده و نیست که لایق این نوع عطا گردد و بمثل ذلک لا یجیر و لا یتغیر
و سایر امثال مثل این و او را مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید نموده
زیرا که ذات او نفس مشیت او است نحو استقرار و حین نحو اصل آنکه
ما شاء الله و ما شاء الله ظاهر نمیگردد الا بما شاء المشیة حینئذ بحکم
ما اراد الله مشرق نمیگردد الا بما یرید المشیة عنوان نتوان که لایق این
نوع عطا گشت زیرا که باو خلق میشود کل و اگر در اختیار فرماید خداوند
مظهر واحد در امکان ظاهر نشده و در بین اثنین باطل میگردد نظام
ملکوت سموات و ارض و ما بینهما بل انا اولی که اول از برای او نبوده و
آخری که آخر از برای او نیست بل مشیت بوده و هست که در هر کوری
بظهوری مشرق میگردد و مظهر لا یسئل عما یفعل و یفعل ما یشاء میگردد

وحروف حی در او دیده نمیشود الا مشیت او چنانچه در حروف منکرة
از این دیده نمیشود الا مشیت او که اگر بر قلبی خطور کند دون آنچه
مشیت او تعلق گرفته در آن حین در جنت آن ظهور نیست و حکم
عصیان بر او میشود زیرا که علو مرایا این است که در او دیده نشود
الا شمس که اگر نفس مرآت دیده شد کجا لایق ذکر میگردد نزد شمس حقیقت
و اگر شمس دیده شد ما یتقلب الشمس تقلب او است زیرا که از برای او ذاتی
غیر ذات او و وصفی غیر صفت او و فعلی غیر فعل او و توجهی غیر توجه او نبوده
و نیست و در ظهور فرقان محمد رسول الله (ص) بود مشیت او و لدی حروف حی آن
شمس حقیقت ذات مشیت او بودند در مشیت او زیرا که لم یزل و لا یزال
طائف حول امر آن بودند و آنچه او خواسته بود خواسته‌اند هم چنین حروف
منکرة از این واحد تا امروز هر کس بقدر وجهت خود باین بوده که مشیت او
مشیت محمد (ص) بوده و الا لایق ذکر نیست چنانچه هر چه در اسلام
واقع شد بمنتهای عاملین بزعم مشیت او کردند و اگر این نبود حول و قوه
بقدر رنا بران برای ایشان نبود و هم چنین در کور قبل از محمد (ص) عمل این
و هم چنین در نزد ظهور بیان که شمس حقیقت در این کور باسم بابیت مشرق
الظهور من یظهره الله که آنچه شود بمشیت او میگردد و اگر خلاف رضای او
کرده بزعم مشیت او می شود که اگر این نباشد بقدر شیء قوه از برای شیء
نیست در این ظهور و این است معنی لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و اگر این نبود در نزد هیچ ظهوری حق مطلق محزون نگشته زیرا که در آخر

هر ظهور خلق آن بنهایت تشابه در مشیت او بهم رسانیده که غیر
آنچه او خواسته نخواهند چگونه می شود که بشناسند محبوب خود را
و غیر حب او و ما یحب او خواهند و اگر میخواهی که این مطلب را
بعین حقیقت ملاحظه کنی نظر کن در حین قطع نسبت که قاطع
بنفسه از خود منقطع میگردد چگونه که تواند بر غیری حکم کند چه
در تشریع نظر کنی و چه در تکوین مثلا نفس مسلم اگر قطع اسلام
از خود کند بر نفس خود حکم اسلام نتواند کرد چگونه بر دیگری و در آن
حین لابد باید در مراتب موقف از دین واقع شود اگر چه منتهی شود با حت
آدم که آن وقت اگر حکمی کند راجع می شود بحکم آدم و چون از زمان او
ظهور مشیت بوده بالله میگردد این فعل زیرا که خداوند نفی فرموده
کل حول و قوه را الا بخود این در صورتی است که فرار از دون حق کند
و در تشریع بخواهد بفهمد و در تکوین هم مثل این و اگر بواقع بخواهد بفهمد
در حینیکه داخل بیان نباشد حول و قوتی نیست زیرا که جوهر کل را
گرفته داخل بیان او در به اند در غیری حول و قوه نمانده که استثنی
شود زیرا که حول و قوة بالله در امت عیسی نمانده بحق که اگر مانده بود
باید حکم بحق در حق ایشان شود و حال آنکه نمیشود و هم چنین در
اسلام بعد از ظهور بیان و هم چنین در بیان بعد از ظهور
من یظهره الله که امروز کل حول و قوه بالله هست که از آن حقیقت
که مظهر مشیت است ظاهر میگردد و از برای اهل بیان عند ظهور

او نمی‌ماند حول و قوه بحق الا انکه در ظل او ساکن گردند و هم چنین
الی ما لا نهایة تصور کن که اگر حول و قوه در باطل مانده بهمان نسبت
حق است که بوده و امروز انها بکمان همان نسبت میکنند انچه میکنند
و الا انکه نیست حول و قوة الا بالله در هر ظهور بانچه من قبل الله ظاهر
گردد و اگر بعین فؤاد نظر کنی می‌بینی که کل حول و قوه در نزد من یظهره الله است
بالله عز و جل و از مدد او است این ظهور چنانچه از ادم تا امروز از مدد
این ظهور بوده نظر در امکنه وحد و دمکن که مشیت ایة الله بوده و لو لم
مدد لعلی الله نبوده و اگر ادم اول از مدد این نبود امروز در ظل ایمان
مؤمن نمیشد چنانچه هر نبی در نزد هر ظهوری مؤمن است بان و هم چنین
اگر مدد این ظهور از من یظهره الله نبود در حین ظهور چگونه راجع باو
می‌شدند و منقطع مسوی او که اگر هزاران هزار ظهور بعد واقع شود
الی ما لا نهایة لها بها منها الیها که مدد کل این ظهورات
از مظهر ظهور لاخر است که بعینه همان ادم اول که لا اول له است در امکان
این است سر حقیقت که اگر کسی در این بحر سیر کند لا حول و لا قوة الا بالله را
مشاهده می‌نماید و جبر و تفویض را هر دو منقطع می‌بیند و در صراط
اوسع از ما بین سموات و ارض سیر میکند و در هر زمان مظهر یفعل ما یشاء
و یحکم ما یرید را در حین ظهور می‌شناسد و در حین بطون گریه میکند
تا یوم ظهور او زیرا که عرفان از کل منقطع میگردد و مظهر لا یسئل عما
یفعل و کل بامره یسئلون را در حین ظهور ساجد میگردد و از ان محتجب نمیگردد

وقدر

وقدر وصل بین کاف و نون از ان حد نمیگردد زیرا که می‌بیند
انچه در هر ظهور ظاهر است بقول او ظاهر گشته و نظر بر جوهر
امر می‌نماید نه شئون متکثره در هر ظهور زیرا که در نزد هر ظهور
از برای چنین مسیری جنت وصل است که فوق ان متصور نیست
در امکان و ظهوراتی که قبل شده کل را بعین شهود در این ظهور
می‌بیند چنانچه اگر کسی ناظر برسول الله بود باین نظر کل نبیین را در طلعت
او مشاهده می‌نمود و کل ظهورات بعد را انچه در این ظهور ممکن بود در ظهور
او مشاهده میکند چنین کسی که یوقن که من یظهره الله را درک کند و بگوید باو
در حینیکه متوجه است الی الله اللهم انت الاول و لیس قبلک شیء
زیرا که انچه ظهورات بوده منتهی ببیان شد و انچه در بیان بوده
منتهی میگردد بمن یظهره الله دیگر قبل او کجا حقیکه ذکر شود که اگر هم بود
حکم دون ایمان نمیشد و انت الاخر و لیس دونک شیء زیرا که انچه
ظهورات من بعد ظاهر میگردد در ظهور او واست نه غیر او
و انت الظاهر و لیس فوقک شیء زیرا که هو ظاهر در زمان
ظاهر باو نه در عین خود منبئ باو که اگر ظاهر بعنوان او نبود بالله
حکم شود بر فوقیت او و حال انکه حکم بر دون ایمان او میگردد
چگونه بر فوقیت او و انت الباطن و لیس دونک شیء که اگر غیر او
باطن بود باید ذات شیء باشد و حال انکه هو ذات شیء در نزد
ظهور او لا شیء است الا باو چنانچه هو ذات شیء در نزد هو ظهوری

باطل میگردد الا انکه داخل ان ظهور گردد که مظهر الله هست
وانک علی کل شیء قدیر زیرا اگر غیر او مظهر قدرتی نیست که اگر همه بود
باین حکمی از صاحب حکمی بماند وحال انکه در نزد هر ظهوری اخر مظاهر
قبل بوده اگر داخل ان شیء نگردد لا شیء می شود این است که عارف بالله
در حین ظهور شمس حقیقت بمنتهی حظ وجود خود رسیده و در نزد
غروب الی طلوع دیگر گریان است از بطون الم باشد الم از هر دنا الهی
زیرا اگر کل الم در ظل این الم است نظر کن در فراق طفل از شیر چون همست
ذات عنصری او است این نوع متالم میگردد و چیزیکه همست نات
نزد او است اگر محتجب از او گردد چه قدر متالم از او میگردد و این
حبهای ظاهری که در بعضی بهم میرسد از شبح حبی است که در نفس
ظاهر شده چگونه فراق او موثر است در مظاهر ملک ملیک
وجود وحال آنکه این حب بالنسبة بحب روح ذکر نمیشود و هم چنین
حب روح بالنسبة بحب فواد ذکر نمیشود قسم بذات مقدس الهی که
کل در عالم طبیعت سائرند که اگر از ان ترقی کنند و در عالم جسد ذاتی
وارد شوند نمیتوانند بقدر تسع تسع عشر آنی از مظاهر تکبیر دور شوند
بل لم یزل نزد مقر اجر حل فناء خود را ساکن کنند و هم چنین اگر در
عالم حب نفس وارد شوند نزد مظاهر تهلیل معتکف گردند و اگر
از انجا عروج کنند در نزد مظاهر تحمید معتکف گردند و اگر از انجا عروج
کنند در حب مظاهر تسبیح معتکف گردند و اگر عروج نموده در ظاهر در این
مظاهر

مظاهر نظر کنند بین یدی الله ساجد گردند زیرا که کل حب اگر بعد از ایمان
باو باشد حب رضوانی میگردد و الا حب شیء در نار ببین چه قدر
جوهر است این جوهر و چه قدر مجرد است این مجرد و چه قدر سازج است
این سازج و چه قدر کافور است این کافور که کل لذت در ظل ملک او
خلق میگردد و بنسبت باو منوجد زیرا که کل لذت در رضای او است
چنانچه عبد جام بلا را می نوشد در حینیکه میداند رضای او است
مثل انکه جام شراب طهور را می نوشد در جنت چگونه است اگر مثلا ن
محب او گردد که کل حب در نزد او لا شیء است این قسم است که در این جنت در حین
هر ظهوری محو ان طلعت است و در حین غروب در هجران او نسوزان
الی طلوع ان و حزن او در فراق او الذ است از هر لذت مثلا نزد او نی
و نزد اولوا العلم چگونه قلم جاری گردد بر ارتفاع محبت وحال انکه کل
در بحر محبت ساکنند و هنوز از عالم جسد عرضی که بعد از موت طین
میگردد صعود نکرده چگونه بجسد ذاتی رسد و چگونه بمقاماتی که
فوق ان خداوند مقدر فرموده این است که مثلا ذین بلذت جوهریه
کمتر است از کبریت احمر بل لا یوجد الا مثلا ذین باشیائی که لذت ان
در حب او است اگر باشد از برای او و الا از برای هم این نوع هم مقدر
نشده که هر نفسی همیشه در ما یستلذ خود باشد اثمار کل اشیا
اینکه درک کنند نقطه حقیقت را در حین ظهور که در ظل این درک
کل خیر را مشاهده خواهند نمود و محتجب نگردید که از کل خیر ممنوع

خواهید گشت و اقلا در عالم جسد ذاتی سیر نموده که اقلا لیلت صباح
توانید با او بوده بطوریکه لایق و الا در جسد عرضی کل با او شب و روز بوده
و هستند زیرا که بطون او در عرش خود است در این خلق و همان
محل است فردوس اعلی و جنت رضوان چنانچه قبل از ظهور بوده
و بعد از ظهور هم هست و بعد از غروب هم خواهد بود در هر علو
عرشی که خدا وند از برای او مقدر نموده باشد کل اهل بیان مثل
ماهیانی هستند که در ماء او و امر آن باو زنده و غیر او شیء ندیده
بلکه هستی خود را باو دیده و لکن از او محتجب در نزد هر حکم نظر بثمره آن نموده
تا در هر ظهوری از او محتجب نگشته که این است ثمره علم و عمل اگر عبدی
ناظر گردد و مطلوب لمن یذکره الله فانه اذا ذکر یذکره کل شیء والله خیر الذاکرین
واو است مظهر مشیت در این ظهور نقطه بیان و در نزد ظهور من یظهره الله
نفس او که بعینه همین نفس است در ظهور اخرت که بمحو اشرف ظاهر میگردد
و ان یذکر احداً احد فذلک ما قد ذکره الله لا دون ذلک لا تسلکن فی اهوائکم
فانکم لا تجدون من شیء فان امر الله یظهره من خزائن امره و انه ذات خزائن امر الله
من قبل و من بعد افلا تشکرون

الباب السابع من الواحد الرابع

فی ان البدء من الله بدء و العود الیه عود ملخص این باب آنکه ما دون الله خلق
او است و بدء کل شیء من الله هست بامر او و عود کل شیء الی الله هست
بامر او نظر کن در صلوة که بدء آن امر خدا شده برسول خدا و عود او بسوی
خدا است بامر نقطه بیان و هم چنین در من یظهره الله کل احکام بیان را

جاری

جاری نموده که او غیر نقطه بیان نیست که عود بر غیر الله اطلاق شود
یا بدء بر غیر او بلکه در هر جا بدء متصور الی الله و هر جا عودی متصور
الی الله و لکن ظهور این بدء و عود بمظهر ظهور از زمان است که کل نخبه صلوة
در اسلام واقع شده کل طائف در حول اقیموا الصلوة است که از لسان
مشیت ظاهر گشته و هم چنین در عود این هم مؤمنین اگر بامر او تغییر
دهند بل بدهند نیست الا من الله اگرچه نزد او و لولا الباب بدء نفس
عود است و عود نفس بدء و لکن نزد این است که این کلمه را در عرفان جاری
نموده و از اخذ ثمره محتجب گردیده چنانچه این کلمه در کتاب حزبی لا یحصی است
و لکن اخذ ثمره کسی نگرفته که ثمره این است که امروز اگر کسی در مقطر بیان
و او امر او نظر کند نه بیند الا نفس بدء را که نقطه فرقان و او امر او باشد
و هم چنین در من یظهره الله نه بیند الا نقطه بیان را آن وقت ثمره این علم
در او ظاهر شده و الا چه ثمر که اطلاق عبارتی نموده و از ثمره آن محتجب مانده
و کافی است نزد اولو الالباب همین ذکر در بیان اگر تعقل نمائید والله یبدء
کل شیء ثم یعیده و ان الی الله کل یرجعون ای الی من یظهره الله طوبی لمن
یذکر ربه فانه هو العزیز المحبوب

الباب الثامن من الواحد الرابع

فی ان بابا انه یخلق کینونیة کل شیء و یرزق و یمیت و یحیی ملخص این باب
آنکه کل شیء راجع میگردد بحکم نفس انسانیت و از خلق شده از جهت
این است ایشان خلق که فؤاد او باشد و ابر رزق که روح او باشد و ابر موت که
نفس او باشد و ابر حیات که جسد او باشد و کل در نفس زنده نفس ابواب

جنت ذکر شده زیرا که هر خلق و رزق و موت و حیاتیکه واقع شود
بظهور این مظاهر میگردد و هم چنین در مقابل در بوده باب نار هر چه
از این شئون واقع گردد بالله بانها میگردد زیرا که انها در باالله مثل بوده اند
اگرچه در بعد خارج شده اند این است که حکم بر شان میگردد که مقترن
بذات حروف سبع نشده والا اول که مقترن بذکر رسول الله صلعم بوده بوده اند
مثلا اگر یکی از اهل بیان ورق کلی دهد بمؤمنین ببیان این نیست الا فعل
حروف واحد زیرا که این نفس نکته اوست و نکرده این را الا از جهت اطاعت
انها و در این فعل دیده نمیشود الا فعل الله این است که اگر در مشرق یا مغرب
یکی از اهل بیان بدیگری شانی از شئون خلق یا رزق یا موت یا حیات را
ظاهر کند خداوند ظاهر کرده و انوقت او مظهر ان فعل بوده و در او دیده
نمیشود الا ان واحد اول که در او دیده نمیشود الا الله این است که غیر الله خالق
شیئ نبوده و غیر الله رازق شیئ و غیر الله ممیت شیئ و غیر الله محیی شیئ
و هم چنین اگر در مشرق یکی از حروف نار بدیگری این شئونات را ظاهر
کند بالله صدق میگردد و بلله نمیگردد و الی الله راجع نمیگردد و حق الله
اطلاق نمیشود زیرا که در ان حین غیر الله دیده و غیر الله دیدن ظاهر
نمیگردد الا بدیدن دون نقطه بیان چنانچه لقاء الله محقق نمیگردد الا
بنظر بان و کل انچه در بیان مکنون میگردد باین شئون اربعه بوده سطر
ایات و کلمات است که در بیان نازل شده نظر کن در قبل اگر ایه حج
نازل نشده بود شئونی که مترتب بر خلق و رزق و موت و حیات در سبیل

حج

حج میگردد چگونه محقق می شد هم چنین کل او امر را مشاهده کن ببین
الا الله که غیر او خالق و رازق و ممیت و محیی نبوده و نیست
و در نزد هر ظهوری از نقطه محتجب نمان که اگر قدر لمحه محجوب مانی
در مظهر فعل الله مذکور نمیگردی چنانچه اگر مظهری در قران مظهر رزق
شود اگرچه بالله رازق است ولی چون نشناخته است او را از ظهور
ان محتجب مانده راجع الی الله نمیشود که لایق گردد که فعل او در ظل فعل مظاهر
او ذکر شود چنانچه اگر امروز یک فنجان اب که مؤمن ببیان دهد نزد
عارف بالله اعلی است از انچه کل اهل ارض را من لم یؤمن بالبیان حاضر
نماید بمنتهی شان حب زیرا که این کاس ماء در ظل مظاهر فعل ذکر میگردد
و لمان شان اگرچه بالله بوده ولی امروز حکم نمیشود بر او و خداوند فعل او را
نسبت بمظاهر خود نمیدهد زیرا که ان مظاهریرا که او معتقد هست -
در این کور مرتفع شده و بمقامات خود واصل گشتند و هنوز او
نشناخته چگونه حکم بر فعل او ذکر شود در ظل فعل مظاهر حق سبحان الله
عن ذلک تسبیحا عظیما و اگر کسی درک یک شان از شئون من یظهره الله را
نماید بهتر است از اینکه درک کند کل شئون بیان را ابتدا از ظهور ان نقطه قبل
زیرا که در ان فعل فعل الله ظاهر و در قبل اگرچه بالله هست ولی لایق نیست
که الی الله نسبت داده شود الا و انکه نفس او بشان شود ان شئون
بیانیه که انوقت لایق است که در مظهر فعل واقع شود زیرا که حروف حی
ان ظهور بسا باشند که ظاهر شوند و هنوز مردم باین حروف حی مستمسک

و در مقاعد انها ساجد کردند چنانچه امروز مشاهده میشود
اگر چه آن همان است بعینه ولی حکم بعد از ظهور مرتفع میگردد
و در مظاهر ظاهره فضل الله متجلی میگردد این است که حکم بر او میگردد در
فلتنتظرن ان یا اولی الابصار فانا کنا منتظرین

الباب التاسع من الواحد الرابع

کل من یخرج من البیان من ذا ملک فلیکتبن ذکر اسمه و ما قد قدر الله له
من عنده الی یوم یظهرن الله نقطة البیان لیجزی کل نفس بما کسبت
و انه لسریع الحساب و انه لغنی متعال ملخص این باب آنکه از نزول
نقطه بیان الی ظهور من یظهره الله هر صاحب ملکی که بافتخار بیان
مرتفع گردد و در سبیل محبت نقطه حقیقت آنچه بر او مقدر است
ظاهر سازد در ارتفاع کلمه او و امتناع ذکر او که لایق است بر او
که در کتابی ذکر نموده بوجوه بیان و حدود تبیان تا یوم رجع نقطه
تا آنکه جزا دهد او را باحسن جزاء کدام جزا از این بالاتر است که
کسیکه ذکر او ذکر الله هست هر شیء را او را ذکر کند و اظهار رضا
از او کند و همین فخر او را بس نزد او و نزد هر شیء که او است اول
تکثر واحد اول بر ظهور قدرت چنانچه از زمان رسول الله ص
تا امروز اگر کسی ثبت نموده بود احصا میشد ولی کسیکه بر دین او
حرفاً بحرف عمل کرده باشد شنیده نشده اگرچه در بیان هر کسی
ظاهر گردد با ظهور قدرت الهیه و هیمنه ازلیه خواهد بود و از
فتح

فتح کل بلاد مستغنی خواهد گشت از آنکه قدر خردلی از نفس مؤمنی
بگیرد والله یغنی من یشاء بفضله انه فضال کریم

الباب العاشر من الواحد الرابع

لا یجوز التدریس فی کتب غیر البیان الا اذا انشاء فیها مما یتعلق بعلم
الکلام و ان ما اخترع من المنطق و الاصول و غیرهما لم یؤذن
لاحد من المؤمنین ملخص این باب آنکه نقطه بیان بلکه خداوند عالم
بظهورات مالانهایه در این ظهور ظاهر فرموده از اعلی علو کلمات
بر خداوند که اننی انا الله لا اله الا انا باشد تا ادنی ذره من کل ذره آن
لسان او جاری شده و در هر شیء بطرق مالانهایه بیان او ظاهر
گشته چه بنهج آیات و چه بنهج مناجات و چه بنهج تفاسیر و چه بنهج علوم
حکمیه و چه بنهج اجوبه فارسیه که احدی محتاج باحدی نباشد و اذن
داده نشده تعلم بغیر آثار او و اذن داده شده اگر کسی در علمی انشاء
کند چون اسم الله بر او مذکور شده که ایمان باو باشد جایز است
تعلم باو اگر مقرون شود بکلمات نقطه و الا چگونه مدل خواهد بود
بر بحر حقیقت و در آن ذکر آن مذکور نگردد در آن ذکری نباشد
و نهی شده از انشاء مالایسمن و لایغنی مثل اصول و منطق و قواعد
فقهیه و حکمیه و علم لغات غیر مستعمله و ما یشبه هذا و ما قد فصل
من الصرف و النحو فان قدر ما یکتفی للعباد بین ما یعرف الفاعل
و المفعول و ما دونهما من شئونهما اذ دون ذلک لن یغفر الله العبد

اذا استقل به اگرچه در این کور اکثر خلق بکلمات فارسیه مستغنی هستند
واگر کسی بخواهد فهم بیان از هم رساند بقدر ما یحتاج خود اخذ میکند
نه زیاده از تفسیر بیان نه غیر او این است صراط مستقیم از برای متأذیین
ومتعلمین الی یومیکه بنفسه حقیقت ظاهر گردد که او است کتاب حقیقت
ناطق و رجوع بکتاب صامت از احتجاب از کتاب ناطق است و او
کتابی است که منزه و مقدس بوده از شئون علمیه خلق و عملیه ایشان
چنانچه در این ظهور هر کس واقع شده دیده که او مبرا بوده از علم نحو
وصرف ومنطق وفقه واصول والی غیر ما یتفرع بر اینها است زیرا که
کل اینها از برای فهم مراد الله هست در کلام او و کسیکه مراد او مراد الله
وکلام او کلام الله است چه احتیاج است او را باین شئون وحال انکه
خداوند قدرتی باو عطا فرموده ونطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای
سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل آیات قرآن از
او نمعدن کلام ظاهر میگردد که اگر اولوا الافکار ما علی الارض جمع شوند
قدرت بر فهم آیات ایمان آن را ندارند چگونه بر اتیان با تکلم وعرفان
این است موهبت الهی در حق من یشاء کیف یشاء بما یشاء لما یشاء انه هو
القادر العلام و باین شئون محتجب از محبوب خود در نزد ظهور او
نگشته که در قرآن قبل خداوند نازل فرموده که کل اثمار او در این
آیه است الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن یتنزل الامر
بینهن لتعلموا ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما

ولی در وقت

ولی در وقت ثمره کل خواستند اظهار عجز از برای مظهر قدرت
ودون علم از برای مظهر علم نمایند وحال انکه از برای این
اقرار خلق شده اند کل واگر در من یظهره الله که مظهر قدرت وعلم الله
هست با یاتیکه خداوند بر او نازل میفرماید کسی موقن گردد بثمره
بیان رسیده والا چه بسا اشخاص که قرآن خوانده وان ثمره او نه که
اقرار بقدرت وعلم است از برای مظهر این آیه که قائم آل محمد است
محتجب گشته زیرا که مثل مختصر تو امثل این آیه فرض کن چنانچه
در این دیده نمی‌شود الا قدرة الله وعلم او در او نه دیده نمی‌شود الا قدرة الله
وعلم او کل از برای این خلق شده و امروز از او محجوب مانده بانکه
نظر در مظهر علم وقدرت او ننموده وعلم او نیست الا در نفس خود
ودر خلق خود بخلق خود وقدرت او نیست بر شیء الا در نفس خود
بالوهیت خود ودر خلق خود بربوبیت خود این است جوهر کل جوهر
که کل از او محتجب باین شئون علمیه مؤتفکه که اگر مقترن بایمان او نگردد
لا شیء میگردد مفتخر وبایمان باو که اگر علم شیء نباشد کل جوهر علم در حق
مؤمن ثابت میگردد عجب این است که کل کولا اموات‌اند ونظر بثمره
علم وحکمت نمیکنند واشرف مردم در نزد ظهور من یظهره الله انفای
هستند که خود را بعلم معزز گرفته اند وحال انکه این قدر تعقل نمیکنند
که علم ایشان از برای فهم کلمات او بوده از قبل ودر حین ظهور او
چه احتیاج بتعلم این علوم وحال انکه کلام او ظاهر ومراد او باهر است

چنانچه در این ظهور هر کس بوده مشاهده این مطلب نموده
والله یحقق الحق وهو خیر الحاکمین

الباب الحادی والعشر من الواحد الرابع

من یتجاوز عن حد البیان فلا یحکم علیه حکم الایمان سواء
کان عالما او سلطانا او مملوکا ملخص این باب آنکه خداوند در حین
نزول بیان نظر بکل خلق خود فرموده و حدود از برای خلق
خود در هر مقام که واقف باشند مقدر فرموده که هیچ نفسی
در جنت بیان بقدر شیء محزون و مضطر نگردد بلکه از برای
هر شیء حکم فرموده که مقتدر بر هر شیء است آن شیء را بعلو کمال خود
برسانند که از جنت خود ممنوع نگردد مثلا لوحی که در آن چند سطر
نیکوئی نوشته شده باشد جنت او این است که آنرا بانواع تذهیب
و طرز و شئونیکه در هر وقت ممتنعه ممکن است که جاری نمودن
حق او جاری سازند آنوقت ما للشیء او را باعلی درجه امکان خود
رسانیده که اگر فوق آن در علم او باشد و در حق آن مرتفع ظاهر نسازد
او را از جنت خود ممنوع داشته مؤاخذه از آن نفس خواهد شد
که با وجود قدرت چرا منع فیض نمودی و هر نفسیکه از حدود
بیان تجاوز کند سواء کان اعلی الخلق او ادناه محکوم بحکم ایمان
نمیگردد ولی مراقب نفس خود بوده که بر من یظهره الله حکم نکرده
گذارند قبل از آنکه بشناساند نفسی نفس خود را که اعلی جنت او است

بحدود بیان حکم خواهد فرمود ولی حین ظهور بر کسی نسبت
که لم و بم در حکم او گوید زیرا که حدود بیان کلا از او است ولی مراقب
ظهور گشته که مثل ظهور مثل نزول بیان است حرفا بحرف و آیة بآیة
تجلی بر سکان جبروت خود خواهد فرمود چنانچه در حین ظهور
نقطه بیان حین تجلی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم کم بکل رسید
مراقب باشید حین ظهور را که اگر بر نفسی واقع شود منقطع نگردد
از عظمت که می بیند که کل اهل بیان باسم او قائم میگردند و یکدفعه
بشنود که او بوده که شب و روز با او بوده زیرا که مثل همین در نقطه
قرآن تصور کنید و قبل از آن الی آدم و همچنین در بعد الی ما لا نهایة
و پناه برید بخدا که اول مخطوء در حق او بدون خطور بحق نگردید و شرف
اول ایمان را درک کنید اگرچه بر ببینید وحدت را ولی حجة الله
بالغ است در همان حین وحدت اگر تصور کنید چنانچه امروز
اعظم حجت رسول الله ص که قرآن است می بینید ما لا یحصی که باو مؤمن
هستند و همین حجت بعینه در صدر اسلام بود و تا هفت سال کسی
اقرار باو ننمود اعظم نگرد در هر حال مراقب نفس خود بوده که از حدود
بیان تجاوز نکنید و این مطلب هم در قرآن محقق بوده چنانچه
امروز من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون با دو نوبت دیگر
که در دو آیه دیگر مسطور است نازل شده و با وجود این می بینید
که چه قدر تعدی کرده اند از حدود الله و مراقب خود بوده که این امر را

درحق حکم من یظهره الله جریان نداده که ما انزل الله از زمان حکم او است
چنانچه ما انزل الله در زمان رسول خدا قرآن بود نه ما انزل الله فی الانجیل
وهم چنین ما انزل الله فی القرآن امروز ما انزل الله فی البیان است نه
ما انزل الله فی القرآن واز این است که کل بزعم خود لله میکنند وحال انکه
برخدا میکنند انچه میکنند زیرا که ذات ازل مقدس است که بر او حکمی یا
دون حکمی وارد شود بلکه این در مظهر مشیت اولیه است در حقیقت
اولیه چنانچه نص قرآن بوده ان الذین یبایعونك انما یبایعون الله و
هم چنین در کل شئون این مطلب جاری است حکم بر او حکم بر خدا است
بلکه این مطلب را اهل بیت ع از عقل تنزل داده و در حق خود هم جاری
فرموده بحقیقت ثانویه چنانچه زیارت جامعه کبیره مملو است از
این نحو بیان من عرفکم فقد عرف الله ومن جهلکم فقد جهل الله ومن احبکم
فقد احب الله ومن ابغضکم فقد ابغض الله وخدا میداند که امروز در
فرقه شیعه چه قدر این زیارت را میخوانند وائمه رجوع بدیشان کرده
واحدی ایشان را نمی شناسد وکلا عن شعور شب و روز این زیارت را
میخوانند نه این است که حجت خدا بالغ نباشد مثل اینکه در حین ظهور
رسول الله صم وعده عیسی در حق نصاری ظاهر شد که یأتی من بعدی
اسمه احمد ولی تا امروز هنوز باقی مانده و بان وعده منتظر می باشند
وکور و رکور میبینی که در ملت فرنك هستند وهمین اعتقاد مانده اند
این بواسطه این است که تعقل در حجت رسول الله نکرده که قرآن باشد

والاکل

والاکل حین ظهور وعده عیسی را مشاهده مینمودند که ظاهر شده
همین قدر که محتجب مانده در نار مخلد گشتند وبزعم خود در دین خود
هنوز منتظرند ای اهل بیان ترحم بر خود نموده که در وقت ظهور من
یظهره الله این قسم نگشته و در مقام مظهر حکم اهل بیت بحقیقت ثالثه
درحق شیعیان خود هم ذکر فرموده زیرا که این همه بزرگی مجتهدین
که می بینی که در دین اسلام میکنند بواسطه قول امام علیه السلام
که فرموده در حدیث مطول که محل حاجت این است که الراد علیه الراد علینا
والراد علینا الراد علی رسول الله والراد علیه الراد علی الله بل
از این هم تنزل داده اند مطلب را و در حق مؤمن هم جاری
فرموده اند چنانچه در حدیث تفسیر شرح بقره ذکر شده که هو
ذکر این است من سر مؤمنا فقد سرنی ومن سرنی فقد سر الله
وحال ببین که مردم بچه درجه تنزل نموده و در مقام حقیقت
که عند الله دیده نمیشود که در حق او ایه لا تقدموا بین یدی الله
نازل گشته چگونه متحمل اند اگرچه بعضی در این ایه تقدم بین
یدی الرسول را گفته اند ولی خلاف مراد الله هست زیرا که در
نفس ایه ذکر رسول صم شده بلکه مراد شمس حقیقت است که جهة
اعلای رسول بوده باشد که در او دیده نمیشود الا الله این شئون
مستکثره در این باب بجهة اخذ نموده است تا کسی از مقصود محتجب نگردد والله خیر الحاکمین

الباب الثانی والعشر من الواحد الرابع

فی ارتفاع کل بقاع کانت فوق الارض ملخص این باب آنکه در هر ظهوری
که من عند الله ظاهر میگردد بقاعی که قبل بوده مرتفع میگردد چنانچه
امروز کسی در دین رسول الله نمی بیند بقاع اوصیای عیسی ع را
بلکه اساسی انصار اعیاد اند چگونه و محل قبور ایشان برسد و
هم چنین بعد از ظهور آن کل قبوریکه فوق ارض مرتفع است
مرتفع میگردد از مظهر نبوت گرفته تا مظهر شیعه منتهی گردد بلکه
قبوریکه نسبت بانبیاء قبل میدهند در کوفه یا در سایر اماکن باید مرتفع
شود و هم چنین محل بیت چنانچه می بینی که امت موسی ببیت المقدس
میروند و امت عیسی بجائی که از برای ایشان عیسی مقدر فرموده و امت
رسول الله صلعم بکعبه و در نفس طین شرف نیست بلکه چون این شرف امر الله
هست در هر جا که ظاهر شود ظاهر میگردد امروز ببین حد مردم را
که بقبور یکی از اولاد ائمه که منسوب باو است چگونه میروند و از مظهری که
اثبات نبوت و ولایت و دین کل بآیات نازله بر او میگردد محتجب شده و کلا در جبل
ماکو ساکن گشته و این را تعجب مکن و تصور کن ظهور رسول الله را در قبل
کرامت عیسی چگونه باعمال دین خود عمل میکردند و رهبان در معبدهای خود
عبادت میکردند و آن شمس حقیقت تا هفت سال در جبلی از جبال مکه بر حول
اشخاصیکه حق او را نمی شناختند محتجب و حال آنکه از حین بعثت آنحضرت
حق از هر صاحب حقی که در امت عیسی ع بود منقطع گشت الا آنکه در ظل او
واقع شود و بعد از ظهور نقطه بیان هر سنه می بینی که چه قدر خلق بمکه

میروند و طواف میکنند و حال آنکه کسیکه کعبه بقول او کعبه است
در این جبل وحده است و او بعینه همین رسول الله صلعم هست زیرا
که مثل امر الله مثل شمس است اگر ما لا نهایه طالع شود یک شمس زیاده
نیست و کل باو قائم هستند این است که در هر ظهور بعدی ظهور الله
اشرف است در حق مظهر بشانی که ظاهر است که کل ظهورات قبل
از برای رسول الله صلعم خلق شده و کل ظهورات و آن ظهور از برای قائم
آل محمد ع خلق شده و کل ظهورات و ظهور قائم آل محمد از برای من یظهره الله
خلق شده و هم چنین کل ظهورات و این ظهور و ظهور من یظهره الله از برای
ظهور بعد من یظهره الله خلق شده و کل این ظهورات از برای بعد بعد
من یظهره الله خلق شده و هم چنین الی ما لا نهایه شمس حقیقت طالع و غارب
میگردد و از برای او بدئ و نهایتی نبوده و نیست طوبی از برای نفسی که
در هر ظهوری مراد خدا را در آن ظهور بفهمد نه اینکه نظر بشئون قبل
کرده و از او محتجب گردد زیرا که امروز آنچه که در اسلام برپا شده بواسطه
بعثت رسول الله صلعم شده و آنچه که از دین عیسی مرتفع شد بواسطه
همین بعثت بوده و هم چنین اگر در ظهور من یظهره الله نظر کنند می بینند
که آنچه که در بیان واقع شده بظهور ذات حروف سبع بوده و امروز اگر
نظر بمبدء امر نمایند محتجب از او نمیمانند بظهورات مرتفعه در بیان
که در نزد هر حکمی نفوس ما لا نهایه خوابیده و بآن مفتخر و عامل اند چنانچه
امروز دیده می شود که کل این ظهورات بیانیه نزد او در ظل یک کلمه او است

که بفرماید تدارک فرماید ولی از ارفع تمیز فرماید تا اعظم از آن نازل فرماید
و همین قسم ببین این ظهور را ملکه تا خداوند اعظم از ظهور قبل ظاهر نفرماید
امر بارتفاع تمیز فرماید والله علی کلشیء قدیر

الباب الثالث والعشر من الواحد السابع

فی ارتفاع بقاع الواحد وحکم من ملک شیئاً من بقاع فوق الارض بان
لا یجوز صرفه الا فی تلک البقاع مخفی نباشد که هیچ نهار و لیلی نیست مگر
آنکه مظاهر حقه و دون حقه که در کل عوالم بوده در فوق این ارض ظاهر
و باطن و کل ارواح انسانیه من لدن آدم تا امروز در هیاکل انسانیه
متنعم و همین قسم هیاکل دون مؤمنه در هیاکل ناریه معذب ولی در هر ظهور
ظهوری حکم خاص ظاهر و کل مامور باتباع و بعد از غروب الی ظهور مرتفع
دیگر در بطون و در این ظهور بیان خداوند دوست نداشته مقعد
مرتفعی بنا الا مقاعد محمد و آل محمد و ابواب هدی را که در این ظهور بحروف
واحد تعبیر میگردد که دوست دارد که نوزده مقعد مرتفع نظر فرماید
و مقاعد سایر نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین که افئده ایشان
هیاکل اسماء و امثال بوده و هست در ظل این مقاعد مستتر تا آنکه
بر مردم امر صعب نگشته که اگر کسی خواهد کل را احصا نماید نتواند
و کل در همین واحد اول است که تکثر اون محسوب میگردد عند الله
و عند اولی العلم طوبی از برای هر نفسیکه موفق شود از برای
ارتفاع این مقاعد متضمنه که هیاکل نزول ملائکه سموات و ارض

وما بینهما

وما بینهما میگردد و در علم خدا گذشته که مرتفع شود و خواهد شد
و مردی از برای مشیت الله نبوده و نیست زیرا که او قاهر بوده
بر کل ممکنات و ظاهر بوده بر کل موجودات طوبی از برای نفسی که
مجری از برای ظهور مشیت او واقع شود که او است بهترین حافظین
حدود خداوند در بیان و وعده فرموده خداوند که هر مثقال ذهبی را
مضاعف فرماید از ابد و هزار و در حق او ثبت فرماید و باو عطا
فرماید آنچه که او راضی شود والله علی کل شیء قدیر و آنچه امروز
بقاع هست فوق ارض از برای کسی اذن نیست تصرف کند
الا آنکه در همین بقاع مرتفعه صرف کند زیرا که مال خود این بقاع هست
مگر با ظهور شمس حقیقت است بنهج دیگر اذن داده شود که او است امر الله
در حق کلشیء و تا امروز که ظاهر نشده غیر این حکم من بعد الخداوند -
عالم بوده و هست که چه شود و بر مکلف قبل از ظهور تکلیفی نبوده و نیست

والله بکل شیء علیم

الباب الرابع والعشر من الواحد الرابع

فی ان من یستجیر بتلک البقاع یأمن و یعفی عنه عما قد عفی الله عنه
ملخص این باب آنکه هر کس پناه برد ببقاع حروف واحد حق است بر مردم
که او را پناه دهند زیرا که این اراضی در کل ارض مظهر یجیر و لا یجار
علیه است لعل در یوم ظهور من یظهره الله که قیامت این ظهور است
بخود حروف واحد پناه برده که از هلاک امروز نجات یابند اهل ایمان

نه جسدی زیرا که کل عمل میکنند از برای تقرب بخداوند اگر آنروز
بپناه نبرند بوجه در ظل کل شیء هالک هستند و اگر بصیری باشد
بر روی ارض کل ما علی الارض را میدهد که در نفی نبوده و در استثنا
داخل شود زیرا که این ثمرهٔ خلق انسانی است که یکدفعه بکلی باطل
نگردد و ثمر این است که بپناه بایشان بودن در مقاعد ایشان رفتن
باشد یا ذکر ایشان چنانچه در کور قرآن کل بقبور این حروف میرفتند
و ذکر ایشان را شب و روز میکردند ولی بعد از آن که ظاهر شدند بآن
حجتی که دین ایشان بآن بود و تبلیغ رسالت نقطه بیان نموده
بشئون دینیه کل محتجب شدند تا آنکه واقع شد آنچه واقع شد امروز
در اسلام کل باقوال قبل ایشان عمل میکنند و فتوی بنفس خود ایشان
میدهند اگر بعض این هم بود باز بنفس ایشان امری واقع نمی آمد
و حال آنکه کور کور اموال خود را باسم تعزیه داری سید الشهداء
خرج میکنند و بر مقدّم بر او کردند آنچه کردند این است حد این خلق
که حیف لفظ افک که در حق ایشان گفته شود باسم اسلام میکنند آنچه
میکنند و بر مظهر اسلام که رسول الله باشد کردند آنچه کردند فلتعتبرنّ
یا اولی الابصار تغیّر فی دین الله تبصرون اسم آنچه میکنند لله میکنند
ولی بر مظاهری میکنند که حکم او حکم بر خدا است و عید اند و خارج
از دین میگردند و بگمان خود در اعلی درجه احتیاط و اجتهاد رسالت الله
اگر قرار گذارید ای اهل بیان که بر هیچ نفسی وارد نسازید آنچه بر خود نمی پسندید

لعل یوم

لعل یوم ظهور بحروف واحد نگردید اگر از برای آنها نمیگردید نظر کنید
در کل ثواب سور قرآنیه که از ائمه خود روایت میکنید و ثواب دعاها که
میخوانید که کل راجع میگردد در یوم قیامت که در ظل محمّد و آل محمّد
محشور گردید که این اعظم منّتی است که حجة الله بر اولیای خود کند
که ایشان را باین نوع ثوابها وعده داده و حمد خدائی که قیامت را
برپا کرد و ایشان آمدند و در راه اثبات کلمه توحید او دیدند آنچه دیدند
و هنوز آنها بآن ثوابها قرآن و دعا میخوانند تعجب مکن و نظر کن در امت عیسی
که هنوز بوعده یأتی من بعدی اسمه احمد منتظرند و از برای او شب و روز
متضرع و حال آنکه آمد و هزار و دویست و هفتاد سال گذشت و
قیامت او برپا شد و هنوز آنها در انتظارند ترحم بر خود کرده اعمال
خود را هباء منثورا نکرده و نفس خود را چنین نفسی کنید که اگر از برای
نفسی نباشد بر نفسی هم نباشید که این است طریق نجات در دنیا
و آخرت اگر عمل کنید و هیچ ظهوری واقع نمیشود مگر آنکه مظهر آن
ظهور کمال نصح را بامت خود میکند لعل یوم ثمره که ظهور بعد باشد فان
نگردند تا حال که این ثمر آن ایشان مترتب نشده لعل در کور بیان خود را
در بین ایام یوم قیامت مفتخر سازید زیرا که در یوم من یظهره الله آنچه
از یوم آدم تا آنروز خلق بوده هستند بر روی ارض بلکه از عوالم قبل
آدم هم و عوالم بعد هم امکان آنها در آن یوم هست در بین کل امم
مفتخر شوید بایمان باو که اگر یکی از شماها محتجب شوید اشد از کل ملل

خواهید بود نزد او و اگر بر عزّه وجود خود ظاهر کردید اعزّ از هر نفسی
خواهید بود نزد او و خود را الی یوم قیامت بانچه از نزد او ظاهر
میشود مفتضح نکرده که انچه شنیده اید که در یوم قیامت حکمی که
میشود کل مطلع میشوند این است مراد که کل جوهر خلق در ان روز
مؤمنین بان ظهورند و الی ظهور دیگر حکمی که میشود کل میخوانند و می بینند
و عمل میکنند مثلا ذکر ابی لهب در قران از حین نزول آیه تا امروز
هر کس خوانده شاهد شده بر خلق او و این است افتضاح نظر کنید میتوان
احصا نمود که در چند صباح عمر خود از حق محتجب شده در نزد هر نفسی که
تلاوت قران نمود مفتضح گردید حتی در نزد خود حتی که الهم یکی از احیاء است و
در هوی نار خود این است مراد از انکه حکم قیامت را کل میشنوند
فلتتقین ان یا اولی الابصار ثم تتقون

الباب الخامس و العشر من الواحد الرابع

فی انه لا یجوز لاحد ان یمنع احداً اذا اراد ان یستجیر بتلک البقاع ملخص
این باب انکه اگر کسی خواهد پناه برد بمقاعد مرتفعه بر کسی جایز نیست که
او را منع کند و از او مرتفع میگردد تسلط هر نفسی بر او و اگر ان نفس
صاحب حیا باشد در مقعد خود هم اگر پناه برد او را پناه میدهد
مثلا اگر یکی در مشرق ارض باشد و بیکی پناه برد باسم پناه بان مظاهر
پناه داده میشود اجلالا لله عز و جل فی ذلک الذین امنوا خیر مجیر و نصیر

الباب السادس و العشر من الواحد الرابع

فی ذکر بیت

فی ذکر بیت الحرام ملخص این باب انکه لم یزل از برای خداوند مکانی
نبوده و لا یزال نخواهد بود در هر ظهور مشیتی هر ارضی که نسبت بخود
داده او بیت او شده و محل طواف ملئکه سماء و اهل ارض گشته
بلکه کل طائف بر حول امر او هستند که ظاهر در این طین میگردد که
اگر در نفس طین بود باید لم یزل و لا یزال متغیر نگردد اگرچه بر اهل افئده
ظاهر است که مثل ان طین هم مثل امر است و مثل امر هم مثل شمس است
اگر الی ما لا نهایة مقاعد بیت متغیر گردد یک بیت بوده این است که
تبدیل ان مثل ظهور مشیت است بالنسبة بظهور بعد و الا بعینه
همان طینی که در یوم ادم الی الله منسوب شده همین است که امروز
میشود چنانچه همان امریکه در ان بیت بوده امروز همین امر است
که در این بیت هست و ان محل استواء من یظهره الله است که
بعینه بیت من ظهر است که بعینه همان محل کعبه است و حدان بعده
اسم الله است در ذرع در عرض و طول که جزء از او محسوب میگردد
و اگر قدرت بود مؤمنین بالله را هر اینه امر میشد که از روی اب تا حد
ارتفاع ان بالماس پر گردد و تراب ان اکسیر گردد و ماء ان از عطر احمر
ولی چونکه این قدرت مشاهده نمیشود بر هر نحوی که ارتفاع صدق شود
لایق ولی ظاهر و باطن اگر از مرات گردد اقرب بصفا خواهد بود
ان شئون دیگر که امروز در بین اولی الصنایع ظاهر است و در ارض
فا مسجدی هست که در وسطان بنای مثال کعبه شده وضع این نشده

الا آنکه آیت باشد از برای آن ارض در هو حین الهی از برای آن ارض
طوبی لمن یذکر الله علیه فانا قد ذکرت الله علیه لمن قدر مقدر کذلک
یجزی الله المحسنین و یذکر الله من یذکره و لو کان مثل ذلک انزه حین
الذاکرین و امر به بیت نمیشود الا آنکه از این بیت استدلال کنند مستدلون
به بیت توحید و به تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر آن بیت را مرتفع سازند
و در مظاهر آن نظر نموده که در وقت ظهور من یظهره الله از محقق
بیت محتجب نگردند چنانچه همین ثمره بود که در هزار و دویست و
هفتاد سال قبل امر حج فرموده و هیچ حولی نمیگذرد الا آنکه هفتاد
هزار نفس بر حول آن طواف میکنند و لکن از ظهور محقق بیت سنین
چه قدر که گذشته و هنوز یک نفس بر مقصود او مطلع نگشته و اخذ
ثمره نکرده و حال آنکه بیت الله قلوب مؤمنین باو است که او نفسا
مؤمنین بمن یظهره الله هستند امروز مؤمنین ببیان عاملند
بآنچه در قرآن نازل شده نه مؤمنین باو و اگر مردم بر حول بیت حقیقت
طواف کرده امر به بیت نمیشد همین قدر که نکرده بر اعناق خلق ثابت
گردید که بر حول طین منسوب باو کنند تا آنکه حد خود را شناخته
و در یوم ظهور اعانت او محتجب نگردند این است ثمره حج که در سبیل
امر او رامع کردند لعل باین واسطه در یوم ظهور اعانت بر آن نفسی او
صاعد کردند در کور قرآن که ثمره گرفته نشد زیرا که هفتاد هزار
نفسی که بر حول آن بیت طواف میکنند حال محقق آن بیت در جبل ماکو است

وعیزان

و عنوان یک نفس در نزد او نیست چگونه ثمر گرفته شده و حال آنکه بعد
بود حین ظهور کل مؤمنین بقرآن جایز که حول امر او در طینی این قدر
طواف میکنند حول امر نفس او در حین ظهور او الی کلا الهاییه طواف کنند
و لکن حرف شینی که پای پیاده به بیت او رفته حال بر او این نوع
حکم میکنند و نفوسی که اموالهای خود را صرف در راه بیت او کرده الله
حال نقد یک قطعه ارض که در او ساکن باشد از او منع میکنند
این است حد خلق که همیشه لایشعر حرکت کرده و میکنند و در
یوم آخر نتیجه کو یا میت میکردند و مشعور بر ایشان مراد الله در اوامر
او نمیشود قدری بخود آیند ای اهل بیان و مستعد ظهور محقق
بیت گردید که او مباهات میفرماید بطائفین حول بیت خود در
بطون خود و میبیند ایشان را و مغفرت بر ایشان نازل میفرماید
اگر در سبیل حج بعضی با بعضی خوش سلوکی کنند چنانچه خود در سفر
مکه دیدم که نفسی خرجهای کلیه مینمود و از رفیق خود که هم منزل او
بود نقد یک فنجان آب از او مضایقه مینمود در کشتی بواسطه
آنکه عزیز بود چنانچه خود من از بوشهر تا مسقط که دوازده روز
طول کشید چون میسر نشد که آب بردارند مراقبت نمی کنند واسنده
خود باشند که در هیچ حال بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاورند که قلوب
مؤمنین اقرب است بخداوند از بیت طین و تقرب جویند
بسوی خداوند در بیت او که دعا در آنجا مستجاب میگردد و هر کسی قدر

نیز اعلی در راه خداوند صرف کند با عرفان رب بیت الفیض باو در ریا عطا
کرده می‌شود و هر کس که نتواند که رعد بلا انکه در سبیل حزن ببیند و ورود
در حین موت بدین کس قبض روح میکردد که مؤمن بکتاب قبل باشد
و لهذا هیچ شیء در سبیل حق اهم از ان نیست که تکسب اخلاق نموده که اگر
با نفسی باشد نه حزن محزون کردد و نه او را محزون کند چه در سبیل حکم
امری که اقبح از هر امری بود نه در حق و حبط عمل ایشان می‌شد نزاع
و جدال بوده با یکدیگر چه این امر در هر حال حرام بوده و هست و سنت
مؤمنین عنوان حلم و صبر و حیا و سکون بوده و نیست بلکه بیت بیزار است
از مثل این مردم که در حول او طواف کنند مراقب خود بوده که دین الله
اوسع از هر شیء هست و کسیکه فضل من لدی او با بیت بحر باشد از او
عفو شده و اگر استطاعت بهم رساند بقدر ان نفس مؤمنی از
ذو القرابه خود عطا کند که معفو خواهد بود و عند الله مقبول میکردد
حج او این امر نشده الا انکه در سبیل حزن بر وافد علی الله وارد بیاید
زیرا اگر در بحر عنوان حزن منصور نمیکردد و ابواب مثل بر غیر او
جمع نمود بلکه اگر تجار هم منع رکوب بحر را نمایند در جائیکه بتوانند اقرب است
در این دین از برای سکون ایشان و الا اگر نباشد نظام عالم مختل
میکردد و اهل بحر لابد هستند و باعمال خود متقرب الی الله وخداوند
جزا میدهد نیکوکاران را چه در بحر باشند و چه در بر و مضاعف فرموده
خداوند ثواب عباد را اگر در بحر حرکت میکنند بواسطه تعب ایشان

اگر در

اگر در دین خدا باشند و باهم بر خیط محبت حرکت نمایند والله یجزی
المحسنین و لایق است بر سلطانیکه در ملک او حرم الله هست
بل بر هر صاحب ملکی لایق است که در حد و دیار خود در کل قطع ان
از اول تا اخر ان عمالک استشر کرا اخبار و خطوط ان ارض را از طرفی
بطرفی رساند چنانچه در ارض فرنک این نظم با کمال علو منظم است
و اخبار چندین ماه را بلیالی و ایام معدوده مطلع میکردند و لهذا این
امر را عام فرمایند که کل بتوانند این نوع کسب خیر کنند که من یظهره الله
لابد ظاهر خواهد شد و اگر در ان ارض اسباب وصول خبر و رسیدن
کتب در میان کل متداول باشد عباد الله زودتر بشرف هدایت
مشرف میکردند و اگر نفسی بقدر تسع تسع عشر عشر آنی زودتر خبر
ظهور را بشنود و ایمان اورد بهتر است از برای او که کل ما علی الارض را
مالک شود و در راه خدا انفاق کند از این جهة است که این امر
شده لعل یوم ظهور ان نیر اعظم اسباب شرف هدایت سبب کان
او منظم باشد ولی تا عام نکردد سرایت بخدام ان درگاه نمیکند مگر وقتیکه
کل سبیل وصول از برای ان داشته باشند و الا امور هم جا بار هست
در نزد صاحبان حکم و لهجه نمیز که مستضعفین را سبیلی بر او
نیست و لایق است بر هر صاحب حکمی که از کل قطع بلاد خود حکم ان ارض را
مطلع کردد و سبیلی از برای کل باشد که اگر در ادنای ارضی یکی از شیعیان
که از ان نیر اعظم باشد سبیلی بسوی شمس هدایت داشته باشد

بنظمی که در ملک ظاهر است والله یحب المنظمین

الباب السابع والعشر من الواحد الرابع

حول البیت لا یجوز بیعه ومن اراد ان یرفع هذا احل علیه ان یاخذ ولو کره
بعض صاحبه لان الله احق علیکم من عبد الذی علیکم ذات سنین. ملخص
این باب آنکه هر صاحب اقتداری که خواهد بیت را مرتفع سازد یا مسجد الحرام
حول آن اخذ خواهد بر کسی نیست که اظهار مالکیت نماید زیرا که مالک
کل شیء باستقلال خداوند است و اواست احق بملک خود از برای
بیت نفس خود این است امر الله اگرچه مکروه دارد نفسی که اظهار
کره او رضای خدا است زیرا که بر او است که راضی گردد بر آنچه خدا
او را امر فرموده که او را خلق کرده که اظهار مالکیت شیء نزد او تواند کرد والله
یحب المتقین

الباب الثامن والعشر من الواحد الرابع

فی ان لا یجوز الخارج الی ذلک البیت الا بالغناء الذی لا یری
فی السبیل من حزن ویؤتی بعد وفوده اربعة مثقال من ذهب
لمن یخدم رکن الاول والثانی والثالث والرابع من البیت لیقسمن علی
انفسهم ولا یحل لهم ان یسئلوا عن ذلک الاوان یؤتی من بعد علیهم
ویعفی عن المملوک والذی یخدم فی الطریق وعن الصغار وعمن یسرق
فی الطریق وعمن لا یقدر. ملخص این باب آنکه امر بحج نشده الا
آنکه هر نفسی بسوی او در سبیل او متلذذ شوند برضای او و تکلیف

مرتفع شده از نفوس مستطیعین بغناء تا آنکه محزون نگردند در سبیل او
و بر هر نفسی در عمری یک مرتبه واجب شده تا او نگرد بر او صعب نماید
و فود بر آن و حزینین از برای میت نهی شده تا آنکه کل بر حین ظهور
حق بنفسه فائز گردند بلقای رب خود و در حین بطون فائز گردند
بمحل استقرار او در نزد ظهور قبل او و اگر بر نفسی لازم آید همین قدر
که وافد نگردد و موت او را درک کند اگر در قصد او این بوده رو نرفته
بر خدا است که جزا دهد او را باحسن جزا و او را داخل جنت فرماید
با اعظم عطا و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر ایشان مشقتی
در سبیل وارد نیاید و اذن داده سکان ارض بیت خود را
و مقربین بآن محل عز را که در هر حول حج را عمره زیرا که از برای
ایشان مثل دیگران صعب نیست و کدام نفسی است که در ارض
حرم الله واقع شود و طواف حول بیت نکند و اذن فرموده وافدین را
که چهار مثقال ذهب بیانی که هر مثقال نوزده نخود است بر
نوزده نفسی که در حول بیت بر سرائر خود ساکنند عطا شود که کل
بامر قائم بر رکن تسبیح قائم باشند که مدل بر ظهور نقطه بیان
گردد و ایشان را امر فرموده که بر وافدین بیت الله کمال عزت را مرعی
داشته و سؤال از عطیه محبوب خود نفرموده تا آنکه خود مکلفین
بتکلیف خود عمل نموده که اقرب بعز و علو است و نوزده نفسی
بالسویه موهبه خدائی را در هر سنه تصرف نموده و بشکر محبوب

خود شاکر گشته و بر حروفهای ماموره که در سنجر عوالم کو شده و
سرائر هر نوع عمل مینمز که در رکن اول سفید و در ثانی زرد و در ثالث
سبز و در رابع قرمز و شئونات محبوبیه مستقر که باو عزّ و امتداد
و عز ایشان است در اسباب ماء واحد صرف عوده که در کل زمان
غیر متناهیه در نزد اهل حقیقت بوده و هست که کل از برای استعداد
یوم ظهور من یظهره الله هست که حین ظهور او بر حاجبان حجبی
نیست الا سوی او و بر حافظان بیت حفظی نیست الا حفظ او
و بر خدام مقاعد واحد خدمتی نیست الا خدمت او و بر هیچ شأنی
از شئون دین امری نیست الا امر او و این است مراد اگر کسی پیرایه کند
و عفو از جهار مثقال ذهب شده بر اشخاصی که قدرت ندارند
بوده و بر مالیک و خدام و ما یبتلی فی السبیل از فضل و رحمت خود
تا آنکه مستحق باشد از برای مکلفین در مواقع تکلیف خود
که کل این احکام نزد منزل او بین الکاف و النون است لعل نفسی
احدی ثمر نماید در یوم ظهور منزل او و در هر زمان از برای حفاظ
بیت حقیقت نفوس مقدسه بوده و هست که ناظر در علم
باطن باطن که او در رکن رابع ظاهر است در رکن اول و از برای
اوست وضع بیت و حال آنکه بر او گذشت از لیل و نهار عدد
مستغاث واحد ارتفاع بیت از برای عزت اوست که بر اعناق
کل از قبل بوده و در بعد خواهد بود و هیچ نفسی نیست که در قبضه او

امر الله

امر الله نباشد و همان خاضع است از برای حقیقت اولیه
و مظاهر حجّ او از یوم آدم گرفته تا امروز حتی آن نفسی هم که محتجب مانده
از طلعت حقیقت شب و روز با مر اوست که ساجد است و آن
اول عمر تا آخر در رشته طاعت اولست و خود میداند از اعلی خلق
گرفته تا ادنای آن مثل اگر امت عیسی سجده نکردند از برای رسول خدا
ولی او امر یکی از عیسی بر اعناق ایشان بوده همان سجده ایشان است
از برای رسول خدا صم زیرا که ظهور عیسی در زمان خود همان ظهور حقیقت
بوده و هم چنین قبل قبل را نظر کن و بعد بعد را مشاهده کن در
هیچ شأنی از برای هیچ شیئی نبوده و نیست الا آنکه لها شیئیت
از برای نقطه حقیقت ساجد و خاضع و خاشع و قانت و ذاکر
بوده و هست و لم یزل خدا را باو عابد است ولی خود ملتفت نمی گردد
که اگر بشناسد او را بکلّه از کل خود منقطع میگردد بسوی او چنانچه
اشخاصی که شناختند رسول خدا را چگونه ایمان آوردند و آنها که
نشناختند چگونه در نار حجاب ماندند و هم چنین قبل قبل او را فرض
کن و بعد بعد او را نظر کن این است عزة الله که کل عبودیت از برای
او مفتخرند اگر قبول کند و حال آنکه قبول نمیکند الا از مخلصین هزار
و دویست و هفتاد سال از بعثت گذشت و در هر سنه ملائکه
بر حول بیت طواف کردند و در سنه آخر واضع بیت خود بحج رفته
که دید که ما شاء الله از هر فرقه بحج آمده ولی احدی او را نشناخته

و او کل را اشناخته که در قبضه قول قبل او حرکت کرده و می کنند و
کسیکه او را نشناخته و با او حج کرده همان است که عدد هشت واحد
بر او گذشت که خداوند باو مباهات فرمود در ملاء اعلی با نقطاع او
و اخلاص او در رضای او ولی نه این است که بر او فضل خاصی شده بلکه همان
فضل در حق کل شده ولی کل خود را محتجب داشته از آن فضل زیرا که در آن سنه
ظهور کتاب شرح سوره یوسف بکل رسید ولی چون نظر کردند دیدند
رفیق ندارند در تصدیق همه واقف شدند و حال آنکه تصور نمیکنند
که همین قرآنی که حال این همه مصدق دارد هفت سال در بحبوحه عرب بوده
و مصدق غیر از امیر المؤمنین ع بظاهر نبود ولی آن نفس چون نظر
بحجیت کتب نموده موقن شده و نظر به یکی نکرده این است که یوم قیامت
خداوند سؤال میفرماید از هر نفسی بانچه فهم او است نه باتباع او نفسی را
چه بسا نفسی حین استماع آیات خاضع میگردد و تصدیق حق میکند
و متبع او نمیکند این است که کل بنفسه مکلفند نه بغیره و در یوم
ظهور من یظهره الله اعلم علما با ادنای خلق یکسانند در حکم چه بسا ان
ادنی تصدیق کند و اعلم محتجب ماند این است که در هر ظهور بعضی
باتباع بعضی داخل نار میگردند و اگر هر نفسی بقدر فهم خود عمل کند
احدی از اهل فطرت محتجب نمیگردند و نظر بعین امر نکنند بلکه نظر بما یعز
به الامر کنند چنانچه آن نفس در حین ظهور نظر بحجیت کرد اگر چه
رفیق نداشت ولیکن عند الله بر حق بود ولی دیگران که نظر بر رفیق خود

کردند

کردند محتجب ماندند و در آن سنه که آن حج واقع که عرفان رب
بیت بوده محروم گشته و او که عارف بالله و آیات او شده حج کرده
با اشخاصیکه در آن حول مؤمن بوده باو و بر طائفین حول بیت
بعدم تصدیق بحق او نه حکم غیر حق بر ایشان شده نه این است
که نشنیده باشند که اگر نشنیده بودند مکلف نبودند ولی شنیده
و چون اعتنا نکرده محتجب مانده و بزعم خود در رضای خدا حج کرده
ولی عند الله از ایمان محتجب مانده که حج شأنی است از شئون ایمان
ای اهل بیان ترحم بر خود کرده و یک دفعه اعمال خود را باطل نکرده و در
نزد ظهور کمال دقت را کرده عندانی که ظهور است که اگر بدانی منتهای
دقت را میکنی ولی اسبابی ظاهر میشود که بتوانی یقین بحقیقت کرد
که حجت بر تو و بر کل بالغ باشد والله غنی عن العالمین

الباب التاسع عشر من الواحد الرابع

فی ان النساء باللیل یدخلن المسجد ویحضرن السراج عند تسعة عشر
مرة لمن یکن فی تلک البلد من نساءهن ملخص این باب آنکه بر نسوان
ارض وقت باو اذن داده شده که در لیل طواف نموده و در نزد سراج آن
اربعة علیها تسعة عشر نشسته و بتسبیح و تقدیس و تحمید و توحید
و تکبیر خدا مشتغل گشته و رجوع بمنازل خود نموده و عطاء حجها
نه مثقال ذهب در حق ایشان در عمر است از برای هر نفسی نزد هر
وقت که موفق شوند بورود بر بیت و انچه مایه تقرب ایشان است

رضای اقران خود وحب ذریات ایشان است که اگر نفسی انچه
توانَد بود ذریه خود قبل از تکلیف اظهار لطف ورحمت نماید اعظم انست
از برای او از هر طاعتی که باو تقرب جوید بسوی خداوند خود و
خداوند امر فرموده والدین را که در حق ذریه خود با منتهای حبی
که ممکن است در حق ایشان ظاهر سازند واو نزد احب خود خوانده
اعظاما لمن یظهره الله وامر فرموده که کل ذریات را با ابوین واخوین و اولوا
القرابة خود بر شئون ادبیه که ابواب ان زمان است سلوک نموده که غبار
بر قلوب ایشان ننشسته لاجل اجلال والدین من یظهره الله واولوا
القرابه او کل از برای یک نفس است که خلق می شوند ورزق داده می شوند
ورزق داده می شوند وقبض روح میکنند وزنده می شوند واو است
مقصود لم یزل ولا یزال در هر ظهوری باسمی ظاهر ودر هر بطونی راجع
عزت محتجب که اگر غیر از این باشد کجا توان لا اله الا الله گفت ذیرا که ان
اینجا است که دلالت بر این کلمه میکند چنانچه این کلمه که حروف است
دلالت بر توحید خداوند عز وجل میکند از کینونیت الهیه هو که دلالت
بصفات اقدس وحده وحده میکند وما من اله الا الله وانا کل له طائفون

الباب الاول من الواحد الخامس

فی بیان المسجد ملخص این باب انکه اول ارضیکه محل ظهور من یظهره الله
در او ظاهر گردد مسجد الحرام بوده وهست وهم چنین در نقطه بیان
سر حقیقت مشهود بوده وهست وهر قدر که توان ارتفاع داد

امر الله را

امر الله را لایق بوده وهست چنانچه خواهد رسید بیومی که
محل طین الله احد در شطوی از شطو ان ارض اعظم قرار گیرد
ومحل صلوة مصلیان گردد چنانچه الان در مکه ظاهر است
که حد اول ان این قدر نبوده بلکه چهار ضعف زیاده مضاعف
گشته بر ان ومراد از این امر این است که ارضی که بانتساب بظهور
جسد او این نوع مرتفع گردد که ان محل محل احرام محرمین گردد
در طواف بیت او چگونه خواهد بود اراضی اجساد ذاتیه
مدله بر تکبیر او واراضی نفوس مدله بر توحید او واراضی ارواح
مدله بر تحمید او واراضی افئده مدله بر تسبیح او که در اول نار
محبت مشرق ودر ثانی هواء ولایت مرتفع ودر ثالث ماء
توحید ممتنع ودر رابع تراب وجود متعالی گردد والله یبدء کل شیء
ثم یعیده افلا تنظرون

الباب الثانی من الواحد الخامس

فی ذکر مساجد الثمانیة من قبل العشر ملخص این باب انکه لایق است
بر مقتدرین در بیان که هیجده مسجد جدا جدا بنا باسم حروف
من یظهره الله سازند که مدل باشد از برای حروف حی اول ودر انها
تسبیح وتقدیس وتوحید وتعظیم الهی را بجا اورند ودر انها هو قدر
که توانند ارتفاع دهند مصباح را که در ان اسراف نبوده نیست و
مرتفع گویا دیده می شود که بعد از اسم مستغاث در ان مساجد لنترهای

او بخشند که مثل کوکب سماء مشرق است و در انجا حاضر شده
مؤمنین بخدا و ایات او و عمارت گذارده ولی بثمر نرسید از انروز که
همین حروف بر میگردند بسوی حیات دنیا که اولا مقاعد [خود]
ایشانرا از ایشان ممنوع نکرده چنانچه در ظهور نقطه بیان کردند
کل باسم احادیث مثل ایشان امامت در مساجد نموده و خود [ایشانرا]
با فقهائی که نسبت بایشان داده از مساکنی که در ان ذکر خدا مرتفع
میشد ممنوع داشته چنانچه هر کس در این ظهور بوده و قایع انرا [ثبت]
نموده که در مساجد عالیه که از برای ایشان راضی نشده بر دانی هم
راضی نشده بلکه از این هم تنزل نموده تا انکه واقع شد انچه واقع شد
نه این است که حجتی بر ایشان نباشد الا انهم بهمین حجت این مساجد [بر پا]
میشود و بهمین حجت از قبل بر پا شده که اگر و من یعمر مساجد الله نازل
نشده بود چگونه این همه مساجد بر پا میشد ولی این خلق نظر بحجت
دلیل نکرده و از این جهة است که محتجب میگردند از حق نظر میکنند
می بینند خلق کثیر بحج میروند ولی نظر نمیکنند که این همه در ظل چه [حجت]
حرکت میکنند و بواسطه چه حجتی راضی بانهمه مشقت در سبیل او [میشوند]
ولکن چون مایه افتخار شده لا یشعر میکنند و حال انکه کل این همه [خلق]
اعمالشان بواسطه ولله علی الناس حج البیت است و همان کلمه
در یوم ظهور من یظهره الله هست و امروز هست و در حین
نزول فرقان بوده ولکن چون می بینند در ان امر خود وقعی ننهاده اند

این است

این است که محتجب میمانند از سجده امر و بعد که از برای خود قربی فهم [میرسانند]
و مایه افتخار می شود کل میکنند و اگر همان [تضجیع] که امروز میکنند در ان
یوم بود می شنید امر خدا را چگونه عمل کند چنانچه می بینی که همان
حجت هست و همین قسم محتجب مانده اند محتجبون در بحورهائیکه
از بحور حجیت کتاب الله منشعب شده سیر میکنند و از نفس بحر
محتجب اند این است که حکم ظلال بر خلق می شود و حکم شعاع بر فوق
از روی بصیرت و شمس که ابر خود حقیقت است و مثالی [است] آن
اقتران بذکری از لا یری فیه الا الله ذلک رب العالمین

الباب الثالث من الواحد الخامس

فی بیان عرفان السنین والشهور ملخص این باب انکه خداوند [عالم]
خلق فرموده کل سنین را بامر خود و از ظهور بیان قرار داده
عدد هر سنین را عدد کل شیء و از ان نوزده شهر قرار داده و هر [شهر]
نوزده روز فرموده تا انکه کل از نقطه تحویل حمل تا منتهی الیه
سیر او که حوت منتهی میگردد در هر نوزده مراتب حروف واحد
سیر نمایند و شهر اول را البهاء و اخر را العلاء نامیده و وضع دین [را]
بر این عدد فرموده و هر یوم را باسمی حکمی قرار داده که مثلا
در این جنت با علی ما یمکن در امکان مثل ذکر کرده اند در سر شهر
اول که اشهر تسبیح است خلق نار افئده موجودات میگردد
چهار ماه بعد که شهر تحمید است خلق ارواح ممکنات میگردد

که در آن رزق داده می‌شوند و در شش ماه بعد که شهور توحید است
محیی‌اند خداوند موجود را نه موت جسدی بلکه موت از نفی و
حیات در اثبات و در شش ماه بعد که شهور تکبیر است حیات میدهد
خداوند عالم عز و جل اشخاصی را که از دون او مرده و در حب او ثابت
مانده‌اند و سه شهر اول نار الله هست و چهار شهر بعد هواء ازل است
و شش شهر بعد ماء توحید است که بر نفوس کل شیء جاری میگردد از
هواء ازل که او محمد است از نار الله و در شش ماه بعد متعلق بتراب است
که آخر ظاهر شده از عناصر ثلثه در آن عنصر مستقر گردد و عما اخذ
شود و کل خلق هم منتشر از این واحد در واحد اند و شهر اول شهر
نقطه است و شهور حی در حول او طائف و مثل او در بین شهور مثل
شمس است و سایر شهور مثل مرایائی هستند که ضیاء آن شهور در
آنها مشرق شده و در آنها دیده نمیشود الا آن شهر و لهذا خداوند
شهرها نامیده بمعنی آنکه بهاء کل شهور در آن شهر است و او را
مخصوص گردانیده بمن یظهره الله و هر یومی از آن بیکی از حروف
واحد نسبت داده و یوم اول که نوروز است یوم لا اله الا الله هست
مثل آن یوم مثل نقطه است در بیان که کل از آن خلق می‌شوند
و بسوی او عود مینمایند و مظهر آن را در نقطه بیان ذات حروف
سبع قرار داده و آن را در این ظهور عرش من یظهره الله قرار داده زیرا
که او است مشرق در این عرش و او است منزل آیات بآیه بخود او است

که دیده

که دیده نمیشود در او الا الله عز و جل و او است اول که باول
شناخته نمیشود و او است آخر که باخر شناخته نمیشود و او است
ظاهر که بظاهر شناخته نمیشود و او است باطن که بباطن شناخته نمیشود
او است که شیئیت کل از او است و شیئیت او بالله است نفس او
هر نفسیکه موفق شود در یوم او و سیصد و شصت و یک بتربیع توحید
کند خدا را در آن سال محفوظ میماند از آنچه از سماء تقدیر نازل میگردد
والله علی کل شیء حفیظ و ثمرهٔ این عرفان آنکه در این شهور که شأن
از شئون خلق است که کل مدل شده بر حروف واحد چگونه است دون آن
از خلق حق که شیء در خود شیئیت نه بیند الا بظاهر امر حق زیرا
که محض علم باشد این بلکه اخذ نتیجه کند و در یوم ظهور همین مظاهر اگر
مالک کل ارض باشد نه بیند در خود الا همین مظاهر را و در نزد آنها
خاضع گردد اگرچه مثل این ظهور ظاهر شوند بقمیص قطنی هذا ما ینفع المتقین

الباب الرابع من الواحد الخامس

حکم تسمیة الاسماء باسماء الله او باسم محمد و علی و فاطمة او هما اجما او
الحسن و الحسین علیهم السلام ملخص این باب آنکه خداوند اذن فرموده
عباد خود را که تسمیه کنند نفوس خود را باسمائی که مدل بر او است مثل
عزیز و جبار و امثالها و بهترین اسماء اسمی است که منسوب الی الله شود
مثل بهاء الله یا جلال الله یا جمال الله یا نور الله یا فضل الله یا جود الله
و امثال این نوع اسماء و منتصر و عبد الله و ذکر الله این نوع هم بابها است که

که الی مالانهایه میتوان دران عروج نمود و اگر در بحر نبوت و ولایت
و محبت بخواهد اسم گذارد از اسماء خمسه تجاوز نکند و جمع بین
اسم محمد و علی اعظم کل اسماء است و اکرم کل امثال و کور تری
نوزده شیئا مشیئا تا ظهور دیگر کل شیء باسماء الهی خوانده میشود که
هیچ شیء اطلاق نمیشود بر او اسمی الا آنکه مشابه است باسمی از
اسماء حق جل و عز مثل حلیم که از مطعومات است ولی مشابه است
باسم الله جل و عز و در این ظهور بیان از این نوع تصنع بسیار خواهد
شد حتی آنکه اذن داده شده بکل که در یوم ظهور شمس حقیقت اگر
مردم رسیده باشند بر حد کمال اطلاق شیء نمیکنند الا آنکه مشابه
بکی از اسماء حق است جل و عز و اگر نرسد در آن ظهور در ظهور بعد
خواهد شد کم کم خواهد شد تا آنکه مملو گردد کل سماء و ارض و ما
بینهما از اسم حق چه فرق میکند که طین مدد لعلی الله باشد یا
هر دو خلقند الا آنکه آن برای او خلق شده زیرا که روح توحید
کل شیء را خداوند در روح انسانی قرار داده مثلا اگر بر ارضی موم
نشیند روح آن ارض ساکن میگردد و مثلا ذ و اگر روی ارضی نشیند
مضطرب میگردد تا آنکه عنوان حد اکسی نتواند احصای آن
و کلا یزال از خدا طلب میکند قیام امر او را از روی خود و هم چنین مثل
در طین زده شد که کل اشیاء را توانی منتقل نمود طوبی آن برای اهل
زمانیکه در هیچ شیء اطلاق نکنند الا باسم حق که لایق است که بعد
عوالم

عوالم جنت گفت از ما را و هیچ شیء بجنت خود نمیرسد الا
بمنتهای کمال در حد خود ظاهر شود مثلا این بلور جنت حجری است
که ماده این بوده و هم چنین از برای این بلور بنفسه درجات است
در جنت تا وقتی که رسد بجائی که در حینی که مملو هست دهن
براو زده که یاقوت گردد آنوقت بمنتهی جنت رسیده زیرا که وقتیکه
حجر بود بهاء نداشت و امروز بلوت قیراط آن اگر بکمال یاقوتیت رسد
که در امکان او هست چه قدر بهاء دارد و هم چنین کل شیء را
کن و کمال علو ایشان در ایمان بخدا است در هر ظهور و با نجز از قبل
نازل میگردد بر بعلم زیرا که در هر ملت علمای از هر فن دارند و بر
زیرا که هم چنین ظاهر است که در هر ملت اهل غناء در رتبه خود دا
و هم چنین در دیگر بلکه علم علم بخدا است و آن نیست مگر علم بظهور او
در هر ظهوری و غنائی نیست الا بفقر بسوی او و استغنای از
ما دون او و آن ظاهر نمیگردد الا آنکه بالنسبه بمظهر ظهور ظاهر گردد
نزد این است که شکر ظهورات قبل را نموده که این ممتنع است زیرا
که انسان در حین نوزده سالگی شکر یوم نطفه را باید کند که اگر
نبود آن نطفه امروز او باین مقام نرسیده بود و هم چنین اگر دین
آدم نبود امروز این دین باین حد نرسیده بود و هم چنین الی مالانهایه
تصور کن امر خدا را و شکر کن او را به تجلی که فرموده در هر ظهوری که
او است از شکر او که محبوب است نزد او والله یهدی من یشاء الی

صراط حق یقین (مسمیات) وثمره این امر این است که شد کار این اسماء آن
این اسماء خارج نکشته لعل نفسی باتخاذ مسمای اسم خود در این
ظهور کلابی اسمیت کرد که مدل بر من یظهره الله باشد نه
بر عنوان نه این است که بعض اسم محتجب کردی زیرا که در این کور
قاتل سید الشهداء بعینه باسم خود حضرت نامیده شده بود
و در ظهور من یظهره الله شبهه نیست که کل باین اسماء محبوبه
نامیده شده اند ولی اگر نفسی در دلالت بر آن ثابت ماند آنوقت
اسم او است که کینونیت او از وجود حق خلق شده که لایق است
اسم حسنی بر آن خوانده شود و الا ظل افکی است در تحت النفی
که در نفی فانی میکردد چنانچه دیده می در یوم قیامت که چه قدر
نفوس باسم رسول الله که اسمی در امکان از آن بالاتر نیست
نامیده شده و محتجب ماندند از محبوب خود والله علی کل
شیء شهید وبدانکه مثل من یظهره الله مثل محک است که فصل
میکند مابین طلای خالص از غیر آن مثلا اگر کسی بهاء الله
نامیده شده باشد اگر بهاء او که اول من آمن باو است ایمان
آورد آنوقت این اسم در حق او در اسماء ثبت میکردد و الا در نفی
فانی میکردد کانه لم یکن شیئا مذکورا

الباب الخامس من الواحد الخامس

فی بیان حکم اخذ اموال الذین لا یدینون بالبیان و حکم رد آن

ان دخلوا

ان دخلوا فی الدین الا فی البلاد التی لا یمکن الاخذ ملخص این باب
آنکه در هر ظهوری آنچه ما علی الارض است در ظل ظهور بعد
باید واقع شود مثلا در ظهور رسول خدا لایق بود که کل ما علی الارض
در ظل او مؤمن شوند آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده
و الا لیاقت از برای آن دین بوده و یوم ظهور رسول الله صلعم
بر هر نفسی نفس او بر او حلال نبوده چگونه ما یتفرع علی الحیوة
مگر آنکه داخل ایمان باو شود که آنوقت بر او حلال می شد آنچه را
که خداوند باو عطا فرموده بود از خود و هم چنین در ظهور
من یظهره الله هر نفسی بر صاحبش حلال نیست الا بایمان باو و کل آن
کل کرفته میشود الا آنکه داخل شوند در ظل دین او و این است فضل
خداوند در حق خلق مثلا اگر فتح بلدی در صدر اسلام شده بغیر
و قهر داخل اسلام شده و فاین ثمره ایمان کشته و آنچه که نشده
رحمت در حق ایشان نبوده حتی الی الان در نار مانده و هم چنین
در این ظهور حلال نیست بر غیر مؤمنین بحق آنچه ما ینسب
بایشان است الا آنکه داخل در ایمان گردند که آنوقت حلال میکردد
بر ایشان آنچه که خداوند بایشان عطا فرموده از نزد خود و این
حکم بر سلاطین صاحب اقتدار هر دین است نه بر هم و در بلاد دیگر
باعث حزن نفسی باحدی نفسی شود اظهار از اهم خداوند اذن
نفرموده مثل تجار دیگر در بلاد [illegible] تجارت میکنند که بر ایشان

که منتهای وقت حساب خود را داشته باشند کذلک از برای ایشان
واقع نگردد الا انکه خداوند نصرت فرماید باقتداری که مقتدر شود بر
ما علی الارض چنانچه وعده فرموده که ان وقت کل به رحمت الهی ساکن خواهند بود
اگرچه خود بنفسه نخواهند ولی قدرت الهی ایشان را داخل میفرماید
و ایشان را از نار نجات داده مبدل بنور میفرماید والله علی کل شیء قدیر
نه اینست که صاحبان قدرت صبر نموده که امری از سماء نازل شود
که ما علی الارض را داخل در دین کند بلکه مثل انچه در دین اسلام کل داخل
شده از انچه ظاهر شده بامر رسول الله صع در هر ظهوری هم همان
قسم باید ظاهر کرد و انچه من الله هست اذن است ولی انچه بر خلق است
اطاعت او که اگر صاحبان قدرتیکه در دین رسول الله بهم رسیده باوامر
قرآنیه عمل کرده بودند امروز ما علی الارض کل مؤمنین بقرآن بودند
حال که نشده قصور از عباد بوده ولی از منبع انچه باید ظاهر شود از قرآن شده
والله ینصر من یشاء بامره والله قوی عزیز ثمره این حکم انکه در نزد
ظهور من یظهره الله کل مرتب بترتیب بیان شده باشند تا احدی از مؤمنین
بیان از ایمان باو خارج نگردد و اگر گردد حکم او حکم من لم یؤمن بالله
میگردد قسم بذات مقدس الهی که اگر کل در ظهور من یظهره الله بر نصرت
او جمع شوند هیچ نفسی بر روی ارض نمیماند مگر انکه داخل جنت
میگردد ولی هیچ شیء مراقب نفوس خود بوده که کل دین نصرت
او است نه اعمالی که در بیان نازل شده در حین ظهور او ولی

قبل از

قبل از ظهور هر کس قدر جوئی تخلف جوید از امر او تخلف جسته
پناه برده بخدا از انچه شما را از منبع امر دور کند و اعتصام جسته
بحبل او که هر کس اعتصام ورزد بطاعت او در کل عوالم نجات یافته
و خواهد یافت ذلک من فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الباب السادس من الواحد الخامس

فی حکم اموال التی یؤخذ فی ذلک الدین ان یکن فیه من شیء لم یکن له عدل
لن یملکه الا نقطة البیان وان غربت الشمس فلیحفظن لطلعتها عند من
یحبه کالروح وان ما دون ذلک یؤخذ او لا عنه عدد الهاء من بهاء کلها
ثم لیأخذن منه الذین قد نحوا باذنه والیهم کل علی قدر ما یستکفیه
وان ما زاد لیبلغن الی الفقراء ویصرفن فی البقاع وان یؤتی کل نفس
ولو کان الطفل فی بطن امه خیر من ان یصرف فی البقاع موهبة من الله
انه کان وهابا منیعا ملخص این باب انکه هرگاه خداوند عالم قدرت گذاشت
بر مؤمنین بفتح بلادی که اختیار اسلام نکرده انچه مال لم یکن له عدل است
حق نقطه بوده و هست مادامیکه شمس حقیقت مشرق باو راجع میگردد
و اگر غروب فرموده نزد مؤمنین از مؤمنین بیان سپرده تا یوم ظهوری
حق گردد نماید بسوی من یظهره الله انچه در نزد ایشان است و بر احدی
حلال نیست تصرف در او مثل انکه مال حجت خدا را علماء بغیر اذن او
گرفته و تصرف در او نموده و حال انکه اگر قدر قیراطی تصرف نموده اند
جزای ان نار است از برای ایشان کل شیء لله است و اقرب بخداوند

از نقطه مشیت گیست و انچه قبل از حق محبت خداوند بوده هر کسی تعلق
گرفته حلال نیست بر او و قدره قیراطی و اگر داده بکسی مجزی نیست اگرچه با علم
اهل آن زمان بوده و تفریط نموده در حق محبت خداوند که بلا اذن
او بدیگری داده و معطی و آخذ هر دو در نار اند چرا که صاحب او حی
واحق است و انچه بکه خداوند در قرآن موهبه باو عطا فرموده
از دیگری و او است غنی از نفس غنا چگونه کسیکه بعناء مستغنی گردد
ولی هر کس خواسته که خود را از نار نجات دهد خود داده و الا محبت
خداوند غنی بوده و هست و کل از جود او هستند که خلق شده اند
چگونه و ما یتفرع بر وجود در رسد امروز که یوم قیامت است سؤال
کرده می شود از عالمی که مسجد الف الفی از مال محبت بنا کرده باذن کی
کرده همین حرف از برای او اشد است از هر عذابی نزد اولو العلم
اگر روح ایمان در او باشد و الا هزار ان هزار که ایه کل شیء اله
و جهه را بشنوند گویا نشنیده اند کلمه ولی نزد عارف بالله اگر کل
ما علی الارض را دهد نزد او بهتر است از اینکه یوم قیامت
سؤال کرده شود از امری که دون رضای محبوب او در او بوده
و غیر ما لم یکن له عدل بقدر بهاء هاء از کل گرفته میشود و از
مثل حروف واحد ترویج اهل میگردد از اعلی گرفته تا ادنی منتهی
شود و بعد و الی فتح بر نفس خود و اولیای نصر عطا میفرماید
هر نفسی را انچه شان و لایق او است از موهبه محبوب او و اگر

زیاده

زیاده آمده صرف بقاع ما مور بها میگردد یا انکه بکل اهل
بیان سهمی عطا می شود اگرچه طفل شش ماهه باشد در بطن امش
در مشرق ارض یا مغرب آن که این اقرب است از صرف در بقاع اگر
مرتفع شده باشد و الا ارتفاع آن مقدم است این است امر خداوند
در این باب و ثمره آن اینکه در یوم ظهور من یظهره الله انچه کل ما علی
الارض شیئیت دارند از او است که در جای خود ولی اهل بیان حق الله را
شناخته که انچه از اول ظهور بیان دارند از موهبه او است و قبل
ظهور چه دنیا و دنیا آه قدری حیا نموده که بر او حزن وارد نیامده
از عبید خود و حقوقی که نقطه حقیقت از برای او مقدر فرموده
از او ممنوع نداشته از کل ما لم یکن له عدل که ما لک عنکم در حیث شیء را
الا او زیرا که او است ابر لیس کمثله شیء خداوند و هو شیئیکه باین
وصف در مقع خود رسد که لایق او است نزدیکی از ذروه علو گرفته
تا منتهای دنو ختم گردد لعل در وقت ظهور بر خواطر مبارکش حزنی وارد
نیاید از خلق که بجود او شده که حزن او معادل نمیشود با حزن کل شیء
زیرا که کل شیء باو شیء شده و هم چنین رضای او معادل نمیشود
با رضای کل شیء زیرا که رضای کل شیء باو خلق شده قسم باو که از
او در علم خداوند اعظم تری نبوده و نیست که ربک اشاره طرف او
اعظم است نزد خداوند از عمل کل شیء اگر با علی علو امکان خود
رسیده باشند زیرا که وجود کل باو است چگونه و عمل کل آدم حینین

الاقرب فالاقرب فی حروف الحی فی الاسماء والامثال فی النبیین و الصدیقین
والشهداء والمقربین کل علی قدر ما قدر له بکل درجات من عند
ربهم وکل له عابدون واگر ابلیس کمثل شیء نزد مؤمنین بیان ثواب
حفظ نموده و متغیر گردد فرض است بر ایشان که بهاء ان را حفظ نمایند
و تجارت نموده از قبل مالک او و حقوق خود را از ان [illegible] بوده
باشند تا انکه سنت گردد در مابین کل که کل از کل بابی منتفع
گردند و گمان نمیرود که جائی که جهت خداوند این نوع عمل فرماید
دیگری تجاوز نماید زیرا اگر در او امر او کل فضل بوده و هست

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

الباب السابع من الواحد السابع

فی ان الله قد اذن لمن دان بالبیان فی ما یشترون من کل شیء ممن لم
یدن بذلک الدین لان ان اخرج من ملک هذا و دخل فی ملک
هذا یطهر اعظاما لمن یشتری ذلک الدین **ملخص** این باب آنکه
موهبت خداوند باهل بیان عطا فرموده که اگر کل ما علی الارض را [illegible] دارند
سبیلی بسوی او نداشتند و آن این است که بقطع نسبت از دون
مؤمنین ببیان و وصل نسبت بمؤمنین طاهر فرموده ما یبیع
ویشتری و دون ذلک من انواع الهدایا مثلا اگر کلی بود بید یکی از
نصاری باشد همین قدر که بمؤمنی رسید فی الفور طاهر میگردد و اگر
رد کند ما دامی که در ید اوست حکم اول جاری میگردد و بمجرد

انتقال

انتقال طاهر میگردد اگرچه سبب فضل هم نمیگردد که بلکه نفسی دون مؤمن
هدیه از برای مؤمنی بفرستد ان حینیکه ذکر میکند که این از برای
فلان مؤمن است طاهر میگردد اگرچه سنین معدوده بگذرد
تا انکه بان نفس مؤمن رسد و خداوند اذن فرموده که در هر ارضی هر
شیء نیکوئی هست مؤمنین ببیان تحصیل نموده لعل یوم
ظهور حق شیء بمحضر مالک وجود خلق رسد که محبوب او افتد
زیرا اگرچه لطافت در ملک ظاهر شود مسخر است از بحر لطف
خود او وان الله جل وعز لم یوصف باللطف وانه هو اجل و اعظم
من ان یذکر بما یقترن بدونه او لطفه لا یقترن بلطف خلقه
کذلک انتم فی کل الاسماء والامثال تستدلون

الباب الثامن من الواحد الخامس

فی ان لکل نفس ان یقرء ایات البیان وعدم جواز نقصها
عن عدد الواحد ومن لم یقدر یقول الله الله ربی ولا اشرک بالله
ربی احدا تسعة عشر مرة **ملخص** این باب آنکه خلق بیان را تفوق
کن مثل نفوس مؤمنه بان حکم نه هر نفسی در جلدی واقف
و مثانی ظاهر و همین قسم ایات بیان را مشاهده کن و در این
بحر هر چه میخواهی غوص نموده و لئالی که خداوند در ان خلق
فرموده بیرون آورده ولکن قرائت آن را از بعد یوم و ریحان
نموده هر قدر که فؤاد تو ملتذ میگردد تلاوت نموده و کمتر از

عدد واحد اذن داده نشده سر ان این است که ان مظاهر
واحد تجاوز ننموده لعل ببرکت هدایت تلاوت این ایات
یوم قیامت بهدایت ایشان مهتدی گردید وکل بیان را مثل
مایه فرض کن که کسی بکمی صد هد تجارت کند حالت ان من یظهره الله است
که بنفوس مؤمنه بنقطه بیان سپرده که باو تجارت نماید از برای یوم
ظهور خود که اگر بخواهد مایه را پس بگیرد کسی لم وبم نگوید بهر حرفی
حکمی عملا لهایه نفوس دران متحیر هستند چنانچه امروز می بینی
اگر کسی مسئله طهارت قران دادرس گوید چگونه بان تجارت دین
ودنیا میکند ولیکن در یوم ظهور صاحبش که میخواهد حساب ان
مردم پس بگیرد همه خود را اعمیا میکنند ودر یوم ظهور من یظهره الله
تصور کن که این جنت را بر پا نموده که ازو را اخذ حدایق کند بلک
حدیقه را سلطان فرض کن ویکی را عالم ویکی را تاجر وهمین قسم
در اصناف مردم جاری کن ودر یوم ظهور خواهی بود وصاحب وجود
خود را وما یتفرع براو را از مال خود ممنوع مکن چنانچه امروز هم
مثل امروز می بینی یکی میگوید قاضی بیان هستم یکی شیخ الاسلام
یکی مجتهد یکی امام جمعه وهمه باین اسماء مفتخر هستند ولیکن صاحب
ان که این اسماء از او نشر نموده محتجب اولکن تصور نمیکنند که در حین
نزول بیان مثل حین ظهور اوست چنانچه حین نزول قران را
شنیده ولی اخذ ثمر نمیکنند چون امروز می بینند عزیز است

چه یوم ظهور من یظهره الله الیوم کلا نفعا تلاوت بیان می‌شود و فلان عمل فلان فیض

کل باسم

کل باسم عزت او مفتخر اند ولی همین قران بود که در بیست وسه سال
نازل شد وظاهر است که در امروز نسخه لا یحصی عام نشد والا امیر المؤمنین
در ردای مبارک خود بمسجد می اورد بان نحو که مذکور است مثل
بذات اقدس الهی جل وعز که در یوم ظهور من یظهره الله اگر کسی یک ایه
از او شنود وتلاوت کند بهتر است از انکه هزار مرتبه بیان را تلاوت کند
قدری تعقل نموده ببینید که امروز انچه در اسلام هست رجوع بحجیت
منتهی میگردد تا مبدء که کتاب الله هست ختم می‌شود همین قسم یوم ظهور
من یظهره الله تصور کن که مبدء دلیل بر بیان اوست ومحتجب بشئون موهومه تفکر
مشو که اجل از ان است زیرا که کل شئون دلیل متفرع میگردد بر کتاب الله
واو بنفسه حجت است زیرا که کل از اتیان بمثل او عاجز هستند ولی هزاران
هزار عالم منطق ونحو وصرف وفقه واصول وامثال ان هستند که
اگر مؤمن بکتاب الله نباشند حکم دون ایمان براهها می‌شود پس نفسی
محتجب است مثل در شئون ما یتفرع وبدانکه در بیان هیچ حرفی نازل نشده
مگر انکه قصد شده که اطاعت کنند من یظهره الله را که او بوده منزل بیان
قبل از ظهور خود واگر نتوانید تلاوت ایات نمائید نور شمس تبراد طلوع
تا طلوع گفته الله الله ربی ولا اشرک بالله ربی احدا که اگر از روی بصیرت
گوئی بلا ریب در یوم قیامت مهتدی بهدای حق خواهید شد وثواب
کل بیان عطا کرده خواهد شد والله یؤتی الفضل من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب التاسع من الواحد الخامس

و ان یذکر فی کل شیء اذا اراد ان یستعمل اسم من اسماء الله سرا او جهرا
او التفاتا ملخص این باب آنکه از آنجائیکه هیچ شیء شیئیت ندارد الا بالله
عز و جل و یومی از برای او مقدر شده که در منتهای کمال خود رسد که ما فی
الامکان او بالفعل در او ظاهر گردد و آن وقت کائن میگردد که اسم الله
بر او ذکر شود در حد او نه در فوق رتبه او و از آنجائیکه اهل بیان را
خداوند امر فرموده که کل شیء را بمنتهی الیه کمال خود ظاهر کرده باشند اذن فرموده
ایشان را که هر شیء بحروف اسم او باسماء الله جل و عز خوانده شود که هیچ
نفسی در هیچ شیء نبیند الا طلعت ظهور مشیت را که در او دیده غیر شیء
الا الله مثلا منتهی الیه رتبه حجار سنگ است در رهین او نبیند الا
سبوح و در نون او الا نور را و در کاف او الا کریم را چه ذکر کند بقول یا چه
خطور کند بقلب او یا آنکه التفات کند بر او بغیر آنکه بلسان گوید یا
بقلب خود خطور دهد و اگر نتواند بذکر بسم الله الامنع الاقدس ذکر کند
که خداوند جل و عز آن او قبول میفرماید آنچه را که اراده فرموده در این امر
که هیچ شیء در او دیده نشود الا من یظهره الله که مبدء اسما و صفات الهی است
بلکه در یوم ظهور آن شمس حقیقت هیچ صاحب انیتی اظهار انیت خود نکند
و در خود نبیند الا او را که او قائم باو بوده و هست نه این است که تو او را
او را در خود دید بلکه مثل او مثل مرآتی است که در مقابل شمس واقع شود
شمس را در خود می بیند و حال آنکه شبح او است کل ما یقع علیه اسم شیء را
در نزد من یظهره الله همین قسم تصور کن از عالم تجرد گرفته تا منتهی الیه

تحدد

تحدد که آنچه در او است از شبح شمس ظهور او است قبل از ظهور او
زیرا که او بیند غیر او ظاهری نبوده و نخواهد بود و دوست میدارد در
بعضی که ظاهر گردد نبیند در علم خود الا آنکه کل بمنتهی الیه کمال خود در
بیان عروج نموده و نیست ذره طینی در مقر تجری الا آنکه او مالک او
گشته از نفس هو صنعی از خلق محبوب او و کل مرایائی گشته اند از برای
استعداد طلوع شموس که بمجرد اشراق ضیاء او که آیات او است کل دلالت
کنند بر او این است ثمره این حکم اگر نفسی تعقل نماید والله ینور قلوب عباده المتقین

الباب العاشر من الواحد الخامس

ان الله قد قدر الهیاکل للرجال و الدوائر للنساء یکتبون و یکتبن منهما
ما شاء ان من البیان ملخص این باب آنکه خداوند از برای اهل بیان دو
فضل عظیم مقدر فرموده و بر ایشان انها را منت گذارده و آن هیکل است
از برای رجال که ظاهر او هاء و باطن او واو است و اذن داده که در او نوشته
شود آنچه از شمس نقطه مشرق گشته هر کس هر چه تواند از بحور جود
او اخذ کند که آنچه در آن هیکل نوشته شود اثر آن در نفس آن ظاهر میگردد
الحروف بالحروف و النقطة بالنقطة و از برای مظاهر باء دائره فرض شمس
حقیقت را اذن فرموده و از پنج واحد قرار داده و هو واحدی را
واحد که مدل بحروف الله باشد بان لله ما فی السموات و الارض و ما
بینهما و الله بکل شیء محیط تا آنکه بر صدور افئده السیان فرض
شمس حقیقت متجلی گردد لعل در یوم ظهور آن نیر اعظم دلالت نکنند

الا براو واذن فرموده ایشانرا که آنچه خواهند دراو از کلمات مشرقه
از شمس وجود ذکر کنند که هرچه دران ذکر کنند که هرچه دران ذکر
کنند اثر آن دران نفس ظاهر میگردد الحروف بالحروف والنقطة بالنقطة
اگرچه بدء این دائره بران نهجی است که امیرالمؤمنین ع دران ذکر
اسماء ظاهره از کلمه‌ها فرموده ودر نقطه فرد ودر ما بقی حی ودر الف
قیوم ودر باء سلطان ودر جیم قدوس ذکر نموده واز اینجهت که بسم الله
الامنع الاقدس در این ظهور ظاهر کرده که از رتبه نقطه تا جیم مراتب
اربعه خلق ورزق وموت وحیات جامع باشد واگر آنچه از آن نحو جود
منتشر گشته کسی عمل نماید مقاصد خود را ملاحظه میکند اگر مشیت الله
بجریان آنها جاری شده باشد وثمره این دو حکم این است که کل بیان خلق
عالم اکبر است وهمین قدر که در هیکل یا دائره ظاهر شد واز حدهاء
تجاوز ننمود لعل در سنین حین ظهور من یظهره الله بشرف ایمان بان
شمس حقیقت فائز گردد که آنچه در هیاکل ودوائر نوشته شده تمجید اوست
وتنزیه او از آنچه غیر او دوستان او میگویند واگر کسی نزد او باشد
از عطیه خود او وثمره آنرا ظاهر نگرداند در خطوط حین باست یا بیوت
واحد چگونه در حق او ذکر مؤمن شود وحال آنکه ثمره وجود خود را باطل
کرده واین از برای این است که کل اهل بیان از حدود حین بیرون
نروند زیرا که در هیکل حین محیط بر واو است ودر دائره واو
حافظ هاء است این است مراد از نزول او لعل مردم باین دو عطیه
عظمی

عظمی وهو هبة کبری در حین ظهور آن شمس ازل وطلعت قدم اولوا
الهیاکل در هاء واولوا الدوائر در واو بکل منقطع گردند اگرچه کور
اگر ترقی نماید حین سنین بحین شهر خواهد رسید بل بحین اسبوع
بل بحین یوم بل بحین ساعت بل بحین دقیقه بل بحین عاشره از تاسعه
وهر قدر که توان ذکر نمود در قرب او ذکر نبوده بین مشیت وما
ینتهی بینونیت عزلت بل لم یزل قد خلق الله بینهما بینونیة الصفة
مثل النار والاحراق میشود که نار متحقق گردد واحراق ظاهر شود
یا مصباح مستضیئی گردد ونور او صدور نکند امکن که در او مستضئی
گشته وهم چنین تصور کن کل امثال محبوبیه را از جوهر وجود که منتهی
تا منتهی الیه حد حدود ونظر مکن در هیچ شأن در کل این دوائر
وهیاکل که الا هیکلا واحدا مثل آنکه الآن آنچه در قرآن می بینی در او
دیده نمیشود الا هیکل رسول الله ص که اگر آن نبود کینونیت او
مشهود نمیگشت در ایمان باو ومظاهر او وآنچه از قبل الله بر او
نازل شده وهم چنین نزد هر ظهور بعد مشاهده کن بعین یقین این
جوهر واحد را که ساری است در کل شیء که اگر در یوم ظهور من یظهره الله
در هیکلی غیر هیکل او دیده شود از نفسه محتجب از او شده ولکن
او ظاهر است نزد او از نحو او باو وآنچه او میکند قصد نمیکند الا او را
اگرچه در حین احتجاب بر او کند این است معنی الی الله یرجع الامر کلا ان انتم تعلمون

الباب الحادی والعشر من الواحد الخامس

في صلوة المولود والميت يكبر خمس تكبيرات في صلوة المولود يقرء بعد الاول
تسعة عشر مرة انا كل بالله مؤمنون وفي الثاني انا كل بالله موقنون
وبعد تكبير الثالث انا كل بالله محبون وبعد الرابع انا كل بالله مهيمنون
وبعد الخامس انا كل بالله راضيون ويكبر ستة تكبيرات في صلوة الميت
يقرء تسعة عشر بعد الاول انا كل لله عابدون وفي الثاني انا كل لله ساجدون
وفي الثالث انا كل لله قانتون وفي الرابع انا كل لله ذاكرون وفي
الخامس انا كل لله شاكرون وفي السادس انا كل لله صابرون **ملخص**
این باب انکه انچه حکم خداوند عالم باصالة نازل فرموده موهبت است ان
قبل اوان برای من یظهره الله وکل بالتبع در ظل ظلال احکام الهیه وارد
میشوند وازانجمله اذن فرموده در نزد هر مولودی خبر دهی چنانچه صلوة
مرتفع کردد بر پنج تکبیر تا انکه اسم الله برای ذکر شود لعل اکر ماند ویوم
قیامت را درک کند از مؤمنین بمن یظهره الله کردد وهم در حین صعود او
بعد تمام خود حکم فرموده بشش تکبیر در صلوة واحدی تا انکه حد لا باشد
که مبدء ان انتها بوده ورجع انه الی الواواست لعل بیوم قیامت باول
من امن بمن یظهره الله ایمان اورد وشئونات ملکیه او را محتجب نکرداند
زیرا که این امر معاینت بر غیر موحدین صعب است چه بسا نفس
معروف نباشد وکل خود را معروف میداند چنانچه در ظهور فرقان
بعد از عروج شجره حقیقت در ایمان بان نفس هویت ثابت نماند
الا انچه ظاهر است وحال انکه کل باعمال قران عمل میکردند وحال انکه
حکم

حکم دون ایمان در حق انها در صدر اسلام جاری کشت از نزد همان
نفسی که نقطه بیان هم همین قسم تصور کن که هر کس داخل در باب شد
قبل از روی بصیرت نجات یافت باین عمل نه باعمال دیکر زیرا که ان
نفسی است که بدء کل شیء از او است بالله وعود کل شیء بسوی او است
بالله چه که نفوسی که ان حین ظهور شجره بیان نظر بعرفان خود نموده
واز ان محتجب کشتند وحال انکه عند الله کل مکلف بوده بانچه
مکلف شده اند ونزد خداوند اعلی وادنی سوا بوده وهست وامروز
که می‌بینی که کل مؤمنند بامیر المؤمنین ۴ بواسطه ان است که خلاف
ندیده ودر دون محبت او بزرگ نموده والا اکر همین نفوس صدر
اسلام می‌بودند همان ثلثی که در حدیث موضوع شده میدیدی
چنانچه در این کور که خداوند منت کذارد بر مؤمنین بعبد اسم رحمن
از برای او شئون محبت بهم رسیده واین بواسطه نفس نقطه بوده
که اکر باو منتهی میکشت امتحان مردم معلوم می‌شد که مؤمن خالص
اقل از کبریت احمر است امر صلوة از برای این است که اکر در یوم
قیامت واقع کردد محتجب نکردد وبعد کل اعتقاد نموده ولی ثمره در یوم
ظاهر میکردد که چه قدر صعب است بر من علی الارض که بنفسی که عقد
قمیص نداشته داخل در ایمان بخداوند شوند انچه که در امیر المؤمنین
شنیده خود مصمم نکشته ونادیده کنند طلا وعزا او را در نزد هیکل دیده
ما که یوم او واقع می‌شد خود در این ثلث می‌بودی انوقت صادق بودی

وحال انكه از زر سلمان و ابوذر و مقداد را ذكر لايق در حق
ايشان نموده اين است منع اختلاف در ظهور بي طوب
از براي نفسيكه ناظر باينجه جهت بران بحث ميكرد دستود كه انوقت
امر بان لمح بصر اكر من على الارض خواهند داخل در جنت ميكردند
بابواب ابهاء و مي بينند سعه صراط اكه اوسع است از ما بين سما
قابليات وارض مقبولات و در هر حال مراقب خود بوده كه در امتحانات
خداوندي نلغزيده و متمسك بحبل كشته كه هادي است كل
متقين را والله يبدع كل شيء بيديه وان الى الله كل يرجعون

الباب الثاني والعشر من الواحد الخامس

في دفن الاموات في احجار المرمر وحمل خواتيم العقيق في ايديهن
ملخص اين باب انكه چون اين جسد ظاهري عرش ان جسد باطني است
بانچه بران حكم ميكردد و انكه انكه متلذذ ميكردد يا متالم اوست بان (انهم محكوم بحكم ميكردد)
نفسي اين از اين جهت است كه خداوند انجهت انكه عرش ان جسد بوده
حكم فرموده در حق او بشتهاي حفظ او كه انچه سبب كره او كردد براو
وارد نيايد زيرا اكر جسد ذاتي بر عرش خود ناظر است بر اين جسد
واكر غير اين را مشاهده كند براو وارد ميايد انچه وارد ميايد از اين
جهت است كه امر باعظام واحترام ان بعنايت شده واذن داده شده
كه در بلور يا حجر مصيقل مستور كردد كه شيء كه سبب كره جسد
ذاتي او باشد در عرش خود ملاحظه ننمايد اين است ثمره اين امر

كذلك

كويا امر عزيزي كشتند واكر دو مثنا اين را مشاهده كنند

كذلك من الله على من يشاء من عباده انه هو المهيمن القيوم
واذن بخاتم عقيق داده شده كه از بركت اسم منقوش شده بران حرف
بران جسد ذاتي وارد نيايد وان نا محتجب و در ظل نور مستقر باشد
وهر كس بعد ان باشد خاتمي كه اسم الله براو منقوش باشد
اكر از مؤمنين بيبان است و عاملين بحدود ان حق است
بر خداوند كه او را داخل در جنات خود فرمايد و از فضل وجود
خود ان قدر بان كرامت فرمايد كه راضي شود ومن اصدق
من الله حديثا لو انتم بالله واياته توقنون ثمره اين حكم انكه چون عود كل
بسوي مظاهر تكبير ميكردد كه عنصر تراب ذكر مي شود در ان و منتهي
عروج تراب اول رتبه او حجر است تا انكه منتهاي رتبه صفا كه حد
بلوريت هست رسد كه انوقت اسم صمد در حق او ظاهر شود
لعل در حين عود كل در چنين اجساد جوهريه ذاتيه مستقر كردند
و مدل بر حق شوند بتكبير او والله يهدي من يشاء بامره عزيز منيع

الباب الثالث والعشر من الواحد الخامس

في بيان كتاب الوصية للاموات على ما امر في البيان ملخص اين باب انكه
هيچ فضلي من الله در حق عباد اعظم تر از اين نبوده كه اذن داده
ايشان را بعبادت خود و تعليم ايشان فرموده تسبيح و تحميد و توحيد و
و تكبير خود را و اذن داده كه در وقت موت كتاب وصيتي نوشته
شود متضمن بر اقرار بوحدانيت او و عدل و اين خلق و امر

از برای او است و اقرار بنقطه الهیه و حروف حی او و اظهار حب
بمظاهر اسماء و امثال او و استبعاد از انچه دوست
ندارد محبوب او و انچه که تمنا دارد از مقصود خود و امر نماید
که کتابرا برسانند بمن یظهره الله که اگر مشیت او تعلق گرفت بجواب او
همان است جوابیکه من الله در حق او نازل شده و حفظ ان
باورات او است که بید ابید الی من یظهره الله رسیده بر احسن حفظ
و الطف حسن زیرا که طول ظهوری تا ظهوری معین است و حفظ
ما بینهما نزد کل اسهل از هر شیء است ولی منتهای دقت نموده
که العیاذ بالله ظهور حق نشود و او محتجب ماند یا کتابیکه نزد او است نرساند
که این امر ظاهر است که در نزد ظهور حق هر نفسی بشیء مفتخر است
ولی نمیدانند که ما به افتخار او ان خودشان خلق است از ظهور قبل او
که در ظهور بعد خلق نسبت بخود نمیدهد از جهت علو ظهور خود
مثل ظهور رسول الله که ظهور عیسی را مقدمه ظهور خود کرد فرمود
و خود را بان ظهور معروف کل نفس نموده و اهل شبهه
نیست که اهل بیان بانچه دین ایشان ثابت شده کمال
ما ینبغی عمل کرده و میکنند ولی یوم اخذ نتیجه محل کلام است
مثل انکه کل در حین موت لا اله الا الله میگویند و میروند و در
این ظهور ظاهر عملت که بامر قبل او این کلمه را میگوید در حین
موت میگوید ولی مظهر این کلمه که مدل علی الله هست در جبلی

بغیر

بغیر حق مستور این است که کل اعمال هباء منثورا میگردد یعنی
قسم کل کتاب وصیت خواهید نوشت و شهادت از برای خدا
بوحدانیت خواهید داد و خواهید گفت لا اشرک بالله شیئا
ولی یوم ظهور خودتان مظهر شرکی است که نفی کرده اید و ملتفت
نیستید این است که بلی دفعه دین خود را باطل میکنید و مشعر
نمیگردید قدری ترحم بر خود نموده که عملی که میکنید از روی بصیرت
باشد لعل یوم قیامت توانید نجات یافت و بدانید که مبدء
این کتاب من الله هست و لیما نطق به النقطة و رجوع ان الی
الله است و لیما یرجع الی من یظهره الله چه بسا که مینویسید
ولی بکسیکه مینویسید نمی شناسید و او خود را بشما میشناساند
محتجبی که دین کل بر پا است و لی حجابهای انفس خودتان مانع
میگردد مثل اینکه امروز کل اهل قران بامر قبل او عمل میکنند ولی از
محقق امر محتجب مانده با وجودیکه محبت او امر قبل را مشاهده
مینمایند بنحو اشرف و ملتفت نمیشوند نه این است که التفاتشان کم است این
کلمات را می بینند ملتفت نمیشوند بلکه نزد خیال خود چنین گمان می کنند
که اگر ظهور حق شود اقرب خلق اند بسوی او ولی همین نفوس بعد ظهوری
هستند که در اخر ان ظهور باعلی درجات دین رسیده اند ولی باز
واقع میشود انچه واقع میشود و الله بصیر بما انتم تعملون

الباب الرابع و العشر من الواحد الخامس

هی النار و الهواء ثم الماء و التراب ثم کتاب الله ثم النقطة و اثارها
ثم ما قد ذکر الله علیه ستة و ستین مرة و ما یحققه الشمس و ما
یتبدل کینونیته ثم کل من یدخل فی ذلك الدین فان قطع النسبة عنهم
و اثبات النسبة الیهم یطهره ملخص این باب انکه خداوند عالم از فضل و جود
خود امر بمطهریت مظاهر معدوده فرموده که اگر نفسی کل ما علی الارض را
فدای داد سبیلی بر یکی از انها نداشت و کل بامر الله من عند الشجرة
از مطهرات گشته که حق و اقع امر الله مطهر است نه نفس شیء بلکه شیء
عرضی است از برای ان امر که ان امر بان شیء ظاهر میگردد کسیکه کلام او موجد
مطهرات است ببین که در حق عناصر جوهریه که مدل علی الله هست
چه میگویند اگر عن مذهب خود هم حکم میکردند سخنی بر ایشان وارد نمی امد
ولی خود از شدت احتیاط از بس که اب استعمال میکند مرکب میگردد
ولی بر حکم نفسیکه کلام او مطهر ماء است راضی نمیشود که حکم طهارت
کند مثل او مثل نفسی است که قتل سید الشهداء ع را متحمل می شود
ولی سؤال از دم بعوضه میکند این است حد این خلق حیوان اگر چه اسم
حیوانیت هم لایق نیست بایشان زیرا که حیوان ضرر بنفسی نمیرساند
ولی اینها ظاهر است که چه میکنند خداوند امر فرموده باین مطهرات
تا انکه دلیل باشد از برای طهارت من یظهره الله و ادلاء او و لکن
که نظر بشجره و مراد خداوند فرماید اگر کور قران میکردند امر بایجا نمیرسید
کوربیان هم خداوند عاقبت ایشانرا حفظ کند که از مقصود محتجب نمانند

فانا نطهره و کلما ینسب الیه ... عن غیر اهل ذلك الدین

تا بران امری وارد نسازند و الا شئون دین در هر ظهوری جای در
خود حق است مثل انکه ظهور رسول الله ص که شد هر کس داخل
دین اسلام شد شئون انرا دارد ولی نظر کن بچیز یکه این شئون در
ظل ان واقع می شود که ایمان باو باشد این است که هر کس شأنی را اگر
وا از مبدء محتجب مانده اگر علم مبدء از برای کسی هست و عمل باو موفق
گشت شئون دینیه و دنیویه در ان ظهور از برای او هست و الا
مانعی میکردد کانه لم یکن من قبل فی کتاب الله شیئا و مظاهری که
مطهر است اول ایمان ببیان است که مبدل میفرماید جسد او را
بطهارت و ثانی نفس خود کتاب الله هست همین قدر که تلقاء ایه
از ان واقع شد شیء که عینیت در او نباشد طاهر میگردد ثالث اسم الله هست
که شصت و شش مرتبه که الله اطهر بر شیء خوانده شود طاهر میگردد
چهارم قطع نسبت از غیر اهل بیان و وصل ان باهل بیان است پنجم
شجره حقیقت است در یوم ظهور او و کل اثار او ششم عناصر اربعه است
هفتم شمس است هشتم ما یبدل کینونیته که کل اینها در وقتی است که
عینیت در انها نباشد و دمی که از دهن می آید بواسطه خلال یا مسواک
اذن داده شده و عفو شده ولی در هر حال خداوند دوست میدارد مطهر نزد او
و هیچ شیء در بیان احب نزد خداوند نیست احب از طهارت و لطافت
و نظافت و پای حیوان که در بارش راه رود و داخل در حجره کردد عسر ان
برداشته شده و خداوند در بیان دوست میدارد که شاهد شود بر نفسی

دون روح و ریحان را دوست میدارد که کل با منتهای طهارت معنوی
و صوری در هر حال باشند که نفوس ایشان از خود ایشان کره نداشته باشند
چگونه در دیگری و باسی نیست بر نفسی مصلی اگر شعر حیوانی نزد او باشد
مثل اسبابی که از عزلت می اورند و ستهای آج و استخوان و امثال اینها
کل اینها از برای این است که مردم در سعهٔ رحمت خدا باشند لعل یوم
ظهور حق شاکر شوند او را بر احکام قبل او نه اینکه از برای یک شعری
احتیاط کنند و نماز خود را اعاده کنند ولی چنین فتوی بر محقق دین
پروا نکنند چنانچه هر کس در کور فرقان قبل بود این معنی را مشاهده نمود
که اینها شیکه بر اهل بیت ع ظلم نمودند مراعات دقایق دین را می نمودند
و هم چنین در کور بیان هر کس بوده بمنتهای کمال این مطلب را مشاهده
نموده که از برای یک مسئلهٔ جزئی فروع هزار بیت نوشته و طی هزار جای
تصدیق حق که اصل دین باو ثابت میگردد اگر نوشته بود نفی حیوانی
بود بلا مودتی و حال آنکه خلاف بر حق نوشته با این چنینها خود را از حق
محتجب نداشته و مغرور باین نقد سها نگشته که عند الله هباء منثورا
میگردد الا وقتیکه مفتون شود بایمان بحق گاه هست در بیتی در علم
اصول مخترع پانصد هزار بیت انشاء کند که کل شئونات احتیاط
دین خود را ملحوظ داشته ولی در تصدیق خدا و آیات او تامل میکند
و اگر نفسی تامل بود و خود خود را باطل کرده بود ولی اکتفا نمیکند
و بر کسیکه کلمهٔ توحید که اصل دین است از نجود او طالع گردد

کسب

کسب میکند آنچه که حیا میکند از ذکر او ای اهل بیان نکرده
آنچه اهل قرآن کردند اقلا بهر جا که عروج میکنید در مثال نفی حیوانی
واقع شوید که ضرر بنفسی نرسانید اگر نفع نتوانید رسانید لعل یوم ظهور
حق کسب نکنید آنچه که دین شما را بر باد دهد و خود ملتفت نشوید که
این است وصیت حق بکل و اگر کسی عمل کند در هیچ حال ضرر نبیند
زیرا که او شمس حقیقت عفو و غفران او شامل است کل خلق را
همین قدر که شاهد نشد بر نفسی بدون اظهار حب خود را از او لعل
از نجود و فضل خود او را داخل با یمان بخود فرماید و منت گذارد بر او
بذکر او اگر چه خود خبر نشود چنانچه در حین جزا در این قیامت نفوسیکه
از ایشان خیری ظاهر نشده بود نقطهٔ حقیقت اشیا از جزاء او بابا آن
خود و حال آنکه یکی در بحر بود و یکی در بر خدا دانا است که کی او خبر شود
از جزای حق او را   والله   یجزی المحسنین

الباب الخامس والعشر من الواحد الخامس

فی ان ما الذی انتم به تخلقون قد طهره الله فی الکتاب ملخص این باب
آنکه چونکه ملک نطفه است که لایق ذکر طهارت بر او شود و آنچه دلالت بر او
می کند از شموس متجلیه در مرایا از شمس جود او بذکر او کل اخذ او نند در ظل
او مستظل فرموده و اذن طهارت داده ولی دوست داشته و میدارد
که لطیف از آن را در منتهای کمال ظاهر سازند در مقام لبس نه در مقام
عسر و فتره آن اینکه کسی در حق آن نیز اعظم و ادلای او دون نظر طهارت نکنند

که کل مطهرات از بحر جود همین ظهر اولیه ظاهر میگردد در هر حال مراقب
بوده که بر هیچ نفسی از اهل بیان حکم غیر طهارت نشود که اگر کسی کند
خارج میشود از ایمان لعل بر مظاهر حق در ما بین الظهورین حزنی از
این جهة وارد نیاید چه قدر در قرآن غافل نموده از حکم خداوند و بر
نفوسیکه مدل علی الله بوده غیر حکم طهارت نموده و حال آنکه طهارت
نفوس مؤمنین از برکت وجود ایشان بوده مثل آنکه در ایامیکه خود در
عتبات بوده بر میکه مرحوم سید ره بمنزل آمده در حینی رجع صاحب منزل
امر بغسل یا بکه بدان نجره طهارت با و رسیده بود نمود و حال آنکه
در شریعت ایشان دو شیء یابس در حین اقتران کجا حکم بوده بر غیر
طهارت این است که از حکم دین خود تجاوز مینماید بزعم احتیاط
و حال آنکه اصل میبود چگونه که فرع باقی ماند ان یا عباد الله فاتقون

الباب السادس عشر من الواحد الخامس

فی ان الله ما لم یکن له عدل ما دامت الشمس مشرقة یحضر بین یدی الله
وان حین ما یغرب اذن من الله لکل نفس ان یملکه الی ان یطلع الشمس
من مشرقها فاذا لا یحل علیها ینبغی ان یرد الیه عدد الواحد لاموق ذلك
ان یستملك و الا لا یکلف بهذا وان کان من احد یخرج من بین یدی من صنعه
لم یکن له عدل فاذا قد عفی عنه فضلا من الله فی حقه ان کان غنیا
من ذلك و الا یلزم ان کان الله قد اغناه من ملکه من محل آخر لا یضطر
بهذا وان یضطر قد عفی عنه فضلا من الله علیه انه فضال کریم

ملخص

ملخص این باب آنکه اعظم چیزیکه خداوند دوست میدارد که در میان
اهل بیان ظاهر شود حب ایشان بعضی بعضی را و هر چه ایشان در
مقامات معرفت یا اصول یا فروع یا ظاهر یا باطن یا اول یا آخر ترقی
یا تنزل نمایند رد یکدیگر نکنند زیراکه هر کس داخل در بیان شد مؤمن است
در هر مقام که واقف هست خوب است و اگر نفسی در بیان رد نفسی از
اهل بیان کند بر او واجب میگردد نوزده پنج مثقال از ذهب که بدهد
بسوی من یظهره الله نه غیر او و کسی را نمیرسد که از او مطالبه کند الا
با و بلکه ما بین خود و خدا بر ذمه او تعلق میگیرد از شمس حقیقت میخواهد
عفو میفرماید میخواهد اخذ میکند مراد خداوند از این حد این است
که کسی جرئت نکند در بیان که رد نفسی کند بلکه رد نمودن ایمان و الا در حیات
هر کس بقدر مقام او ظاهر است و هر کس در هر موقفی که هست اگر از
برای خدا است محمود است در فعل خود چه کسیکه در ادنی مسئله
فروع واقع شود و چه کسیکه در اعلی مسئله اصول واقف گردد لعل یوم
ظهور حق کسی حرفی ذکر محبت در حق آن نیر اعظم راضی نگردد لعل یوم
باین واسطه اهل بیان در یوم قیامت هلاک نشوند و بحب او که
کل ایمان است نجات یابند و چونکه او است ایر لیس کمثله شیء خداوند
از این جهة امر فرموده که هر شیء که در ملك او باین حد رسد از برای
او باشد و ما دامیکه شمس حقیقت مشرق است بر کسی حلال نیست
آنچه که لایق او است از ملک او الا با اذن او و بعد از ادای مظاهر واحد

از او و ان حین غروب اذن داده شده بر مؤمنین که آن مثل او و خود
مستملک شوند و متذکر شوند محبوب خود را الی حین ظهور و حین ظهور
حلال نیست بر کسی قدر تسع تسع عشر عشر تا سیر صبر را الا و آنکه
رد کند بمالک آن او آن ملک او است و آنچه که بمقام کمال رسیده من کل ما قد بلغ الی
منتهی حده من عدد الواحد اذ فوق ذلک فقد اذن لکم من حوره قبل ظهوره
ومن لم یوف بامر الله یوم ظهوره بالحق ان یمنع قلم لیبلغ عدل فضله فرض
خمس و تسعین مثقالا من ذهب لئلا یقدر ان یحتجب عن امر الله من احد
ان یسبق فی دینه و اذن داده شده از برای صانعی که در ملک حول
ملک صنعت از او ظاهر میگردد که بر او شیء نباشد تا آنکه کل در رحمت
او مستقر باشند و هر وقت که مالک شود باید در حین ظهور رد کند
بمالک او و هر کس دوست داشته که اطاعت خداوند نماید در امر او
خواهد نمود کدام عز از این عظیم تر است که ملوکی با طاعت بمالک خود
مفتخر گردد و این نیست الا از فضل او که اذن داده بر خلق خود و الا
او غنی مطلق بوده از ماسوای خود بنفس خود و کل از جود او
خلق شده و نزد دو کف فضل و عدل او هستند و لله ما فی
السموات والارض و ما بینهما والله غنی منیع ثمر این است که آن
نفسیکه منع میکند از برای غیرهم منع کند بلکه هیچ نفسی در هیچ
شأن نمیخواهد عمل کند الا از برای خداوند الا و آنکه محتجب میگردد
در نزد هر ظهوری عرفان رضای او را این است که باطل میگردد
آنچه

آنچه که بگمان لله میکند و الا چیزی که باطل میگردد از ملک خداوند
بیرون نرفته و لله است کل شیء و از این است که هر چه بر حق وارد
می آید از او است و از برای او قصد می شود ولی چون صاحب او
محتجب گشته بر او وارد می آید ثمر این است که در حین احتجاب حجة الله
در حق او بالغ نباشد که اگر حجت در حق او بالغ نبود محکوم بحکم نفی نیست
در حین ظهور رسول الله حجة الله بر اهل انجیل بالغ بود و موعود ایشان
همان حجت دین ایشان ظاهر ولی چون محتجب مانده باطل گشته اگر
چه آنها بر قلب خود خطور نمیدهند که موعود عیسی آمده باشد و
ایشان ایمان نیاورده باشند و حال آنکه امر ظاهر است این قسم میگردد
که در نزد هر ظهور حق سلسله قبل ظهور بگمان احتیاط و اجتهاد خود در
دین خود محتجب میمانند و خداوند منت میگذارد بر هر که خواهد بهدایت
خود زیرا که آن هدایت اعز تر است نزد خداوند از هر چیز زیرا که
هر چیز که باشد و او نباشد گویا هیچ چیز نبوده و نیست و هر که
او باشد و هیچ نباشد چیزی از برای او منقوص نبوده و نیست فان
او در جنت آنچه با او وعده شده خواهد رسید زیرا که خلق جنت را
مثل خلق کل شیء فرض کن آنچه ما یمکن در امکان او است خداوند
در او خلق میفرماید زیرا که او بوده بر هر شیء قدیر و بکل شیء محیط
و ما من اله الا الله انا کل له مخلصون

الباب السابع والعشر من الواحد الخامس

فی ذکر الواجب فی کل شهر بان یذکر الله فی کل یوم خمس وتسعین مرة
الله ابهی فی یوم الاول الله اعظم وفی الثانی الی ان ینتهی بالله اقدم
فی یوم التاسع والعشر اخر یوم الشهر ملخّص این باب انکه از طلوع شمس
تا غروب ان خداوند اذن فرموده هر نفسی را که بود و نوزده مرتبه بگوید
الله ابهی یا الله اعظم یا الله اظهر یا الله انور یا الله اکبر یا امثال
این نوع کلمات منتظر لعل در یوم قیامت از برکت تلاوت این
اسماء مقدسه بشرف هدایت نیر اعظم وطلعت قدم فائز گردد و
نواند در این نور هدایت حروف حی مهتدی کردد نه اینکه این اسماء را
بخواند وان ادلاء را بوان محتجب کردد زیرا که مثل این اسماء مثل کینونات
ادلاء علی الله هست همین قسم که این حروف دلالت میکند بر اینکه
خداوند اعظم از این است که وصف کرده شود همین قسم این کینونات
دلالت میکند بر اینکه خداوند اعظم از این است که نعت کرده شود
نه این است که حروف واحد از حد مثالیت خود بجاوز نمایند زیرا که
سبیلی از برای احدی بسوی ذات ازل نبوده و نیست وانچه در امکان
ممکن خلق اواست وحروف واحد ادلاء اسماء او هستند بر خلق او
که در انها دیده نمی شود الا الله وحده وحده ودر مقامی که انها دیده میشوند
خلق الله اند ودر مقامی که دیده نشود در ایشان الا الله انوقت حروف
حق اند ان یا عباد الله تتقون که در انها غلو نموده اگرچه غلو کنند
نتوانند ادراک کنند ایشانرا وهرچه دنو کنند در حق ایشان
در اقرار

در اقرار عبودیت ایشان بوده وهست ولی غلو ایشان ثمرات
افئده ایشان هست که دلالت نمیکند الا علی الله وحده از این
جهت حروف تسبیح وتحمید وتهلیل وتکبیر خداوند عالم
ایشانرا قرار داده نه در حین تکبیر نظر کنی بایشان که همین نظر
محتجب میکردی بل همین قسم که در حروف الله اکبر نمی بینی الا الله را
در ان کینونات هم مشاهده نمیشود الا الله قل کل خلق لله وکل الیه عابدون

الباب الثامن والعشر من الواحد الخامس

فی البیع والشری اذا تحقق الرضا بینهما بای نحو کان ولو کان بنفس العمل
یصح البیع والشری من صغیر او کبیر ویجوز التنزیل بین من یتجر
علی ما یرضی بین المشتری والبایع وهو الی اجل علی ثمنها وان
ینقص لدیها آ ملخّص این باب انکه خداوند اذن فرموده در بیع
وشری بتحقق رضا بینهما واذن فرموده صغیر وکبیر وحر و
مملوک را همین قدر که استعلام رضا شود از طرفین بیع وشری
صحیح میکردد در بیان اگرچه باشاره یا بنفس عمل باشد واذن
فرموده خداوند تجار را در تنزیلی که در اب است امروز ما بین ایشان
وبر انکه تناقص وتزاید باجل در معاملات خود قرار دهند
تا انکه کل در سعه فضل ورحمت حق شاکر باشند لعل در یوم
ظهور حق در بیع این سمی حقیقت وشرای ما دون او بلو برضای
او ونفوس خود ایشان واقع کردد لعل بذلک ینجی یومئذ کل العاملون

الباب التاسع والعشر من الواحد الخامس

فی بیان ان المثقال تسعة عشر حمص وان بهاء تسعة عشر حمص من
الذهب عشرة الف دینار و بهاء تسعة عشر حمصا من الفضة الف
دینار ومن نقص لم یکن علیه شیء ومن لم یکمل عنده علیه الحول ولم
یبلغ مقدارها علی عدد حروف الطاء حین اخذ البهاء خمسمائة وان بعین
مثقالا مثل ذلک فاذا بعد ذلک من کل مثقال ذهب خمسمائة ومن
الفضة خمسین یؤتی ملک البیان ان لم یتجاوز حدوده وما له ان
یسئل الا ان یاتی من نفسه لعل بذلک یبصر من یظهره الله ویکون
بذلک من الشاکرین ملخص این باب آنکه خداوند بوده خالق خلق و مالک
خود و از اینکه ملک او در نزد غیر موحد نباشد اذن داده بر آنکه کل
بکسیکه والی ایشان است در حضرت دین ایشان هرگاه بلغ حول گذشت
و مقدار آن از پانصد و چهل مثقال گذشت و واحدی مصغو نشد
بدید مؤمنین که بنوزده مشیت رسیده باشد بر آنکه از هر مثقال
ذهب که نوزده نخود باشد پانصد دینار و از هر مثقال نقره که
نوزده نخود است پنجاه دینار بملک بیان داده شود لعل در یوم ظهور
من یظهره الله از بحر جود او مستغنی گشته و بر او حزنی وارد نیاید
اگرچه غنی امور کل بجود او باشد و این از حقوق الله بوده از برای
من یظهره الله که در آن سر قاف نزد او لولا لباب مشهود است و لی
از برای منتظرین ظهور خود را اذن داده لعل در آن وقت حزنی بر او

وارد

وارد نیاید و مضطر نگردد که از حدود الله تجاوز نماید و نفسی
از او محزون گردد چه آنکه در بیان هیچ عبادتی نزد خداوند
محبوبتر نبوده از نفع نفسی بنفسی اگرچه بادخال سروری در قلب او باشد
و هیچ عملی ابغض تر نبوده بضر نفسی نفسی را اگرچه بادخال حزنی در قلب
او باشد نظر این است که باسم او کنند آنچه میکنند و یوم ظهور او اسمش را
احتیاط کنند اشد و در تصدیق او تامل کنند مثل آنکه امروز آنچه ما علی
الارض است باسم همان مشیت اولیه که در هر ظهوری باسم بنی از ظهور
ظاهر گشته میکنند آنچه میکنند ولی ظاهر است در این ظهور که کل
ظهورات نزد او شیئی است چه واقع شد بلکه آنچه ضرر از منسوبین بظهور
قبل او ظاهر گشت از منسوبین بظهور قبل قبل او ظاهر نگشت اگر اهل آن
تصدیق نکرده ضری هم بر شیعیان او وارد نیاورده ولی از مدعیان
انتساب ظهور قبل او ظاهر است و اگر کل عدالت او را مشاهده نمایند
شبهه نیست که در اطاعت محبوب خود مؤمنین بحق ادای تکلیف خود را
خواهند نمود اگرچه در این ظهور بر خیط رضاء الله حرکت کنند از فتح
ما علی الارض مستغنی میگردد که بر مستظلین در ملک خود هست کذا رد
و از حقوق الله بر ایشان عفو فرماید زیرا اگر این قدر را از برای خداوند
ما علی الارض بوده و هست که اگر کل در حضرت او قدم گذارند کل
مستغنی شوند و از آن داده شده که مقدار هر مثقال ذهب نوزده
نخود گردد و هم چنین فضه و بهاء هر دو بآنچه ظاهر است امروز

واگر خواهند صرف نمایند هر یکی را بنوزده صرف شود که بر ایدی
مؤمنین ببیان عین فضه و ذهب منقلب نگردد تا آنکه کل در سعه
فضل حق شاکر گردند و در این حکم اسرار حکمت نزد اولوا الافئده مخزون
گشته که اگر کسی از روی بصیرت نظر کند کل اسرار توحید را بعین یقین
مشاهده میکند و در حینیکه هیچ اخذ نشده حدهای را در مقام خود
درجائی که بیان فاق شده در ظل ما یشعون داخل ورده اگرچه
از برای تجار در این حکم در بهاء ذهب و فضه امور نقصی ظاهر است
ولی بعد انجریان مرتفع میگردد و اگر بوزنه کسی بوده یکتومان بر او است
که بیست و هشت نخود بدهد بنرخ بهاء از او هم چنین در ذهب بیست
نخود دهد بنرخ بهاء از او الا آنکه هیچ بیع و شری نشود کل اینها از
برای اینست که نفسی در سبیل حق محزون نگردد در یوم بطون
ان لعل در حین ظهور امری واقع نشود که خلق نار گردد در
نفوسی که در بیان حکم ایمان بر انها شده والله یهدی من یشاء
الی صراط حق یقین هیچ جنتی از نفس عمل با وامر الله اعلی تر نبوده
نزد موحدین و هیچ ناری اشد از تجاوز از حد الله و تعدی
نفسی بر نفسی نبوده اگرچه بقدر خردلی باشد در نزد عالمین عاملین خرل
بالله و آیات والله یفصل یوم القیمة بین الکل بالحق و انا کل من فضله سائلون

الباب الاول من الواحد السادس

فی نظم البیان لا ینبغی علی تسعة عشر جلدا یکتبن فی ثلثة الاولی

الایات

الایات و الاربعة المناجات و الستة التفاسیر و ستة صور
العلمیة و انما الابواب فی کل ذلک من الواحد الی اسم المستغاث
وان یکون مع کل نفس صحیفة لو لم یکن من اقل عدد الالف خیر له من الایات
لیتلون به کیف یشاء و انما البیت ثلثین حرفا و انما الاعراب عشرة یجب

ملخص این باب آنکه هیچ شیء نزد خداوند محبوب تر از اعتدال نیست
حتی آنکه اگر کسی ارضی را مالک باشد اگر خواهد در حق او اعتدال ظاهر
نماید باید بر نهجی باشد که صاحب اسطرلاب با منتهای دقت نظر اگر
نظر کند بقدر رأس کر شیء او لا از آن زیاده نبیند جائیکه در ارض
چنین محبوب خداوند باشد چگونه است در مواقعی که توان اعتدال را
ظاهر کرد و اذن فرموده خداوند در نظم بیان بر اینکه از نوزده جلد
زیاده نگردد و در کل با منتهای اعتدال و نظم و ترتیب ثبت گردد که اگر
کسی نظر کند در آخر آن یک حرف از اول آن زیاده نبیند در این است
که این قسم امر شده ولی این در منتهای مقام اعتدال است که در کرسی شود
بلکه اعدل از این هم در علم خداوند گذشته که ملاحظه اعداد حروف نیز
شود که این قسم در حق خلق ممکن نیست بکل اخبر نازل شده و نزد در اول
و نزد در ثانی امر نشده و اسم بیان بحقیقت اولیه اطلاق بر آیات
وحده میگردد زیرا که اوست حجت عظمی و بینه کبری که دلالت نمی کند
الا علی الله وحده و در حقیقت ثانویه اطلاق بمناجات و در ثالث
بتفاسیر و در رابع بکلمات علمیه و در خامس بکلمات فارسیه میگردد

وفی کل در ظل ایات در اخر هم مستور است ولی چون کل نتوانند
درک نمود ذکر نشده و مراد از این ترتیب این است که در یوم ظهور
صاحب بیان کل کینونات مشابه با حروف واحد گشته باشند
و در بحر وحدانیت ساری باشند لعل یوم ظهور حق توانند بضیاء
شمس حقیقت مستضیئ گردند و بقرب افئده خود نزد ذات نیر اعظم
حاضر شوند بدون شئون دینیه و دنیویه که ظاهر است و در هر یک
اگر ان کل مراتب خمس نکو شود بر منتهای اعتدال محبوب است نزد حق
اگرچه در ثلث اول ماء غیر اسن جاری است و در رباع بعد لبن لم
یتغیر طعمه و در ستة بعد خمر توحید و در ستة بعد ماینکو فی الرکن
التکبیر جاری ولی در هر یک کل ظاهر و باطن بوده و هست بلکه در هر
حرف ناظر مشاهده میکند بلکه در هر نقطه چنانچه ان ذات ارکان
اربعه است در صورت دلیل است بر مثال کینونیت ان ولی نظر این است
که در این واحد غیر واحد دیده شود که اگر یکی خرید کرد عشری میکرد
نه اثنین سر ان اینکه در این واحد دیده نمیشود الا مثال واحد بلا عدد
از اینجهت است که بقرب فؤاد خود نزد واحد اول نتوانند حاضر شد
در اول ظهور قیامت نظر کن در بیان اگرچه امر شده که مجلد شود
ولی کل ان صبر ظهور یک ماه بوده که در کل این حروف واحد همان
حیوان است نظر این است که خالق غیر الله یا رازق دون آن یا ممیت
یا محیی سوای او باشد بلکه این واحد اول خلق او است که دلالت میکند

در صقع

در صقع امکان بوحدانیت که ممکن است که در امکان ظاهر
شود والا ان وحدانیت ذات لا یعرف بوده و هست و مقترن
بذکری نمیگردد و اوف داخل عد دینویه و نیست و معروف نمیگردد
بهند سر و ثمره این نظم انکه در یوم قیامت لعل کل موقنین
ببیان بهدایت حروف واحد مهتدی گردند ولی معرض نگشته
بحب نقطه و حروف حی که اثر نور روز امتحان است اگر کسی ان
نقطه و ان حروف را دوست داشت و بهدایت انها مهتدی
گشت دلیل است که این نقطه و حروف را دوست داشته
والا نظر کن چه قدر نقطه قران و حروف حی ان را مدعی دوستی
وطاعتند و حال انکه از هزار یک داخل ولایت این نقطه و حروف نگشته
در ان ظهور هم مثل این ظهور فرض کن و مراقب باش که مستحی در ان
روز محجوب نگردی که کل بیان و ارواح ان در نزد من یظهره الله مثل
حدیقه الیست در کف او چنانچه امروز کل قران و ارواح ان اگر
ان نقطه بیان بلی در حق کل نازل شود در رحمت حق بوده و هستند
واگر لا جاری کرد حکم ان ظاهر نظر کن ببین که از حدیقه هم خفیف تر
هست یا نه این است حکم واقع عند الله اگرچه در ظاهر حرفی هزاران
هزاران نفوس مستظللند که هر یک بامری از اوامر قران مفتخر و معززند
ولی کل بهمان یک خیط قائم است که اوفی بر بید منزل قران بوده نه
بر بید عنوان تصور کن که اگر رسول خداوند یک ایه نازل فرموده بود

که کل مؤمنین بانجیل داخل در رحمت شدند کی میتوانست حکم بدون رحمت
در حق او انشا کند و حال انکه احصا نتوان کرد بعضی از انفار احکام را که
رسد بکل و همین قدر هم که نفرمود و حکم دون ان فرمود نظر کن
که چه قدر در حد خود مانده اند این است چو هر کل علم که بیک بلی
زنده میکردند و بیک لای او کل فانی میکردند بحق نه بشئون که
تصور کنند بقهر یا بغلبه یا بشئون دیگر که متصور است بلکه بحکم
حکم حق است که موقن ان متصور نه که بر صرف کما هی کل شیء جاری
میکرد در منتهای جد و جهد خود را فرموده که در یوم ظهور حق از
کلمات او بر او احتجاج نکرده که کل بیان کلام ظهور قبل او است و او
عالمتر بانچه نازل فرموده از کل خلق زیرا که روح کل در قبضه او است
و در نزد کل نیست الا شیئی اگر بر حق مستقر باشند و الا که لایق
ذکر نیست چنانچه اگر امروز کسی افلاطون زمان باشد در هر علمی اگر
تصدیق نکند حق را ایا ثمری خواهد بخشید او را علم او سبحان الله
عن ذلک بلکه از برای او علم نبوده و علم او ان است که علم بخدا و رسول
و مظاهر امر و مظاهر حکم ان باشد و ما دون ان اطلاق علم اولوا الافئده
نمایند چنانچه در زمان عیسی ظاهر باین اسم همین قدر که اقرار
بنبوت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام نکرد ثمری نبخشید در حق او
و هم چنین تصور کن نزد ظهور من یظهره الله که اگر کل اهل بیان در
جوهر علم مثل او گردند ثمری نبخشد الا بتصدیق باو فلتعتبرن ان یا اولی

العلم

فلتعتبرن ان یا اولی العلم ثم ایاه تتقون و در نظم ایات ترتیب ان سوره
بسوره از یک ایه گرفته تا باسم مستغاث منتهی گردد و سزاوار است
که در نزد هر نفسی یک صحیفه که اقلا هزار بیت باشد از شئون بیان هر کس
بانچه مستطاع است و هر حرف یک بیت و با اعراب چهل حرف محسوب میگردد
و مثل کل بیان مثل جوهری است که کسی نزد کسی امانت گذارد و در یوم ظهور
من یظهره الله اگر از کل خواهد اخذ نماید بانچه باشان داده قدر شیئی صبر
نمایند نه اینکه یکی بمسئله فروع ان محتجب گردد و یکی باصول ان و یکی بشئون
حکم و یکی بشئون عن بلکه کل از او است و راجع باو میگردد او را شناخته
بایات او و احتیاط در عرفان او نکرده که بقبه همان در نار محتجب خواهید بود
و اگر در ما بین خود و خدا تامل میکنید همانا نیست که ما بین خود و خدا بان توجه
میکنید مثال او است که در افئده شما است باو از او محتجب نگردید
و بشناسید کسی را که از برای عرفان او خلق شده اید و مراقب بوده که اگر
او بشناساند خود را باسم خود ولی بشئون دیگر بایات خود و شناساند
کل را که بر هیچ کسی بقدر شیئی حجت نباشد که هست کسی در بیت خود
نشسته و در بیان ناظر است که رسول او بر او وارد میگردد با کتاب او
و چون بصیر نبوده در دین خود یقین نمیکند و فی الحین داخل نار میگردد
و حال انکه بیان که بان عمل میکرده از نفس او بوده و کتابیکه بر او نازل
فرموده بایات خود اعظم از ان است نزد او زیرا که ان موهبه خداوند است
در اخرت باو که اعظم تر است نزد خداوند از ظهورات قبلیکه بر او نازل

فرموده از مکمن خود و غیب خود مثل امروز نگشته که در نزد هر نفسی
قرآنی هست که باو منتدین بدین اسلام است ولی از منزل و منزل علیه
محتجب است چه بسا قرآن او هزار مثقال ذهب است ولی بشیء
از منزل و منزل علیه محتجب میگردد که اگر بداند راضی میشود که
کاش خلق نشده بود که از ثمره وجود خود بی نصیب گردد که کمال
دقت را نموده که صراط ادق از هر شیء است ولی بعلم بان اوسع
از هر شیء است والله یبدء کل شیء ثم یعیده قل انتم بما نزل الله فی البیان
لتوقنون و علم بیان منوط است بعلم نزول آن از اول آن تا آخر آن
زیرا که آنچه در اول نازل شده طبق احکام قرآنیه است و بعد
مقادیر بیانیه در آن ظاهر گشته نه این است که باول آن تا آخر محتجب گردند
یا با آخر ناظر شده و نظر در اول ننموده بلکه هر حرفی در مقام خود دال تا
و نور در صقع خود مذکور بوده و هست ولی هر چه بدیع تر میگردد
مراد الهی در آن ظاهرتر است و کل بیان قول نقطه حقیقت است چنانچه
کل دین عرفان او است و علم باو امر او والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثانی من الواحد السادس

فی ان حکم البئر حکم الکر وقد ارتفع حکم الکر وامر الکل بماء طاهر وان الماء
طهر طاهر مطهر فی نفسه لنفسه و لغیره بنفسه اذا لم یتغیر الثلث فی ان
حکم بعضه کله وبالعکس ملخص این باب آنکه خداوند عالم بجود و فضل
خود حکم ماء کاسی را مثل ماء کثیر فرموده تا آنکه کل در سعه فضل و رحمت

او باشند

او باشند و آنچه قبل در بئر بما یقع فیه عمل مینمودند مرتفع فرموده
ولی در هر حال دوست داشته که در هیچ ارضی نباشد که در آنجا
عبادی ساکن باشند مگر آنکه حوضی از ماء باشد که تلطیف و
تطهیر سهل باشد و هیچ بیتی نیست که در او حوض بنا شود
مگر آنکه ملائکه در آن عبور میکنند اگر امر از قبل الله شود بکره عبور
مینمایند کل اهل بیان در این فضل دقت نموده که از نفسی ممنوع نگردد
و سر بیان حکم طهارت در این ماء ظاهر نشده الا بحکم ماء بحر توحید
که همین قسم که یک قطره از مدل علی الله هست و ماء بنفسه طهور و طاهر
و مطهر بوده و هست و در حین تطهیر استیلاء ماء بر آن شیء بعد است
از وقوع آن شیء در آن زیرا که در آن که ظاهر است و در اول تفع
نظر نموده که کل تطهیر در قول الله بوده که بواسطه ماء طاهر میگردد
و اگر در یوم ظهور حق حکم فرماید بطهارت شیء مستحجب ندانسته
که قول او مطهر است نه نفس شیء اگرچه ظهور او ممنوع نشود الا بامر او گویا
دیده میشود که کل اهل بیان بطهارت حکم قبل او در ماء با منتهای
اجتهاد عمل مینمایند ولی در یوم ظهور از همان شئون محتجب میگردند
مثل آنکه امروز ظاهر است ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند
که در طهارت جسد خود بماء جسدی منتهای جد و اجتهاد میکنند
و در طهارت جسد ذاتی بماء توحید محتجب میگردند که طاهر کنند
خود را مثل آنکه در هر فؤادی که حب غیر الله در آن باشد طاهر نیست

عندالله و هم چنین هر روح و نفس و جسد یکه حب دون حروف واحد
و من یحبهم در او باشد طاهر نیست عندالله زیرا که حکم طهارت
جسد بر طهارت جسد ذاتی میگردد نه کون باعیان طاهر میگردد
نزد غیر ان که اگر غیر این بود امروز هیچ ملتی از ملت نصاری در
ظاهر جسد تلطیف زیاده نمینمایند و حال انکه حکم انها ظاهر است
و همین قسم حین ظهور من یظهره الله طاهر نموده کل خود را با یمان
باو که اگر نمودی هزار مرتبه در بحر داخل شوید و خارج شوید حکم طهارت
جسدی نمیشود چگونه نزد ذات کرده باین تقدسات از حق محجوب نگشته
چنانچه امروز محجوب هستند در طهارت ظاهر جسد چنین محتاط است
که عدیل ندارد و پنجاه هزار بیت در او تصنیف مینمایند ولی در حکم جای
تامل در ان طهارت کینونیت او را مبدل میکنند از حکم طهارت بر او
نمیکنند بلکه فتوی میدهند بر انچه قلم حیا میکند که بر ان جاری کرده منتهای
دقت را نموده که نه از ظاهر محتجب گردید و نه از باطن بلکه هر دو را با
منتهای کمال داشته باشید لعل در یوم ظهور حق توانید بضیاء
شمس مستضیئ گردید و اگر ان شمس حقیقت در انی با انچه منصوص است
حکم طهارت نماید در هر چه که حکم شود بر کل حق است که اطاعت
نموده عمل نمایند زیرا که انچه امروز میکنند از امر قبل او است و نزد او
در هر حال مبدء امر سواء است و حکم بعض از ماء حکم کل او است
و جاری نمودن ان بر شئی که عینیت بر ان باقی نمانده باشد

دو مرتبه طاهر میکند انرا ولی در وقوع ان در ماء یکمرتبه کافی است
اگر ماء باشد که نفسی بر ان کرهی نداشته باشد در قلت والا بچنین
مائی محبوب نیست تطهیر و اگر مائی شئ دون طاهری او را متغیر
کند محبوب نیست استعمال از ان و حکم طهارت از نفس ماء مرتفع
نمیگردد الا انکه حکم ماء در او نمیشود و از شئ طاهر اگر چه متغیر گردد
طاهر است و اگر مخلوط بتراب گردد حکم مضاف باو نمیشود و با ماء
مضاف تطهیر جایز نیست تا انکه اغنیاء بر فقراء اظهار ارتفاع
ننمایند و الا نزد خداوند امر اقرب از لمح بصر است ولی هیچ شئ محبوب تر
نزد خداوند نیست از انکه ماء را با منتهای طهارت حفظ نمایند
که اگر علی احاطه کند که این ماء کاسی بر ارض غیر طاهری گذشته
بر قلب مؤمن لطیف گوارا نمی اید و انچه بعد از تغییر حکم بطهارت شده
جهة ستر کل است و الا کلام نفسی است که میل کند بقرب بان تا انکه
بتطهیر رسد و نزد خداوند محبوب نیست دقت در طهارت را که مورث
امری میگردد که حزن در بان نفسی میرساند بلکه نفس مؤمن اجل تر است
از انکه شئ او را متغیر سازد بلکه او امر طهارت کل را از برای انکه نفوس
تربیت شوند بر شان لطافت و طهارت بشانی که هیچ نفسی از نفس
خود بشئ مکروه نگردد چگونه رسد بدیگری لعل در یوم ظهور الله
واقع شود و کره از او مشاهد نشود که دون رضای او دون رضای
خدا است و رضای او رضای خدا است و در هر حال سزاوار است

که مؤمن بعواطر قوه شامه خود را حفظ نماید که آنچه بدون حب استشمام ننماید و هم چنین در سیر خود روایح دون مؤمنین را استشمام ننماید که از رضای محبوب خود باز ماند و ملتفت نشود

قل انما الماء یطهرکم باذن ربکم ان یا عباد الله فاشکرون

الباب الثالث من الواحد السادس

فی ان الله قد حکم بان یبنوا عباده فی کل قریة من بیت حق ملخص این باب آنکه اگر در این ظهور چون واقع شد آنچه واقع شد و کل از برکت حکم رسول الله ۲۹ باین نعمت متلطف بوده اند و در حق مبدء حکم راضی شدند آنچه ظاهر است از این جهة امر شده در بیان که هیچ بر آن ساکن نگردند الا آنکه در آن محل تلطیفی بنا کنند بنحویکه اگر یومی مؤمنی مبتلا گردد تواند بمنتهای حد تلطیف عمل نماید در دین بیان زیرا که در آن مقعد یکه امر شده در تلطیف در او امر دیگر نشده و نهی شده که کسی شیء را با نقص ظاهر فرماید با آنکه اقتدار بر کمال آن داشته باشد مثلا اگر کسی بنای عمارتی گذارد و از ابکمال آنچه در آن ممکن است نرساند هیچ اثر بر آن شیء نمیگذارد مگر آنکه ملائکه طلب نقمت میکنند از خداوند بر او بلکه ذرات آن بناء هم طلب میکنند زیرا که هر شیء در حد خود وصول الی ما ینتهی در حد خود را تمنا دارد و همین قدر اگر کسی مقتدر شد و در حق آن ظاهر نکرد از او سؤال میشود لعل اگر یومی شمس حقیقت در ظهور اخرت بر کند رد بارضی مشاهده

طاعت خود را از مؤمنین بخود نماید و امر شده بر این دین ابوابیکه ما یتعلق هر مقامی است بنحوی ظاهر سازند که انسان طویل تواند بلاخفض رأس خود داخل گردد و در هر یوم هر شأنی که باو مرتفع میگردد مفاعل کاری است که ظاهر نماید لعل در یوم ظهور حق شیء که سبب حزن گردد در ملک او مشاهده نشود زیرا که ثمرات ظهور قبل و آنچه بر او گذشته از سنین باید در یوم قیامت ظاهر گردد و در ظهور من یظهره الله خداوند عالم است که در چه حد آن سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدء ظهور تا عدد واحد مراعی بوده که در هر سنه اظهار ایمان بحروف ظاهر گردد از کل خلق که بعد از آن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الا بظهور بعد چنانچه در این ظهور هر کس بود مشاهده در این امر نموده که ثمرات هزار و دویست و هفتاد سال را آنکه آوردند از حد باب تجاوز نماید و اگر موقن نگشت با اظهار ثمره وجود خود خود بنفسه محتجب ماند ولیکن در ظهور حق منتهای سرعت نموده که امر الله اسرع است از هر شیء و در حین استماع ظهور که علی ما یمکن ثمرات بیان را ظاهر نموده که اگر قدر لمحه فصل بهم رساند محو میگردد کل آنچه کرده و نباشد که از او مقبول نشود الا آنکه در ثمره بعد ظاهر شود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

الباب الرابع من الواحد السادس

ما اذن الله ان یسکن علی مقطع الخمس عشر حروف البیان و ان طال علیه الزمان

ملخص این باب آنکه همین قسم که خداوند عالم جوهر از هر شیء اخذ میفرماید کذلک در ظهور حروف هاء جواهر ارض را اخذ فرموده و در حدود هاء قرار داده زیرا که اشراق این کلمه بر این حدود خمسه اول بر ظاهر گشت تا مواقع دیگر بلکه از این قطع بقطع دیگر سرایت کرد همین قسم که انفس در این اراضی سبیل هدایت انفس شدند همین قسم هم در اراضی امر الله نزد اولو العلم ظاهر است و در پنج مراتب توحید افئده اهل آن معارج الی الله هستند در ارض فاء مظاهر توحید ان لا اله الا هو در مرایای افئده مسبحین مشرق میگردد و در عین مظاهر توحید ان لا اله الا انا در افئده ممجدین و در الف مظاهر توحید ان لا اله الا الله در افئده موحدین و در حاء مظاهر افئده مکبرین و در میم مظاهر افئده معظمین در مرایای لا اله الا الذی خلق کل شیء بامره مستضیء اگر چه در هر ارضی کل این مراتب ظاهر است بلکه در هر ذره ولی حکم بر ظهور است و ایصال مدد از مبدء تا آنکه اهل آن توانند بر جوهر کلیه صعود نمایند و بجنات خمسه در اسماء خمسه و بحدود هاء در هیکل انسانی تعبیر میگردد که اگر کسی نظر کند در کل ارض خطوط هاء را در این خمسی ملاحظه میکند ولی این حکم مستقر است الی ظهور من یظهره الله آن وقت از محل اشراق مبدء میگردد زیرا که در ظهور فرقان مکه مبدء اشراق اراضی گشت و در ظهور بیان ارض فاء خداوند عالم است

لا اله الا انت در افئده

عالم است که آن شمس حقیقت از کدام افق ارض طالع گردد از این جهت است که حکم شده که بر این قطع بقدر ذره ما لا یحبه الله نماند که اگر قدرت مشاهده میشد هر آینه امر میشد که از فوق ماء الی حدود مرتفع بر آن از الماس مرتفع گردد که علم نفسی در آن غیر شیء محبوب محیط نگردد ولی حال که در قوه این خلق ممتنع است الا ان یشاء الله و ثواب یک نفس در این پنج قطع افضل است از عبادت دوازده هزار سال اگر در ایمان بحق مستقر باشد والا در ظل اخذ ظل کن و هر گاه ممکن بود که سور کل از یاقوت احمر گردد هر آینه امر الهی جاری میگشت که هیکل هاء در اراضی همین باشد از کل ارض و قطعی که محل اشراق ظهور الله شده مرتفع گردد بر کل آن و این قطع مرتفع نمیگردد الا آنکه قبول سجده از برای قطع من یظهره الله نموده والا خلق نمیشد این است افتخار آن بر کل ارض چنانچه نفوس بر آن اگر اختیار قبول ایمان باو نمیکردند خلق نمیشدند در هر شأن سائل از فضل او بوده که آنچه سزاوار بجود او است بر کل ممکنات اشراق فرماید که مدد کل از او است امروز نظر کن در قرآن که بر چه قدر نماز واقع میشود کل در ظل اقیموا الصلوة حشر میکردند و از او مدد میگرفتند و اگر کل ما علی الارض هم متحمل میشدند این کلمه حاوی بود بلکه اگر قیامت این ظهور بر پا نشده بود الی الآخر نهایه مدد میداد مصلین را و انقطاعی از برای مدد او نبود این است

علو امر الله و سمو حکم او که کل بان مهتدی میکردند و ان کلمه
در مقام خود مثل شمس در نقطه زوال مستقر است و هیچ
شیء را خداوند خلق نفرموده اعز از جوهر علمیه مقترن
باعمل کردد و هیچ علمی نیست الا علم بمبدء امر و لحاظه شئون
ما تفرع بر او الی یوم رجع کل بسوی او نعم یا اکر موقن موقن با غیر او نفسی
او علم است نظر کن مؤمنین بقرآن بعلم انکه او من کتاب الله هست مؤمن
شده اند و ما دون انها از کل ما علی الارض بعدم علم دون مؤمن
کشته اند و همین قسم در مظهر حقیقت مشاهده کن در یوم عاشورا
یکی جان میدهد از برای او بحق و یکی بر او کرد انچه کرد بغیر حق
این نیست الا محض علم و الا در صورت انسانی هر دو ظاهر هستند
مثلا حق را مثل شمس فرض کن و مثل مؤمن را مثل مرات همین قدر
که مقابل شد حکایت میکند از او و مثل غیر مؤمن را مثل حجر فرض کن
که هر شمس بر او اشراق کند امکان تعکس در او نیست این است که ان جان
فدا میدهد و ان بر او میکند انچه میکند ولی اکر خدا خواهد ان سنک را
هم مرات کند مقتدر است و لکن خود بنفسه راضی شده که اکر میخواست
بلور شود هر اینه خداوند او را خلق میفرمود بصورت بلوریت
چنانچه در این روز انچه سبب ایمان مؤمنان کشت بعینه همان
سبب هم از برای او بود ولیکن چون محتجب بود بهمان سبب محتجب شد
چنانچه امروز ظاهر است که مقبلین بحق بیان مقبلند و محتجبین
بهمان

بهمان محتجب و همین قسم در یوم ظهور من یظهره الله فرض کن
که انچه شیئیت در امکان هست یا بعد متکون می شود باو است
اکر چه قبل از ظهور در رتبت خود کلا معروف باشند بلکه قبل از حد و در ظاهر به
در کهواره از برای بشر کبر کند که همان وقت مدد کل از او بوده و هست
انچه که بوده از ظهورات قبل او است و انچه می شود از ظهورات بعد
او است و ان شیء واحدی است که مثل ان مثل شمس است که اکر بما لا عد
طالع کردد واحد بذات است در صقع ابداع و اکر غارب کردد واحد
بنفسی است در علو اختراع و کل بصفاء او مستمد از عالم امنده کرفته
که جوهر توحید در ان مشرق تا حد جهاد که منتهی الیه ظهور فیض است
منتهی کردد و الله لیکن فرع عرف الرضوان من یشاء من عباده انه کان ذا فضل عظیما

الباب الخامس من الواحد السادس

فی حکم التسلیم بان یسلمن الرجال بالله اکبر و یجیبن بالله اعظم و النساء
یسلمن بالله ابهی و یجیبن بالله اجمل **ملخص** این باب انکه جوهر کل قران
در مظهر تکبیر ظاهر و خداوند عالم از نازل بقضاء بیان نموده و ان
اول نحوه ایست که تکبیر کفت خدا را در ملکوت سموات و ارض و ما بینهما
و خداوند جواب نازل فرموده که انچه طیران کرده اعظم تر است
کبریائی ان که توانی وصف کرد یا ذکر نمود و از این سر محتوی امر شد
در بیان سلام بتکبیر بر خدا و جواب بذکر تعظیم او کردد و هم چنین
در اولو الدوائر بالله ابهی و در جواب بالله اجمل کل ملاقات کنند

بلکه بکوراً و ثمرهٔ آن اینکه لعل در یوم ظهور من یظهره الله توانند که اقرار
کنند که بعد از خداوند اوست کالبوع تقمص الکبریة و اعظمیة و البهائیة
و اجلیت در ابداع از اینکه وصف کرده نشود و نعت کرده نشود و ثنا
کرده نشود و تمجید کرده نشود لعل قائلین بقول خود توانند که اقبال
بآن شمس حقیقت نمود و هم چنین در کل اسماء و امثال و این حقیقت
واحده در حول نفس خود متحرک چنانچه اگر نظر در بدء فرقان کنی می‌بینی
که کل ظهور اسلام از او بوده و همین قسم اگر در عود نظر کنی جوهر کل را
در حول نفس او مشاهده میکنی که بدیع نشود در آن عود الا نفس بدء اگر
چه بظهور رکن تکبیر ظاهر بود و لحد دال بر تسبیح بود فؤاد
او و همان بود که اظهار علوم خود مینمود مدد آن از همان نقطه قرآن
بود زیرا که آنچه تنطق میکرد راجع بآن می شد اگرچه از نور آن مظهری
بین یدی الله بود ولی او و کل حد از او بود بظهور قبل او و هم چنین
در ظهور بیان تصور کن که کل آنچه هست از او است و دقت کرده
که او و اول رحم نماید بلکه از برای او شود نه برای او و این هم که امر شده که
نفسی نفسی را محزون نکند از برای آن نفس است و الا سایر اگرچه حد
که نقطه حقیقت در حق او اینها امر نماید ولی چون در لیل الیل
چشمها نمیبیند او را لعل کل ببرکت او نه محزون نشوند و کل بواسطه
آن در مجوجود ساره شوند تا یومی که خود بشناسانند بخلق خود و
بفرماید که منم همان صاحب بیانی که امروز کل باحکام آن عمل میکنند

وانکه

وانکه کل در یوم قیامت در ظلال نار الله عنه توانند داخل شوند
الا من شاء الله از این جهة است که میبینند پرستنده سموات
و ارض و ما بینهما از اوامر قبل او و چون از او در آن هیکل بعینه
او نظر میکنند محتجب میشوند و اگر بدء همان هیکل نظر کنند
محتجب نمیشوند همین صلواتیکه امروز میبینی که احصا نمیتوان
نمود مستظلین در ظل او را در صبد عامو نظر کن در کتب که چه کرده‌اند
که قلم حیا میکند از ذکر آن و همین قسم در بیان ببین و همین قسم در
ظهور من یظهره الله مشاهده کن تا آنکه محتجب از شمس حقیقت نگردی
و در یوم کثرت محتجب از سر وحدت نگردی امروز نظر کن در اسلام
که آنچه مسلمین می‌کنند باسم دین رسول الله ص میکنند و در شمس
حقیقت که مبدء اسلام از قول او است قدری تفکر نموده
که چه گذشت بر آن نه این است که آنچه گذشت بر او دوم
محتجبی باشد بلکه اصل حق از زمان منحصر بود بمؤمنین باو بمحل
و کل موعود بودند باسم آنحضرت و وصف آن و خداوند است
که چه قدر ها باسم عیسی ع اظهار دین او را میکردند و او شمس حقیقت
بروایتی هفت و بروایتی نه سال اظهار حق آنرا کماهی نتوانست
فرماید و هم چنین نظر کن در ظهور من یظهره الله که در قبل ظاهر آن
میکردند کل مؤمنین ببیان در درجه ایمان خود و انتظار خود
ثابت و قائل اند ولی بمجرد ظهور اگر هیچ نفس از ایمان باو محتجب نشد

صدق ایشان ظاهر والا اقرب از لمح بصر کل هباء منثورا
میکردند زیرا که آنچه دارند در دین خود از ظهور قبل او است منتهای
دعوت را نموده که در آخر هر ظهوری بارتفاع آن ظهور از مبدء ظهور
محتجب نگردی که این است جوهر هر علم اگر توانی درک نمود
والله یصلی علی الذین هم امنوا بالله وایاته وهم بلقائه یوم القیمة موقنون

الباب السادس من الواحد السادس

فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت او تنشیء فی ذلک الامر ملخص
این باب آنکه نزد هر ظهوری همین قسم که کینونیات افئده وارواح
وانفس واجساد بدیع ظاهر میشود همین قسم اثمار دیگر از این
اجل محبت ظاهر میگردد جوهر آن است که قبل ظاهر گشته
که اگر افئده یا ارواح یا انفس یا اجساد ذاتی انها مسترزق شوند
فی الحین موت ایشان ادراک میکند کدام موت غیر محبوب است
که آن حکم دون ایمان عظیمتر باشد نظر کن ببین بشهادتین
مسلم مسلم میگردد و حال آنکه همین شهادتین در زمان عیسی ع بود
وامروز وچگونه حکم اسلام بر آنها نمیشود وهمین قسم است در
این ظهور وظهور من یظهره الله جائیکه در مبدء امر که اسلام
بان منعقد است در هر ظهوری این نوع بدیع گردد چگونه است
در شئون ما یتفرع علیه آن از این جهة است که امر شده بر
محو کل کتب الا آنکه در اثبات امر الله ودین او نوشته شود نظر کن

از یوم آدم تا ظهور رسول الله صلعم در کتب سماویة اگر چه کل حق
بوده ومن عند الله ولی نزد ظهور فرقان کل مرتفع شد و حکم
غیر حقیت بر مؤمنین بآنها در فرقان نازل شد وهم چنین در نزد
هر ظهوری نظر کن در جائیکه کتب منسوبه الی الله در نزد هر ظهوری
حکم بارتفاع آن شود چگونه است حکم کتب خلق که نزد آن کتب شیحی است
درجات بالنسبة بشمس گویا دیده میشود من یظهره الله مینویسد
بکل کلمه شهادتین را باسم خود واو است جوهر کل دین که اگر بنفسه
نازل شود وفی الحین مؤمن باو نگردد آنچه در بیان مالک شده
محو میگردد وهمین قسم در نزد ظهور بیان تا یوم ظهور من یظهره الله
آثار نقطه وآنچه در ظل او مستدل باو شود اثمار این جنت وحدانیت
است وآنچه در حدیث رسیده که شیعیان ما در یوم ظهور حق محمل
میشوند آنچه محمل میشوند این است مراد حق چنانچه حین ظهور رسول الله صلعم
در غیر مؤمنین باو همین حکم بود اگر چه آنها مسترزق بوده اند
بآنچه من عند الله بر عیسی نازل شده قسم بذات مقدسی که شریعت آن
برای او نبوده ونیست که در یوم من یظهره الله تلاوت آیه از آیات او را
مؤمن اعظم است از کل بیان وآنچه در بیان مرتفع شده زیرا
که امروز حکم ایمان بر آن تالی میشود اگر چه بنفسه آیه واحده باشد
و بر غیر او نمیشود اگر چه باعلی درجه علو بیان رسیده باشد الا
آنکه راجع شود الی الله ای اهل بیان محتجب نمانده از رزق بدیع

خود در ظهور من یظهره الله و محتجب نماند مثل آنچه اهل
فرقان ماندند که بارزاق قبل او مسترزق هستند و
بارزاق بدیع او محتجب که این است جوهر کل علم و عمل اگر توانسته
درک نمود والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السابع من الواحد السادس

فی النکاح وعدم جواز المهر ازید لاهل المدائن علی اکثر من خمس
وتسعین مثقالا من الذهب ولاهل القری خمس وتسعین مثقالا
من فضة ولا اقل من تسعة عشر فی کلیتهما ولا ینبغی الصعود ولا
النزول الا واحدا واحدا بالعدد لا بنقص الواحد ویرفع الانقطاع
ویثبت الاقتران بعد الرضاء بکلمة یذکر فیها کلمة لله ملخص این
باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان
حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی نرسد الا برضای خدا از برای او
از برای آنکه وارد بیان و برضای هر دو و هر یک و کلمه که دلالت کند که
او بوده از برای خدا و هست و راضی است بحکم او بطوریکه در مواقع
خود مفصل ذکر شده که مختصر آن این است که اگر بگویند این آیه را
انی انا الله رب السموات ورب الارض رب کل شیء رب ما یری ورب
ما لا یری رب العالمین با آنچه مقدر شده از حدود مهر و همین قسم از آن
طرف و هر دو مهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین
از عشیره او اگر از برای او باشد حکم اقتران ثابت میگردد و خداوند
حکم

حکم فرموده از برای اهل مدائن که مراد اهل شهر باشند نود و
پنج مثقال از ذهب عند الله فوق آن و اقل آن بر نوزده مثقال عدد
واحد و در ترقی و تنزل واحدا واحدا معین باید بشود یا نقص شود که آن
پنج حد تجاوز نمیکند که اول ملک واحد باشد و ثانی دو واحد
و ثالث سه واحد و رابع چهار واحد و خامس پنج واحد و در قری
بهمین قسم در فضه مقدر شده من عند الله که بفوق آن اگر قدر
قیراطی باشد باطل میگردد و بکمتر از آن اگر قدر عشر عشر قیراطی
باشد باطل میگردد این قسم امر شده تا آنکه کل مکامنین در فضل
و سعه رحمت حق باشند و اموال خود را از سبل دیگر در این مواقع
صرف نمایند اگر الوف الوف بخشند بر یکدیگر باسی نیست یا صرف نمایند
در مواقع اقتران حرجی نیست ولی این نوع حکم شده که کل در سعه
فضل و رحمت حق باشند و نظر کنند بآنچه که حلیت اقتران بر آن منعقد
میشود که کلمه لله باشد لعل در یوم ظهور من یظهره الله از مرآت این کلمه
که مدل علی الله هست تجاوز ننمایند که اگر کسی در حین ظهور او ایمان
باو نیاورد اگرچه لله گوید باطل میگردد حکم او الا آنکه آن روز بام
او ثابت شود آنچه میشود از مواقع دین چنانچه کل ملل حیات گمان
میکنند که لله میکنند آنچه میکنند و لحاظ برای خدا اگر بود چرا مردود
میشد و همین قسم در اسلام اگر کل در ظهور ائمه ۱۴ از برای خدا
میکردند حکمی نه باطل میگشتند و هم چنین در نزد ظهور شمس حقیقت

اگر کسی لله عامل بود محزون از مرآت او نمی‌شد کل که می‌بینی که
میگویند لله میکنیم با آنکه آیه وان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی
لله رب العالمین محو اند عند الله کان لم یکن ولا حکم دون الله در حق
ایشان نمیشد بلکه بزعم خود از برای او میکنند ولی برای او نمی‌کنند
آنچه میکنند این است که کل اعمال عرفان همین قبول میگردد و باطل
میگردد واگر در بیان الی حین ظهور کل عمل کنند لله عامل اند لله دنیا
که در ظل مرآت او مستقر اند عند الله مقبول میگردد عمل ایشان ولی
در نزد ظهور من یظهره الله اگر از برای او کردند لله کرده اند و الا ما جعل الله
بین الحق والباطل ثالثا هر کس از برای او کند در ظل الا الله محشور
میگردد و هر کس از برای غیر او کند در ظل نفی محشور میگردد ولی در هر حال
کل طائفند حول این مرآت مثلا انجیز کرامت عیسی میکنند بگمان خود
از برای خداوند می‌کنند بواسطه عیسی که از زمان مرآت مدل علی الله
بوده ولی حین ظهور رسول الله صلع اگر از نصاری کسی ایمان بالخصوص
آورده آن بوده که از برای خدا عامل بوده والا کذب کل عند الله ظاهر
گشت بچیزی که نزد رسول الله صلع ظاهر گشت زیرا که ذات ازل
لم یزل ولا یزال از برای او تغییری نبوده و نیست وشهادت بر شئ
بشأن قبل از شهادت در او ذکر می‌شود و موصوف بأن وصف
مظهر او میگردد که مشیت اولیه باشد که در هر ظهور ما شهد او
ما شهد خداوند است وما شهد ذات غیر او کسی عالم باو نیست

لم یزل

لم یزل ولا یزال شاهد بر کل شئ شاهد بر کل شئ بوده قبل از وجود
او ولا یعلم احد کیف هو الا هو سبحان الله عما انتم تشهدون و هیچ شئ
سبب نجات نمیگردد الا آنکه کسی در لله صادق باشد و همین قسم
سبب احتجاب نمیگردد مگر آنکه در نزد نفس خود بگمان آنکه از برای
خدا است محتجب گردد والا هیچ نفسی نیست که مابین خود و خدا
بخواهد که عصیان او را کند بلکه گمان میکند که لله است و حال
آنکه لدون الله بوده از این جهت است که باطل میگردد اعمال آن نظر
کن در نزد ظهور من یظهره الله که کل عاملین از برای خداوند در بیان
بحیثیت آیات الله عامل شده اند وامروز هم که همان حجت هست
چگونه می‌شود که از برای او عامل نشوند چنانچه در حین ظهور بیان
بکل اهل فرقان همین قسم گفته شد ولی آنکه از برای خدا بود شناخت و
تصدیق کند و آنکه بود فی الفور تصدیق کرد این است که در نزد هر ظهوری
خداوند عالم امتحان میفرماید عباد خود را که بشناسانند خود ایشان را
بخود ایشان آنچه از برای او کرده اند یا غیر او کرده اند چنانچه نزد ظهور
رسول الله صلع شناسانید هر نفسی که در انجیل مدعی بود که از برای خدا
بدین عیسی عمل میکند و همان قدر که داخل اسلام شدند از آنها که
لله عامل بوده اند و متدین بدین عیسی و ماسوای آنها از برای خدا
عامل نبوده اند و متدین بشریعت عیسی روح الله مدعی نبوده والا
خداوند عالم اعز و اجل از آن است که کسی از برای او عمل کند و طفل

نار شود و هم چنین نزد ظهور بیان مشاهده کن انچه ان اهل قران داخل
دران شد لله بوده والا لدون الله که در هوای خود گمان میکرده که لله
میکند ولی عند الله از برای دون ان میکرده و مراتب دون و اسماء ان
نزد مؤمنین ببیان ظاهر است که اطلاق هر دون خیری در انجا شده
و ان انجائیکه عمل از برای خدا کردن منوط است بعمل از برای مظاهر امر او
در قران اگر کسی عمل کرده است از برای مظاهر امر حق که محمد و ال محمد و ابواب
هدی باشند از برای خدا کرده والا الی الله راجع نمیگردد و مرآت الله
در قبل رسول الله بوده که مرایای ثمانیة و عشر بتجلی شمس جود او
در انها مرآت الله گشته اند از برای خداوند و کل عاملین از برای
خداوند چون در ظل مظاهر امر او مستظل گشته عند الله مقبول گشته
انچه از برای او نموده و در بیان هم اگر کسی کلمه توحید ان بلا اقتران
بذکر مظهر امر قبول می شود هر اینه عمل انهم از برای لله بدون عمل از برای
مظهر امر هم قبول میگردد مثل همین نفس در انجیل و فرقان تا در بیان
و من یظهره الله بروز سهل کرده مثلا شهادت توحید در انجیل
مقبول نمی شد الا بشهادت عیسی روح الله و هم چنین شهادت
عیسی مقبول نمی شد الا بشهادت بحروف حی ان در ان زمان
اختصاص حی از برای این است که کل مدل بر این واحد شوند
تا انکه اثنین نه بینی و الا کل انچه می بینی تکثر همان واحد اول است
اگر حیثیات نفسی باشد که در مشرق باشد یا در مغرب و اگر کسی در انجیل

از برای

از برای خدا عامل بود از برای حروف واحد ان ظهور عمل میکرد
زیرا که انچه راجع بان می شد راجع الی الله می شد حال کل از برای
ان حروف واحد هم عمل کردند که ما یرجع بسوی ایشان ما یرجع الی الله
شود ولی در نزد ظهور رسول الله ص باو ایمان نیاورده کل انچه ان
برای خدا کرده اند و از برای حروف زمان خود باطل شد مگر کسی که راجع شد که
ان واقع از برای لله و حروف ان ظهور کرده والا عند الله صادق نبوده
که اگر صادق بود موقوف بر ایمان برسول الله ص و ایمان بحروف حی او میشد
و حال انکه می بینی کور در کور از برای خدا بحروف واحد در انجیل عمل
میکنند و حال انکه در نار بند و از برای غیر خدا میکنند و هم چنین در
قران نظر کن از اول ظهور ان تا سنه ۱۲۷۰ هزار و دویست و هفتاد هر کس
از برای خدا عامل بود عباد می بودند که از برای محمد و ال محمد و ابواب هدی
بوده اند که از برای محمد و ال محمد و ابواب هدی بوده اند که اگر کسی در حقیقت
اولیه از برای محمد بود و در حقیقت ثانویه از برای امیر المؤمنین ع نبود
صادق نبود در اینکه او است از برای خدا و هم چنین الی ما ینتهی الی
اخر الابواب ولی ان حین ظهور بیان اگر کسی از برای خدا بوده محمد و مظاهر
امر ان و هم چنین در یوم من یظهره الله خواهید دید که کل میگویند
که ما از برای خدا عاملیم و بحروف واحد مؤمن ولی اگر حین ظهور
باو از برای خدا عمل کردند هر اینه صادق اند والا فی الحین باطل
میگردد انچه ما بین خود و خدا از برای خدا میکنند چگونه و انچه

امرها و ذنا است که ان برای خدا عمل کرده بنفطر بیان و مظاهر

از برای حروف واحد کنند یا از برای مؤمنین ببیان که بسبب نسبت
بسوی او حکم الله در انها جاری می‌شود زیرا که ان اینی که عبد ما بین
خود و خدا توجه بان میکند و مشاهده جمال الله در فؤاد خود
می‌کند و قصد الله میکند در هر عمل ان اینی است که از من یظهره الله
بوده در افئده کل قبل از ظهور او و اون ایه نزد او مثل شمس
در مرات است نزد شمس سماء زیرا که بنفسه حقیقت ظاهر ان
بر وجه عبودیت بر افئده کل تجلی میکند و لهذا کینونیت ان برایات
افئده متجلی میگردد که در انها دیده نمیشود الا الله وحده وحده
که اگر این نباشد چگونه می‌شود که عبد ما بین خود و خدا لله میکند
و مظهر حقیقت انا و قبول نمیکند زیرا که انچه ما بین خود و خدا میکند
شیء ایه حقیقی است که از ان شمس حقیقت در او مشرق شده مثلا
اگر رسول خدا تنطق نفرموده بود که عمل کنید لله هر اینه کسی عارف بود
که عمل کند لله اگر کوفت بعبارة دیگر میگفتند در همان نظر کن که اهل ان بار رسول است
که در ان ظهور مبعوث بوده تا انکه منتهی شود بمبدء که بدون از برای ان
نبوده یا اینکه از انطرف منتهی شود بظهورات بعد که نهایتی از برای
او نیست مثلا چینی که نفسی ما بین خود و خدا بر نقطه بیان حرف
وارد می‌اورد ان اینی که ما بین خود و خدا بان عمل میکند و قصد الله
میکند اینی است که از شمس خود او در او متجلی شده و لیکن در ظهور
بعد چون یقین ندارد محتجب میگردد و لیکن در ظهور قبل اگر بگوید این است

بواسطه

بواسطه رسول الله صلعم هست تصدیق میکند زیرا که عنوان
این نشنیده و ندیده و در این ظهور ظاهر نشده نظر کن در قران
در حین اقتران دو نفسی که لله عمل میکردند مثلا سید الشهداء ع
چونکه از برای رسول خدا میکرد از برای خدا بود و لی انکه بر ان
حضرت وارد اورد بنفس خود لله میکرد و حال انکه لدون الله
بود و ان اینی که او ما بین خود و خدا در او می‌دید الا الله را
در انوقت ان حضرت ایه تکوین ان ایت بود در حقیقت خاص
که اگر کشف غطاء می‌شد می‌دید که انچه خود لله میکند با و می‌کند
و از برای او اگرچه محتجب بود و بر او کرد کل این تطویل از برای این است
که لعل یوم ظهور من یظهره الله بنفس خود نشسته که ما لله میکنیم
انچه میکنیم که این ایه که شما توجه باو میکنید الی الله شیء است از
شمس خود او در ان ایه کینونیات شماها که از ظهور قبل او متجلی شده
و در ظهور بعد اگر تقابل بهم رسانید از برای او خواهید بود چنانچه
قبل از برای نقطه بیان بوده اید و الا ما بین خود و خدا از برای
خدا نکرده اید زیرا که خداوند امر فرموده که انچه از برای من کنید
راجع بمن نمیگردد الا انکه از برای او کنید زیرا که ممکن نتواند درک نمود
ذات ازل را بلکه اگر درک کنید مظهر او را در امکان خود درک نموده اید
ظاهر در این مظهر را مثلا وقتی که نفسی که امر با مر این جبل شد
ما بین خود و خدا نظر نمود امری را و حکم نمود و لیکن همان ما بین خود

وخدای او که او بان صعود نموده این است که در ظهور قبل همین
کینونیت در او است که چون او را شناختند این نوع نموده که
اگر می‌دانستند که این همان نقطه فرقان است در ظهور اخرای او
که ابر که در کل مسلمین است که با و توجه الی الله میکنند از او بوده
هر آینه راضی نمی‌شد که بر قلب او خطور کند و چگونه که حکم کند
چنانچه در شب و روز ما بین خود و خدا برسول الله صلعم متقرب الی الله
هست در یوم من یظهره الله هم همین قسم کل مؤمنین ببیان مستدل میشوند
که بیتی خود گمان میکنند که لله میکنیم ولی بر آنکه می‌کنند شمس تکوین آن
ایات است که مثل با نها متقرب بخدا شده اند و در انفس متجلی شده
و عید اند که اگر بد انند هیچ ناری از او اشد تر نیست که کسی بر
محبوب خود کند انچه بر غیر محبوب خود روا دارد و حال انکه
از اول عمر تا اخر عمر بان ایتی که در او است از محبوب کند انچه
میکند اگر ان برای خدا کند ببین چه قدر امر عظیم است که استغفار صحیح
که واقعا لله میکنند در افاق که از برای محمد و مظاهر امر او باشد
و در انفس که بابا است که از حروف واحد فرقان در انها متجلی است
میکنند ولی چون از سر امر محتجبند این است که لدون الله واقع
میشود در این ظهور که اگر لله بود فی الواقع تخلف در ظهور بدیع
از شمس حقیقت نمی‌ورزید بلکه انچه دارد از ظهور مثل او است
که در ظهور بدیع حکم لله در حق انها نمیشود الا انکه داخل این ظهور

کردند

کردند نظر کن از یوم ادم تا ظهور بیان و قبل از ادم و بعد از ادم
مثل ان ببین هیچ شیء شیء عشر عشر آنی بر خلق نگذشته مگر انکه
کتاب من عند الله بوده که با و متدین بدینی او بوده اند و در ان ظهور
عاملین با و لله عامل بوده اند اگر عمل با نچه در او بوده طبق ما نزل
فیه میکرده اند حال نظر کن تا ظهور فرقان که کل انچه لله میکرده اند
بان کتب چگونه لدون الله شده که اگر لله بود که ابد در ایمان بفرقان
داخل می‌شدند و همین قسم در ظهور من یظهره الله بالنسبة
بظهور بیان مشاهده کن که اگر کسی در بیان لله باشد ظاهر نمیشود بر
لله بودن او مگر انکه از برای حروف واحد باشد حکم ما ینکثر
در شیء شیء در صقع خود حکم واحد واحد بر او جاری میکردد
که در یوم ظهور من یظهره الله کل بیان یک واحد بمعنی عدد است
که ان واحد راجع میشود بواحد بلا عدد که همان نفس من یظهره الله
باشد و بعد حروف حی باو متجلی میکردند و بعد واحد اول منکثر
میگردد تا یوم ظهور اخرای من یظهره الله که در حین ظهور او کل باید
یک واحد باشند که در او دیده نشود الا واحد بلا عدد که نفس او باشد
چنانچه امروز کل مؤمنین بقران اشباح ان واحد اول است که منتهی
میشود بحروف حی و از او منتهی میگردد برسول خدا نظر کن در سر وجود
و حکم شمس مرآت را حکم شمس حقیقت مگیر و حکم مرایای بعد از مرآت را
حکم مرایای بلا فاصله مگیر از انچه است که کل در نزد ظهور

حق بشمس حقیقت نتواند مهتدی شد همین قسمی که منفی وجود
باشان رسیده عرایایکه تقدم بر انها جسته همین قسم هم در هدایت
مثلا نظر کن ادنی نفس بشری را که اگر خود بنفسه بشمس حقیقت [برخورد]
نتواند هدایت او مهتدی شد چونکه در بشر دنیوی واقع گشته اگر
چه در این بشر هم اگر ناظر شود بمبدء امر فی الفور میتواند ولی چون
ان نظور او نسبت ظهور او از برای او صعب است مگر انکه راجع
شود بعالم قریب خود و ان عالم بعالم فوق خود تا که منتهی شود بکسیکه
میتواند کلام ابواب هدی را بفهمد و کم کم از ان منتهی شود تا انکه
بکسی رسد که بتواند کلام ائمه ع را بفهمد و از ان کم کم ترقی کند تا انکه
بکسی رسد که کلام رسول صلعم را می فهمد و انوقت بر عالم افئده وارد [گردد]
که میتواند کلام الله را فهمید همان کلامی است که بر رسول که وارد [میشود]
فی الحین خاضع میگردد و علو رسالت او در نزد او نکاستی میگردد
ولی بر ان بدیع اگر یوحی یک کتاب نازل شود که خاضع از برای شمس
حقیقت نمیگردد زیرا که این همه حجب و اسطه نفوس او بوده
که تا حرق نشود نتواند در اشهود چنانچه ظاهر است در این جبل
ماکو که در هر شان ایات الله نازل میگردد ولی بر سکان او ثمری
مترتب نمیگردد که اگر کشف غطا و حرق حجب که نفوس واسطه
باشند شود فی الحین در صقع خود مومن بالله و ایات او میگردند
چنانچه جوهر کل وجود در حین استماع مومن می گشت با ان مقام [علو]

خ ل
برسعد

وارتقاعی

وارتقاعی که در کینونیت او بود که مقترن با کل نتوان ذکر [گردد]
چگونه بشئون دیگر رسد این است معنی ما یضع علی قلب النبی
افضل من عبادة الثقلین زیرا که ان نفسی با ان جوهر مجرد
حین نزول ایات خاضع و خاشع میگردد و اقرار بوحدانیت
خدا میکند ولی ان نفسی که هزار واسطه نفس با و مهتدی شده حین
استماع سندک نمیگردد بلکه تعقل نمیتواند نمود چگونه که ایمان اورد
یا بعد از ایمان تواند عمل نمود با ولای شهدای آسمان محتجب نگشته در نزد
ظهوری که مثل شما ها همین قسم است که دو کرشد بوسایط مالا نهایه
عرفان کلام حقیقت را نموده اید در نزد ظهور او انا و حیا نموده
که از نفوس ان مستبعد نگشته اگر مستغرب نمیگردید که کل کینونیات
و اعمال اهل بیان نزد او مثل حد بقعه است در کف او بقلبه کیف یشاء
عما یشاء کسیکه صاحب کینونیات شما ها را از ظل الله بیرون نمیبرد و
لدون الله میکند بچیزی که محتجب می شوید از او چگونه [است] حال اعمال شما[ها]
نزد او فلتتفکرن فی خلق افئدتکم ثم علیه تستدلون کل این بیان ها
از برای این بود که اقتران انها الله شود نه لدون الله که اگر ثمری در [ملک]
مترتب شود لله باشد گویا دیده می شود که حین ظهور من یظهره [الله]
که کل ما بین خود و خدا الله میکنند و حال انکه او لدون الله در حق
ایشان حکم می کند الا کسیکه از برای او کند که او لله عند الله کرده
و هم چنین در بیان اگر کسی از برای حرف واحد کند لله کرده

تا منتهی شود بحکم ارفع ذکر که اگر از برای حروف واحد کند لله کرده تا منتهی
شود بحکم ارفع ذکر که اگر از برای ارتفاع بیان است لله میکرد چنانچه
در فرقان تا وقتی که نص خاص منقطع نشد از مظاهر امر انچه بآن
اوامر شده لله شده ولی از حین انقطاع انچه طبق اوامر انها شده
لله شده مثل علمای فرقان که کل طبق کتاب الله و آثار رسول
وائمهٔ هدی و ابواب هدی عمل نموده در استظهور هم تا نص منقطع
نگشته انچه شود باو لله است ولی بعد از انقطاع انچه طبق او
شود لله هست از حروف واحد تجاوز نکرده لعل در یوم ظهور
قیامت توانید بهدایت انها مهتدی گشت همین قسم که لله
ثابت عمل میکردند الا انکه ان شیء لرسول الله باشد و همین قسم از ان
صبح کوفته تا انچه اوامر او منتهی گردد لله صدق عمل کنند الا انکه
از برای مظاهر امر او گردد و هر کس مطابق انچه در بیان است
عمل کند شیئی از حروف بیان میگردد تا منتهی شود با جزء وجود
و کمال مراتب را داشته که در نزد ظهور من یظهره الله انچه لله کرده اید
لدون الله نشود که اگر از برای او شد لله و للنقطه بوده والا باطل
میگردد هذا ما وصیکم الله ربکم ان انتم به تعملون

الباب الثامن من الواحد السادس

فی ان من استدل بغیر کتاب الله و آیات البیان و عجز الکل عن
الاتیان بمثلها فلا دلیل له ومن یروی معجزة بغیرها فلا

حجة له

حجة له ومن یدعی الآیات فلا یعترضه احد ولا بد ان یقرئ ذلک
الباب فی کل تسعة عشر یوما مرة واحدة ویتفکرن فیما نزل
فیه باللیل والنهار ملخص این باب انکه اگر کسی بغیر آیات الله احتجاج
کند بر حقیقت نقطه بیان محتجب مانده از اعظم دلیل و ارفع سبیل
اگرچه در هر ظهور کل شئون بنفسه حقیقت منقطع عنه او است
از مثل و قرین و شبه و عدل و کفو و لکن چون اکثر چشم قلوب
ایشان نمی بیند علو انرا و در آیات بنحوی است که اگر کل خواهند
بفهمند میتوانند لهذا حجت را واحد قرار داده لعل در یوم ظهور
من یظهره الله در حق او لم و بم گفته نشود و انچه در فرقان نازل شده
دون احتجاج بان نموده که اگر کل بان واقف شده بودند امور امر
ایشان سهل تر بود از اقرار بحق از شیئی ناقص که خود روایت میکنند
و حتی در کتاب الله از برای انها نیست بلکه اگر معارض کند عمل
بانچه در کتاب الله بوده امر الله بوده و هست و امر شده که در هر
نوزده روز یکمرتبه در این باب نظر کنند لعل در ظهور من یظهره الله
محتجب نشوند بشئون دون شئون آیات که اعظم حجج و براهین
بوده و هست نه انکه در هر نوزده روز یکدفعه نظر کنند
و مقصود ظاهر شود و در حجاب محتجب مانند مثل انکه هر روز
صبح دعای عهد نامه را میخوانند و از بس که العجل العجل گفتند
بر خود مشتبه کردند دون حب خود را بانفس خود و گمان کردند

که حب او را دارید و حال قریب سیصد سال متجاوز است و امر الله
ظاهر شده تا انکه امروز محل مقصود خود را در جبل قرار داده اید
و حال انکه بران حجتیکه دین کل مسلمین بر او برپا است ظاهر شده
که بعد از انقطاع وحی تا ظهور این ایات احدی ظاهر نشده
که امتیان بایه نماید و این قدر بر بصیرت نیستید که بدانید غیر الله
نمیتواند ایه نازل فرماید همین قدر که دیدید این نوع حجت ظاهر
شد یقین کنید این همان حقیقت اولیه است که در صدر اسلام
خداوند بر او قرانرا نازل فرموده و حال هم خواسته بر او نازل فرماید
اگر در حجت دین خود موقن بودید این امر را تعقل میکردید زیرا که امر
از دو شق بیرون نیست خداوند عجز کل را در قران نازل فرموده چون
نظر میکنید این نفس را هم در کل می بینید امتناع بر خود راه میدهید
این است که تعجب میکردید با انکه همان قسم که خداوند نازل فرمود
در بدء همین قسم هم نازل میفرماید در عود اگر باین نظر نظر کنید اقرب
از لمح بصر تصدیق میکنید چون نظر در خلق می کنید میگوئید امتناع
دارد ولکن عند الله امتناع ندارد زیرا که هر قسم خواهد بقدرت
کامله خود جاری میفرماید و ظاهر است که بعد از غروب شمس حقیقت
احدی نتواند مثل ایات او اتیان نمود چنانچه در قران که هزار و
دویست و هفتاد سال گذشت کل یقین نمودند بر عجز کل حال هم
بعد از غروب شمس حقیقت امتناع دارد که از غیر او ایه ظاهر شود

بیان تخلف امتناع دلیل

بر نهج

بر نهج فطرت و قدرت بدون تعلم و شئونی که در نزد اهل علم مقصود است
با وجود این امتناع که غیر از من یظهره الله کسی نتواند مدعی شد این امر را
فرض شده در بیان که اگر نفسی ادعا کند و ایاتی از او ظاهر گردد
احدی متعرض نگردد او را لعل بران شمس حقیقت حزنی وارد نیاید
که اگر در قران ملاحظه این امر شده بود اعمال کل یک قدر باطل
نمی گشت زیرا که اگر نفسی بر حق از برای حق نگردد ولکن بر او هم
نگردد حکمی در شان او نازل نخواهد شد که حکم بر کل شود الا
بر نفسی او الا بر نفسی او و حال هم اگر بشنوید چنین امری و یقین نکنید
تکسب امری ننموده که سبب حزن او باشد اگر چه در واقع غیر او باشد
اگر چه این تصور محال است و لکن همین قدر که ذکر اسم او گردد
بر صاحبان حب او بعید است که او را محزون کنند احتراماً لاسمه
زیرا که امر از دو شق بیرون نیست یا اوست و حال انکه غیر او
ممکن نیست که ایات بر نهج فطرت نازل فرماید که چرا نفسی تکذیب
حق کرده باشد و حال انکه شب و روز در انتظار او عمل کرده باشد
و اگر بر فرض امتناع کسی خود را نسبت داد واگذارند حکم او را با خدا
بر خلق نیست که حکم بر او نمایند اجلالاً لاسم محبوبهم و حال انکه
چنین نفسی نیست که تواند چنین مقامی را ادعا کند اگر در کور قران
هم رسید در این کور هم خواهد رسید ایات او بنفسه دلیل است
بر ضیاء شمس وجود او و عجز کل دلیل است بر فقر و احتیاج بسوی او

سبب این امر این است لعل در یوم ظهور حق قدمهای ایشان
بصراط نلغزد و بابه سنجی که در افئده ایشان است بر مکون وجود
خود بان ایه حکم نکنند که یکیه مقر کل کینونیت و اعمال الا انها باطل کردد
و خود رهنبر نشوند که اکر کل برای یك امر اطاعت کنند بر خداوند است
که حق را برای ایشان ظاهر فرماید و القای حجت و دلیل در قلوب ایشان
فرماید بادله ظاهره که از قبل او مشرق میکردد تا اینکه مؤمنین شد
در حق او اظهار یقین نمود و بدون انها نتوانند اظهار وقوف نمود
که وقوف در حق دون حق است و کافی است کل اهل بیان را اکر در این
حکم عمل نمایند در نجات ایشان در یوم قیامت زیرا که آن یومی است
که کل ما علی الارض بایات مشرقه در افئده ایشان از شمس حقیقت
انا الله عاملون میکویند ولی صادقین عبادی هستند که نظر نمکون
از ایات بالله عز وجل نموده که از شمس حقیقت باشد که ایات او
که ضیاء او است فاصل است ما بین کل شیء تلك حجة الله قد غشت
علیکم ان یا عباد الله فاتقون

الباب التاسع من الواحد السادس

فی ان استعمال لباس الحریر حل فی کل الحال وکذلك الحکم فی استعمال
الذهب والفضة ملخص این باب انکه خداوند عالم اذن فرموده
بلبس حریر بهر نفسی را در هر شان وهم چنین در استعمال ذهب و فضه
تا انکه کل در این جنت بانچه سبب سکون قلب عباد است رسیده

وهمچنین

ومنتهای شکر الهی را در یوم ظهور بایمان بمن یظهره الله ظاهر سازند
زیرا که اکر کل ما علی الارض را انفاق میمودند سبیلی از برای اینحکم
نداشتند ولیکن خداوند عالم عز وجل از سبیل جود و فضل خود
اذن فرموده مقتدر بین برای او حرف از برای نفسی نباشد در عدم وصول
آن بان که بمحض حب خداوند اجر و ثواب از اضعاف میفرماید
و در اخرت باو کرامت میفرماید و اکر نفسی بر نفسی بشیء از این
ظهورات خواهد افتخار کند یا ارتفاع ورزد محتجب میکردد از رضای
محبوب خود بلکه در هر شان که خداوند منت کذارد بر عبد بظهورات
ملك خود سزاوار است که اظهار خضوع و خشوع بخلق زیاده نماید
که او است شکر الهی از برای او در صقع او و شرف و عزی برای
ظهورات نیست الا بایمان بمن یظهره الله که اکر شرف باین اسباب
می بود امروز در نزد نصاری زیاده تر از هر ملتی است و حال
انکه حکم ایمان علیشان چکونه حکم شرف شود ولی اکر اقتران با ایمان
کردد اظهار مواهب الهی است در حق عبد و هر کاه نفسی مالك شود
اسبابی از ذهب یا فضه و باون نفسی را زنده کند بهتر است از
برای او از انچه مالك شده و باون مثلك ذا است در رضای محبوب
خود زیرا که قلوب مؤمنین است محل رضای حق و شبهه نیست
که خوشنودی ایشان نزد خداوند اقرب تر است از خوشنودی نفسیکه
مالك است ان شیء را و مثال ذا باو است ولیکن این در وقتی است

که نظر بحدود خلق شود و اگر نظر در سلسله وجود کنی شیء نیست
که رضای عالی اعظم است عند الله از رضای سلسله تحت مثلا اگر
شیء که من یظهره الله باو فرحناک شود نفس او باو نزد خداوند
اعظم‌تر است از اینکه کل وجود فرحناک شوند و هم چنین الاقرب فالاقرب
من کل الاسماء و الامثال الی ان ینتهی الی ذر الوجود ولی در یوم قیامت
این امر را توان تمیز داد ولی در لیل نتوان تمیز داد زیرا که کل مدعی علو
و قرب بحق هستند و کسی نمیداند مقام کسی را الا بحجة حقیقت که اظهار
نمیفرماید مقام خلق را این است که سزاوار است که بحکم اول
کل عمل کنند تا آنکه بر هیچ نفسی حزنی وارد نیاید در فوق ارض
از نفوسی که مؤمن اند بالله و آیات او کذلک یرفع الله عنکم ثقلکم
و یاذن لکم فی الکتاب عما انتم به تشکرون

الباب العاشر من الواحد السادس

فی ان لکل نفس فرض بان ینقش علی عقیق الاحمر هذه الآیة
قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون ملخص این باب
آنکه هیچ شیئی در بیان از این محبوب‌تر نیست نزد خداوند که
در ید او انگشتری از عقیق قرمز که بر او منقوش باشد این آیه عظیم
قل الله حق و ان ما دون الله خلق و کل له عابدون ثمره این آیه
شهادتی است از قبل نقطه حقیقت بر اینکه خداوند لم یزل و لا یزال
حق بوده و هست و ما دون آن خلق او بوده و هست لعل در یوم

ظهور

ظهور حق بان حق که محقق هر حقی است اقرار کند بر اینکه
ما دون خداوند خلق او است نه اینکه این خاتم بر ید او باشد و حق
ظاهر شود و ثمره این امر را نزد آن حق ظاهر شد نماید و اگر ظاهر
و نفسی اقرار بر حقیت آن نکرد همین خاتم شاهد میگردد بر او
و باطل میگرداند آنچه در بیان کرده نه این است که تصدیق بر آن
امری باشد صعب بلکه آنچه در امکان تصدیق بحق شده بواسطه آن
حقیقت او بوده ولی چون ظهور حق از برای اهل حق جنت و دون آن
نار است این است که کل ممتحن میگردند در آن روز و او است مرآت
الوهیت و شمس ربوبیت که مدل بوده علی الله وحده وحده و اگر نفسی
خواهد خود را در حرف حی داخل نماید بر عقیق مدوری امر نماید
که نقش شود هیکل دائره معروفه که پنج واحد است و در اول آیة
الکرسی و در ثانی اسماء دائره و در ثالث حروف بسمله و در رابع
اسماء ستة و در خامس آنچه مناسب حال و قصد او باشد که
نوزده حرف متجاوز نباشد و اگر در دائره اول و ثانی هم حروف شعر
و عشر را بنویسد محبوب است نزد خود ولی کل اسماء را در صور تثلیث
که در ظهور من یظهره الله درک نماید که چه نقش بوده زیرا
که اول همان حروف واحد اول است که در حی متکثر میگردد تا
آنکه در رتبه جنس بعدد لله ظاهر میگردد اگر ایمان بحروف حی
من یظهره الله آورده همین قدر که در واحد اول داخل شده

محول و قوه خداوندی الی ما لا نهایه هم که ممکن شود داخل [خواهی شد]
اگر در ظهور نقطه بیان بودی این مطلب را بعین شهود مشاهده
نمودی که کل هدایت همان حروف اولی مهتدی شدند و مهتدی
نیست الا مثال مهتدی این است که الی ما لا نهایه که تکثر بهم رسانند
نیست مگر همان واحد اول این است خلق تکوین کل ذوات و همچنین
شئونات دیگر را بر خلق کینونیات مشاهده کن و محتجب مگرد از شمس
ظهور و هر مرآتی که در او دیدی شیء اورا دوست دار که اسمی است که
مدل بر او است و هر شیء را که دیدی که مدل بر او نیست اگر در ره طینی
باشد که در ملت غیر مؤمن باشد حکم نفی در آن جاری کن که در
یوم قیامت انجذاب برای من یظهره الله هست لله است و انجذاب برای
دون او است لدون الله و همچنین در نقطه بیان مشاهده کن که چنانچه
قبل از ظهور آن در نقطه فرقان همین قسم بوده و قبل قبل او در
نقطه انجیل الی آنکه منتهی گردد ببدیع فطرت اوله همین قسم که آن
من یظهره الله ترقی نماید الی ما لا نهایه نظر کن و مشاهده کن آنچه
در این قیامت مشاهده کردی و در هر حال بگو و ما من اله الا الله انا کل له مخلصون

الباب الحادی والعشر من الواحد السادس

فی ان لا یجوز ضرب المعلم الطفل ازید من خمسة خفیفة و قبل ان
یبلغ خمس سنین فلا یجوز الضرب مطلقا و بعد فلا یجوز ان یزید من خمسة
لا علی اللحم بل یضرب علی اللباس و ان یزید علی الخمسة او یضرب

عل

علی اللحم یحرم علیه القرب الی زوجته تسعة عشر یوما حتی و ان نسی
و ان لم یکن له من قرین فلینفق لمن ضربه تسعة عشر مثقالا من ذهب
و قد اذن الله للصبیان التلاعب فی ایام العید بما فی ایدیهم و ان
یستقرن کل نفس علی کرسی فان حین الذی یستقر علی الکرسی
او سریر او عرش لا یحسب من عمره **ملخص** این باب آنکه در هیچ حال
خداوند دوست نمیدارد که هیچ نفسی محزون گردد چگونه آنکه
ضربی باو رسد و نهی شده کل را که طفل قبل از آنکه بخمس سنین
نرسیده اورا تادیب بلسان نمایند و بر او ضربی واقع نسازند
و بعد از بلوغ آن زیاده از پنج ضرب خفیف تجاوز نکنند
نه بر لحم بلکه بستری حایل کنند و بر شئون دون و قوه جاری
نسازند چنانچه داب این زمان است و اگر تجاوز از خمسه نماید
نوزده روز بر او حلال نمیگردد اقتران و اگر او را قرین نباشد
بر او است نوزده مثقال ذهب دیه تجاوز از حدود الله را
دهد بآن نفس مضروب و دوست میدارد خداوند که در
هر حال اهل بیان بر فوق سریر یا عرش یا کرسی نشینند
که آنوقت از عمر او محسوب نمیگردد و عزه این امر این است
لعل بر آن نفسی که کل از وجود او موجد میگردند حزنی وارد
نیاید زیرا که معلم نمیشناسد معلم خود را و کل را چنانچه در ظهور
فرقان تا چهل سال نگذشت کسی نشناخت شمس حقیقت را و در

نقطه بیان بیست پنجسال خداوند عالم است که از برای او مقدر
فرموده باشد از عمر که لا یعرف که همان ایام خوشی او است اگرچه کل منتظر
او بودند ولی چون با وفا کل نیستند لابد بر او حزن وارد خواهد آمد
چنانچه بر رسول خدا ص قبل از نزول فرقان همه بحسن کمال و دیانت
او معترف بودند ولی بعد از نزول فرقان نظر کن در آنچه که چه چیزها
که نگفتند که قلم حیا میکند که ذکر کند و همین قسم نظر کن در نقطه
بیان شئون قبل از ظهور او در نزد اشخاصی که می‌شناختند
او را ظاهر است ولی بعد از ظهور با وجودی که تا امروز پانصد
هزار بیت از شئون مختلفه از او ظاهر گشته بر آن بعضی کلماتی
میگویند که قلم حیا میکند از ذکر او ولیکن اگر کل بانچه خدا فرموده
عمل کنند حزنی بر آن شجره وارد نخواهد آمد زیرا که اگر نباشد کسی که او را
محزون نسازد اعظم نفسی است در میان خلق اگر بانچه کل بر او خلق
شده اند اقدام نورزند بر دون اهم ترتیب نکردند که هیچ فضلی
اعظم تر از این نبوده و نیست اگرچه دیده می‌شود که ایام سرور او ایام
قبل از ظهور او است اگرچه ظهور او در حجبوحهٔ خلق خواهد بود
که بحب او متیم بوده و هستند ولیکن مثل امروز بین کل باسم او
میکنند آنچه میکنند و بر او راضی میشوند آنچه میشوند ان یا عباد الله تتقون

الباب الثانی و العشر من الواحد السادس

فی ان الطلاق لا یجوز الا و ان یصبر المرضع المؤمن سنة واحدة لعل یصلح

بینهما

بینهما و ان لم یصلح حل علیهما و کلما اراد ان یرجع حل له الی تسعة
عشر مرة و لا یشترط فیه الصبر بعد الرجع الا شهرا ملخص
این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس بکلمة الله وصل
فرمود شئون دون شجره محبت سزاوار نیست که ظاهر شود
زیرا که افتراق شئون شجره محبت نبوده و نیست تا نفس مضطر
نگردد بر او حلال نمیگردد و بعد از اضطرار و اظهار آن بان
حق است بر آن که یک حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید
اگر شئون محبت ظاهر گشت که مرتفع شده و الا آنوقت جایز است
بکلمه که دلالت بر آن کند و بعد از آن تا عدد واحد حلال است
بر آن رجع و از حین افتراق تا حین رجع حق است بر آن صبر نوزده
روز تا آنکه خالص گردد از شئون ابواب نار و بعد از آن که
عدد نوزده ختم شد حل است بر آن اقتران و همین قسم تا عدد
واحد نرسیده اذن است از برای آن و اگر رسید دیگر جایز
نیست زیرا که داخل حکم اثنینیت میگردد و در جنت حکم اثنینیت
نبوده و نیست زیرا که کل از نفس واحده خلق شده و همین قدر
که رتبه واحد کامل شد باید بعد واحد دیگر شود نه اثنین که
اگر الی ما لا نهایه واحد شود همان واحد است ولی اگر یکی صعید شد
بعدد واحد عشرین میگردد و بر نفس واحد اثنین این است
سر حکمت آن اگر کسی خواهد تعقل نماید و ثمره این باب آنکه

ناظر شوی بمبدء حکم که اگر در یوم ظهور مبدء حکم باشی
بهمین حکم او از او محتجب نگردی مثل آنکه امروز می‌بینی که در
ظاهر حکمی از احکام قرآن الی حال الا بر نفوس ببرکت او حاکم اند
ولی یوم ظهور کل در نزد قول او کلاشیء میگردند اگر راجع نگردند
بقول او و الا آنچه امکان فیض دارد اخذ خواهند نمود و چه قدر
امر صعب است نزد کسیکه از مبدء محتجب گردد و چه قدر سهل است
بر کسیکه بمبدء راجع گردد طوبی للمتقین من یوم عظیم

الباب الثالث والعشر من الواحد السادس

في ان بيت النقطة لا يجوز ان يزيد ابوابه على خمس وتسعين وبيوت
الحروف على خمسة ملخص این باب آنکه از آنجائی که در دلیل موده ام از صنع
یوم قیامت بخود آمده دوست میدارند که طلب تقرب نمایند
بسوی خداوند بواحد اول اگرچه همان روز یوم ملله گردد کل الا شیء
می‌شوند ولی چون در میان نیست امتحان ظاهر اکل مدعی وصل
محبوب و رضای او می‌شوند از اینجهة امر شده که در مقاعد حروف
واحد اگر توانند داخل شوند زیرا که آن اراضی است که در جنت اعلی
از آن نیست و اذن داده نشده که بیت نقطه از نود و پنج باب زیاده
گردد تا آنکه دلیل باشد که او بوده مرآت الله از قبل و بعد که شمس
حقیقت در او ظاهر بوده و میگردد و اذن داده نشده از برای حروف
حی تجاوز از پنج باب تا آنکه دلیل باشد بر صورت جامعه بر ملائک او

و این

و این مراد است از آنچه خداوند نسبت بخود داده نزد این شئون
و شنویه که کل بان مفتخر اند و هر کس نتواند بهم رساند بانفاد حد خود
لایق میگردد که در حقیقت ثانویه اطلاق بر او شود تا آنکه مستغنی
گردد با جزء وجود و غیره از اینکه عباد بکه در این مقاعد داخل می‌شوند
اگر در یوم قیامت که ظهور نقطه است و بعث آنچه حروف و سایر
ادلاء از درجات نبیین و صدیقین و شهداء و مؤمنین اگر
صادق بوده در قبل در آن روز هم صادق ان عند الله و عند اسمائه
ظاهر میگردد مثلا نظر کن در ظهور رسول الله ص تا آمد نما که کسی
ایمان بیاورد که بزیارت رود و حال می‌بینی که سالی هفتاد هزار نفس
میروند ولی امروز که امتحان کل شد ظاهر شد که مثل هباء است کسی نمیرود
که آنچه می‌بینی چون مایهٔ عز و افتخار شده میروند این است که عملهای
کل یکدفعه هباء منثورا میگردد چونکه از روی بصیرت نیست زیرا که بهمان
محبتیکه بان در صدر اسلام ثابت شد رسالت او امروز که همان محبت
من عند الله هست چگونه است که کل محتجب مانده و هم چنین در قرآن نظر کن
که در حین نزول در بحبوحه فصحاء چه کلامها که گفتند و بعد که کل مؤمنین
که آنها را شنیده تعجب نموده که آیا میشود کسی کلام خدا را شنیده و این نوع
کلمات گوید و کل اظهار ایمان نموده و وقت انهای مطرز بهاء الف عام نموده
ولی امتحان شدند همانها که اینطور گفتند زیرا که جوهر اسلام در این
پنج قطع است از یوم ظهور آیات الله تا امروز اگر کسی خواهد نمود

احصا نمود مؤمن خالص را وحال آنکه همین نفوس اگر امروز بودند
میگفتند آنچه گفتند چنانچه اگر امروز نبودند امروز هستند وفی بینند
که ایات الله مثل بحر از مبدء خود ظاهر میگردد و بآن ذکر جنون می کنند
وحال آنکه خود بدرجات مالانهایة اگر کلام قبل را بفهمند اظهار اجتهاد
بکل میکنند این است حد مردم مثل بنقطه و آثار آن زدم تا آنکه حروف
حی بتوانی فهمید هم بینی امروز که کور کور نقطه بیان بر داری حروف خاص
میکنند وسبب آنکه قبل حروف خاص بود عنوان کلام رسول الله صم هست
وحال آنکه در قرآن هم بنهج ایات نازل شد و اگر شد هم امروز بدیه
مردم نیست چگونه است که بکفر نمیتوانند از صراط بگذرند وحال آنکه
کور کور باسم او میکنند آنچه میکنند این است که کل هباء منثورا میگردد
که مردم مثل همان روز شهادت بود میدیدی آنچه در امروز شنیدی
بلکه کور ترقی نموده همین قسم که درجات جنت مرتفع گشته در اینجا هم
تنزل نموده این است که در لیل امتحان نیست که همه مثل ها
ایشان بعرش میرسد ولی روز قیامت که می شود همانها بصعق
اول میروند که بصعق ثانی نمیرسد وصعق بلیات امر موهوم نیست
مثلا همان حروف که از مبدء رسالت اخذ نموده در مبدء امر هر کس رسانده
معنا الحی تصدیق نکرده در صعق رفته زیرا که آنها همان حجتی که
دین آنها بر پا بود بآنها خواستند برسانند بحجیت مظهر آیات را
وبآن بآن هم فضل و رحمت که از مقام نقطه آیت خود را در مقام

اخر

اخر ابواب ذکر کرده لعل از صعق نجات یابند و بتوانند متحمل شد
اگر چه اخر همان ظهور اول است نزد اهل حقیقت ولی نزد بخشید
خلق را این است حد ازینی که امروز هزار و دویست و هفتاد
سال از بعثت گذشته و زیارت لقاء الله که کل از برای ان خلق
شده اند چنانچه صریح ایة الثالث اول سوره رعد است کسی گاهی نکرده
زیرا که در امکان لقاء ذات ازل ممکن نیست وانچه مراد است از لقاء الله
در قرآن مراد لقاء شجره حقیقت است که در کلام او دیده نمیشود
الا آیات قرآنیه واین در حقیقت اولیتر از برای او است زیرا که
غیر او نمیتوانند باین نحو ایات الله را از مبدء امر اظهار نماید حتی حروف
حی وکل اسماء وامثال وانچه در حد خلق است از مؤمنین امری که
در قرآن این قدر اهم ذکر شده که سبب خلق کل شیء شده ببین که یک نفر
ملتفت نیست ولی اصحاب موت که بدرجات بسیار منتهی می شود
بکلام مبدء شب و روزی کور کور براو داخل وخارج می شوند
این است که کل لاشعور حرکت ایشان بوده وهست که اگر از روی
شعور بوده نمیرفت حدیثی را بگیرد که ولایت قائل او بقول رسول
ثابت است ونبوت او بحق که بوید او است وشب و روز حول ان
طواف کند تا اجتهاد کند وان مبدء که کل منتهی باو میگردد و از او نشر
میکند محتجب گردد اگر تا اخر این ظهور ثبت کنی آنچه بر حروف واحد
وارد شود از خلق میدانی که مدعین بحبیان حروف وزراء ان

صادقین از دون ان چه قدر اند که کل در هوای نفس خود حرکت
می کنند نه لله اگرچه بزعم خود لله میکنند ولی عند الله لدون الله
صدق می شود امر شده باین بقاع مامور بها لعل در یوم بعث انها
که اطلاق رجع می شود اگر صادق بوده و مالکی چه قدر صرف میکنی
بانکه زیارت جسد ایشان اکنی و امروز که یوم قیامت است و میتوانی
بلقاء انها فائز گردی نمیکنی که اگر هم بخواهی بکنی در نزد خود دست
مثل کوه احد میگردد و میخواهی هشت گذاشت بوصول خود و حال انکه
خود شب میکشیدی و بزیارت تربت ان مشرف می شدی و صاحب
میکردی و بان افتخار بر کل می نمودی که اگر در این صادق بودی لابد
در حیات مثل این صادق بودی ولیکن به دلیل الیل بکن انچه توانی
ولی الخذ ثمره کن که در یوم قیامت انچه کرده باطل نگردانی و اگر در بیان
کسی زیارت کند این قبور واحد را و در یوم قیامت بزیارت نفوس
ایشان فائز نگردد باطل می شود انچه کرده و هم چنین در قرآن
ببین و اخذ کن و محتجب مشو از صبغه و بوجود امثال او اقران عامل بکلم
مباش بلکه بنفس عمل کن از برای خدا اگرچه شرایط از برای تو
نباشد مثل انکه در صدر اسلام تا هفت سال غیر از امیر المؤمنین
کسی مؤمن برسول الله صلعم نشد و اقتاً خالصا و انچه بعد شد
اگر صادق بود در یوم عروج رسول الله خارج نمی گشت که سه نفر
زیاده نماندن از اصحاب همیشه نظر کن بجوهر امر که دین بان دین میکردد

چه ان اشخاصی که ان روز در مدینه بکل احکام قران عمل میکردند
ولی حکم ایمان از برای همان ثلثه ماند که نظر بایت الله الذین
کردند که اگر ان بر ان نظر نکرده بودند عامل بودند باحکام قران اسلم
مثل انکه در ان زمان کل بودند ولی حکم دون ایمان می شد و ثمری
نمی بخشید این اسم جوهر علم و عمل و جوهر زیارت نقطه و حروف حی
در قیامت بعد اگر تقانی در ان نمود و خواهی کو در دلیل ولی در یوم
عز خود را عالی میدانی که صد نفر در مجلس در دست نشسته
و حروف حی بلوحده هی بینی بلکه لا یعرف این است که نمیتوانی
که امروز زیارت نمود و باطل میکنی انچه کرده و ملتفت نمیشوی
که دیت بحب او از قبل برپا بوده و امروز نشئون مایفرع
علی الاصل محتجب میکردی و اگر نظر کنی در امروز هیچ حجب از برای
تو نیست عند الله زیرا اگر همان دلیلی که قبل حروف واحد را اخذ
کرد همان دلیل امروز هست و همان دلیل است که قبل در قران
بود ولی چون از روی بصیرت عمل نکرده محو میکردی و ملتفت نمیشوی
و قبض روح می شوی و داخل در نار می شوی و بر قلبت خطور نکرده
که قیامت برپا شد و حروف واحد رجوع کردند و قضایای الهی
در حق کل خلق از قبل نقطه جاری شد و از انجا که معرض
تمام خود بودی از کل محتجب ماندی این است که توکل بر خدا ونما
نموده که از صبغه امر محتجب نگردی که اگر ان ثابت کرده کل شئون

ثابت میگردد والا کل باطل میگردد و شبهه نیست که فوق انسان
با حیوان در جوهر علم است و آن ظاهر نمیشود الا بکلام یا نوشتن
و اگر در آن نظر کنی درجات مالانهایه در همان علم می‌بینی که کل عند هد
الاعلم بعدا مثل آنکه امروز در غیر شیعه چه قدر عالم از هر فن هست
و تو که یکی از مسلمین بحق هستی حکم ایمان بر آنها نمیکنی چگونه می‌شود
که بصیر لطیف حکم کند و علم بالله را هم موهوم مبین که آن علم
بمظهر ظهور است در هر ظهور که حجت بید او باشد والا کسی نیست
که مؤمن بخدا نباشد بلکه از یوم آدم تا امروز کل ملل دون حقه
که هستند کل مؤمن بخدا هستند و برسول خود در آن عالم ولی
چون در ظهور بعد داخل نشده باطل شدند که اگر جوهر علم در آنها
میبود هر آینه از ظهور الله محتجب نمیماندند و این است مراد از
ایه شریفه رب لم حشرتنی اعمی وقد کنت بصیرا که امروز میشنوی
که میگوید من قبل مؤمن بودم که مراد بصیرت ایمانست نه
ظاهری و چگونه اعمی حشر شده جواب است که نازل شده کذلک
اتتک ایاتنا فنسیتها وکذلک الیوم تنسی یعنی همان حروف
واحدی که با نفس مؤمن بودی در قبل باسمائی که در نزد خود داری
با آیاتی که دین تو بر او ثابت بود و چون اعتنا نکردی محتجب ماندی
این است که اعمی گشتی و مراد نه اعمای ظاهر است کل را می‌بینی که
با این عین ظاهر میبینند بلکه کل با حیوان در ظاهر این عین شریکند

بلکه

بلکه مراد عین قلب است که بآن محبوب خود را ببینند و بشناسند
امروز بر تو صعب است عرفان بنقطه بیان ولی نظر کن در
نقطه فرقان شبهه نیست که امت عیسی کل منتظر احمد
موعود بودند هم چنین که تو منتظر ظهور آخر ائمه بودی اگر بگوئی
کل نبودند در فرقه مسلمین هم کل بر یقین نیستند اگرچه در اینجا
کل بودند منتظر و در اینجا کل هستند که بعد از ظهور کسی نشناخت
او را این است که چشم قلوب ایشان نمیدید که بشناسند محبوب
خود را والا اگر میشناختند هرگز از قول عیسی منحرف نمی‌شدند
بلکه هزار و دویست و هفتاد سال هم از بعثت احمد موعود گذشت
و هنوز چشم قلوب ایشان کور است و نمی‌بینند و حال آنکه
چشم ظاهری ایشان هم چنین را می‌بینند بلکه از حدت بصر در
دوربین بلاد دیگر در فوق ارض است در می‌بینند و احصا
میکنند و اگر بدقت نظر کنی شاهد می‌شوی در سنه هزار و دویست
و هفتاد از بعثت که اول ظهور حق بود که پر شده بود ارض از
ظلم و جور از ارض حکمت آمده که منتشر تا آنکه منتهی شود باین ارض
ظاهر حسبه و اول ظهور جوهر ایمان در آن نفوسی بود که
از برای طلب حق حرکت نمودند و چون چشم قلوب ایشان باز
بود حق را شناختند چه در آن ارض حق را احدی نشناخت
الا بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین الله بوده و نمیتوان که

حقیقت را ادراک کرد الا بعین او از این جهة ظهور محبوب خود را
شناختند و بآیات آن یقین نموده بر حقیت او اگرچه عبید انستند که این
همین موعود است زیرا که شناختن آن بعین او میشود و هنوز
عین او در ایشان خلق نشده بود بظاهر اگرچه در باطن بوده
این است که یکی مقبل میشود و میبیند و یکی اعمی است محتجب میشود
و نمی بیند و هم چنین تصور کن از ظهور نقطه فرقان تا منتهی الیه
درجه ایمان چگونه میشود در صحرای کربلا یکی جان دهد و یکی کند آنچه
شنیده این است یکی میبیند و یکی نمی بیند و بمکان خود لله می کند
ولی علی الله وارد میاید که اگر بداند بر حق می کند راضی است که موت
او ادراک کند و از او چنین امری ظاهر نشود و درجه در درجه در
مراتب ظهور سیر نموده تا منتهی شود باخر ظهور شیعه چنانچه
دیدی که اصحاب سید ع چگونه مقبل بودند و دیگران بر آنچه که بودند
مقبل بودند و این همان سر حدیث قبل است که منتهی شد باخر ظهور
که غیر مقبلین در نفی منفی و مقبلین چون چشم افئده ایشان باز بود
در اثبات ثابت و نه اینکه کل ایشان هم چشم افئده ایشان باز بود
که اگر چنین بود بعد از صعود او محتجب نگشتند از مقصود او که کل را
تربیت نمینمود مگر از برای طلوع شمس حقیقت و استعداد لقاء الله
در یوم قیامت ولی باز برگشت اخر وجود که پر شده بود قطع اسلام
و سایر بلاد از صقع منین بهمان واحد اول و حال انکه کل ایشان

درهو

درهو درجه که واقع بودند گمان میکردند که حق با ایشان است و حال
انکه از این اعداد ما کلا نهایه بر فطرت اصلیه و اعتبر بر طلب حق بر بنا مع
الاسمان حروف واحد و حال انکه کل از غایت اجتهاد و ورع باعلی درجهٔ
یقین رسیده بودند و هزار و دویست و هفتاد سال فلک بر حول ایشان
گذشت کل این ظهورات از برای این است که در کور بیان با بصیرت باشی
لعل در یوم ظهور حق که ثمره بیان است تو از بعین الله او را بشناسی
و بعین واحد بهدایة ایشان مهتدی گشته و بعیون مدل علی الله مظاهر
اسماء و امثال را ادراک نمود زیرا که مثل یوم قیامت بالنسبه بقبل مثل
غرس شجره ایست که در یوم قیامت وقت اخذ ثمره آن است که قبل
از آن هنوز ببلوغ نرسیده چنانچه در ظهور عیسی ع غرس شجره انجیل
گشته بکمال نرسید الا اول بعثت رسول الله ص که اگر رسیده بود یکی
نبود تا همان روز یوم بعثت می شد که بیست و ششم رجب باشد یا بیست
و هفتم و آنچه اشجار در انجیل مذکور در بیست و سه سال ظهور بود که
وحی در رضوان و حکم الله می شد و حکم واقع که من قبل الله هست نازل
میگشت و بعد از غرس شجره قران کمال آن در هزار و دویست و
هفتاد و سیله که اگر بلوغ ان در دو ساعت در شب پنجم جمادی الاول
می بود بر پنج دقیقه بعد تو ظاهر نمیشد زیرا که همیشه شجره حقیقت
در علو عرش خود ناظر است و نظر میکند بر شجره که غرس فرموده
در افئده و ارواح و انفس و اجساد خلق همین قدر که دید

از معجزه توان حد نقطه توحید حید اول ظهور میکردد وان
ورای محبت کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف را نازل
تا آنکه بان خلق خلق شود تا ثمره آن که عرفان باو است در قیامت
بعد کوفته شود زیرا که اول دین معرفة الله هست وان بتجلی
که معرفة الله ظاهر میکردد در الاسماء وصفات الله به نفسه من لسان رسوله
این است که منوط است بمعرفت ظاهر در ظهور وهم چنین تا منتهی
الی الوجود منتهی گردد و آنچه امکان معجزه قران است تا عروج معجزه بیان
باین ظاهر شود که اگر نشود معلوم است که در ان ثمر نبوده والا ظاهر
می شد زیرا که کل حیتان این جنت ملئکه مسبحین اند نظر میکنند
بر کل خلق اگر ببینند بر معجزه حد نقطه حب محبوب ایشان هست می بینند
وان هدایت او است بعرفان مقصود نزعیوان وهم چنین در یوم ظهور
من یظهره الله آنچه که از بیان باو ایمان آورد و بعروف حق او همان
اعتماد بیان است و حال آنکه راضی نمیکردد بر آنکه ذکر شود در ایشان
معجزه بل ثمری که اگر در علم خدا گذشته که لایق است بر آنچه او را لایق
اگرچه پناه داده شده کل را بشمس حقیقت که پناه بان نفع میبخشد
ایشان را کلا عین پناه بخداوند است والا چه قدر عباد که پناه بر خداوند
برده و چون آنکه او را نشناخته گویا پناه بخدا نبرده زیرا که کلمه اعوذ بالله را
کل میگویند حتی در حق همان هم که نازل شده چنانچه در صدر اسلام خود
میخواندند ولکن چون پناه بامیر المؤمنین ع نبرد که عین پناه بخداوند است

پناه

پناه داده نشد فهو دون نار عرفان والا همه امتی که نبی این کلمه را
بلغت خود میگویند و حال آنکه حد ایشان ظاهر است و بنفسه ظهور
پناه بخدا پناه باو است و در بطون پناه باوامر ان ظهور است تا
نزد ظهور اشراق دیگر که از وقت ظهور قبل واوامر ان پناه نمیدهد
او را الا بظهور بعد واوامر او و همیشه مراقب اول ظهور باش که اگر
نقطه تسع تسع عشر عشر تا سعه صبر کنی حد بد نوران حق مذکور
میکردی چنانچه امروز خود میگوئی بر عبادی که از غیر مسلمین وارد
بر اسلام می شوند این بود ثمره زیارت حروف واحد در قیامت بعد
اگر توان ادراک نمود و در این قیامت از قبل اگر صادق بودی در اعمال
وخلوص خود والله یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم ۰

الباب الرابع والعشر من الواحد السادس

حکم الله فی حین تحویل الشمس ملخص این باب آنکه خداوند عالم در قیامت
ایام نوروز را منسوب بخود داده وانرا یوم الله خوانده و ضامن شده
هر که حق وحرمت ان یوم را شناسد وآنچه خداوند فرموده در ان
عمل کند مثل کل سال جزا دهد او را و یک مثقال ذهب صرف در ان
مثل سیصد و شصت و یک مثقال است که در سبیل خداوند صرف
نموده باشد و همین قسم در کل اعمال وشئونات خیر جاری فرموده
امر الله را وان یومی است که شمس منتقل میگردد از برج حوت بحمل
در حین تحویل چه لیل واقع شود چه نهار سزاوار است که اهل

از عدد واحد الا بنباشند و فوق مستغنات و در این بین هر کس هر چه
بتواند اذن الله از برای او بوده و هست چه در غنای این یوم در بیان
اذن داده نشده نکنند بالآت و غناء متعدده در حین واحد تا آنکه
حق آن شیء کامل گردد نزد آن نفس و هم چنین در ضیافت محبوب است
که بر بلت نعمت شود و لعا اعلای آن و هم چنین در عادت لیل و
نهار بر بلت نعمت مثلث نشوند در مجلس واحد و بعد دلالا و نغماتها
شعد مجالس قرار دهند که این اقرب است بتقوی عند الله
و اذن داده شده که در لیل بعد کل حول این ایه را تلاوت نمائید
شهد الله انه لا اله الا هو المهیمن القیوم و در نهار این شهد الله
انه لا اله الا هو العزیز المحبوب یا آنکه شهد الله که در قرآن ذکر
شده است که آن از برای تالین افضل است عند الله و آن یوم
یوم نقطه است و هیجده روز بعد از آن ایام حروف حی است که
اشرف است از ایام هیجده شهر که هر یومی منسوب بیکی از احکام
کلشیء است که کینونیات کل ایشان بر توحید خود اند و در ظهور
چون نکرده که بعد هم وصی در این کور عنیکرده و بعد منهی اطلاق میشود
الا بیوم قیامت که هر کس را بجز حقیقت بهر اسم که خواهد ذکر میکند
و غیر از آن کسی نمی شناسد تا آنکه حکم کند و در واحد اول
صوم جایز نیست بلکه بابواب واحد دخول در جنت واجب
و کل این ظهورات از برای اینکه در یوم من یظهره الله که یوم اول

یوم اوست

یوم او است و مثل او مثل شمس است در نهار یا و هدایت یافته
نه آنکه مثل این ظهور گردد که مثل این یوم گذشت و کسیکه این یوم
از برای او خلق شده در حزن بود و حال آنکه این یوم بنسبت باو عزیز
گشته و هر شیء در یوم قیامت ظاهر میشود بر هیکل انسان حتی دقایق
و ساعات و لیل و نهار و ایام و شهور و سنین و فوق آن تا آنکه عطای
آیات از لیه و ظهورات قدسیه منتهی گردد که آن وقت اجل آن این است
که ذکر حد و خلق شود لم یزل الله کان عالما و قدیرا و لم یزل الله کان
حاکما و قدیرا

الباب الخامس والعشر من الواحد السادس

فی ان الله قد امر بان تقوموا من مقاعدکم اذا سمعتم اسم من یظهره الله
من بعد بلقب القائم و ان الحکم علی اعدام من یحزن من فوق الارض بما
یمکن ملخص این باب آنکه خداوند عالم اذن فرموده کل را که در نزد استماع
ذکر من یظهره الله باین اسم هر نفسی برخیزد از مقام خود و بعد
قاعد گردد اجلالا له من کتاب الله و اعظاما له من نقطة الاولی
لعل در یوم ظهور کسی اظهار ارتفاع در نزد او نکند که کل اعمال
غیب از برای یوم شهادت است که اگر کسی در کل عمر خود هر وقت
شنید برخیزد ولی یکساعت قبل از قبض روح بشنود که ظاهر
شده یا آنکه کتاب او باو رسد که او هم یا آنکه خود او بر او وارد
شود و بگوید منم و حجت اقامه کند با یاتیکه دین او بر پا است

وفی الحین خاضع نکردد از برای قران و مساجد نکردد از برای منزل بیان
کل اعمال غیب او باطل میکردد که کویا هیچ نکرده و اکر بر عکس باشد
ثمر میبخشد او را و اکر خواهد عفو میکند او را اکر بعد از حب در ایام غیب
خود بر او شاهد شده اکرچه هرکز محب نتواند از رضای محبوب خود
محزون شد و کمال دقت در این نموده که لابد ملاقات خواهید کرد او را
که از برای اسم او این نوع احترام دارید و عمل کنید و لحاظ برای مسمای این
اسم نکنید انچه از برای اسم و میکویید اکرچه اکر بدانید خواهید کرد ولی
بر خود اشتباه وارد می اورید چنانچه در ظهور رسول الله صع کل منتظر او
بودند ولی در حین ظهور شنیدی که با او چه کردند و حال انکه اکر او را در
خواب میدیدند بان خواب افتخارها میکردند و هم چنین در ظهور نقطه
بیان که کل از برای اسم او قائم میشدند و از برای ظهور شب و روز
تضرع و ابتهال مینمودند و اکر در خواب میدیدند او را بان خواب افتخارها
ولی حال که باعظم حجت که دین ایشان باو بر پا است ظاهر شده
و منتظرین ظهور او لا یحصی است کل بعد از استماع ایات او
در خانهای خود مستریح نشسته و او کلان در این جبل ماکو است
وحده فرید مراقب خود شده ای اهل بیان که این طور واقع
نکردد که از برای او شب و روز کریه کنید و از برای اسم او قائم
کردید و حال که یوم اخذ ثمره است که ان قیام باسم سبیلی بسوی
مسمی هم رسانید این قسم محتجب مانید در حواطر او رید سلوک

منتظرین

منتظرین رسول الله را و انچه بر او وارد شده از منتظرین باو و مکو
که در دین نبودند امروز میکویی که در دین نبودند و الا امروز در میان
خود بکمان خود در اعلی درجه فضل و دین خود عامل بودند و کمان
دون حق بر خود نمی بردند مثل انکه امروز می بینی که کل باعلی درجه
فضل و دین خود عامل اند و خطور دون حق از برای خود نمیکنند
و خواهی شنید انچه که بر نقطه بیان وارد امده زیرا که قضایای قیامت
فرض شده که کل بنویسند و ثبت کنند لعل در قیامت بعد بان مهتدی
شوند و خواهی در انعود من یظهره الله را و اکر قرار کند ادیای اهل بیان
کل اکر بر هیچ نفسی نپسندید انچه بر نفس خود نمی پسندید و حق را
بباطل جلوه ندهید یا بر عکس که ان حق محض است و اکر مستظل ان
مستظل نکردند در دین باطل میکردند لعل بر ان حزن وارد نیاید
و کل اعمالی که از یوم ظهور نقطه بیان کرده اید تا ان روز باطل
نکردد توکل بر خداوند نموده که از این خیط بیرون نرفته لعل بر
مقصود خود چون که نمی شناسید حزن وارد نیاورید در ایام
بطون او و در ایام ظهور که او می شناساند کل را نفس خود را
بایات و کلمات خود ولی کل بان یقین نمیکنید که بشناسید او را
از این جهت محتجب میمانید و هیچ حجتی نیست از برای کسیکه یقین
نکند باو و بعد از استماع ایات این است صراطی که کل بان داخل
در جنت میشوند و محتجبین بان داخل در نار میکردند که هیچ

جنتی اعظم از ان خلق نشده بلکه او اجل است از اینکه بجنت وصف
جنتیت وصف شود زیرا که خلق جنت بامر او می شود و اگر میخواهی
در بدء جنت نظر کنی نظر کن در بدء دین اسلام که هر کس داخل شد
داخل در جنت بود والا در نار و در جبر بعد جبر جنت مفصل گشته
تا انکه یک یک اهل بیت را نظر کن در ظهور هر یک اصحاب او
رضوان و جنت بوده اند و دون او در نار تا انکه منتهی شد باین
ابواب که نص خاص منقطع گشت هر کس بمراد الله و مراد اهل بیت
بود در جنت بود و هر کس قدر حبهء منحرف بود در نار تا انکه ظهور
اسم باطن باطن خلق جنت را بین و حکم بعون جنت بر کسی که نشناخت
او را او عارف نگشت بحق و ذکر کن و بعد مبدء جنت را بیان بین و
تا ظهور من یظهره الله متعین دار ان میزانی بشناس و حکم جنت
و نار را بعین شهود ملاحظه کن که این است مقصود از انچه در قران
نازل شده از ذکر جنت و نار و پناه بر در هر حال از نار بعون اعمال
که همین سبب رضوان اکبر میگردد که در ان خلق شده انچه عبد محبوب
دارد او را و در ان خلق نشده حزنی و انچه که عبد محبوب ندارد
علم باذا یخلق الله ما یشآء بامره　　انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب السادس و العشر من الواحد السادس

فی ان لا یحل السفر لاحد الا اذا اراد بیت الله او بیت النقطة بعد
استطاعته او اراد ان یتجر او یرید ان یزور حروف الحی اذ استطاع

علی الروح و الریحان او اراد ان یمضی احد فی سبیل الله و من
یجبر احد علی احد فی سفر او یدخل بیته بغیر اذنه او یرید ان
من بیته بغیر اذنه حرم علیه زوجته تسعة عشر شهرا و ان
احد عن ذلک الحکم و لم یعمل به فعلی شهداء البیان ان یاخذوا
خمس و تسعین مثقالا من ذهب حیث لا موت و اذا اراد ان یجبر
علی احد فرض علی من علم او یطلع ان یحضر و یمنعه و ان علم و لم یحضر
فیحرم علیه زوجته تسعة عشر یوما و لم یحل له بعد انقضاء
والعشر الا ان یاتی تسعة عشر مثقالا من ذهب ان استطاع
و الا من فضة و ان لم یقدر علی الفضة فلیستغفر الله تسعة عشر
مرة الی ان یقدر و ینفق علی شهداء البیان لینفقوا علی من یؤذن
باعلی صوته نفر علی الفقرآء و المساکین من اهل الدین و الکتاب
کل حسب شانه و لا یسافر احد دون سفر الواجب من الحج او
الحضور بین یدی النقطة　او اذا اراد ان یزور او یتجر فلا
ینبغی له ان یطول ایام سفره و ان اراد ان یطول فعلیه ان یر
ما یتعلق به من کینونیته خلقت من ذاته او لا یطول اکثر من
ثمانیة و ثلثین شهرا و لا یحل علیه فوق ذلک و من یتجاوز من ذلک
الحدین ان یقدر علیهما ینفق اثنی و مائتین من مثقال من ذهب
و الا اثنی و مائتین مثقالا من الفضة ملخص این باب انکه اذن داده
شده سفر بسوی بیت و مقصد نقطه اگر استطاعت از برای حاف

و زیارت مقاعد حی و تجارت و بضرت نفسی اگر خواهد و بدون
این اذن داده نشده و در تجارت هر گاه ما خلق عنه نزد او با شد
باسی نیست از برای او و اگر نبوده زیاده از دو حول در بیت اذن داده
نشده الا انکه سبیل ان قدر همین باشد که ان وقت از برای او
اذن الله هست زیاده از ان و در بحر زیاده از پنج حول اذن
داده نشده و صدر حساب از یوم خروج از بیت است تا دخول بر ان
و اگر تجاوز نماید اگر مقتدر است دویست و دو مثقال ذهب
والا انقضر بر ان طوریکه حکم شده داده باشد که ان حدود الله هست
و ثمره این حکم انکه در یوم ظهور من یظهره الله در حین استماع سفر
کند بسوی او و مقدم دانند بر انچه در این باب ذکر شده زیرا که کل
بیان از برای او است و اینکه بابی است از ابواب ظهور دین قبل
او که در ظهور بعد ان اگر صعب دشود حکم ایمان نمیکردد و سفر
حج این نیست الا بعد از استطاعت بر روح و ریحان الا در ظهور
یوم قیامت که ان وقت واجب میکردد اگر چه بر نعلین باشد
زیرا که ان برای او خلق شده چگونه میتوان از ثمره وجود منفک شد
اگر کسی ناظر باشد بخلق وجود خود و امر شده از برای کسیکه
داخل شود بیت کسی بغیر اذن او یا انکه ملت قدم او را در سفر
مجبور احرکت دهد یا انکه او را از بیت خود بغیر اذن او بیرون
او رد بر اینکه نوزده ماه بر او حلال نیست اقتران و اگر کسی تعدی
کند

کند از این حکم بر شهدای بیان فرض است که جزای تعدی
او را نوزده و پنج مثقال ذهب در حق او حکم نمایند و هر نفسیکه
عالم شود جبر نفسی نفسی را بر او است که منع نماید و اگر تعارف
و رد در نوزده یوم حلال نمیکردد بر او اقتران و بعد از انقضای
او نوزده مثقال ذهب اگر استطاعت دارد و الا انقضر و اگر
نه نوزده مرتبه استغفار کند که این وقت حلال میکردد بر او
اقتران و بعد از استطاعت احد هما بر او است انفاق بسوی
شهدای بیان که ایشان بر اهل احتیاج[2] از مؤمنین در هر موقف که
هست محصور است و ثمره[3] که عادت کل کردد و بر مقصود یوم ظهور
او حزنی وارد نیاید که اگر نه از برای او بود حکمی بر هیچ نفسی
نمیشد باستحقاق بلکه کل از بحر جود او هست که در زمره تکلیف
بیرون می آیند و الا اکثر را حق اهمال است زیرا که بعد از عرض
قبول امر الله نمینمایند و خداوند در هر حال غنی بوده از خلق
خود و دوست داشته و میدارد که کل با منتهای حب در جنات
او متصاعد کردند که هیچ نفسی بر هیچ نفسی بقدر تنفسی حزنی
وارد نیاورد که کل در مهد امن و امان او باشند الی یوم
القیمة که ان اول یوم ظهور من یظهره الله است و خداوند
عالم هیچ نبی را مبعوث نفرموده و هیچ کتابی را نازل نفرموده
مگر ان کل اخذ عهد از ایمان بظهور بعد و کتاب بعد کرفته زیرا

[illegible] ۳ این انکه لعل در بیان بر نفسی غیر حق وارد بنا بر لعل

کمان برای منضی او تعطیل وحدی ننموده و در سفر بعد منازل
ممنوع بوده و هست و هر قدر که منازل اقرب و اخف کردد عند الله
محبوب‌تر است و اگر منزلی که توان یک روز رفت دو روز رود
بر خدا است که مضاعف فرماید رزق او را و اگر در منزل حیوانی
مشقت شود طلب نقمت میکند از خداوند بر مالک او و در هر حال
باید ملاحظه نمود حد هر حیوانی را که بعد از ورود مالک او در بیان
عنوان اخف از تحمل او بر او وارد نسازد که نفسیکه اثاث بر صید ارد
از برای او ثمری نمی‌بخشد و در سفر مراعات حال اضعف باید نمود
در هر حال و آنچه مترتب کلفت و مشقت است ممنوع بوده
و هست الا سبیل روح و ریحان بر مقادیری که من قبل الله مقدر
شده و مراعات پیادگان در هر حال محبوب بوده و هست
و اگر نفسی نفسی را در سبیل رضای حق یک قدم سوار کند ثواب
یک حج در نامه عمل او نوشته می‌شود و کدام فضل است از این
عظیم‌تر اگر کسی موفق شود در سبیل خداوند و هرگاه سفر را
کل مبدل کنند بروح و ریحان قطع میگردد از قطع رضوان
و آنچه قبل حکم شده بواسطه احتجاب کل بوده که بلاحظهای
نفع جزئیه تعب بر نفس خود و دیگران وارد می‌آوردند
و الا اگر بروح و ریحان می‌بود آن نوع حکم نمی‌شد و اسفار
اعراب امروز شاهد است بر آن حکمی که قبل شده چنین که در حجر

مدبر حجر

مدبر حجر توقف کند که کل نتوانند زیاده از یک فرسخ سفر کرد و الله
یحفظ من یشاء فی السبیل باذنه انه علی کل شیء حفیظا

الباب السابع و العشر من الواحد السادس

فی حکم طهارة ما یخرج من الفارة و عدم فرض المحزن عنه و
کذلک الحکم فی الحیوان الذی یطیر باللیل و الذی یسمونه بابابیل

ملخص این باب آنکه آنچه صعب شده بود بر کل مؤمنین از ما یخرج
من الفارة او ما یطیر باللیل او اشباه ذلک بر اینکه باسی نیست ولی
از جهت لطافت و نظافت تحرز محبوب بوده و هست مانع
طهارت نمیگردد و در هر حال نظر بر مطهر مطهر کرده که محتجب از
مبدء غنا ن که در یوم ظهور من یظهره الله ذکر دون طهارتی غنای
کم در یوم ظهور من یظهره الله ذکر دون طهارتی غنای کرا اجل
از این است بلکه قولا و مطهر است و در هر شأن در مکامن طاهره
و مطهره بوده و هست و از برای او اول از برای آن نیست
الی آخر بلکه آخر از برای او نیست در سماء طهارت و ارض لطافت
بوده و هست و هیچ شیء او را متغیر نکرداند و آباء او الی آدم
و هم چنین امهات او صفوه خلق بوده و نکمی طهر و طهارت
طوبی لمن یذکر یوم القیمة علی طهارة من عنده فان ذلک لهو الفضل العظیم

الباب الثامن و العشر من الواحد السادس

فی عدم جواز النظر لاحد الی کتاب احد الا للمحجوبین اذا ازنوا بعضهم

لبعض او علموا برضائهم ملخص این باب آنکه اذن داده نشده
که کسی نظر کند در کتاب کسی در هیچ حال چه سر بسته و چه سر باز
چه کتب علمیه چه حسابیه و چه کتب مکتوبه بعضی بسوی بعضی
الا هر وقت که داند رضای او را یا اذن دهد او را که آن وقت حلال
میگردد بر او و این نهی نشده الا آنکه کل نقص قمیص حیاء پوشیده
که اگر درک کنند یوم قیامت را بانچه مقصود سلوک نگردد که
دون سبیل حیاء گردد والله یعصم من یشاء من عباده عما لا یحبه
انه کان علی کل شیء وکیلا

الباب التاسع والعشر من الواحد السادس

فی ان لکل نفس فرض ان یجیب اذا اکتب الیه و یجیب اذا یسئل عنه
وما یتفرع علیه ملخص این باب آنکه واجب گشته در این ظهور که
اگر کسی بسوی کسی خطی بنویسد بر اینکه او را جواب دهد و فصل
محبوب نبوده بخط خود یا بخطیکه امر کند و همین قسم اگر کسی سؤال
کند بر مستمع واجب است جواب بانچه که دلالت کند لعل در یوم ظهور الله
کسی از آن نیر اعظم محتجب نگردد در حینیکه نازل میفرماید من قول الله
الست بربکم کل بگویند بلی زیرا که فرض جواب از برای اینجا شده
و لم سرایت میکند تا منتهی الیه در وجود و همچنین کتب شبهه
نیست که یوم قیامت کتب او نازل خواهد شد بر کل کسی بواسطه
احتجاب خود محتجب نگردد از رد جواب محبوب خود که باجابت

کینونیت

کینونیت او خلق میگردد در ذر افئده باقرار بوحدانیت
و در ذر ارواح اقرار بر نبوت و در ذر انفس اقرار بولایت و در
ذر اجساد اقرار ببابیت و در نزد هر ظهوری محتجبین از صامتین
ممتاز میگردند و الا در ظهور قبل کل میبینند مثل آنکه امروز میشود
که در اسلام کسی کلمتین را نگوید و آنچه ما یتفرع بر او است از کلمات
و احکام قرآنیه بلکه منظور نمیشود ولی در ظهور بعد صادقین
از دون صادقین باجابت ممتاز میگردند و عبد بصیر آن است
که در کل عوالم و مراتب اجابت حق را نماید اگرچه باجابت بکتاب
باشد یا بلسان یا بعمل که این اقوی است و از برکت اجابت آن نفسی
کل مامور شده اند بر اجابت یکدیگر حتی اگر طفلی گریه کند واجب است
اجابت او بانچه می شود و همچنین اگر کسی لسان حالش ناطق باشد
بر متفرسین لازم است اجابت او و همچنین اگر مقاعد آن محل اجابت
باشد یا ظهورات دیگر که نفس بصیر خود درک میکند واجب است
اجابت او تا آنکه هیچ نفسی در هیچ موقع سبب حزنی مشاهده
ننماید لعل در یوم قیامت که ابصار قلوب نمی شناسند محبوب
و مقصود خود را الا من شاء الله بر او من حیث لا یعلم حزن وارد نیاورند
که یکمقدار ما یثبت به الدین مرتفع شود و او بسبب حزن ما یتفرع علی
الدین محتجب مانده باشد چنانچه در هر ظهوری هر که محتجب میماند
همین سبب میگردد او را ولکن الله یهدی من یشاء بفضله انه کان بکل شیء محیطا

الباب الاول من الواحد السابع

فی تجدید الکتب اذا انقضی علیها اثنی و مائتین حولا و هو ما کتب
من قبل او انفاقه الی احد ملخص این باب آنکه در هر ظهور خداوند
دوست میدارد که کل شیء جدید شود از اینجهة امر فرموده
که در هر دویست و دو سال یک دفعه هر نفسی ما ملک خود را از کتب
محو کند یا آنکه در هوا و عذب ریزد یا آنکه بنفسی عطا کند لعل
عبدی بر حرفی بنگرد که کره از نظر باو داشته باشد لعل
در یوم قیامت شجره حقیقت ظاهر حرفی را نبیند بر صورت
غیر محبوب لعل روح از همه در ظل از غیر محبوب واقع نگردد زیرا
که هر حرفی که نوشته می‌شود هفتاد هزار ملک بر او موکلند
و هم چنین حین محو که حفظ میکنند او را و اگر امروز نظر کنی
در ارض هیچ یکی که یک حرف از قرآن را چه قدر از نفوس حافظ هستند
که احصا نتوان نمود و هر حرفی که بر صورت محبوب نوشته شود
دوست میدارند که نظر بر او کنند بلکه در هر شیء چنین مشاهده کن
و هم چنین بر عکس و در بیان هیچ شیء را ظاهر مکن الا بر علو صنع
کمال لعل یوم قیامت نظر محبوب خود بر او افتد و دون حبی
نگردد بر خلق خود که نظر کل اهل آنکه در ظل نظر او است و کم شیء
میخواهد که در یوم قیامت لایق نظر شجره حقیقت گردد بلی اگر
شیء که فوق ارض مثل آن نباشد آن شیء است لایق شده

از برای

از برای اینکه لیس کمثله شیء و کل خواهند کرد بیانهای خود را
ولی مراقب بوده نزد ظهور شجره حقیقت از هر ارضی که مشرق
گردد که بان در یوم ظهور مستغرق و متلذذ شوند که ما قبل ثمر
بوده از برای آن ظهور و اینچنین بوده از برای وصول بآن مقصود
و هیچ نفسی نیست که یک کلمه از کلمات بیان را نویسد با ایمان
باو باحسن خط الا آنکه واجب میگردد از برای او آنچه محبوب است
عند الله و مراتب خطوط مراتب اسم واحد است اول خط ابهی و آخر
خط اعلی و ما بینهما ابد رجات ذکر و کو یا مشاهده می‌شود در ظهور
که صاحبان ادراک بهم میرسد که نوزده قلم را شیعی نویسند
ولی کمال در یکی بهتر از اقتران است و استکمال در کل علو کمال است
اگر مقرون گردد برضای محبوب ازل و مقصود لم یزل و الا امروز
می‌شود که کتب ما لا نهایه در اسلام با حسن خط نوشته شده ولی
آثاری که مثبت حق و نافی بعث میگردد که کل کتب قبل اگر در بیت
حرف اول او اقرار بایمان نکنند مثبوت نگردد از ایشان کینونیت
ایشان و چگونه حسن کتابت آنها رسد و حال آنکه آن آثار مثل
بیت معطل و قصر مشید مانده و جبال او بی‌اهل افتاده احسن آنجا
مذکور باسم جبال است و هنوز شنیده نشده که کتاب عقوم اسماء
نعت نفسی قیوم که عدد اسم یوسف علیه السلام است باستحقاق
خود نوشته شده باشد و حال آنکه از بدو ظهور تا امروز چه قدر

کتبها نوشته شده که دون ایمان باو ثمر نمی‌بخشد و در وقت ظهور
من یظهره الله همین قسم کل محتجب خواهند بود الا من شاء الله کما
دعوت نموده که بعد از ظهور نوشته نشود الا آثار آن شمس حقیقت
که نوشتن یک حرف از آن اعظم‌تر است از نوشتن بیان و آنچه
در ظل آن نوشته شده نظر کن در مبدء قرآن که اگر در یوم ظهور
رسول الله صلعم کسی یک حرف از آن می‌نوشت حکم ایمان بر او می‌شد
اگر مؤمن باو بود و لو اگر کل انجیل و آنچه در دین عیسی انشا شده در
ظل انجیل می‌نوشت ثمر نمی‌بخشید از برای او این است چون هر علم اگر توانی در
ظهور نمود و خواهی درک نمود بصیر شو که محتجب نمانی که هیچ شیء در ارض
محبوب‌تر از آن نیست که آثار او را با حسن خط نزد او حاضر کنی بلکه
فرض شده بر کل که آنچه از آن وقت مبدء خود مشرق میگردد کل مؤمنین
ببیان داشته باشند زیرا که او است بیان آن روز و بر اعلا نهجی که
در بیان متصور است هر که تواند تمام نموده و در نزد آن شمس حقیقت
حاضر نمایند که کل مسئول عنه از آن بوده و هستند چه خوب صنعتی است
چاپ از برای ارتفاع کلمات او و تکثیر آثار او اگر توانند در یوم ظهور
نصرت کرد دین خدا را و اگر مثل امروز هستند که هر کسی در بیت خود
محتجب لا یکلف الله نفسا الا بعد ان یقدر و لتوقنن کل علی الله ثم یوم القیمة بآیات الله

الباب الثانی من الواحد السابع

فی انه حیث ینبغی ان لا یعمل احد من عمل الا و یقول بلسانه انی لاقومن او

اعملن

اعملن لله رب السموات و رب الارض رب کل شیء رب ما یری
و ما لا یری رب العالمین و ان یقرئه بقلبه یجزی عنه **ملخص**
این باب آنکه هیچ عملی عمل نمیگردد الا آنکه لله واقع شود و از این
جهت امر شده که هر عاملی حین عمل گوید انی لاعملن هذا لله
رب السموات و رب الارض رب ما یری و ما لا یری رب العالمین
و اگر در قلب تلاوت کند مجزی است از او و لی لله واقع نمیگردد
عمل مگر آنکه معرفت بهم رساند بشجره حقیقت که آن ایمانی است
ان آیات او و بآیات او در نفس خود از او محتجب نگردید در یوم قیامت
چنانچه در قرآن هر کس عامل از برای رسول الله و حروف حی او نبود
عامل از برای خدا بود و محبوب نیست که کسی عملی کند از برای کسی الا
آنکه لله کند و لله نمی‌شود الا آنکه از برای آن ظهور کند امروز عاملی
که در انجیل عامل اند کل آن برای خدای کنند بامر عیسی ع اگر چه تا قبل ان
ظهور رسول الله لله بوده و لکن حین ظهور لدون الله می‌شود بلکه
در آن ظهور باید از برای رسول الله صلعم کنه که آن وقت لله ثابت
میگردد و هم چنین عبادیکه در بیان عاملند از برای خدا و این
ایرا میخوانند اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردند
لله کرده اند و الا باطل میگردد که گویا هیچ عمل نکرده اند این در
صورت اصل دین است دیگر فرع آنرا خود اخذ کن و شئونات
دنیا نیکه باید لله شود خود در آن شعا مثلا عند انشاء ولیمه

و قصد میکنی که از برای خدا میکنی و حال انکه ان شجره که مدل علی الله
هست محتجب هستی که این اثر که در نفس تو است از ان شجره مشرق
گشته و راجع باو میگردد در ظهور اخرای ان و گاه هست که
خود از ان منع میکنی انچه از برای او در نفس خود میکنی و همین قسم
کل شئونات را مشاهده کن در دنیا که میگوئی از برای او است و از او
محتجب هستی و همچنین شئون دین را ملاحظه کن تا بجوهر کلمه توحید
منتهی گردد اگر در یوم ظهور من یظهره الله از برای او عمل کردی لله
کرده چه گفتن لا اله الا الله باشد و چه آب خوردن و الا اگر از برای
او نکنی اگر لا اله الا الله بگوئی در نار میروی و اگر آب بیاشامی شراب
دون جنت آشامیده از این علم جوهر بسیط است که حین ظهور
رسول الله صلعم حکم شد که کل ملل لدون الله عامل اند اگر چه
کل بکتاب خدا و رسول او در زمان خود مؤمن بوده و الان
هم هستند که ظاهر است سر آن این است که همان مطلع از یوم
ادم همان رسول الله صلعم هست و کل کتب منزله قرآنی است که
بر او نازل شد که در حقیقت از ظهور قبل محجوب مانده و از کتاب او
چونکه نشناخته که این همان است که در ظهور بعد ظاهر شده حال هم
اگر عمل کنی لله در بیان و خارج نگردانی از حروف واحد کلا اقا هم
بحروف اول ببینی بلکه در انها عین ان ظهور او ظاهر ببینی در لیل
اللیل لله عامل بوده و لکن حین ظهور من یظهره الله اگر کل اعمالت

از برای

از برای نقطه کنی که لدون الله میشود زیرا که نقطه بیان امروز
همان من یظهره الله هست نه دون ان و همچنین حروف همان حروف
حی او است که تو از برای انها عامل بوده چگونه میشود و قسمی که طاهر هم
میشوند عامل نیستی لیس است که در نزد هر ظهوری خلق کثیر
بگمان آنکه لله میکنند غرق میشوند و لدون الله میشوند و خود
ملتفت نمیشوند الا من شاء الله ان یهدیه که اگر نفسی نفسی را هدایت
کند بهتر است از برای او از انکه از مشرق تا مغرب را مالک شود
و همچنین از برای مهتدی بهتر است از کل ما علی الارض زیرا که
هدایت بعد از موت داخل جنت میگردد ولی بما علی الارض بعد از موت
اخبر مستحق است بر او نازل می اید این است که خداوند دوست
میدارد که کل را هدایت کند بکلمات من یظهره الله ولی نفوس مستکبره
خود مهتدی نمیشوند بعضی باسم علم و بعضی بعزت و هر نفسی بشئی محتجب
میگردد که در نزد موت هیچ نفع نمیبخشد او را اگر کمالات نموده که
از صراط احد من السیف وادق من الشعر بهدایت هادی کل مهتدی گشته
لعل بعد از اول عمر تا اخر لله میشود بلکه بعضی لدون الله لشیء و بغیر
شیء والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب الثالث من الواحد السابع

فی ان اداء الدین واجب عوض ملخص این باب انکه قرض دادن بمؤمن
عند الله محبوب بوده و هست و همچنین ادای قرض واجب است و لحب

نزد خداوند از هر چیزی اگر تواند رد نمود و فضل در انجا بر نیست
و ثمره این حکم انکه همین قسم ایات تسبیح و تحمید و تقدیس و توحید و
تکبیر و کل شئون دین مظاهری است که حقیقت عطا فرموده بخلق
خود و در حین ظهور او رد او واجب نه کلمه توحید که فقط تا منتهی الیه
شوند بحدیکه اگر کسی نفس را در حین ظهور رد کند فقط خود را چیزی
از ان منقوص نگردد الا و انکه بصرتر از ان در افاق و انفس مشاهده
نماید چه قدر بعید است نفسیکه حق نفسی را رد نماید چگونه است
حق الله که عبد بان مؤمن شود ولی در حین رد اظهار ایمان خود کند
و از مدین دین و مظاهر ان بان محتجب ماند این است حد خلوص اگر بعین یقین
نظر کنی والله یحکم بالحق وانه هو خیر الفاصلین

الباب الرابع من الواحد السابع

فی التخلیص ملخص این باب انکه اذن داده شده در هر حولی که عبد تخلیص نماید
نفس خود را اگر بد وان از اول لیل واحد است تا غروب یوم واحد ختم شود
و تنقیص و تضاعف در ان نبوده و نیست و مراد از آن آنکه بیک اسم از
اسماء الله متلذذ شود و در حین التفات اسم دیگر اذن داده نشده
و حین نسیان باسی نیست لعل یوم قیامت ببرکت این عمل تواند
باسم واحد تصدیق نمود و ان هدایت او محتجب نگشت و گویا دیده
می شود که بثمره حقیقت ظاهر که مسمی کل اسماء و امثال است ولی
سکان بر تخلیص بتخلیص خود محتجب زیرا که این از برای وصول باو است
وان

وان بعینه محتجب میگردد مثل انکه نزول فرقان و دین اسلام که اصل
از معرفة الله هست تا منتهی شود باخر مسائل فروعیه و ضعان از برای
معرفة شمس حقیقت است در حین طلوع ان ولی ببین که هر نفسی بکی
محتجب شده چنانچه امروز می بینی وان مقصود که ثمره کل است
بان مانده و ملتفت نیستند و در حین عدم التفات حجة الله بر کل
بالغ بوده و هست زیرا که اگر تدبر نمایند بهمان حجتیکه مدین بدین
اسلام شده همان توان تصدیق حق نمود اینکه می بینی از اول عمر
تا اخر بدین خود عمل میکنند و خطور دون حق در حق خود نمیکنند
بجهة ان است که صحتی نمیگردد و حجت در همان ظاهر نیست و الا همان
کلماتیکه صدر اسلام در ظهور شمس حقیقت گفتند و شد میگویند
همان نفس چنانچه در بلوغ و کمال دین اسلام که ظاهر شد مقصود
همان کلمات که خود محتجب می نمودند که چگونه می شود کسی ایات
خدا را بشنود و بگوید گفتند این است که عامل از روی بصیرت
در هر شان کو بوده و اکثر چون در ان دین تربیت می شوند
در ان اظهار ایمان می کنند و خدا دانا است که خلوص در چه نفس است
و بصیرت در چه نفس والله یخلص الذین امنوا بالله و ایاته
عن دون دونه انه قوی منیع

الباب الخامس من الواحد السابع

یوم ظهور الشجرة لن یحل لاحد ان یدین بدین الذی قد دان به قبل

ظهورها و اذا سمع فليحضر حتى يامره بما شاء و ان قبل ان يحضر فليعمل
بما عمل من قبل ولكن حين ما حضر لينقطع عند كل الدين الا ما يامر به
ملخص اين باب انكه سبب نجات ميگردد عرفان ظهور است و هم چنين
بر عكس و دين خداوند در نزد هر ظهوري اوامري كه از قبل او
بنفس ان ظهور ظاهر ميگردد نظر كن از ادم الى خاتم كه مؤمنين
بظهور قبل اگر بظهور بعد مؤمن ميگشتند حكم ايمان بر انها
مي شد و الا فاني مي شد انچه از براي ايشان بود قبل و هم چنين
در نزد ظهور من يظهره الله كل دين اتباع اوامر او است زيرا كه رضاي
خداوند عز و جل ظاهر نميگردد الا برضاي او و بعد از ظهور وقوف
بانچه بر انچه قبل بوده ثمر نمي بخشد دقيق شو در امر دين خود لعل
در يوم قيامت تواني نجات يافت از فروع از دين كه ان روز است
كه حجت خداوند ظاهر است بر خلق او فلتشرعن في حين الظهور لا
قبل ذلك و لا بعد هذا ان انتم محتجون ان تفلحون

الباب السادس من الواحد السابع

في عدم جواز اخذ اسباب الحروب و لا اتقا الا في حين الضرورة او
وقت المجاهدة الا للذينهم يصنعون **ملخص** اين باب انكه انسان كم
نفسي ان نفسي خائف گردد محبوب نيست عند الله الا در يوم اذن
يا اتيان براي عباد ديگر بصنعت انها مشغول اند و هم چنين لباسي كه
سبب خوف نفسي باشد از او صادر نشود لعل در يوم قيامت كل
برهيكل

برهيكل انسانيت و شئون لايقه بان باشند لعل عين شمس حقيقت
بر شئ شاهد نگردد دون رضاء خود را زيرا كه عند ان توان
جوهر وجود محتجب مي شوي و چه بسا راضي مي شوي كه باشد با غير
رتبه خود كه هيچ نادري ان نفسي احتجاب او و عظمتي نبوده و نيست
نظر كن نفسيكه غيران راسخ در علم كلام او را نتوانند فهميد كه ائمه
هدى باشند در جبلي ساكن گشته كه ايات كلمه لعنت حبت كه
لسان عرب است عني توانند اهل ان تكلم نمايند چگونه كه نفهمند
ببين كه در حق جوهر وجود چه مي شود قسم بايات مقدس الهي
كه اگر كسي ملتفت شود في الحين منفطر ميگردد و علم كل باين اسد
اخذي است من الله اليشان اگر با كسي كه در هر شان با و مؤمن اند
و باو متوجه و بدء كل از او بوده بامر او و عود كل بسوي او است
بامر او اين نوع وارد شود ولي نفوس مؤمنين را احصا ميكنند اخذ
حق را كه از براي لقائيكه كل از براي او خلق شده حال اين نوع وارد
ايد كه در جائي ساكن گردد كه ايات اهل فؤاد نباشد كه او را بعين
او نبيند الا من شاء الله و از اين جهة است كه حرام شده در بيان اقتران
نفسي با غير سنخ خود و بر عرفي كه كل بر او ظاهر نه بر كل است ملاحظه
از علماء در سلسله خود و حكام در سلسله خود و تجار در سلسله
خود و ساير كساب در حد سلسله خود تا انكه هيچ نفسي نبيند
غير جنس خود را زيرا كه لايق نيست كه شمس حقيقت را درك نمايد

الا عیونیکه غیر الله را می‌بینند چگونه کل خلق توانند درک نمود
کمال تراقب را داشته که یوم قیامت را درک خواهید نمود و بر جوهر
وجود واقع نشود چیزیکه در ساحت او مذکور نیست کسیکه
از لسان کینونیات کل شیء کلمه سبحان الله می‌شنود که باو تسبیح
و تقدیس خداوند کرده می‌شود بلکه ما دون آن نزد ساحت قدس
او نفی می‌شود چگونه لایق که غیر کلمه حب شنود یا آنکه غیر مقصد
عز مشاهده نماید نه این است که در این زمن نشنوی و عالم نگردی
بلکه مثل آن قیامت را هم مثل این قیامت فرض کن اگر واقع را نمی‌دانی
ولکن ظاهر را شنیده‌ای که عبادی که ریاضت کشیده و ما علی الارض را
پشت پا زده از فضل او بعرفان او واصل گشته هر اینچنین نفسی را
لایق که در مثل چنین جبل ساکن این بغیر ظاهر است و اگر نظر بواقع کنی
که شب و روز غیر او مذکور نیست نزد او در علو قرب او دنی و ابعد مسکنی
باو مسکنی و از برای او و حال این قسم محتجب می‌شوی فلتتقن الله ربکم
الرحمن عن کل ما یحزن به الانفس ان یا عباد الله کلکم اجمعون

الباب السابع من الواحد السابع

ینبغی لمن یدرک من یظهره الله ان یسئل من فضله ان یسئلوه و من علیه
فلیشهدن من مقعده بتراب نعلیه ملخص این باب آنکه همین قسم که کینونیات
کل وجود بالنسبه بشمس وجود مثل شبح در مرآت است کذلک
مشاهده کن حد کل شیء را و بدانکه هیچ نفسی عند الله و عند اولی العلم

اعز

اعز از شجره حقیقت نبوده و نیست و از آنجائیکه ظاهر می‌شود
بصرف ربوبیت و کل نتوانند چونکه نمی‌بینند واقع را از برای او ساجد
شده‌اند در یوم قیامت که یوم ظهور او است کل از فضل او طلب
نمایند آنچه سبب عز ایشان گردد لعل از ثمره وجود که لقای او است
کل محروم نگردند زیرا که عنوان این سبیل از برای کل نیست و نه این است
که نظر باقتران کنی زیرا که اگر کل ما سوی الله آنچه که از قبل خلق
شده و آنچه بعد امکان دارد باین نوع عز ثمره وجود خود را اخذ
نمائی هر اینه معادل نمی‌شود با تسع تسع عشر عشر آنی از او زیرا
که شیئیت کل از او است چگونه توان قرین ذکر نمود ذکر او را بذکر
دون او و هم چنین در کل شئون این سر حقیقت را جاری کن تا آنکه
از صبر کل خیر محتجب نگردی اگرچه این امر اعز است از هر شیء
ولی اگر ظاهر شود آن با قدرت که توانند درک نمود چنانچه عبادی که
باسم نقطه قبض عز تراب شده نتوانند چگونه می‌شود در حق او که شد
درک نمود این از برای این است که اگر بر عنوان ظهور ظاهر گردد
لعل هیچ نفسی از ثمره وجود خود محتجب نگردد والله یمن علی
من یشاء من عباده   انه کان   ذا فضل عظیما

الباب الثامن من الواحد السابع

فرض علی الکل ان یکتب من مطلع شهر الی شهر اخر واحداً او واحد
مما یجب من اسماء الله کالله اکبر او اعظم او اظهر و نحوه و قد اذن

ان تحسب من اول العمر الی آخره ثم یکتب ما فات عنه وان مات فعلی
ورّاثه ان یکتبوا لله مما مضی علیه من العمر ملخص این باب آنکه بر هر نفسی امر
شده در هر شهر یك واحد در واحد پر کند و حساب آن از حین انعقاد
نطفهٔ او است تا حین قبض روح او و اگر از او فوت شود بر ورّاث
او است و ثمره آنکه لعل در یوم ظهور شجرهٔ حقیقت مکثر کند مؤمنین
باو را زیرا که کینونیات افئده همه است من الله باین اسماء همین قسم که
ذکر کرده شد هر شیئی را سبب می شود که کم کم بر رتبه حسبد رسد و سبب
تحول آن در واحد قیامت گردد در این کور ثمر آنکه لعل واحد
اول مکثر گردد تا آنکه پر شود سموات و ارض و ما بینهما از آن که در یوم
ظهور کل نه بینند در آن واحد الا این واحد را بخواست که قدم یکی بر
صراط نلغزد که اگر همین واحد را در حین ظهور واحد قرآن میدیدند
احدی از مسلمین از صراط منحرف نمی شد و کل این واحد بدرجه
منتهی می شود بواحد اول کل عالون واحد واحد کن و مدد هر درجه
تحتی را از درجه فوق قرار بده تا آنکه رسد بیك واحد همان واحد اول است
که کل مکلفند بمعرفت آنها و در آن واحد نبینی در هر ایام الا طلعت شمس
وحده را این است جوهر توحید و سر تجرید کویا دیده می شود که سر
واحد جریان هم میرساند تا آنکه در کل شیء جاری میگردد حتی عدد
قلم در قلمدان عدد واحد می شود که مظهر نقطه در بین اقلام هاء
کل را دارد و اگر کسی جاری کند و در هاء واحد اول هاء و کل را قرار دهد
نشناخته است

[illegible]

نشناخته است واحد اول را و حق او را در صقع او عطا نکرده
مثلا اگر هاء آیت قلم نوزده مثقال فضه باشد باید هاء هیجده قلم
هیجده مثقال باشد و هاء از هاء کل واحد قرار دهد که کل همه
از او هستند این است که در بعث آن بعث کل ذکر می شود و در حشر
آن حشر کل و در عرض آن عرض کل و در جزای آن جزای کل مثل آنکه
امروز می بینی در اسلام الی غیر هست مدد دین باسم محمد و مظاهر او
و ابواب هدی است و هم چنین در بینا کل بایشان مستمد است زیرا که این
که کل اعداد منکثره باین واحد قائم است و آن واحد بواحد اول که بالله
قائم و آن بنفسه بالله عز و جل قائم و بعد از رتبه واحد اول مراتب ملا
نهایه هست از برای رتبه واحد که غیر الله احصا نتوانند نمود والله یخلق
ما یشاء و یکثرن واحداً لاول کیف یشاء بامره انه کان علی کل شیء قدیرا

الباب التاسع من الواحد السابع

فرض علی کل ملك یبعث فی ذلك الدین ان یبنی بیتاً لنفسه علی ابواب
خمسة مثل التسعین و بیتاً علی ابواب التسعین ملخص این باب آنکه
هر صاحب ملکی که در بیان مرتفع گردد سزاوار است دو بیت بنا کند
باسم من یظهره الله و محل قرار خود قرار دهد و عدد ابواب اول از نود
و پنج متجاوز نشود و ثانی از نود تا آنکه سر حقیقت در رتبه جماد هم
سرایت کرده باشد که لسان کینونیت او که کما هی ظاهر او است ناطق
گردد که لله است ملك السموات والارض و ما بینهما لعل در یوم ظهور

از شهادت طین لکن شهادت ندهد در حق او و از او منع نماید
انچه از برای او است که شبهه نیست که موت کل را درک میکند
و اگر بر ایمان و نصرت او رود اسم خیر او میماند الی یوم القیمة و تا حال
که شنیده نشده در ظهور حقیقت چنین صاحب ملکی بدین خود عامل
بوده باشد و الا مثل بان زده میشد و الا از یوم ادم تا ظهور بیان
انچه صاحب ملک بوده در هر ملت باسم ظاهر در ان ملت من الله کرده
انچه کرده مگر بعد در ظهور من یظهره الله مایه افتخار سکان عصر او
بودارند که اسماء ایشان الی یوم القیمة بخیر ذکر شود عند الله و الا خواهند
رفت مثل انچه از ادم تا امروز رفته و هنوز یکی در یوم قیامت بیان
نشده که ضرب المثل شود و الا کل در ملکی که هستند علی ما هو فیه
لله عامل بوده اند و لحب هو که در یوم ظهور شجره حقیقت که ایات الله
اوراق ایشان شجره محبت او محتجب ماند چنانچه در عصر ظهور بیان
انقطاع او بجائی رسیده که بگمان اینکه حق نزد کسی است تفویض
نموده باو و کسیکه ما علی الارض و نفس او باسم او میکنند انچه میکنند
ظاهر است که در جبل ماکو ساکن نموده ثمره اینحکم انکه لعل در یوم ظهور
شجره حقیقت مثل این بیوت متکثر شده باشد لعل بیت او واقع
شود نزد اینست که در حد ظهور حجت او بالغ نباشد بلکه حجتی که خداوند
منقطع بیان عطا فرموده تا امروز بر احدی از اولین ظاهر نشده
که کسی در کتاب خود ایات الله را بنویسد و فرستد که بلیت ایه ان

حجت

حجت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد بلسان
ایات من عند الله نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات
قبل بوده مخاطب غیر رسول الله نشده و بر کسی ان حضرت نازل نفرموده
ایه بنحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده بلسان اعراب مصطلحه
انزمان بوده و با وجود ظهور این نوع حجت و عامیت نعمت
ببین چه واقع شد و حال اینکه این همان کلامی است که بیک ایه ان
کل مؤمنین عمل میکنند و اگر ما علی الارض عامل شوند لایق بلکه
اگر قیامت بر پا نشود و کل عامل باشند محتمل ولی نازل میشود
بر قلوب که ناظر لبشر وجود و جوهر دلیل در رتبه شهود نیستند
و فی الحین لله ساجد نمیگردد و حال انکه این همان است که لو انزلنا هذا
القران علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله قبل در حق او نازل
شده و بعد نفوسی که میشنوند و سجده نمیکنند نازل شده چنانچه نص
ایه شریفه است و اذا سمعوا ایات الله لا یسجدون و با وجود این خطور
دون ایمان در حق خود نمیکنند و حال انکه بقدر حکم جبل در حین خشوع
عند الله بان نمیشود و حال انکه شبهه نیست که ایات بعد اعظم تر است
از ایات قبل مما لا نهایة لها بما سمعنا الیها اگر کل مؤمنین ببیان در حین
استماع یک ایه ساجد شوند و گویند بلی و خطور لا بر قلب ایشان نکند
لایق است که گویند ان مؤمنین بان هستند زیرا که همان ایه الست که
الست بربکم بر کل میخواند و کل اعمال از برای رضای او بوده و انوقت احدی

عزه و امتحان صادقین است قسم بخداوندی که وحده وحده لا شریک
له بوده و هست که اگر نفسی در مشرق باشد که کل بیان را در لوح حفظ او
بعین عینین خود ببیند و بانچه که در امکان ممکن است باعلی درجهٔ
فضل و تقوی رسیده باشد و کتاب ان شمس حقیقت بر او نازل
شود بنهج ایات که عجز او را ابما یابد نزد خود اگر بقدر طرف عینی
صبر کند در یقین خود و نگوید بقلب خود و لسان خود هذا من عند الله
لا ریب فیه انا کل بالله و ایاته موقنون قدر خود لدی عند الله حکم ایمان
بر او نشود و ان بیان که حفظ داشته و عامل بوده سر جوی باو نفع
نبخشد و فطرت توحید در او نبوده که کلام محبوب خود را نشناخته
که اگر قلب او ان جبل می بود باید از خشیة الله متصدع گردد
و حال انکه اینحکم در درجه قبل او است که در قران باشد چگونه است
و ایات او که نزد ممیزان چنین نفسی ابعد تر از جبل می شود
و خود در نزد خود عدل از برای خود می بیند در تقوای خود
که بیان را حفظ داشته و حال انکه متصور نمیشود که چنین نفسی بهم رسد
که کل بیان را تواند حفظ نمود یا بکل عامل بود این بصورت امتناع
مثل ذکر شد که کل خلق حد خود را در نزد ا نظهور دانند و ان جبل
خود را سخت تر نگیرند و بگمان خود هر وقت ذکر محبوب خود را می شنوند
مثل بصیرت میکنند و لحاظ که باید خاضع شود که اجابت کنند نیست
او خلق میگردد کانه لم یسمع می شود ای اهل بیان مراقب خود بوده

که معزی نیست کل را در یوم قیامت و طالع می شود بغتة
و حکم میکند بر انچه خواهد ادنای وجود را اگر خواهد اعلای کند
و اعلای وجود را ادنی میکند چنانچه در بیان کرد اگر ملتفت
شوید و عنایت او کسی قدرت ندارد بر این و انچه کند همان می شود
نزد این است که نشود چنانچه همین قدر که رسول خدا صلعم خواست
که امیر المؤمنین ع را ولی خود گرداند اگر چه کردند انچه کردند ولی ثابت
شد حال هم همین امری که اراده کند لا بد ثابت میگردد زیرا که
همان امری است که دین قبل باو ثابت شده و بعد هم باو ثابت
می شود و عند الله صاحب امر و امتی نبوده و نیست و کل بامر او عاملند
اگر طبق امر او عامل شوند و الا که محل حکم نمیگردد و الله یرفع
من یشاء من عباده انه کان علی کل شیء مقتدرا

الباب العاشر من الواحد السابع

فلتحزنن کل نفس بهیکل اسم المستغاث فی حین تولده و لا ینبغی
لاحد ان یتزکر ملخص این باب انکه در اسماء الله هیچ اسمی تعادل نمیکند
عددان با اسم مستغاث و ان اعلی عزه اسماء است که منتهی الیه
ظهور رسیده و دران ظاهر نیست الا واحد اول و در واحد اول
نیست الا واحد اول که در قران رسول الله است و در بیان ذات حروف
السبع و قبل از قران عیسی بود و بعد از بیان من یظهره الله اعرافی
در ظهورات مختلف ظاهر می شود و لا مستوی بر اعراش که معزی

از حد وحد و داست همان مشیت اولیه است که اعراض او را متغیر
نمیکنند و هیچ اسمی اعلی عددا از اسم مستغاث نیست در رتبهٔ
اسماء و بر عدد الله هم که اعداد طرح کنی واحد بعد واحد عدد اسم احد
ناقص میشود و اگر با الف و لام حساب کنی عدد (اسم مستغاث) اسم حی زاید میاید
و در یوم قیامت مظهر آن ظاهر شده که مدل بوده علی الله از
اینجهة امر شده که کل از حین انعقاد نطفه محرز کنند آن هیکل را
هیکلی که عدد اسم مستغاث در آن باشد زیرا که از مبدء ظهور
تا ظهور اخر خدا دانا است که چه قدر شود ولیکن زیاده از عدد مستغاث
اگر خدا خواهد نخواهد شد و در کور قرآن مبدء و عود آن در اسم غفور شد
بنقص عدد اسم هو در بیان خدا عالم است که تا چه حد رسد زیرا که
در این معیاری نیست زیرا که فاصله بین انجیل و فرقان بالفهم نرسید
زیرا که شجره حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هر وقت که بیند
استعداد ظهور را در مرایای افئده مستبحین میشناساند خود را بکل
باذن الله عز و جل زیرا که از برای او حرکتی و سکونی نبوده و نیست الا
بالله عز و جل ثمره آن اینکه کل اسماء چون طائفند در حول اسم الله
و کمال کل اسماء بلوغ این اسم است لعل کل نفوس در بیان ببلاغ [illegible]
برسند که در حین ظهور حقیقت توانند شمس حقیقت را ادراک نمود
و طواف حول او کنند و مراقب باشند که از آن عدد تجاوز نکنند
که اگر بآن عدد برسد نفسی در بیان و شنود که ظاهر شده شجره حقیقت
بر او است

بر او است رجوع بسوی او اگر چه یقین نماید لعل از نار رجم
نیست یابد با این فضل و هیچ فضلی اعظم تر در بیان از این نبوده و نیست و
اگر قدر دانند و خود را از نار من یظهره الله نجات دهند و در
ظل نور او ساکن شوند زیرا که ظهور او صبح خلق کینونیات است
و ذرات افئده بعد از غامیت در اجساد قبل از ظهور او و همین قسم
که در هیکلی دو هزار و یک اسم نوشته شود کافی است در تحرز لعل
باین سبب از ظاهر در اسماء محتجب نمانند و غیر الله نبینند و شاهد
نشود الا برضای محبوب خود فلتحرزن انفسکم لله ربکم ثم باسمائه
الحسنی کلها فان له الخلق و الامر فی ملکوت السموات و الارض
و ما بینهما لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب الحادی و العشر من الواحد السابع

في عدم جواز الصعود علی المنابر و الامر بالجلوس علی الکراسی
ملخص این باب آنکه نهی شده از صعود بر منابر و امر شده
استواء بر اعراش یا سریر یا کرسی تا آنکه کل از شأن و قر
بیرون نرفته و اگر محل اجتماع است بر تختی کرسی گذارده
که کل توانند استماع نمود کلمات حق را و ثمره آن اینکه
لعل یوم ظهور حق کسی با فتخار تعلم نزد آن مبدء علم متعلم
گردد و چه بسیار عظیم است این امر زیرا که علم او غیر نفسی
او نیست و راسخون در علم که ائمه هدی هستند غیر

ایشان کلام او را نتوانند درک نمود چگونه توانند کلی که مثل آن
اختیار نمود بلکه هو علی کل ما یقع علیه اسم شیء است از برای عرفا
کلام او خلق شده و نزد او نیست الا جوهر وجود و این کلامی
هم که می‌بینی ابداع آن می‌شود در صقع آن بنفس آن و الا مقام
ذات او اجل است از ذکر اقتران بحروف و هیچ لذتی اعظم تر
در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات از او و بفهمد
مراد از او و لم و بم در رجوع کلمات آن نکوید و مقایسه با کلام غیر
او نکند همین قسم که کینونیت او مظهر الوهیت و ربوبیت است
بر کل شیء همین قسم کلام او مظهر الوهیت و ربوبیت است بر کل
کلامها که اگر انسانی مبعوث متکلم هر اینه گفت انی انا الله
لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی ان یا کل الحروف ایای فاتقون
و حال آنکه میگوید بلسان کینونیت خود آنچه گفته می‌شود
از او کل شیء که اگر این نبود چگونه در نزد هر ظهوری کل کتب
سماویه قبل باید باو مؤمن گردند چنانچه نفوسی مؤمن بان
کتب باید بان مظهر مؤمن گردند و از این است که بیک آیه
واحده حجت او بر کل ما علی الارض بالغ است و هرگاه انسانی
بلسان او که اگر امروز یکی از امت آدم باشد بآن عرض کرده میشود
یک آیه واحده بمثل آنکه عرض کرده می‌شود بر اولین امر بالبیان
و بان گفته می‌شود که کل ما علی الارض عاجزند از اتیان با اگر

فی الحین تصدیق نمود که تصدیق خدا کرده
در قول و اگر العیاذ بالله تأمل نمود و یقین ننمود به
بر او است که بر ما علی الارض عرض کند همین قدر که عجز کل ...
و حال آنکه می‌بیند باید رجوع کند و تصدیق کند خداوند را بر قول
او و از حین استماع تا آنکه بدرجه یقین نرسیده در نار حجاب بوده
و اینکه کل میگویند یا اصدق الصادقین در حین ظهور اگر تصدیق
شجره حقیقت را نمودند و در حین تلاوت آیات آن تأمل در تصدیق
او نکردند یا اصدق الصادقین گفته اند و الا عمل ایشان
مکذب قول ایشان است زیرا که این اسمی است از اسماء او
و نوری است از انوار او که دلیل بر او است در صدق که تا آن
ذات او را موصوف باین وصف نمود زیرا که اگر صدق در امکان
متصور است بصدق او است و حال آنکه با علی صوت خود ندا
میفرماید کل خلق را که کل میگویند یا اصدق الصادقین چرا تأمل
در تصدیق آنچه نازل می‌شود دارید این است که یک نفر قلم
بر دور عالم میکشد الا من شاء الله و کل ملتفت نمیشوند اگر بگویند
که نشنیدیم آیات را که شنیده اند و اگر بگویند عبادی که صادق الله
عنوان باتباع قرآن صادق گشته که چنین نیست و اگر بگویند
که این آیه آیت الله نیست و کل عاجز نیستند کو کسی که اتیان
نموده بر فطرت و حال آنکه مثل بحر از آن بحر جود نازل میگردد

... ایمان باو صادق و تصدیق کلام او ولی
... که عطا فرموده است یکی از مظاهر امر خود که
اثبات صدق او میکند از او منع مینمایند که اگر منع نمینمودند
هیچ ظهوری تکذیب کرده نمیشد در حین ظهور این است
که کل باسم او صادق ولی منع او از مسمی میکنند و ملتفت نیستند
مثل آنکه اگر کسی بگوید شمس در مرآت صادق است بضیاء خود در
حد خود ولی در شمس سماء نگوید چه قدر عجب است مثل همان هم
در زمان رسول الله ص همین قسم است که باتباع دین عیسی او صفا را
صادق می گفتند ولی از شمس حقیقت که کل ادیان حول خاتم او طا
نمیگفتند و محتجب هستند که از صدق شمس در مرآت اگر حق میبود تصدیق
کنند شمس سماء را و حال آنکه حین خطور دون تصدیق رسول الله
شمسیت شمس از آنها مرتفع شد و هم چنین در ظهور بیان ببین و هم
در ظهور من یظهره الله دقیق شو که بتصدیق اهل بیان تصدیق او
نکنی که مثل مثل این است که نکوشد بلکه او را بخود او تصدیق کنی
این است معنی اعرفوا الله بالله و بر این اصل کل فروع از او جاری کن
و صدقوا الله بالله و حبوا الله بالله و اطیعوا الله بالله و اتقوا الله
بالله و هم چنین کل اسماء و امثال آن را در امروز مشاهده کن و ببین امر
چه قدر دقیق است که اگر حین ظهور نقطه بیان کل ما علی الارض
مؤمن بودند بقرآن و در حین ابداء اولی کل تصدیق نمیکردند او را

هر آینه

هر آینه کل عند الله کاذب می شدند و همان صادق بودند ببین
امر چه قدر لطیف است امروز میخواهی باشخاصیکه مبدء علم او
مخزن کلمات عبادی است که باو ایمان آورده تصدیق کنی او را این است
که نشناختهٔ محبوب خود را و در لیل سیر کرده و الا اگر شناسی کل
عالم را اگر لا گوید لا میگوئی و اگر بلی گوید بلی میگوئی زیرا که آنچه
قبل صدق فهمیده باتباع قول او شده این است که در یوم ظهور هم
ظهوری اصل آن ظهور بعلمای آن ظهور محتجب میشوند و حال آنکه
ورای امر غافلند که بیک قول کلای او کل اینها غیر صادق میگردند
مراقب باش ظهور حق را که در یوم ظهور بتصدیق اهل بیان تصدیق
او نکنی که کل تصدیقهای ایشان در نزد او بیک بلی تصدیق صرف میشود
و بیک لا دون آن نظر کن در قرآن که اگر رسول خدا ص بیک کلمه
فرموده بود بر تصدیق طائفه هر آینه امروز کل تصدیق میکردند
آن طائفه را بتصدیق رسول الله ص و اگر بر عکس چه
آنها صادق بودند یا دون آن زیرا که مناط شهادت حق است
نه شهادت خلق و تصدیق او است نه تصدیق خلق
چنانچه کل موعودین باحمد که تصدیق نکردند رسول الله ص را
بقول او کاذب شدند و حال آنکه در زمان خود شبهه
نیست که صادقین داشتند که از دین عیسی منحرف نبودند
ولی عند الله صادق نبودند که اگر صادق میبودند ایمان

برسول الله مى آوردند وهم چنين در نزد ظهور من يظهره الله بين كه
كل كان بند الاعيان كه تصديق كنند او را جز اعلى من على الارض باشند
وجحود ننمايند زيرا كه تصديق حق بقبول او است وكل صادق ميگويند
باتباع بان وشبهه نيست كه در نزد هر ظهورى خداوند امتحان ميفرمايد
خلق خود را بانچه كه دين ايشان بان برپا بوده وسبب تقرب اوشان
بسوى خداوند بوده   والله يهدى من يشاء الى صراط حق يقين

الباب الثانى والعشر من الواحد السابع

فلا ينبغى من يعمل لله ان يشرك به شيئا ملخص اين باب انكه در هر ظهور
حقيقى هر كس از براى او عامل بوده از براى او عامل بوده از براى شجره
ودر يوم قيامت كه ظهور او است وحروف حى او وكل مؤمنين
باو اذن داده نشده اگر كسى عملى از براى او كند بر اينكه اخذ كند
انچه را باو بوده از ذره كوچكتر تا ذره منتهى شود زيرا كه وجود او
از براى او خلق شده چگونه ما يتوقع بوجود ان اگر چه او اجل از اين
بوده وهست چنانچه در باب ظهور حقيقت در فرقان وبيان بوده
ولى اين حد عباد است وثمره وجود ايشان در يوم معاد والا شبهه
نيست كه شجره حقيقت در يوم قيامت قبل از ظهور كسى او را نمى شناسد
كه اين حكم را تواند جارى نمود وبعد از ظهور اختلاف ميگردد بشأنى كه
بان ميسر نمى شود اطاعت اين امر الا از براى هر كس مگر در ظهور او
كل ترقى نمايند كه اختلاف واقع نشود در ايمان او ودون ان كه ان وقت
ثمره

ثمره بيان از براى ايشان ثابت ميگردد ان وقت هم در شئون
معدوده چه قدر نتوان احصا نمود از براى يك نفس واحده
عمل كردن اين نيست الا محض عرفان كل حد خود را والا ان حقيقتى است
كه در ملك ان هزاران هزاران مظهر غنا واستغنا است از براى
ان ولكن چون راجع دون توحيد در اين اعمال نميشد از اين جهة
نهى شده والله يؤتى الفضل من يشاء من عباده انه كان واسعا عليما

الباب الثالث والعشر من الواحد السابع

فيما فرض الله على كل عباده ان يكون عندهم نسخة عشر ايات من يظهره الله
فى ايام ظهوره بخطه ملخص اين باب انكه هيچ شيء نزد خداوند
اعظم تر از ايات او نبوده ونيست واگر مقترن گردد بخط شجره حقيقت
كه اسم الله بر او ذكر مى شود مثل انكه ايات الله ميگوئى در حق شئون الله
ميگوئى انوقت اعز از هر شيء عزيزى است عند الله وعند اولى العلم
ويك صفحه كه نوزده ايه باشد بخط ان بر كل اهل بيان فرض شده
علت ان اگر هيچ جزائى در يوم قيامت معادل بان نميكند كه اگر كسى
كل ارض را مالك باشد وبدهد واخذ چنين لوحى كند بهاء ان
زياده است عند الله وعند اولوا العلم زيرا كه ان ايات بحقائق است
من عند الله از براى ان نفس واگر العياذ بالله دون مقبل باشد
برات نار او است تا قيامت ديگر مثل هر چه در اين ظهور بر مؤمنين
وارد شد اعلى ثمره وجود ايشان شد وبان در جنت مفتخرند

وهو جبر بر غیر مؤمنین نازل شد همان حجتی است من الله

از برای او که بان در نار معذب میگردد الا از اشاء الله چه مخطان با
(شد)

وجه باثار آن و اگر ممکن بود که در ان ظهور این عنوان شود هر آینه

حافظ کل آثار او میبود باحسن خطیکه در امکان موفق ان متصور

نباشد ولی چون ممتنع است دیگران اخذ این فیض را خواهند

نمود که اگر کسی یک ایات او را نویسد بهتر است از اینکه کل بیان
(ن)

وکتبی که در بیان انشاء شده نویسد و هم چنین عروج کن از ظهوری

تا ظهوری که بلاغی از برای عروج تو نخواهد بود در علم خدا

چنانچه بدئ از برای او نبوده و گویا دیده می شود که کتب

ان شمس حقیقت نازل میگردد بر مؤمنین باو و استقبال می
(کنند)

حامل انرا اعزاز استقبال عزیزی عزیز خود را و قائم می شوند

از برای ان ایشانند ارکان دین و شهداء یقین نه مثل انکه

از مؤمنین بقران در ان ظهور می بینی که نزد حضور قرآن

قائم می شوند و از شجره حقیقت که منزل او است محتجب ما
(نده)

چنانچه در باب عشر اثنی عشر چنین است بلی این عمل لاجل

اعزاز او است که اعزاز منزل او مرتفع شود و حو هو علم نزد انه

ظاهر است که اگر کسی درک کند ظهور را ایها شئون ماتقرع

بر او است و درک خواهد نمود کل خیر را چنانچه اگر نفسی در

صدر اسلام سوره توحید را از کتاب الله می نوشت بهتر بود

زیرا که کل مرتفع میگردد ... تا ظهور دیگر ... آن ظهور دیگر نبعد بالفاظ با و تلو قرآن اعظم است از آنکه کل آثار حقیقت را از قبل و اخیر در ظل او [illegible] شده نوشته بعد

از اینکه

از اینکه انجیل و کل کتبی که در ظل او انشا شده بود نویسد و هم چنین
(نیز)

حین ظهور تا ظهور نقطه حقیقت را سر بیان داره لعل از
(مقصود)

محتجب نگردی فلتمکن خیر شئ قد خلقه الله اذا اذن الله لکونکم

ایاه تشکرون و بدانکه این حکم ارتفاع فضل او است و الا کسی

قابل نیست باستحقاق عطا او را و بر کل سؤال از فضل او
(است)

و بر او نیست الا انچه مشیت الله تعلق گرفته یؤتی من یشاء

و یمنع عمن یشاء و لکن الله یؤتی الناس کلهم اجمعون انا هم بالله
(ایات)

الباب الرابع والعشر یوقنون **من الواحد السابع**

فی عدم جواز التوبة الا عند الله فی مظهر نفسه فی ظهوره و الا

فاستغفروا الله سرا عند انفسکم ملخص این باب انکه اذن داده

نشده استغفار نفسی نزد نفسی در لیل و در یوم قیامت عند

من یظهره الله او ما اذن جایز است و الا استغفار باید کرد

خدا را در هر حال ما بین خود و او که اگر عبدی با نچه در امکان

ممکن است استغفار کند خدا را بان مستحق است باستحقاق

کینونیت خود چگونه که بر شئون ان رسد نه اینکه استغفار کنی و
(ان)

انکه انا و استغفار میکنی محتجب باشی زیرا که استغفار از خدا تا ثابت

نمیشود الا با استغفار از مظهر امر که شجره حقیقت باشد و هم چنین

حروف حی او در یوم ظهور او و الا بعد کل شئ اگر کنی نمی
(بخشد)

از برای تو چنانچه در لیل و نهار میکنی و خود ظالم هستی بر انکسیکه

استغفار نزد او استغفار نزد خداوند است زیرا که در امکان
سبیلی نیست از برای خلق بسوی خدا الا بابواب واحد که منتهی
میگردد بواحد بلا عدد که اون باشد که مکون کل اعداد لا نهایة قبل
وبعد است وهم چنین در حروف واحد حرف سین را سزاوار نیست
الا استغفار نزد باء وهم چنین میم را الا استغفار نزد سین
وهم چنین حرفا بحرف تا واحد اول تمام شود که ان وقت نکثر انرا
نتوان احصا نمود از این جهة امر باستغفار منقطع میگردد
الا تا ظهور قیامت ولی هر نفسیکه مابین خود وخدا کند وان
حدود بیان تجاوز نکند خداوند قبول میفرماید استغفار
آنرا تا حین ظهور وان وقت قبول نمیشود الا نزد ظاهر بظهور
وهم چنین کل اعمال واطوار را تصور کن وقدر ان یوم ظهور را
که کل حول آن طائف میگردد واستغفر والله فی کل حین وقبل حین وبعد حین

الباب الخامس عشر من الواحد السابع

في وجوب السجدة عند باب مدينة يطلعن فيها نقطة الالهية
اعظاما من الله لانه لا اله الا هو العزيز المحبوب ملخص این باب
آنکه از ابتدائیکه کل نفوس از ظل آیات الوهیت وربوبیت خلق
شده همیشه در علو وسمو سائرند وچون که چشم حقیقت بینی
ندارند که محبوب خود را بشناسند محتجب میمانند از خضوع
از برای آن وحال آنکه از اول عمر تا آخر عمر با امر قبل او در دین خود

ساجد بوده خدا را وعابد بوده او را وخاضع بوده از برای
آن حقیقت وخاشع بوده از برای آن کینونیت ولی در حین ظهور
آنکه می شود کل نظر بخود میکنند واز او محتجب میمانند زیرا که
او را هیکلی مثل خود می بینند وحال آنکه سبحان الله عن الاقتران
مثل آن هیکل مثل شمس سماء است وآیات آن ضیاء او است
ومثل کل مؤمنین اگر مؤمن باشند مثل مرایائی است که در آن شمس
نمایان شود وضیاء آن بقدر همان است این است که امر شده
مدینه که آن از آن طالع گردد کل ساجد شوند نزد باب آنه
وهم چنین ارضی که محل ظهور آن گردد مثل آنکه محل طلوع مدینه
فاء میگردد ومحل ظهور حصن معروف واجب است بر کل
نفوس که در نزد دخول در آن مدینه ودر آن ارض ساجد گردند
وحین ظهور امر قبل منقطع میگردد وباذن ظاهر در آن ظهور
آن ورز حکم می شود اگر چه هیچ شیء نیست مگر آنکه عالم وعلیه او
آن سجده حقیقت است ولی نزد هر ظهوری طاعت او در ظهور
قبل او ظاهر می شود نه حین ظهور مثلا یوم ظهور من یظهره الله
خضوع خلق از او در نقطه بیان ظاهر می شود چه صبده ظهور
مقام نطفه ظهور است اگرچه نطفه ظهور بعد اقوی است
از بلوغ ظهور قبل ولی چون کل نتوانند احصا نمود این است
که این نوع بیان می شود والا نظر کنی هیچ نفسی نیست که بسبیلی

اطاعت نکند خالق خود را و همان خضوع او است از برای شجره
حقیقت اگرچه محتجب مانده و طاعت او عین عصیان میگردد
در ظهور بعد مثلا آنچه که در انجیل عامل بودند خاضع بودند
بقول عیسی ع از برای رسول الله ص در ظهور قبل او که ان ظهور
قبل نزد ظهور بعد مقبول نمیشود و هم چنین انچه امروز در
قران عمل میکنند از برای خدا خاضع و خاشع اند از برای نقطه بیان
بانچه میکنند ولی چون نمی شناسند شمس حقیقت را از این است
که از ایمان باو محتجب مانده نزد ان است که او خواهد که کل باو
مؤمن شوند ولی نجات کل در ایمان باو است و او بنفسه غنی است
از ایمان ما سوای خود مثل انکه اگر کل برسول الله ص مؤمن می شدند
خود ایشان نجات می یافتند والا ان شجره بنفسه همیشه
در جنت بوده و هست ای اهل بیان اگر ایمان او ربید یظهره الله من
خود مؤمن میگردید والا او غنی بوده از کل و هست مثلا اگر
در مقابل شمس الی ما لا نهایه مرات واقع شود تعکس بر میدارد
و حکایت میکنند از او و حال انکه او بنفسه غنی است از
وجود مرایا و شمسی که در او لها منطبع است این است حد امکان
نزد ظهور ازل قدر مراتب خود بوده که کینونیات و ذاتیات
و نفسانیات خود را در حب واحد مرات نموده لعل در یوم
ظهور حقیقت بواحد اول منطبع گردید و حجاب واقع نشود

واحد

واحد ثانی یا الی ما لا نهایه که این است فضل عظیم و فوز
کبیر اگر فوت شد والا ثمرات وجود خود را باطل نموده اید
بایدی خود امروز سالی هفتاد هزار نفس بزیارت بیت الله
میروند که بامر رسول الله ص شده ولی امر آن که خود حضرت
بود تا هفت سال در جبل مکه بود و حال انکه امر اقوی از نفس
امر است این است که این همه خلق که الان میروند از روی بصیرت
نیستند که اگر می بودند در ظهور رجع او که اقوی از ظهور قبل او است
موفق می شدند بامر او و حال انکه می بینی که چگونه واقع شده
که بامر قبل او مدینی بدین هستند و شب و روز سجده می کنند
خدا را باو و حال در جبل محل سکون آن شده و حال انکه افتخار کل
بایمان باو است چنانچه می بینی که امروز کل مفتخرند بایمان باو
در ظهور قبل او و در ظهور بعد او که ایمان قبل لدون الله بر
ان حکم مؤمن نشود باو محتجب مانده چنانچه ایمان مؤمنین بانجیل
حین ظهور رسول الله ص دون ایمان حکم شد و هم چنین نزد هر
ظهوری مشاهده کن ظهور قبل را و بدانکه در نزد هر ظهوری سنین
ظهورات قبل او بما لا نهایه قبل از ان ظاهر میگردد حتی انکه ان
زمانیکه از ظهور نجیا طی در ان ظهور ظاهر بوده در این ظهور
جوهر میگردد اگرچه سلت و سبز باشد و هم چنین کل مواقع را
مشاهده کن و محتجب ممان تا انکه فائز گردی بشجره وجود خود

ولم یزل باقی باشی در جنت خود او هذا من فضل الله علیکم لعلکم
بین یدی الله تسجدون نه اینکه مثل امروز در دو فرسخی نجف
سجده کنند یا در نحو که بفراسخ متعدده ممکن است احتراماً لقبة
المطهرة و حال آنکه امر نبود در دین اسلام و لکن حین ظهور کسی یکدفعه
از برای او سجده نکند در بین ایدی او و اگر این کند شتم و یا اوهام
ظلمی وارد نیاید راضی میگردد این است که در یوم ظهور کل ممتحن
می‌شوند و اگر تحمل کنند و بعرفان نفس خود ظهور الله را تصدیق
کنند کل نجات می‌یابند و لکن چون نمیکنند حجت بر ایشان بالغ
میگردد و خود را احتجاب میمانند والله یهدی من یشاء الی صراط حق یقین

الباب السادس عشر من الواحد السابع

فی ان الله قد فرض علی کل ملک یبعث فی دین البیان ان لا یجعل
احد علی ارضه ممن لم یدین بذلک الدین و کذلک فرض علی الناس
کلهم اجمعون الا من یتجر بتجارة کلیة ینتفع بها الناس کحروف لا یحل

ملخص این باب آنکه بر هر صاحب اقتداری ثابت بوده و هست
من عند الله بر اینکه نگذارد در ارض خود غیر مؤمن ببیان را
و در نزد ظهور من یظهره الله غیر مؤمن باو را و ثمره آنکه در یوم
قیامت شجره حقیقت مشاهده نکند در ارضی که ظاهر میگردد دون
مؤمنین بخود را و در ارض جنت نفسی ناری نباشد و استخراج
اهل بیان از حدود جنت غیر رضای خدا بوده و هست و مراقب

بوده

بوده که در ظهور من یظهره الله در مؤمنین بان نشود چنانچه
در این ظهور در حق حروف حی که کل با آثار قبل ایشان کل اظهار
علم خود را می‌نمودند و اصل دین ایشان بحب ایشان ثابت بود
راضی نشده با چیزی از برای دیگران راضی شده ببین چه قدر
کل محتجب مستور می‌شوند و حروف حی چه قدر بینا و مراقب
باش که مثل این نوع در حق هیچ نفسی نشود که هیچ شیء قبل از آن
نهی نشده لعل در یوم قیامت باستماع این حکم نجات یابی و بر حروف
واحدی که اصل دین خود را با آنها ثابت کردی حزنی وارد نیاوری
زیرا اگر نمی‌شناسی و در حینی که نمی‌شناسی امارات حقیقت در نزد
ایشان هست که یقین کنی که ایشان حق‌اند و اگر آن اهل فؤاد باشی
که باستماع آیات از نزد ایشان می‌دانی که او اول حشر قیامت است
و حروف اسم واحد‌اند یا بعد از آنها که امر الله را بکل میرسانند
و اذن داده شده حروف کتاب الف را و هر وجود دیگر مثل حروف
اینها نفع مترتب شود از برای مؤمنین در تجارت ایشان
که آن وقت اذن داده شده و الا نهی شده باشد لعل در یوم قیامت
شجره حقیقت نبیند در ارض ایمان دون مؤمنین بخود را و اگر
در مملکت نفسی باشد یک نفس بقدر همان در نار است الا همان
که اذن داده شده اگر تجارت کلیه داشته باشد و الا ممنوع بوده و هست
خصوص اگر بر شأن غیر عز باشد که مطلق اذن داده نشده ٥

واگر نفسی نزد نفسی باشد حلال نبوده و نیست بر آن زیرا که حکم
غیر ایمان در حق او می شود و شرط طهارت مجالس دین است نزد
دونان ولتتقن الله حق التقی یا ایها الناس کلکم اجمعون

الباب السابع والعشر من الواحد السابع

فی قرائة یوم الجمعة هذه الآیة فی تلقاء الشمس انما البهاء من عند الله
علی طلعتک یا ایتها الشمس الطالعة فاشهدی علی ما قد شهد الله
علی نفسه انه لا اله الا هو العزیز المحبوب ملخص آنکه خداوند عالم یوم
جمعه را خلق فرموده از برای طهارت و لطافت و سکون عباد آن
اینچه که در ایام سته معمل بوده و هر عملی که در شب و روز جمعه کرده
شود ثواب مثل ایام هفته باو داده می شود و از اینجائیکه هر شیئ
روح آن متعلق بانسان است شهادت هر شیئ شهادت انسان است
از این جهت امر شده که در هر روز جمعه در مقابل شمس این را شاهد
گیرند بر اینکه مدل است بر توحید آن خدا را و ایمان آن بنقطه
بیان و اینچه در او نازل شده لعل در یوم قیامت در بین یدی
شمس حقیقت این گونه ناطق گردد و شهادت دهد بر وحدانیت
خداوند در نزد او و بر حقیت هر کسی که متبع او است که این است
نحوه این امر اگر کسی تواند درک نمود و الا شبهه نیست که بعد آن
ظهور امر هر نفسی در یوم جمعه خواهد گفت ولی یوم قیامت محو
میگردد اگر نگوید بین یدی الله و فرض است بر کل ادای همین

کلمه در یوم ظهور من یظهره الله در هر یوم جمعه هر کسی که
در نزد او حاضر باشد تا آنکه اذن دهد بر اینچه رضای
او است در آن ظهور یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عما
یفعل و کل عن کل شیئ یسئلون

الباب الثامن والعشر من الواحد السابع

فی ان من یحزن نفسا عامدا فله ان یأتی تسعة عشر مثقالا
من الذهب ان استطاع والا من الفضة والا فلیستغفر الله
تسعة عشر مرة الا اذا استاذن فاذن له فلا شیئ علیه
ومن یجنبی نفسا یحرم علیه ما یحل علیه من قبل الی حین ما یجنبی
ویحبط کل عمله وما کان المؤمنین وان یرجع الی ما یحرم علیه
فی کل شهر تسعة عشر مثقالا من الذهب وان ما یعتقد لو یکن فی
البیان ملخص این باب آنکه خداوند عالم از شدت فضل وجود پسندیده کان
که هیچ نفسی نفسی را محزون نسازد از برای همان نحوه حقیقت
که لعل بر آن حزنی وارد نیاید یوم بطون که کسی غیر شناسد او را
و اگر کسی تجاوز نماید از حدود الهیه بر او حد ذکر شده و اگر
از آن تجاوز نماید حکم ایمان بر او جاری نمیگردد و اذن داده
شده در مقام اذن و از او این حد مرتفع گشته و بر ذهب و فضه
بعدد واحد حکم شده اگر محتجب ماند از حد الهی و اگر مقتدر
نباشد بعدد واحد استغفار کند خداوند عالم را و طلب عفو کند

از انکه او را محزون ساخته زیرا اگر قلب مؤمن محل ظهور الله هست
اگر حزنی بر او وارد آید مثل ان است که بر حروف حی وارد آمده
و اگر بر حروف حی حزن وارد آید مثل ان است که بر شجرهٔ حقیقت
وارد آمده و اگر بر آن وارد اید مثل ان است که بر خداوند عز و جل
وارد آمده این است که هیچ طاعتی در بیان اقرب از ادخال
بهجت در قلوب مؤمنین نبوده و هم چنین ابعد از حزن بر
انها نبوده و بر اولوا الالباب اگر حکم مضاعف میگردد چه در بهجت
و چه در حزن و انسان در هر حال باید مراقب باشد که اگر
با بهاج میاورد نفسی یا محزون هم نگرداند نفسی را و اگر نفسی
نفسی را قدر دکو شیئ حایل شود بران حدود الهیه وارد می اید
زیرا که هیچ عملی مثل این نبوده نزد خداوند و نیست در شدت
بعد و بر عامل آن حکم ایمان جاری نشده و نمیشود و اگر کسی
نزدیک گردد محال اقتران بر او دون حلال میگردد و مادامی که
حایل است از او ان نفس حکم حلیت بر محل اقتران بر او جاری
نمیگردد و کل عمل او هبط میگردد اگر چه با علی درجه تقوی عامل
باشد و اگر رجوع کند بر ما لا یحل علیه بر او از حدود الهیه
در هر شهر عدد واحد از ذهب بر او وارد می آید و اگر منعقد
شود مظهر حیاتی حکم دون انعقاد در بیان بر او می شود
در کل حال مراقب بوده که شب و روز از برای خدا ساجد باشند

وحائل

وحائل شوید نفسی را که کل اعمال هبط گردد و ملتفت شوید
و لتتقن الله حق التقی لعلکم تفلحون و ثمره آن اینکه اهل بیان
باین نوع تربیت شوند لعل در یوم ظهور حقیقت بر او حزنی
وارد نیاورند و با او سلوک نکنند انچه در باب ایشان است
چه عبد از اول عمر تا اخر عمر در دین او مدین است و از برای
لقای او عامل دمی شود که ظاهر شود و چنین نفسی او را محزون
کند یا در حق او حکم حایلیت کند و حال انکه بظاهر از همه
اعلی تر باشد و اسباب هدایت از برای او جمع تر و قبض
روح شود و خبر نشود ظهور را و حال انکه شب و روز از برای
اشتیاق بآن محزون بوده و متضرع بوده و اگر اولوا الحکم
قبل در باب خود را بعد از استماع و اقعر موسی ابن جعفر علیهما السلام
تغییر داده بودند لعل بر شجرهٔ حقیقت هم یوم ظهور چون
در باب نبود وارد نمی آمد و حال انکه چه قدر سنها گذارده هر
سلطانی حین سلطنت خود که هیچ ثمر بر او نبخشید یوم قیامت
و اگر مثل این بدع در ابو داشته بود لعل سبب جریان حزن نفسی
نشده بود همین چیزها که بنهایت بنظر خفیف می آید اعظم تر
میگردد در مقام خود از ما علی الارض و انفاق مثل او اگر
چه شبهه نیست که اولوا الحکم بیان مواردی که وارد شده
بر شجره از حزن مرتفع خواهند نمود لعل در یوم ظهور حق

مثل این موارد در رجع او واقع نشود اگرچه بتر سید از نفس ظهور
که کل بشجیت کینونیت خود مغرور ولی اگر قرار کنار یکه نفسی را
محزون نکنی لعل بر نفس خود حجابی وار یا ورده باشی و او را از ایمان
بخداوند محتجب نموده باشد ولیکن اگر العیاذ بالله بر شجره
حقیقت حزنی وارد آید اعظم تر است از حزن کل شیء که در امکان
ممکن باشد ذکران وهمچنین شؤن دیگر از ذره گرفته تا ذره
منتهی شود زیرا که کل شیء باو شیء میگردد و اجل از اقتران
بشیء است و بعد حروف حی الاقرب فالاقرب و بعد از واحد
اول واحد ثانی تا اینکه الی ما لا نهایه منتهی شود چه یکی از اعداد واحد
موءمن می آید و مقدم می شود بر واحد ثانی مثلا اگر ادنای خلق
در یوم ظهور ایمان آورد بحق اعلا میگردد از اعلا اینکه ایمان
نیاورد این است که در هر ظهوری عالی سافل می شود و سافل
عالی میگردد و بر عکس عالی عالی تر میگردد و سافل سافل تر اگر
تصدیق حق نکند والله یؤید من یشاء بامره من عباده انه کان
بکل شیء علیما

الباب التاسع والعشر من الواحد السابع

فی الصلوة ملخص این باب اینکه اول صلوتیکه وضع شد صلوة
ظهر بود و کل ان بعد در واحد وضع شد تا اینکه هر یکی باب
جنتی باشد در اطاعت حق که در ان نه بینند الا ظاهر در آن

حروف را

حروف را و در کل نه بینند الا واحد بلا عدد را تا اینکه بواعث
کل این خضوع و خشوع باشد از برای من یظهره الله که اگر
کسی بظاهر مستنکف شود از طاعت او ولی بکینونیت عابد
بوده خدا را باو و هیچ عملی بعد از معرفت افضل از صلوة
نبوده و نیست و صلوة هر نفس در حد وجود او است مثلا
صلوة نقطه بالنسبة بصلوة حی مثل نقطه است بالنسبة
بحروف حی وهمچنین صلوة حی بالنسبة بحروف واحد ثانی
وهمچنین صلوة ثانی بالنسبة بحروف ثالث الی انکه باخر
وجود منتهی شود چنانچه قبل از ظهور شجره حقیقت نماز
میکنارد واخر وجود هم بر این حدود ظاهر بر نماز میکذارد
ولی صلوة کل نفوس نزد یک رکعت از صلوة حروف حی او
لا شیء است و چگونه نزد او رسد وهمچنین در کل اعمال نظر
کن مثل کلمه لا اله الا الله که من یظهره الله گوید مقترن نمی شود با
توحید کل شیء چه قبلا و چه بعدا چه سرا چه جهرا زیرا که او است
ما شهد الله علی نفسه وانچه دیگران توحید می کنند از حروف
حی و کل اعداد متکثره از واحد اول باو توحید میکنند اگر در
اینجا میتوانی تصور کنی نظر کن در نقطه فرقان که صلوة عند
رسول الله ص از اشرف خلق که امیر المؤمنین ع بود تا منتهی
شود باخر وجود با مر او خلق شده چگونه میتوان مقترن نمود

با صلوة او این است که هر شیء حول نفس خود حرکت نماید از حول
مبدء خود نمیتواند تجاوز نماید ولی در صلوة مخلوقه بامر او
صلوة کل مقترن نمیشود بلکه رکعت صلوة امیر المؤمنین ع و همچنین
الاقرب فالاقرب الی ان ینتهی الی واحد الاول وبهاء کل در نزد صلوة
او هست مثل انکه اگر جمله اشیاء متکثره را محو کنی تا انکه برسد
بیک دانه جواهر کل را دارد بهائیت نزد نقطه ثبت همچنین صلوة
امیر المؤمنین کل صلوة را دارد بهائیت نزد یکینونیت و همچنین
در کل شئون نظر کنی و همان صلوتیکه در بدء حین نزول آن اعراب
دست مینمودند امروز نبینی که در سر حل اقامه آن در بین علما
چه قدر کلام واقع میشود تا انکه در یک مسئله فرعیه متعلقه بآن
هزار بیت کلمات علما انشاء نموده ولکن این شئون محتجب مان
از مبدء مثل انکه امروز کل مؤمنین بقرآن شب و روز هفده
رکعت نماز واجب میکنند که در هر رکعت دو مرتبه از برای خدا
سجده واجب میکنند ولکن از مذوت ان محتجب و بران وارد میاورند
انچه وارد میآورند و حال انکه بوصیکه رسول خدا وضع نموده انرا
نبود الا حبل خضوعی و خشوعی که در اعناق مردم باشد از برای یوم
رجع خود و انا نجانیکه عبادت مقبول نیست الا بتوحید در مقام
عبادت نشنو که بران چه وارد شد کل در مقام عبادت باو الی الله
متوجه و از نفس او حدود و ظاهریه صلوة را منع نموده و حال انکه

انهائیکه

انهائیکه شب و روز در صلوة اند چونکه مقبل الی الله نشده
حکم دون حقیقت درباره ایشان نازل شد چگونه صلوة
که یک شان از شئون دین ایشان است بدانکه در نزد هر ظهور
شهادتین که از مبدء دین است تغییر میکند مثل انکه در ظهور
رسول الله لا اله الا الله عیسی روح الله اگر کسی میگفت حکم اسلام
بر او نمیشد الا انکه لا اله الا الله گوید که مقترن است محمد رسول الله ص
و همچنین در ظهور من یظهره الله لا اله الا الله مقبول میشود که
مقترن باشد بشهادت در حق او که اوست بعینه همان لا اله الا الله
و شهادت در حق نقطه بیان است ولی امروز بغیر آن ظهور
مقبول نمیگردد مثل انکه در ظهور فرقان مقبول نگشت الا انکه
مبدل شد بلسان عربی و اقرار بنبوت محمدی جائیکه در جوهر
دین این نوع حکم دارد چگونه است حکم متعلق بان و امروز
می بینی که هر نفسی یکی از اعمال از مذوت ان محتجب مانده
که اگر ناظر بودند کل بر جوهر دلیل و مبدء وجود هر اسم اقرب
از لمح بصر از صراط تجاوز مینمودند و در این شئون محتجب
نمانده‌اند ولی از این شئون هم در غروب شمس محتجب مان
که اگر قدر حروف مخزون شوی شهداء بیان حکم دون علو ایمان
خواهند نمود ولی نظر را هم هیچ بمبدء انداز که کل اینها
نزد او مثل خاتمی است که بر ید تو است حرکت میدهی

ابواهر طور که میخواهی بلی کسی را مصلی میگویند که بحروف واحد
موفق شود و عز راد در امر الله ببیند نه در نفس شیء و محتجب نشود
بنظر کردن در آن شیء که اگر قابل غیب بود محل امر نمیشد و در حین صلوة
قصد کند خدا را وحده وحده بملاحظه این نکته که اگر یوم قیامت
واقع شود خاضع باشد از برای حرفی از حروف واحد اول آنوقت
مصلی بر او اطلاق شود اگر در مقام امتحان بر آمد و صادق شد
در یوم قیامت و الا در لیل مقبول می شود از آن همین قدر
که باین نظر ناظر باشد و باید عابد در مقام صلوة نه ببیند
الا معبود را و نظر نکند الا بسوی خداوند وحده وحده لا شریک له
که اگر در عبادت اسمی یا وصفی را در نظر آورد محتجب میگردد و مقبول
نمیشود عبادت او و باید توجه کند بذات اقدس الهی که لم یلد و لم
یولد بوده و هست و کل شیء دون او خلق او است و او شناخته
نمیشود بکنه ذات او و موصوف نمیگردد بعز قدس کینونیت او
و مستحق عبادت و پرستش نیست الا ذات او ولی در کل شئون آیه
از ابواب هدی بیرون نرفته که هر کسی فتح باب از ابواب جنت
میگردد که عرفان بحروف واحد باشد در یوم ظهور آنها و آن
جنت اجل از این است که صور حد و دیگر در آن باشد و آن جنتیکه
در او صور حد و دیگر هست از لباس حریر و اسباب ذهب و لحم
طیر و شراب طهور و حور مثل قطع یاقوت و صفهائیکه
شده

شده حافظ آنها دون آن واحد است و آنها از آن واحد اول
مستمدند نه این است که محتجب مانی با اینها در نزد آن واحد اول
که اینجا صرف حب و ظهور است و هنوز بمقام صور حد و دیگر جوهریه
نیامده و وقتیکه ظاهر می شود بعد از آن است نه غیر آن مثلا اگر
امروز در مقعدی چهل هزار مصباح بلور روشن شود که نوعی
از صفاء جنت باشد نظر کن که مایقوم به او حدیثی است که
فرموده اند از قبل که در مصباح اسراف نیست این است که
حافظ این حدودات کل مستمد است از آن واحد اول اگر چه
در صدر اسلام بین یدی او نبوده الا یک مصباح و هم چنین در
کل ظهورات مشاهده کن لعل در یوم قیامت محتجب نمانی و اگر
در نزد آن واحد اول هم باشد و حال آنکه سزاوار است که آنچه
در امکان مصباح ممکن است لایق است که بین یدی او مشرق
شود ولی حافظ کل این صور حد و دیگر از واحد متکثره در صقع
او است نه نفس واحد اول و نظر کن در ظاهر ملل و استدلال
کن و کل خلق را واحدا واحدا فرض کن تا آنکه منتهی شود بواحد اول
که رسول الله صلعم و حروف حی آن باشد و در هر شیء از تکثر آن
واحد هست که کل قائم باو است و هم چنین صلوات کل خلق
آنچه خود مجاور نمیگردد و کل صلوة انما بنفسها ساجدند
از برای صلوات حروف حی و کل صلوات حروف حی بنفسها

ساجدند از برای صلوة نقطه و او ساجد است از برای
خداوند وحده وحده مثل بنفس صلوة زدم تا کینونیات را
مثل اون ببینی که معاینه اعمال مثل کینونیات است اگرچه
صلوة اخر وجود بعینه مثل صلوة اول وجود است ولی همین
قسم که کینونیات اخر وجود نتواند مذکور شد نزد اول وجود
الا در حد خود که اخر وجود باشد کذلک کل اعمال را مشاهده کن
و در سه رکعت اول صلوة توحید ذات کن و در چهار رکعت
بعد توحید صفات و در شش رکعت بعد توحید افعال و
در شش رکعت بعد توحید عبادت و همین در کل الا الله
وحده وحده لا شریک له را و هم چنین کل واحد متکثره را
مثل واحد اول بین که اگر نفسی در اخر وجود عبادت کند با مثل
اذان در توحید صفات توحید کند یا مثل اذان در توحید
ذات توحید کند نیست الا انچه که در واحد اول متجلی شده
و همین خالقی الا الله و رازقی الا الله و محیی الا الله که در کل
مرایا متجلی است نیست الا شمس واحده و ان حقیقت مشیت اولیه
که او بنفسها مدل علی الله هست و کل انچه میکنند در مرایای
خود با و میکنند و او بالله عز و جل و اگر ناظر شوی برای نظر
میبینی بعین یقین که شیئیت کل اشیاء بمشیت ظاهره
در علل است و نزد این است که کینونیت مشیت بکینونیتها

ظاهر

فعل توحید کند یا مثل اذان در توحید

ظاهر شود بلکه در هر ظهوری انچه در امکان ممکن است
از ظهور او ظاهر میگردد این است معنی ءانتم تزرعونه
ام نحن الزارعون و هم چنین مثل زدم بنفسانیت تا اعلی را
خود استنباط کنی و کل مراتب را بمثل انکه کف خود را می بینی
ببین و بعرفان مکن دان لعل در یوم قیامت توانا خذ
نمی نمود و الا کور کوری از حکما در معرفة الله هزاران هزار
کتاب نوشته ولی اگر ناظر بودند که شأنی که را مینویسند
در کجا وارد می اید و از کجا مشرق شده و در ظل چه ظهوری
مستقر میگردد هر اینه در یوم قیامت نفع می بخشید ایشانرا
این است که در یوم قیامت کل عرفانها اگر مشهود شود ثمر
میبخشد و الا در هوای فؤاد از نفس میماند و در مقام عبادت
توجه مکن الا بسوی ذات غیب ازل که مستحق پرستش
و عبادت است ولی از انجائیکه توجه بان مقترنا است
با قرار بر انچه حروف واحد بر ان هستند از معرفت و رضای
او داخل شو در مدینه توحید بلا انکه غیر الله را ببینی و اگر
نفسی در حین عبادت نظر باسم کند عبادت نکرده خدا را
و محتجب مانده از مقصود الهی عز و جل بلکه کل اسماء مدل است
بر انکه نیست الهی غیر ان و معبودی سوای ان و هر شیء
که ذکر شیئیت بر او می شود خلق او است و او است

مستحق عبادت و پرستش نه خلق آن و عبادت کن خدا را
بشأنیکه اگر جزای عبادت تو را در نار برد تغییری در پرستش
تو او را بهم نرسد و اگر در جنت برد همچنین زیرا که این است
شأن استحقاق عبادت مر خدا را وحده و اگر از خوف
عبادت کنی لایق بساط قدس الهی نبوده و نیست و حکم توحید
نمیشود در حق تو و همچنین اگر نظر در جنت کنی و برجاء آن
عبادت کنی شریک گردانیده خلق خدا را با او اگرچه خلق محبوب
او است که جنت باشد زیرا که نار و جنت هر دو عابدند خدا را
و ساجدند از برای او و آنچه سزاوار است ذات او را عبادت او است
باستحقاق بلا خوف از نار و رجاء در جنت اگرچه بعد از
تحقق عبادت عابد محفوظ از نار و در جنت رضای او بوده
و هست ولی سبب نفس عبادت نگردد که آن در مقام خود
از فضل و جود حق بر آنچه حکمت الهیه مقتضی شده جاری میگردد
و احب صلوة صلوتی است که از روی روح و ریحان شود
و تطویل محبوب نبوده و نیست و هرچه مجردتر و جوهرتر باشد
عند الله محبوبتر بوده و هست و غیر از صلوة واحد مرتفع
شده و آنچه در این ظهور امر شده ذکر الله هست که بر
روح و ریحان واقع شود که افضل عبادات و امنع درجات است
و اگر کسی از ثلث رکعت نماز محتجب ماند لاجل کل ما علی الارض

معفو نبوده عند الله و فضل آن زیاده از آن است و آنچه
در او است اعلای از آن است و کل رکعات حول
نقطه وحدت که مبدء زوال و صلوة آن باشد و بدانکه
در ایستادن نماز مقابل کسی هستی که مبدء و عود تو در
قبضه او است و هیچ شیء از علم او پوشیده نیست و هیچ
شیء او را عاجز نمیکند و قادر است بر کل اشیاء و عالم است
بکل شیء قبل وجود آن مثل آنکه عالم است بکل شیء بعد وجود
آن و بیان آن در مواقع امر شده کل بر آنچه عابد بوده اند
خدا را عابد باشند و خواهند بر مواقع امر شاهد گشت
و باستدلال آن بآن ملتذ فلتصلین باذن ربکم ثم اباه تقربون
ولا تعبدن الا بالله و انتم کنتم بآیات الله لموقنین

الباب الاول من الواحد الثامن

فی ان مثل عمل من یظهره الله بالنسبة الی غیره کمثل الشمس
بالنسبة الی النجوم ملخص این باب آنکه مثل عمل من یظهره
الله مثل شمس است و مثل اعمال کل وجود اگر طبق رضای
خدا باشد مثل کوکب و قمر مثل اول من قابل شمس الحقیقة
بحرفانند و ثمر آن اینکه اگر در یوم ظهور شمس حقیقت کل وجود
شهادت دهند بشیء طبق رضای او و شهادت او بر غیر
کل آنها مثل شمس است که با وجود آن آنها مذکور نتوانند شد

و قول آن بسیار خفیف و لکن عمل بآن در مبدء هر ظهوری بغایت
صعب که اگر در صدر نزول قرآن کسی ناظر باین نظر میبود
اگر کل حروف انجیل برحق میبودند معادل نمیکرد قول ایشان را
با قول رسول خدا صلعم زیرا که قول رسول مثل شمس است
و انها در لیل مذکورند که در نهار و هم چنین اگر کسی ناظر باین
نظر بود در نقطه بیان حین ظهور قول او را مثل شمس میدید
و قول ما سوای او را اگر چه حق بود مثل نور کوکب در لیل و
هم چنین در ظهور من یظهره الله اگر کل اهل بیان در حین
ظهور او بقول او عامل و وجود خود را و اعمال خود را مثل
کوکب نزد شمس می بینند ثمره وجود خود را اخذ نموده و الا
حکم کوکبیت هم بر انها نخواهد شد الا بر مؤمنین بآن که در
نهار محو صرفاند و در لیل با نور این است ثمره این حکم اگر
کسی اخذ کند یوم قیامت و کل علم و عمل همین است اگر کسی موفق
شود که اگر کل براین نظر ناظر بودند در هیچ مبدء ظهوری ظاهر
بظهور حکم دون بقاء در حق خلق نمیشود این است که کل در لیل
خود را می بینند که در حد خود نوری دارند و لکن محتجب از انکه
صبح طلوع کند دیگر نوری نمیمانند از برای انها بلکه مضمحل میشوند
نزد ضیاء شمس و مثل نور کل را علم ایشان فرض کن و کلام
ایشان و مثل عمل ضیاء من یظهره الله را کلمات او فرض کن
که کل

که کل وجود را برهم می پیچد و در ظل یک باء نسبت قائم میکند
و میگوید از لسان تجلی خود که خداوند عزوجل باشد انتهی
انا الله لا اله الا انا و ان ما دونی خلقی قل ان یا خلقی ایای فاتقون
و همین قسم اعمال او میگوید اگر بشنوی و جوهر علم در عرفان
مبدء امر است المعود ان نظر کنی در نجوم انجیلیه که بعد از
صعود شمس حقیقت در ظهور خود مستنیر گشته بودند
که بعد از طلوع همان شمس دیگر نوری از برای انها ماند و در
نزد هر ظهور همین قسم بین اگر چه تا الان هم بکان نور هستند
و عمل میکنند ولی نزد حق که در اسلام مؤمن شده مثل انکه
بلا نورند و از ضیاء شمس حقیقت محتجب ماندند که رسول الله
باشد و هم چنین در مبدء هر ظهوری تصور کن تا انکه از ثمره
وجود خود نزد لقاء محبوب خود محجوب نمانی و لتتفکرن
فیما یظهر من عند الله نور مثل ما قد علمکم الله فی الکتاب تستدلون

الباب الثانی من الواحد الثامن

یجب علی کل نفس ان یورث لوارثه تسعة عشر اوراقا من القرطاس
اللطیفة و تسعة عشر خاتما ینقش علیها اسماء من اسماء الله
و ان لا یورث من المیت الا ابیه و امه و زوجته و ابنه و اخیه
و اخته و ما علمه بعد ما یصرف لنفسه من نفس ما لم علی ما یحیی
به نفسه ملخص این باب اینکه از انجائیکه مراتب توحید در

هفت حرف تام میگردد که حروف اثبات باشد از اینجهة حکم شده
که ارث نبود از میت بسر حقیقت الا هفت نفس چنانچه در رتبه
هر صفتی هفت رتبه بوان خدا را بان صفت خواند مثل اوحد
و وحاد و واحد و وحید و متوحد و موحد و موحد از این سر است
که این نوع تقدیر شده از مبدء امر و هیچ نفسی نیست که اراده نماید
امری را و آنچه مناسب مراد او است الا آنکه خدا را خواند هفت
اسمی که حکمی است خواند هر یکی را عدد قاف مگر آنکه اسباب
آن امر از برای او ظاهر میگردد و مقصود آن اگر لله و فی الله بوده
مقدر میگردد که جاری شود و ثمره آن اینکه در یوم قیامت که کل
احکام مقدر میگردد من عند الله اگر شجره حقیقت حکم فرماید
بدون این کسی او را بر نگوید مثل آنکه حدود ارث که الان در
فرقان مبین است اگر مبدء ظهور بر نفسی دون انحدود حکم
فرموده بود آن حکم رسول الله ص بود فرق این است که امروز
که حکم فرموده امروز ملائکه در ظل او عامل اند و امروز چون
بر آن نفس وحده می شود صعب میگردد بر آن الا آنکه نظر بمبدء
امر کند مثل یومیکه حدود ارث در قرآن نازل شد معاینه
امروز هم مثل مبدء این حکم بر آن نفس است و حال آنکه در یوم
قیامت تا کل را محقق نفرماید شجره حقیقت خود را معروف
باسم ظهور او دعین فرماید کل باید در درجه یقین و بصیرت

مجدی

مجدی باشد که اگر صد هزار نفس از برای طواف بیت جمع شده
باشند و از بلاد خود بیرون آمده از برای یومیکه در آن یوم
اذن طواف داده شد و همان روز شجره حقیقت ظاهر شود
و بفرماید لا تطوفوا اگر کل فی الحین عمل کنند در ترک طواف ثمره
و الا باطل میگردد کل اعمال ایشان زیرا که این طواف که الان از
برای او جمع شده و میکنند بامر او بوده در قبل و دلیل بر این
کتاب آن از قبل و کتاب آن از بعد که غیر الله نتوان مثل اوث
نازل نمود و اگر حین ظهور حتی یک نفر بصیر باشد نظر بمبدء
امر میکند و یقین میکند و او طائف بوده از برای خدا خالصا له
و کل همجی میگردند رعاع و این همان صراطی است که از برای یکنفر
اوسع از سماء و ارض میگردد و از برای آنکه یقین نمیکند احدّ از
سیف و ادق از شعر میگردد این است که در هر ظهوری
اهل بصیرت از اقل از کبریت احمر میافتند زیرا که اکثر
بتبعیت یکدیگر و ظهور عن در او امر الهی عمل میکنند اگر چه واقعا
بامر حق بوده و از برای او و لکن چون از روی بصیرت
نیست و در نزد ظهور صاحب امر محتجب میمانند از امر بدیع
او و حال آنکه او امر قبل هر ظهوری از برای آن بوده که بعد کامن
مطیع حق باشند لعل اگر ظهور واقع شود بآن اطاعت اطاعت
کنند و لکن وقتیکه ظهور واقع می شود مطیع بگمان خود اطاعت میکنند

ولی آنوقت عصیان است اطاعت بمثل مؤمنین بانجیل
تا قبل از ظهور رسول الله کل مطیع بودند خدا را در دین خود
و محمود بودند در فعل خود اگر طبق شریعت عیسی کماهی عمل
میکردند ولی حین ظهور رسول الله ص اصل دین ایشان که کلمهٔ
شهادتین بود بظهور بدیع ظاهر شد و در مقام توحید ایشان
لا اله الا الله و در مقام عیسی روح الله محمد رسول الله نازل شد و در
ذکر مقام اوصیاء او علی ولی الله حجة الله نازل شد و در ذکر ارکان
بیت او ذکر ابواب هدی ع جائیکه اصول دین او بدیع گردد
چگونه است ظهور شئون احکام دین او این است سرّ قول
مرحوم شیخ ع در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از انکلام
که حضرت میفرماید و سیصد و سیزده نفر که در انروز اتقیای
ان ظهورند محتمل نمیشوند و حضرت صادق ذکر کاف در حق
ایشان میکند بعد از نفی بسیار که نمیتوانی محتمل شوی فرموده
بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر
المؤمنین ع بردار تو بر میداری فی الفور اباء و امتناع نموده بود
که حاشا و کلا ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان
حضرت باو شنوانده و او چون محتمل نشد کافر شد ولی حقیقت
نشد و این از انجائی است که نظر بمبدء امر نمیکند و ظهور حضرت را
عین ظهور رسول الله می بیند و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور

رسول الله مشاهده کند بالنسبة بظهور عیسی محتمل میگردد
کلمهٔ که اوسع تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیات ولی
چون نظر نمیکند ادق میگردد از موی و از شعر واحد میگردد
از سیف نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت
امیر المؤمنین ع بردار نه اگر این امری است ممتنع ولو بیلکان ان
نور ان حضرت در مظاهر خود بوده و هست بلکه مراد این بوده
که در ان ظهور باسم امیر المؤمنین ع بود و در این ظهور بان اسم
محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین در زمان رسول خدا ص
همان وصی عیسی بود در زمان او بعد از عروج ان و نیز در ظهور بدیع
اگر نظر کنی بمبدء امر صراط اوسع میگردد از هر شیء اوسعی که در
امکان است و اگر محتجب گردی ادق میگردد از هر شعری که نتوانند
علم تو باو احاطه نمود و اگر کل مؤمنین ببیان بصیرت ایشان
در حدی رسد که کل در علی باشند مثل ذکر طواف و آن
شجره حقیقت مثل نفسی در ما بین این کل و امر فرماید نفسی را
کرامات خود را بخواند بر انها اگر فی الفور تصدیق نموده حکم
ایمان بر ایشان جاری و الا حکم ایمان از ایشان مرتفع میگردد
چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است
و بدانکه انچه کل دارند از فضل شجره حقیقت است بدون ان
مثلا اگر فرموده بود این مظاهر ارث نبرند کسی را صبر رسید که بتوانند

لم یوم کفت این است که کل از نزد او است و کل محتجب هستند
از او از مبدء وجود تا منتهی الیه ذکر اشیاء را عطا میکند لعل
در یوم ظهور او بثمره وجود که ایمان باو است فائز کردند ولی بآن
حیا نموده و در هر ظهوری محتجب میکردند محتجبین و حال انکه
در قرآن ذکر شده ثمره خلق کل شیء در آیه شریفه الله الذی
رفع السموات بغیر عمد ترونها ثم استوی علی العرش وسخر الشمس
والقمر کل یجری لاجل مسمی یدبر الامر یفصل الایات لعلکم بلقاء
ربکم توقنون اگر در آن ظهور کسی یقین نمود که این مظهر همان مظهر
نقطه فرقان است لعل بلقاء رسول الله که لقاء الله هست فائز شده
باشد و حال انکه سبب یقین در هر دو جا یکی است بلکه در این ظهور
اقوی است چنانکه در آن ظهور در بیست و سه سال نازل شد
در این ظهور ظاهر است که بیک اسبوع نمیکشد و حال انکه
ثمره خلق کل شیء را هم یقین کل باحکام قرآن عامل ولی از ثمره
وجود خود محتجب اگر در یوم ظهور بیک آیه از آیات بیان کل
مؤمنین بقرآن یقین نموده بودند بر اینکه این حقیقت بعینه
همان حقیقت است که در صدر اسلام بر او قرآن نازل شده
لعل بمراد الله در این آیه فائز شده بوده اند و حال انکه ظاهر است
که کل لاینتهی تلاوت میکنند و ملتفت نمیشوند بمراد الهی و حال
انکه بری است مظهر حقیقت از رؤیت کسی که نشناسد او را

ولقاء

ولقاء او را لقاء الله بیقین نداند اگر کل مؤمنین ببیان در
ظهور من یظهره الله یقین کنند بر اینکه او بوده نقطه بیان لعل
بمراد الله در بیان فائز شده باشند و چونکه از روز کل بنقطه
بیان موقن اند از اینجهت ذکر مثل باو می شود و الا تعالی شأنه هیکل
ظهور اخرت را سزاوار نیست که بهیکل ظهور دنیا معروف کند
خود را اگرچه ظاهر در هر دو واحد است ولی چون شئون اخرت
اجل و اعظم است از اینجهت بان ذکر میکند ولی چون بظهور قبل
کل موقنند و عین اشیاء حدید نیست که ظهور بعد را ادراک
کنند بیقین از این جهت ذکر میکند باسم ظهور قبل نفس خود را لعل
اگر نفسی منتهای حجب هم باشد تواند شناخت او را مثل انکه یوم
ظهور رسول الله اگر کل مؤمنین بعیسی یقین میکردند که او است
هر آینه بمراد الهی در انجیل رسیده بودند و حال انکه او اعظم است
از آن ظهور ولکن برای ایقان اهل ظهور قبل ذکر میفرماید
اسم مبدء ظهور قبل را لعل اهل آن ظهور بر آن صراط کذرند و
بثمره وجود خود فائز کردند فلتتفکرن فی ما خلق الله لکم و
لتجعلن کل اعمالکم لله ربکم لعلکم یوم ظهوره بایاته تؤمنون
ذلک یوم من یظهره الله ان تؤمنن ببرهانکم انتم قد امنتم بالله
وما نزل الله فی البیان و لا تصبرن فیه فان صبرکم لم یکن
الا علی النار وانتم یومئذ لا تعلمون وان تعلمون لا تصبرون

ولا تقبل منا حجتنا عن لقاء الله وعما نزل الله من قبل فی البیان

ولکن ستعلمون ولما لا تخلصون لله انفسکم لا توقنون فلتخلصن انفسکم لله ربکم لعلکم تستطیعن ان تخلصن انفسکم لمن یظهره بالحق علی العالمین ولترابتن اول الظهور ان لا تصبرن فی امر الله وتکونن عنده لمن الجدیدتین فان هذا تذللا نفسکم ان انتم بالله وایاته من قبل موقنون ما خلقتم الا لذلک وما امرتم بامر الا لهذا فلا تحتجبن عن لقاء الله لا من قبل ولا من بعد وکنتم بایات الله موقنین

الباب الثالث من الواحد الثامن

فی ان بعد ظهور کل شیء هالک الا وجهه فی یوم القیمة فرض علی کل نفس ان یستغفر من شجرة الا لحقیقة بنفسه لا بغیره الا لعذر حقیقی لا یمکن له ان یحضر بنفسه ویستغفر منه سواء ان یجیبه بکلامه او بخطه والا یستغفر عن الله بسبب احز من الخط وغیره **ملخص** این باب انکه لابد یوم قیامت خواهد شد و شجره حقیقت ظاهر اگر چه بر ضای فوء ادعیتوان درحق مؤمنین ببیان ذکر نمود کلمه که قبل ذکر شد کل شیء هالک الا وجهه لعل کل مراتب باشد و در ان یوم از احتجاب از محبوب خود مبدل شود اثبات ایشان بنفی بلکه اگر امکان نفی هست مبدل شود باثبات ولی از انجائیکه این خلق مدهوش هیشه لا یشعر حرکت ایشان بوده نه از روی بصیرت بر فرض اگر ظاهر شود وقیامت را برپا فرماید و چنین کلمه که شد ازهر نازی است از برای اهل بیان نازل کند زیرا اگر کل از برای نجات عمل میکردند

بعد از انکه

بعد از انکه خداوند حکم هلاک فرماید چه نجات است فرض است باشد فرض که حاضر شوند بعد از علم بنزول این ایه و حکم از او استغفار کنند نزد او و رجوع کنند بسوی او تا انکه مبدل فرماید هلاک را بنجات که این است ثمره مشتغل شدن باعمال شدن که اگر بعد از استماع این حکم کل عمل خیر اکنند باز از هالکین است الا انکه راجع شود و ایمان فی لیکه هلاک گشته نجات یابد و اگر نظر کنی در ظل این کلمه هلاک میبینی که کینونیات و کل اعمال بضرب الله تمام شده که اگر ان روز کسی میخواست باین ایه عمل کند یک ذی روح روی ارض ممکن است زیرا که وجود دیگر هلاک شده عند الله چه ثمر از برای بقای او و حال انکه حدث این عند الله و نزد اولو العلم اشد از ثمره ان است که بعین بینی ولی چون در عالم حدی نتوانی فهمید که از اول عمر تا اخر از برای نجات عمل کنی و یکدفعه در ظل هلاک واقع شوی و اصلاح ان ممکن نشود الا از مبدء امر که اگر بعد از نزول این امر مجموع عالم اگر عمر کنی و استغفار کنی ثمر نمی بخشد الا انکه راجع شوی و یک کلمه از مبدء اخذ کنی اگر چه بیک کلمه قد انجیناک باشد که این تو را نجات میدهد و واجب است بر تو بعد از استماع از کل اعمال منقطع گردی زیرا که کل را از برای نجات میکردی و بعد از انکه حکم الهی بر غیر ان شد چه ثمر و راجع شوی و کلمه نجات اخذ کنی اگر چه باشاره باشد و اگر کل ما علی الارض را بدهی از برای اخذ

[illegible]

چنین کلمه هر اینه انفع تر از برای تو خواهد بود تا انکه در راه خدا
انفاق کنی زیرا اگر انفاق کنی نجات نمیدهد تو را ولی گر
اخذ کنی چنین کلمه نجات میدهد تو را تا یوم قیامت دیگر و اگر
بتوانی باسرع انچه مقتدر بر ان هستی طلب کن و اخذ کن
که اگر از حین استماع یک لمحه صبر کنی ان لمحه قبض روح شوی در
هالکین خواهی بود و اگر تعجیل کردی و سبب اخذ کلمه را جاری
نمودی اگر قبض روح شوی لعل از صبره جاری گردد کلمه که بعد از
موت تو در جنت باشی و نار تو مبدل بنور گردد و این اوجب
از هر امری است که با اقبال بان کل اعمال مقبول میشود مبدل
میگردد سیئه بحسنه اگرچه رائحه حدیدی میوزد از ان ولکن
بان صوء من حدید شوی بهتر از ان است که در هالکین روی و
هیچ امری مثل این از برای اهل بیان فرض نشده زیرا که نجات
ایشان در این است نه در اعمال ایشان و حدودات و امکنه
تو را محتجب نکند از صبره مثل انکه بسا باشد در بیان اعلم
از انها باشی و در بیت خود نشسته باشی و صاحب امر ظاهر
شده باشد و تو مغرور گشته باشی و ملتفت نشده باشی تا
انکه موقف او مبدل شده باشد مثل انکه در هر جا که محل نزول است
بظاهر واقع شود که اینها تغییر نمیدهد امر الله را تصور کن
وقوف او را در این ارض مثل وقوف رسول الله ص در جبل

مکه

مکه که در قران این ایه را که نازل فرمود کل از مان در هالکین
داخل شدند و عند الله و عند رسوله و عند اولی العلم و نزد
هر نفسی که قران از تلاوت نمود بهلاکت ذکر شدند و حکم دون
ایمان بر ایشان شده و حال انکه تا امروز هم بگمان خود در دین
خود عامل منتهی این است که اهل بیان هم بعد از ظهور من یظهره الله
عامل باشند باشد تقوی ولی بعد از نزول این ایه چه ثمر اعمال
ایشان را عبد عمل میکند در راه خدا بلکه راضی بجان دادن میشود
در راه ان لعل نجات یابد ولی بعد از انکه از صبره امر حکم هلاکت
شود دیگر چه فائده منتهی عمل که میکند نزد او و اولوا العلم مثل
عبادتی هستند که بعد از نزول بیان عامل بودند بقبل او و مثل ان
ان مثل عبادتی خواهند بود که امروز در انجیل عمل میکنند و حال انکه
قران نازل شد و حکم ارتفاع ان شد قدری از روی بصیرت
عمل نموده لعل در یوم قیامت هلاک نشوید و اگر شوید نجات
یابید که تا شجره حقیقت طالع است کل امور ممکن ممکن ولکن اگر غروب
کند دیگر ممکن نیست تغییر و تبدیل الا تا طلوع دیگر مثلا اگر در ظهور
فرقان بعد از نزول این ایه کسی از رسول الله صلعم طلب نموده بود
نجات بعد از هلاک را شبهه نیست که از صبره جود نازل میفرمود
باذن الله قد انجیناک بعد ما قد اهلکناک فضلا من لدنا انا کنا
فاضلین وهمین تا امروز در نجات بود که صبره ظهور بیان است

نزد خداوند و رسول او و ائمه هدی و ابواب و کل مؤمنین بل نزد
ملائکه سموات و ارض و ما بینهما بل نزد هر شیئ و لعل الهم که نشد
از فضل صدیء منقوص نگشته شیئ بلکه از نفس محروم ماند
و هم چنین در ظهور من یظهره الله تصور کن و مراقب باش از
حین ظهور تا غروب باعظم طوری که حساب میکنی مال خود را
نزد دون خود که ثمره آن این است که در راه خدا انفاق کنی و نجات
یابی و لیکن اگر از حسابی محتجب شوی که کل لا شیئ شود چه ثمر
محاسبات دنیی با نفس خود و سوی با خلق خدا متمم ثبات مقدس
لم یزل که روح انسانی نیست در خلق و الا نزد استماع این کلمه
آب می شدند و هر گز خطور نمیکرد حیات بر قلب ایشان زیرا که
می شود که از اول عمر عمل کرده از برای نجات و احتراز صدیء نجات چنین
حکمی نازل شود که محقق الصدور است که من عند الله هست زیرا
که عجز کل را میرساند و بدانکه عدد و حجه عدد اسم واحد است
و هر کس در قرآن محمد رسول الله و حروف حی آن مومن بود از دون
هالکین است در قرآن الی ظهور بیان و هر کس در ظل حروف واحد
بیان امداد از دون هالکین است تا ظهور من یظهره الله و هم چنین
ببین هر ظهوری را بلا نهایه الی ما لا نهایه و عباد دیگر و امثال در
ظل حروف و حجه قرآن بودند شبهه نیست که در یوم قیامت نجات
یافتند ببرکت حب ایشان و همان حب حروف واحد است در بیان

دقائق و ساعات یوم قیامت را محاسب باش [illegible]

و هم چنین

و هم چنین اگر واقع کسی در بیان در ظل حروف و حجه آن واقع شود
در یوم قیامت نجات می یابد زیرا که در آن ظهور مخوف از
نفس ظاهر و حروف حی او نمیشود و اگر شود علامت دون
ثبات او بوده در حروف و حجه بیان و همین سر از بدیع فطرت
جاری بوده تا امروز و جاری است از امروز بما لا نهایه
الی ما لا نهایه مراقب شوید هر ظهوری را اگر ظهوری را که
ظهور الله مثل ظهور خلق نیست و حجه الله حجتی است که کل
ما علی الارض از مثل او عاجز شوند تا وقتیکه کور ترقی نماید
و بجوهر حقیقت مردم توانند مشاهده ظهور را نمود که
آنوقت ضیاء آن شمس حقیقت بنفسه مدل است بر ظهور او
و آنوقت ظاهر میگردد اعرفوا الله بالله زیرا که تا امروز هر چه
ظاهر شده اعرفوا الله بحجته بوده نه این است که در حین اعرفوا الله
بالله حجت نباشد محتجب نگردی از صدیء بلکه کور ترقی را اینقدر
میکند که مسبحین ملاء اعلی محبوب خود را در هر ظهوری بنفسه
می شناسند بلکه حجت را باو می شناسند نه او را بحجت و بدانکه
معرفه الله در مقام اعرفوا الله بالله ثابت نمیگردد الا
و اعرفوا الحروف الواحد بمراتب ذکرهم بما یظهر من عند
واحد الاول اذ کل لم یکن الا من تکثر ذلک الواحد الاول
افلا تتقون و مراد از تکثر تجلی او است باو در صقع او

بنفس او نزد اوست که حروف اول حروف حی شود یا حروف حی اعلا
متکثره شوند بلکه بهدایت واحد اول کل مهتدی میشوند که
اگر احد وجود را نظر کنی نمی بینی الا تجلی اول وجود را بنفسی
او در حد او جنابش ظاهر است ادنای خلق امروز مدینه است
مدین رسول الله که اعلای خلق است این است قصد از ذکر
کل اعداد از واحد اول ولیتوکلن علی الله یوم القیمة لعلکم
تفلحون و مراد از توکل نزد این است که این امر را بعنوان یا آنکه
بر سر سجاده گریه کنی که خدایا من بر تو توکل کردم مرا نجات ده یوم
قیامت بلکه آنروز توکل تو این است که بشجره حقیقت که ظاهر
میشود ایمان آوری باو و یقین کنی بآیات او که اگر آنوقت توکل
بر خدا کرده و تضرع بسوی او نموده و مثمر شده والا هیچ شیء مسموع
نشده الا آنکه امت خود را امر بتوکل بر خداوند نموده و شبهه
هم نیست که خداوند صادق است در وعده خود اگر کسی براو
توکل کند نجات میدهد اورا از هر شیء که محزون سازد آنرا
ولکن چه شده که ملل مختلفه در بقاع ارض همین بودن حق مانده
وحال آنکه خود را متوکل علی الله میدانند بطوریکه در مابین خود
دارند هرکس بلسان خود قدری تعقل نموده که امر بتوکل یا در
کتاب الله هست یا امر رسول یا امر حروف حی یا امر منتهین حروف
واحد ولی ببین که کل راجع میشود بنفس ظاهر در ظهور مثل

الخبر

الخبر امروز هرچه در اسلام حق هست مبدء آن از رسول الله
هست وحال آنکه الی ما لا نهایه از برای هرشان شئون هست
و از برای شجره بیان توکلی الوف الوف میتوان بیان نمود ولیتوکل کل
علی الله ثم بالله و بآیاته موقنون

الباب الرابع من الواحد الثامن

فی ان کل شیء اعلاه للنقطة واوسطه للحروف الحی وادناه للخلق
ملخص این باب آنکه اگر کل را تربیت کنند بفطرت آیات و اعظمیت
حجیت آن عند الله وعند اولی الالباب لعل در یوم ظاهر فاصله
نشود بین استماع ایشان و ایمان ایشان بحق و این است جوهر کل
علم زیراکه دون این اگر کل علم را دارا باشد لاشیء میشود و حکم
دون ایمان در حق او میشود و اگر هیچ علم نداشته باشد الا همین
جوهر کل علم را داشته و ناجی خواهد شد زیراکه مثل آن در هر
ظهوری ظاهر است که اعلای خلق ادنی میشوند و ادنای خلق
اعلا یا اعلی اعلاتر و ادنی ادنی‌تر و اگر کسی یوم قیامت را تواند
احصا نمود درجات مؤمنین را در سبقت ایمان هر اینه تا آن ظهور
هست از برای آن نفس مؤمن میتوان فهمید که در چه سلسله
از واحد واقع شده مثلا اگر یک نفس بعد از سیصد و شصت
نفر بمن یظهره الله ایمان آورد او است آخر واحد از عدد واحد و هم حینئذ
این رشته حکم است و حق کل اعداد را ادراک کن و هر شیء که

عدل او ممکن نباشد از برای واحد اول است و هم چنین در جبر بعد جبر
تا بکل اعداد منتهی می شود این است استحقاق هر موجود در حد وجود
که اگر در یوم ظهور من یظهره الله سیصد و شصت و یک عظم الماس
نزد او باشد و هر یک از دیگری نود و پنج مثقال ذهب در بهاء مضاعف
باشد و سیصد و شصت و یک نفر در یک یوم با و ایمان آورند
و فاصل شود بین هر کدام بقدر قول یک بلی اگر خواهد عطا کند
این اعداد را بان اعداد همین قسم بدرجات این اعداد عطا می کند
و هم چنین در هر شان سر الله را جاری ببین و حکم الله را ظاهر
لعل در یوم قیامت سبقت کبری باقرار بر مقصد بجوئی در حین
ذر الست بربکم بقول بلی و در حین هر ذره بظهور اجابت او
و ملتفت باش که از برای هر شیء ذره است که مثلا اگر یک ذره
از طین را بر وارد و بفرماید که این طین وجود بدیع فطرت اول است
یا هر اسمی که ذکر کند اگرچه بنفس خود طین ذکر کند و ذکر فوق ان
نکند و اجابت نکنی او را در ذره طین که رتبه جماد و اخر وجود است
اجابت الله نموده اگرچه در رتبه کینونیت در حین الست بربکم
بلی گفته ولی در این صقع ناقص میگردد از رتبه وجود خود چه فرق است
که امر شود از برای سجود بر آدم یا سجود از برای ذره طین مقصود
اطاعت امر او است بدان و اینکه اگر امر وقت محتجب شوی از ذره
طین بامر او محتجب مانده از سر وجود و اگر کل حین کنی در ظل قول

لم یسجد اول از برای آدم وارد شده و اگر بگوئی کل اطاعت را
میکنم و کرده باشی و کنی یا بکنی امر الله در حق تو نازل میشود
چنانچه قبل نازل شد عبدت من حیث ترید لا من حیث ترید
اگرچه ممتنع است که مجرد حقیقت چنین حکمی کند که عقول نتوانند
ادراک نمود یا امری فرماید که رجحان او نزد کل نتوانند یقین نمود
و لکن از برای عرفان عبد بوده مواقع امر را که همان امر یکبار بان آمنوا
بالله و آیاته شده بهمان امر لا تحزنن نفسا شده اگرچه در منتهای
وجود واقع باشد اگر ناظر بامر هستی چرا از یک امر محتجب و بامری
ثابت این است که تو امتثال کل اوامر الهیه از شئون تقوی بوده و هست
ولی بشرطیکه از مبدء امر محتجب نگردی در هر ظهوری و الا
شبهه نیست که در آن ظهوری که هستی باوامر آن عمل میکنی اگر
متدین بدین خود هستی و الا خود عصیان خود را شاهدی
و کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ثمره آن اینکه لعل در یوم
قیامت هیچ نفسی از اوامر من یظهره الله محتجب نماند که اگر بکل
وجود امر کند امر او امر الله بوده و هست و هر که لم و بم گوید
در امر خدا گفته چه امر در کل شیء کند و چه در تسع عشر تسع عشر
دیناری کند که بهاء الفان یک مثقال فضه است در ان ظهور و
لتعرفن حدود انفسکم ثم یوم القیمة بما قد قدر الله لتقدرون

الباب الخامس من الواحد الثامن

وفرض علی من یقدر ان یاخذ ثلث الماس عدد البهاء واربع لعل اصفر
عدد الله وستة زمرد عدد الامنع وستة یاقوت عدد الاقدس
ان یاخذها ویسلم من یظهره الله وحروف الحی فی ظهورهم ملخص
این باب آنکه جواهر خود ذکر شده که کل وجود در بیان است
وکل بیان در واحد اول وواحد اول در نقطه اول واز آنجائیکه
در یوم قیامت حشر کل بدرجات واحد می شود وکل این واحد
بامر واحد اول واحد است ودر کل ملک ماء حیوان دیده می شود
که امر الله باشد واز آنجائیکه هر شیء در صنع خود تا مشابه نشود
این واحد را کامل در حد خود نمیگردد ومدل علی الله نمیشود از
اینجهة امر شده که در یوم ظهور تا ظهور دیگر هر نفسی که مقتدر باشد
بر سه قطعه الماس وچهار قطعه لعل اصفر وشش قطعه زمرد اخضر
وشش قطعه یاقوت احمر در نزد او نشانه بواحد اول هم رساند
واگر نتواند در ظل ملک واحد اول وارد او رد والا در ظهور ما
من یظهره الله بامر او بحروف حی او عطا کرده شود که این موهبة
من عند الله از برای واحد اول در آن ظهور وبهاء کل عدد بهاء واحد
اول باید باشد تا مستدلین از سر توحید محتجب نمانند واگر در آن ظهور
کل باین طاعت مفتخر گردند بواحد متکثر عطا خواهد فرمود مالک
کل وجود واگر کسی نزد او باشد ومشرف شود بجوهره حقیقت وقدر
ذکر شئ در حق او صبر نماید بقدر همان نار میگردد از برای آن وسرا
که مستدلین

که مستدلین بر توحید ذات وصفات وافعال وعبادت وخلق
ورزق وموت وحیات وتسبیح وتحمید وتوحید وتکبیر ونار
وهواء وماء وتراب وفؤاد وروح ونفس وجسد ونور ابیض
واصفر واخضر واحمر در ظل حروف بسم الله الامنع الاقدس
ملاحظه نمایند وچهار نعما از برای انوار اربعه ذکر شده که اعظم
از کل نعماها است هر نفسی که بر قرائت آنها موفق گردد حفظ بنما
واحتراز ادراک نماید والله یؤت الفضل من یشاء من عباده و
من یشاء من ملکه ما قدر من عنده انه کان جوادا محیطا

الباب السادس عشر من الواحد الثامن

فی اذن التلطف بان یطهر فی کل اربعة ایام بان یدخل بیت
الحمام واخذ شعر کل البدن بالنورة فی کل ثمانیة ایام او اربعة عشر
ایام واخذ الاظفار واستعمال الحناء کل البدن وکتب الرجال
علی صدورهم الرحمن والنساء اللهم والنظر فی المرآت فی کل یوم
ولیلة ملخص این باب آنکه در بیان اذن داده شده بتلطیف و
نظافت باعلی ما یمکن در امکان واگر در چهار روز یک مرتبه
اخذ اظفار وشعر وما یتجمل به المرء نماید محبوب بوده عند الله
وهست وتطهیر البسه وتلطیف آن هر چه امر بیشتر شود اقرب
بتلطیف بوده وهست وحنا اذن داده شده چه کل بدن چه
بعض آن اگر بر صدور که محل حب الله هست بکلمه اللهم در اولوا

الدوائر والرحمن در اولوا الحیا کل بر احسن حظ باسباب ان
که منطبع شود محبوب بوده و اذن داده شده و بر زیاده از این کلمتین
هم اذن داده شده و نبوده اگر عادت باشد نفسی را بفصل جون حاء
ذکر شده و بر بدین و بر حلیین اگر داب نبوده باشد محبوب نبوده ان
برای او ولیکن بر کل بدن اذن داده شد زیرا که اخذ هیچ شعری نمیشود
مگر آنکه هفتاد نوع بلا از بدن او مرتفع میگردد باذن الله و سزاوار است
عبد که نظر نماید در حوات و شاهد شود خلق خود را و شاکر شود
محبوب خود را بر حسن حسن خود و الا استغفار کند محبوب
خود را اگر کل کینونیات در فطرت اولیه باحسن جمال خلق شده و اگر
حجاب بهم نرساند از ظهور ان بصورت خلق کینونیت مصور میگردد
و اینکه در لیل حروف بنهی است صد ۀ ان من کتاب الله ذکر شده
هر شأن عبد باید بر شئون باشد که اگر آن حین شجرهٔ حقیقت ظاهر
شود و ان بین یدی الله واقع شود که هی از شیء بشیء در نفس خود نه بیند
زیرا که امر برای این نشده الا لاجل یوم ظهور الله که اگر نفسی بین یدی الله
واقع شود دون شئون لطافت نزد او نباشد که غیر حبی خداوند
شاهد شود بر او و در بیان نفی شده از هر چیز حجاب لطافت
حتی اگر نفسی در جسد خود علم بعزه بهم رساند یا در لباس خود عدل
هر یک که مکروه داشته باشد او را نزد نفس خود محبوب نیست که بین
یدی الله بان حین نازل شود لعل کل در بیان مرغب باین ترتیب شده

لعل

لعل در یوم ظهور حقیقت ما یکون در هو شئی بخود مشاهده نمائید
کو در حبه بعد حبه و شیئاً فشیئاً ترقی مینماید که اگر کسی قمیصی
پوشد و عرق کند تبدیل میکند او را چگونه که با او صبر کند ولی
هنوز بان درجه اهل این ظهور نمیتوانند سیر نمود اگر بفاصله
تلطیفا ابدان تلطیفا للبسه هم شود در لطافت بوده بر خواهد بر
نمود و هر چه زودتر شود محبوب تر بوده عند الله و اگر کسی را ممکن نشود
حزنی از برای او نباشد که بحب او تلطیف را باو عطا کرده میشود
ثواب آن ولی بر هر نفس حتم بوده و هست که مراقب باشد
که آنچه در قوهٔ او ممکن است در نفس خود اظهار نماید زیرا که
شجرهٔ حقیقت در بطون خود شاهد است خلق را و میشناسد
کل را و می بیند او را ولی کسی او را نمیشناسد و بعین او او را
نمی بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می شود در کل شئ
چه بسا در بیتیکه هست نه پدر میشناسد نه مادر و نه اهل ان
و نه احدی از خلق مثل انزا مثل ظهور رسول الله صه بین قبل از
بعثت و مثل ظهور نقطه بیان قبل از اظهار ولی علم او محیط
بوده بر نفس خود و بر خلق خداوند که در ظل او ساکنند ان حین
ظهور روح در انعم دارد بنفس خود تا منتهای شأن که روح
دیگر تعلق گیرد و می بیند کل را که کل باسم او میکنند آنچه
میکنند از اول وجود تا آخر و کل بمشیت او قائم‌اند ولی کسی

عارف نمیشود او را الا آنکه بشناساند او را نفس خود بآیات خود
و نمیشناساند الا حین ظهور خود که حکم عرفان بر کل شود و آیات
عزت از مطلع قدس او مشرق گردد طوبی لمن یدرک لقاء الله یوم
ظهوره و کان علی شأن لم یشهد الله علی ظاهره دون ما یحب انه کان
لطافا لطیفا قل الله الطف فوق کل ذا لطف لن یقدر ان یمتنع
عن ظهور لطفه من احد لا فی السموات و لا فی الارض و لا ما بینهما
انه کان لطافا متلطفا لطیفا

الباب السابع من الواحد الثامن

فی الچاپ و کلام بر ملخص این باب آنکه اذن داده شد چاپ در بیان
و آنچه در ظل او انشا شود بر طبق امر الی ظهور من یظهره الله که اذن فرمود
اگر کل بیان مقتدر شده که توانند باحسن خط حفظ کلمات الله نمود
کامر خواهد فرمود و الا آنچه مقتضای جود و فضل او است اذن
خواهد داد و بعد از این اذن دیگر عذری از برای هیچ نفسی نماند
عند الله در آنکه بیان نزد او نباشد که بان مذکر شود فی یظهره الله را
باحسن خط نزد بلکه داب این زمان است که هر خطی که میرسد
چاپ میشد بجائی رسیده که هفتاد هزار قرآن بیست و هشت
نحو مضر شده اگر نه ملاحظه عدم استطاعت کل مؤمنین میبود
هر آینه اذن داده نمیشد و لیکن حال که کل در فضل و جود حق ساکن
هستند باذن او و الا هر کس تواند که بیان را باحسن خط نویسد
بهتر است

بهتر است از برای او تا آنکه مالک گردد چاپ خوب آنرا
ذلک من فضل الله یختص به من یشاء من عباده و الله ذو الفضل العظیم
بدانکه احترام قرآن نیست الا باحترام نسبت او الی الله بنفسه لاجل
ارواحیکه در آن کلمات است و کل ارواح در قرآن راجع میشوند
بارواح حروف حی آن چنانچه بدء ایشان هم از آن حروف است
چنانچه امروز اگر مؤمنی عامل هست بقول اهل بیت رسالت
و ابواب اربعه است در غیبت صغری که بعد از آن اخبار ایشان
رسیده کسی نتوانست تغییری و تبدیلی دهد بحق و کل حروف حی
راجعند بنقطه فرقان که رسول الله باشد و آن راجع است الی الله
بنفسه و عود او الی الله هست بما یعود الی نفسه زیرا که امکان
از حد امکان تجاوز نتواند نمود و هم چنین در بیان کل ارواح
علیین او راجع میگردد ببیان او و لکن من یظهره الله باشد و کل
ارواح دون علیین او نه راجع میگردد باو دون نحو که ساجد
نشود از برای او و هم چنین کل کتب سماویه را مشاهده کن که احترام
کل بنسبت او الی الله هست و لم یزل حق بوده و هست با آنکه ان
ظهورات قبل مرتفع میشود و متصل میگردد بظهورات بعد شبهه
نیست که انجیل کتاب خداوند بوده و لی بعد از نزول فرقان ارواح
حروف آن راجع شد بسوی قرآن و آنچه که نشده اند دون ارواح علیین
انجیل بود که ماند و هم چنین در بیان آنچه که من یظهره الله ایمان

او بنده ارواح علیین اون هستند و اگر نفسی هم رسد که ساجد نشود
او است کل دون علیین و لتصنعن فیما انتم به تهتدون علی احسن
خط انتم علیه تقتدرون

الباب الثامن من الواحد الثامن

فی جواز تبعیض الشعر فی الراس للبنین و اخذ شعر الوجه لمن یترک
الصلوة فی العباء لا دونه من الجبة فانه لا یحبه الله ملخص این باب
آنکه اذن داده شده بتبعیض شعر راس و اخذ آن از وجه لاجل
آنکه بصورت حسن ظاهر شود و اخذ شارب در هر حال
امر شده و محتجبین از عباد عبادی هستند که از امر الهی محتجب
مانند و اذن داده شده صلوة در عبا بشانیکه بدن ظاهر نشود
از بدن او الا روس انامل که اقرب بوقت بوده و هست و صلوة
در جبه محبوب نبوده و نیست الا حین اضطرار که آنوقت اذن داده
شده کل این شئونات از برای آنکه لعل در یوم قیامت شئ دون
حب الله ظاهر و باطن در نزد نفسی نباشد تا آنکه مستدلین استدلال
نمایند بآنکه بجسد عرض خداوند راضی نشود دون حب را
چگونه است حکم اجساد ذاتیه و انفس و ارواح و افئده که هیاکل
واحد اول است فلتتقن الله ان یا اولی التقوی یوم القیمة لعلکم تفلحون

الباب التاسع من الواحد الثامن

ولیکتب کل نفس اسمه و ما قد عمل من خیر و دونه من اول ظهوره

الی یوم

الی یوم عزه و لیحفظن الاوصیاء الی یوم یظهر فیه الشجرة
ملخص این باب آنکه از مبدء ظهور تا ظهور دیگر اذن داده شده
که هر نفسی بنویسد در کتاب خود بخط خود یا بخط دیگری آنچه در بیان
کسب نموده و همچنین اگر قبل از دخول خود کسب دون خیری نموده
تا آنکه در قیامت بعد عاملین در ظهور قبل جزا داده شوند اگر
محتجب از شمس حقیقت نگردند و الا میشود که ظاهر شود و اون هنوز
مثل قبل عمل میکرده باشد چنانچه هزار و دویست و هفتاد سال است
که قرآن نازل شده و هنوز اهل انجیل عمل میکنند و همچنین در
نزد هر ظهوری مشاهده کن امر الله را و محتجبین گمان که یوم قیامت
یومی است مثل امروز شمس طالع میگردد و غارب چه بسا وقتیکه
قیامت برپا شود در ارضیکه قیامت برپا شود خود اهل
آن مطلع نمیشوند چونکه اگر بشنوند تصدیق نمیکنند از اینجهت
بایشان نمیگویند مثل ظهور رسول الله صلعم چونکه نتوانستند متحمل
شد خیر مؤمنین نفرمودند ظهور قیامت را و آن یومی است
بسیار عظیم بنحوه که لدی نزول نطق او انی انا الله لا اله الا انا بوده ظاهر
میشود و کل محتجبین گمان میکنند که آن نفسی است مثل خود و اسم
مؤمن که در ملک او الی حالا ظاهر بایشی مؤمنین باو در ظهور قبل
او صدق می شود از او منع مینمایند چنانچه در ظهور رسول الله صلعم
که اگر آن حضرت را مثل یکی از مؤمنین زمان خود میدانستند چگونه

هفت سال در جبل حائل می شدند ما بین او و بیت او و هم چنین
در ظهور نقطه بیان اگر این اسم را منع نمیکردند چگونه میتوانستند در
جبل ساکن کنند و حال آنکه کینونیت اعیان بعوالما و خلق می شود این است
که چون اعین افئده ندارند نمی بینند و الا اگر دارند که مثل پروانه
در حول مصباح حقیقت طواف نموده تا سوزند از این جهت است
که یوم قیامت را اعظم از هر یومی گفته و الا یومی است مثل کل
ایام الا آنکه ظهور الله در آن ظاهر است و ثمره امر این باب آنکه
لعل در آن روز چشم او ثابت باشد که ببیند محبوب خود را و در آن روز
تو الله نوشته آنچه که کسب کند زیرا اگر تا قیامت دیگر حکم بر آن می شود
و آنچه که نقطه بیان بابه نوشیده آن است که آنچه قبل آن بود رافع
شد لیوم آن و خداوند او را نازل فرموده بمن این است آنچه او
کسب نموده در قیامت کل هم بوجه خود آنچه کسب کنند نویسند
لعل ذکر ایشان یوم قیامت بین یدی الله مذکور شود اگر تو آن شدند
در آن روز در نار توحید داخل شوند و الا شب و روز گریه می کنند
و محبوب ایشان ظاهر می شود و نمی شناسند مثل آنکه منتظرین احمد
موعود را کل نصاری منتظرند و تضرع از برای ظهور او میکنند
و حال آنکه هزار و دویست هفتاد سال است که از ظهور آن میگذرد
بینا باش بعین فواد خود از روزی که محتجب نمانی و قیامت بر پا شود
و تو خبر نشوی که بر خداوند است اخبار تو ولی اگر نشوی بر او است

احبار

احبار من یظهره الله اگر فتو لکن و لتتوکلن علی الله ربکم الرحمن بما
تکسبن من خیر و دونه من قیامة الی قیامة تکتبون

الباب العاشر من الواحد الثامن

فی ان الذی رغب فی الطائفة حل له النظر و التکلم سواء کان ذکرا او انثی
و اذن لمن یرید ان یتکلم من النساء او هن مع الرجال علی قدر ما بینهما
و ان لا یتجاوزن علی قدر ثمانیة و عشرین کلمة خیر لهما ملخص این باب
آنکه اذن داده شده هر نفسی که در طائفه تربیت کرده شود بر نظر و تکلم
سواء آنکه بر هیکل باشد یا دائره و در وقت احتیاج اذن
داده شده تکلم مرء با مرئه بقدر یکه کفایت کند در ظهور بعد و اگر
از بیست و هشت کلمه تجاوز نشود اقرب بتقوی است و اگر مفید
نیفتد زیاده اذن داده شده و مراد از طائفه عرف اول است
نه عرف ظاهر مثل آنکه صد هزار خانه اهل اینطائفه گویند لعل
یوم قیامت بسر این امر اخذ فیض از مبدء نفسی محتجب نگردد و اگر
شجره محبت اذ یار یا انتقاص فرماید بعد از ظهور لو و بر گفته
نشود فلتتقن الله حق تقاته لعلکم تفلحون

الباب الحادی عشر من الواحد الثامن

فی غسل المیت ثلث مرات علی ذلک الترتیب الاول الراس و یقول
یا فرد ثم البطن و یقول یا حی ثم الیمین و یقول یا قیوم ثم الشمال
و یقول یا حکم ثم رجل الایمن و یقول یا عدل ثم رجل الایسر و یقول

یا قدوس علیا او عبادات او من کافور یا او سدر و لیکفنه بخمس لبس و
یجعل الخاتم فی یمینه بما هو مکتوب علیه فی الرجال و لله ما فی
السموات والارض وما بینهما وکان الله بکل شیء علیما و فی النساء
و لله ملک السموات والارض وما بینهما و کان الله علی کل شیء قدیرا
ملخص این باب آنکه کل احکام بیان بر اسرار توحید و معرفت جاری
شده که اگر کسی نظر کند از صبح تا منتهای آن ما و توحید در کل بر یک
نهج جاری می‌بیند و اذن داده شده در مقام غسل میت بلکه موجبه
واجب و الی الثلثة او الخمسة اذن داده شده زیرا که مراتب توحید
در پنج شده ذکر می‌شود در لا اله الا هو و لا اله الا انا و لا اله الا الله و لا اله
الا انت و لا اله الا الذی و چنین نفسی اگر در ظهور می‌بود و در سنه
اول موقن میگردید بظهور توحید هر آینه الی سنه خمس منتهی می گشت
باخر مراتب توحید از اینجهة است که یک نفر واجب گشته و مراتب
رباع کل خواهند متحمل شد اگر عسری نباشد و اذن داده شده ان
راس و بطن و یمین و یسار و در حین اشتغال بثنا و حمد الهی ذاکر
گردد او را و آنچه در حیات او از هر فصل مقتضی بوده از سر ده
ماء یا کی آن لا بد است که همان نحو غسل داده شود بر ایدی
اتقیاء و بعد از فراغ اگر میسر است بماء ورد یا طیب دیگر معطر
نمایند و اذن داده شده در کفن بر پنج ثوب از حریر گرفته تا منتهای
درجات قطن منتهی گردد و بران زیاده از نوزده اسم جایز نیست

که نوشته شود هر که هر چه خواهد نویسد و قدری ترتیب
از فتر اول واخر با او دفن نمودن سبب میگردد که حرف
مشاهده نماید بعد از موت و در جنت الهی بآنچه ما یحب
او بوده و هست متلذذ گردد و بر ید یمین او خاتمی منقوش
اذن داده شده در رجال و لله ملک السموات والارض وما
بینهما وکان الله بکل شیء علیما و در نساء و لله ملک السموات
والارض وما بینهما وکان الله علی کل شیء قدیرا و نقلب میت
در هر حال بشأنی نموده که دون وقار و سکون در حق او
جاری نگردد زیرا که احترام جسد مؤمن احترام مؤمن است
و اسماء ستة با مطلق اسم الله از اول انتقال آن تا اخر نقلب
با ایشان مشتغل گردد و بدانکه موت مثل حیات است اگر
میت با ایمان با نظهور قبض روح شود در جنت الهی متلذذ
خواهد بود و الا در نار است و مراقب بوده که یوم قیامت
نشود و قبض روح نفسی شود و در نار رود و ملتفت نشود
چنانچه از یوم ظهور رسول الله ص تا امروز هر نفسی که در غیر
ایمان باو قبض روح شده در جنت داخل نشده و هم چنین
از اول ظهور بیان هر نفسیکه در آن قبض شود خداوند است
قابض آن بملئکه که موکلند بر او و داخل جنت میگردد اگر
مطابق بآنچه خداوند در بیان فرموده اطاعت کرده باشد

و اگر در غیر ایمان به بیان قبض روح شود اگر عمل ثقلین نماید
که نفع باو نمی بخشد الا انکه ایمان اورد بخداوند و ایات او
و اطاعت نماید محبوب خود را بانچه در بیان نازل فرموده
لعل انوقت درک کند او را رحمت الهی و در جنت خلد مخلد
گردد و مراقب باش ظهور من یظهره الله را که اگر بشنوی ظهور او را
و بعد را اینکه بگوئی بلی تأمل نمائی در نار هستی چه قبض روح شوی
چه در حیات باشی این است مراد خدا در نزد هر ظهور از هر
نفسی مراقب باشند که در صعقهای یوم قیامت بیرون نروی
که صعقهای این یوم ظهورات حزنا است که وارد می شود و
ایات مستنده ایست که ظاهر میگردد در حق ظاهر بظهور یا ارباح
جنتی است که از صبح ازل می وزد بر هیاکل افئده کل موجودات
مثل اینکه اگر در این ظهور نظر کنی کل را مشاهده میکنی و زیارات
کن موتی را در هر عدد واحد بلک واحد و شئون دیگر در این باب
نازل شده که خواهی شاهد شد بر او در لوح ان قل الله یتوفیکم
بامره و لیامرن الملائکة ان یقبض عباده المؤمنین و همین قسم
که روح غیر مؤمن را هم شیاطین قبض می نمایند چنانچه هر کسی در
ظل بیان عروج نماید قابض روح ان ملائکه عالین اند و هر کسی
در غیر بیان موت او را رسد بادونان ملائکه نزد ایت نمی اید
زیرا که مؤمن مس نمیکند او را چگونه بملک رسد و اگر کشف غطا

شود

شود از عیون شیاطین انفاهم نمیکنند از شدت حرارت
نار در ان الا انکه چون در حجاب اند قبض روح میکنند و بخزنه
نار می سپارند و روح مؤمن بین یدی الله حاضر می شود
و همین قسم روح دون مؤمن در حد خود خداوند بر او نظر نمی
افکند و امر میفرماید بنار که او را بگیرد توکل کن بر خداوند که موت
تو را درک نکند و ان برای خداوند بگیر عبادت کرده چون بر سبیل
نبوده جزا داده نشوی یوصیکم الله فی انفسکم ثم کل عباده لعلکم تتقون

الباب الثانی والعشرین الواحد الثامن

فی احکام محل الضرب ملخص این باب انکه هر کس بوده باشد در ان ارض
یا در حول ان بشصت و شش فرسخ اگر بگذرد از عمر او بیست و نه سال
بر او است که وارد شود در ان محل در هر سنه یکمرتبه و نوزده روز
در ان ارض باشد تخلیص نماید خود را و در ان محل پنج رکعت نماز
امر شده و هر کس استطاعت ندارد در بیت خود چنین عمل میکند
و عفو شده بر سکان غیر این حدود و اگر نشده بود که میتوانست از امر الله
معزوف کرده ببین فضل حق را و مشاهده کن حد خلق را اخذا اذا نما است
که در این سبیل چه قدرها صرف شود و از وزن بلک نفع منبود که بلک
قدم از برای خدا بردارد همین قسم در ظهور مبتلا خواهید بود کل عمل
میکنند و لما از صده امر محتجب و کل از برای او ساجد هستند و لکن نفس
او محتجب و اگر محتجب راضی میشد باین حدود ذات بر کل جاری نمیشد

حال بکلی محتجب می شود و کل خلق باو محدود بحدود الهی میگردند و اگر
در یوم ظهور من یظهره الله همت کنند بر ایمان بخدا که ایمان باو است
و اطاعت او که اطاعت خدا است و محبت خدا که محبت او است و
رضای او که رضای خدا است امری نازل نمیشود که کل تا یوم قیامت
باو حکم کرده شود این است قدرت الهی بر ما یشاء و مشیت قاهره او
بر ما یرید لعل در یوم قیامت مراقب خود باشید که محتجبین این ظهور را
رد نکرده و خود از اهل محتجب تر شده اید و لتتقن الله حق تقاته ان لا
ترضن لاحد دون ما ترضین لانفسکم لعلکم یوم القیمة علی الله لا تحکمون

الباب الثالث و العشر من الواحد الثامن

ادن ان تکبرن علی النقطة خمس و تسعین مرة فی اولیها و اخریها ملخص
این باب آنکه چون شجره حقیقت مرآت الله بوده و هست و در او دیده
نمیشود الا الله از این جهت امر شده که در حین استواء آن بر عرش خود و انتقال
از عرش اول نود و پنج کلمه تعظیم گفته شود و در عین آن پنج تکبیر باده
اذن داده شده زیرا که حروف حی از او واحد بلا عدد ظاهر میگردد و کل
مراتب اعداد متکثره واحدا واحدا از واحد اول متجلی میگردد لعل در یوم
قیامت در حین ظهور شجره حقیقت که عامل لله بوده در آن مرآت
کل حروف حی را مشاهده میکنی نه در طول دیگر در نفس حروف مشاهده میکنی
بلکه قدرت صرفه بر متجلی با نها که مدل کرد از آن مظاهر را بر ذات
خود و هم چنین کل مراتب اعداد را بلسان میگوئی لله عامل ولی ازو نه

ظاهر

ظاهر میشود اگر صادق بوده اگر در حین ظهور من یظهره الله
از برای او عمل کرده لله عامل بوده و الا صادق نبوده در عمل خود
هر مؤمنی که در امروز با ایمان است و از برای خدا عمل میکرده آن
برای او عامل خواهد بود و الا عمل او لدون الله بوده که از برای او
واقع نشده چنانچه در ظهور رسول الله ص اگر نفسی عامل بود لله
از حروف انجیل از برای رسول الله ص اظهار ایمان مینمود و همین
قدر که نشده علامت این است که خالص نبوده و هم چنین در ظهور
شجره بیان اگر عامل از برای خدا هست نفسی است که عمل میکند لله
باتباع او و الا خالص نبوده که اگر خالص میبود لدون الله نمیشد
فلتتقن الله یوم ظهوره لعلکم تفلحون

الباب الرابع و العشر من الواحد الثامن

فی ان لکل نفس ان یتلو من آیات البیان فی کل یوم و لیلة سبعمائة
آیة و ان لم یقدر فلیذکر الله سبعمائة مرة ملخص این باب آنکه
از آنجا توحید در حرف ذال منتهی الیه عروج او است و سر آن اینکه
عدد هفت اللهم که بر حروف رتبه ثالث توحید کند در رتبه خامس
ظاهر میگردد و اذن داده شده که اگر کسی تواند هر روز و شب
هفتصد آیه از بیان تلاوت نماید و اگر نتواند هفتصد مرتبه
الله اظهر بگوید و ثمره آن اینکه اگر یوم قیامت باشد مؤمن
شود بمن یظهره الله تا کینونیات لایق شود که مدل شود بر حروف

ذال و یکی از اعداد آن عدد کردد و اگر خارج از حد کردد نمیبیند
الا واحد بلا عدد را نه این است که این امری باشد سهل بلی اسهل است
انه شیء اگر ایمان آوری ولی چون آن روزی است عظیم بسیار صعب است
که توانی بآن مؤمنین بود زیرا که مؤمن آن روز اصحاب جنت است
و دون مؤمن اصحاب نار و جنت امروزت من یظهره الله یقینی کی
و طاعت او و نار را وجود من لم یسجد له و رضای او چه در آن یوم
خود گمان میکنی که از اهل جنت و مؤمن باو هستی و لیکن محتجب می شوی
و در اصل نار مقر تو است و تو خود نمیتوانی تصور کنی ظهور او را مثل
ظهور نقطه فرقان که چه قدر انتظار میکشیدند منتظر بودند او را و لی
بعد از ظهور اصحاب جنت نبود تا پنج سال الا امیر المؤمنین ع و هر که
در آن یوم مؤمن بحضرت بود ستر او و کل اصحاب نار بودند و گمان
میکردند که اصحاب جنت اند و هم چنین در این ظهور مشاهده کن
که تا امروز بابتدای الهیه جوهر خلق را حرکت داده تا آنکه بسعید
سیزده نفر نقبا که ظاهر شد و در ارض ص که بظاهر اعظم اراضی است
و در هر گوشه مدرسه آن لا یحصی عبادی هستند که باسم علم و اجتهاد
مذکور در وقت جوهر کیری کندم پاک کن او قمیص نقابت را میپوشد
این سر کلام اهل بیت ع در ظهور که میکردد اسفل خلق اعلای خلق
و اعلای خلق اسفل خلق و همین قسم در ظهور من یظهره الله ببین
استغنا صبکه خطور نمیکند بر قلوب ایشان دون رضای خدا را

وکل

وکل بتبعیت ایشان میکنند در ورع چه بسا اصل نار میکویند
اگر ایمان باو بیاورند و عباد بکه کسی خطور شان در حق ایشان
نمیکند چه بسا بشرف ایمان قمیص ولایت از صدهٔ جود میپوشند زیرا
که بقول او خلق میشود از اعلی ذکر وجود که منتها تا منتهای این مثل
آنکه در ظهور رسول الله اوصیاء بقول آن وصی کشتند ببین کسیکه
قمیص جود ولایت عطا میکند خلق او در حق او و اسم مؤمن که در
آن خلق او است بر او منع میکنند قسم بذات مقدس لم یزل که اگر
کل اهل بیان مؤمن شوند بآن شمس حقیقت مثل آنکه اول من آمن
باو با و مؤمن شود هر آینه می پوشاند او را قمیص اسم خود که در
کینونیت او دیده نشود الا او و اگر اسم او عظیم است اعظم میکند
و منسوب بخود میگرداند و در کتاب نازل میفرماید الله لا اله الا
هو الا عظم الا عظم ببین کسیکه این است بحر جود که لا شیء محض را
از ساحت فنا بساحت قدس بقا میرساند که در کینونیت فؤاد
او دیده نشود الا اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا
اسم او اگر در ظاهر در مشیت او دیده نشود الا اسم او و اگر در ظاهر
در مشیت او دیده نشود الا مشیت مظهر او این است جود فیاض
لم یزل و منان لا یزال که هر کس را خواهد قمیص فناء بپوشد چون ببیند
که عابد است او را و لحاظ او محتجب چون از مظهر ظهور او محتجب
چنانچه دیده رسول خدا ص که کل مؤمنین بانجیل خدا را می پرستند

ومؤمنند بانچه او نازل فرموده ولی چون دید محتجبند از نفس او که
احتجاب از او احتجاب از خداوند است از این جهة حکم لدون الله کرد
در حق ایشان و همچنین در نقطهٔ بیان ببین و همچنین در ظهور
من یظهره الله که اگر کل در آن روز نظر بمبدء دلیل و جوهر بسیط کنند
نفسی از اهل بیان نمیماند که تصدیق نکنند او را مثل آنکه اگر در ظهور
نقطهٔ فرقان کل مؤمن بودند بقرآن از قبل هر آینه یکنفر نمیماند الا آنکه
حین استماع آیات الله اقرب از لمح بصر از صراط میگذشت نزد این است
که منتهی باشد شما را ای اهل بیان بایمان باو بلکه اگر ایمان نیاورید
خود لدون الله میشوید بلکه همت کرده ایمان آورده که لله شوید
و از نار بنور مبدل شوید والا او غنی است از کل ماسوای مثل آنکه
اگر امروز کل ما علی الارض اگر ایمان آورند ببیان خود از نار نجات
می یابند و داخل در جنت میشوند و از ذکر لدون الله که اشد از هر نار است
نجات می یابند و داخل در جنت میشوند و از ذکر لدون الله که
اشد از هر نار است نجات می یابند و داخل جنت الله میشوند
که اعظم از هر جنت است و از ذکر کاف نجات می یابند و در ظل
ایمان داخل میشوند والا نقطهٔ حقیقت لم یزل و لا یزال غنی
بوده است از کل شیء و کل مفتقر بوده اند بسوی او بوجود کینونیت
خود که اگر ما علی الارض در یوم ظهور رسول الله ایمان آورده بودند
خود از نار نجات یافته بودند و حال هم هر که نیاورده خود در نار

مخلد

مخلد مانده در هر ظهور خود همت نموده که خود را نجات دهند از
نار ظهور قبل والا ظاهر بظهور مستغنی است هیچ شیء نیست
الا آنکه بکینونیت از برای او ساجد است لله عز و جل اگرچه خود
محتجب باشد و در یوم ظهور او مؤمن نگردد و اگر کشف غطاء
از او شود مؤمن است از برای او چنانچه بظهور قبل او مؤمن است
ای اهل بیان نکرده آنچه اهل قرآن کردند از بهر خدا سجده و بر
مظهران آنچه نباید کردند این است که ثمر کل اعمال لدون الله
میشود و عامل ملتفت نمیشود چنانچه کل ملل همین محتجب محتجب
مانده و در نزد هر ظهوری لایق است که کل بآن ظهور مؤمن شوند
زیرا که کل بآن قائمند ولتتلون البیان علی لحن حزن فی اناء اللیل
واطراف النهار لعلکم باسم الله تحتجبون ثم لاسماء الله تحتجبون

الباب الخامس والعشر من الواحد الثامن

فی ان فرض لکل احد ان یتأهل لیبقی عنها من نفس یوحد الله ربها ولکن
لابد ان یجتهد فی ذلک وان یظهر من احدهما ما یمنعهما عن ذلک
حل علی کل واحد باذن دونه کان یظهر عنه الثمرة ولا یجوز الافتراق
لمن لا ید خل فی العین ومن کان مفترقا بنفس یجب علیه الافتراق
اذا شاهد منه دون الایمان بالبیان ولم یحل علیه او علیها شیء
الا انا نرجع فی البیان وقبل ان یرفع امر الله فی یوم من یظهره الله
اذن للمؤمنین والمؤمنات لعلهم یرجعون ملخص این باب آنکه

در این عالم اعظم ثمره آنستکه خداوند بعد از ایمان باو و حروف واحد
وانچه در بیان نازل فرموده داده اخذ ثمره ایست از وجود خود که
بعد از موت ان اموال کو کنند بغیر وامر شده در بیان باشد امر حق
انکه اذن داده شده اگر سبب منع از طرفی مشاهده شود اختیار
افتراق باذن ان تا انکه ثمره از وجود ان ظاهر گردد لعل ورق
شود از اوراق جنت اگر ایمان اورد بمن یظهره الله والا ورقی میگردد
از اوراق نار واگر موجود نشود اولی است علم ان از وجود ان بهتر است
و حلال نیست افتران الا بنفسی که ایمان اورده باشد در هر ظهوری
بظاهر ان ظهور واگر احدهما اختیار ایمان نمایند افتران اذن داده
نمیشود از برای ان و منع کرده میشود از انکه ایمان نیاورده
حقوق ان زیرا که مالک کل شیء خداوند است عز و جل و اذن نداده
بغیر مؤمن تملیک شیء وانچه در ایدی غیر مؤمنین میبینی غیر
حق است اگر حق مقتدری باشد نفسهای ایشانرا از ایشان
منع میکند الا انکه ایمان اورند چگونه ما ملک ایشان الا قبل از
ارتفاع کلمة الله که بدء ظهور است اذن داده شده از برای حفظ
نفوس مؤمنین ولی حین ارتفاع اذن داده نشده بلکه غیبت اند در
جنت باورق نار فرق نمیشود زیرا که کینونیت ان مدد از نفی
میبود و کینونیت ان مدد از اثبات وان لا شیء محض است
وان با شیئیت صرف است بامر الله و سزاوار است بر کل

نفوس

نفوس مشرقه در بیان که از برای خود ثمری از وجود خود
اخذ نمایند تا انکه مکثر شود مراتب اعداد تا انکه در بحر لا نهایه
داخل شود چه در بدء هر ظهوری اعداد نهایه است که بدرجه
درجه الی ما لا نهایه منتهی میشود هزار و دویست و هفتاد
سال قبل از نظر کن که محمد صلی الله علیه و اله بود با امیر المؤمنین ع
از مؤمنین بقرآن و امروز ببین میتوان احصا نمود این قسم است
که الف الی ما لا نهایه ترقی میکند و بلا نهی از برای ان بوده و نیست
و هم چنین مبدء ظهور بیانرا مشاهده کن که تا چهل روز غیر از
حروف سین مؤمن بیان نبود احدی و کم کم هیاکل حروف بسمله
نقص ایمان را پوشیده تا انکه واحد اول تمام شد و بعد مشاهده
کن تا امروز که چه قدر مکثر شده این واحد قسم بذات مقدس
لم یزلی که اگر مبدء ظهور اسباب ظهور ظاهر شده بود امروز ما علی
الارض غیر از مؤمن نبود زیرا که حقیقت نار الله هست که اگر داخل
شوند در ظل او بنار حب او مشتعل میگردند و محمد و موحد و مکبر
بلا انکه از ملک او شیء منقوص گردد یا بر ملک او شیء زاید شود
زیرا که از برای خدا بوده انچه در سموات است و ارض و ما بینهما
چه ظاهر شود که مظهر حقیقت بظاهر اظهار فرماید یا انکه کل باسم
او اظهار نمایند و درجه بدرجه خواهی دید تا انکه از حد بلا حد
وان نهایه بلا نهایه مشاهده کنی خلق جنت بدیع را و

ولیتوکلن علی الله ثم   فی ایام الله تصبرون

الباب السادس عشر من الواحد الثامن

فیما کتب علی کل نفس من کل ما یملک من مائة مثقال ذهب من بهاء
کل شیء تسعة عشر واحدة لله ان کانت الشمس طالعة فلیوفین
الیه لیقسمن بین حروف الواحد کل واحد مثقال اذا شاء والا الامر
بیده لا یسئل عما یفعل وهم یسئلون وان کانت الشمس محتجبة ویکونن
للحروف الواحد ذریة یوصلن الیهم ولا یصرفن فیما یقترنان بین
نفسین وان کان یصرفن العبد لولده او بنته ومثقال النار یحفظن
لمن یظهره الله او یصرفن فی البیان ویتلو بنفسه ویحفظنه کعینیه
لیرفعن الی صاحبه ملخص این باب آنکه بعد از آنکه شیء بمائة
مثقال ذهب رسید بهاء الله او نوزده است که نوزده مثقال بحروف
واحد و یک مثقال لاجل نار اگر در ظهور شجره حقیقت است اطاعت
امر خداوند نماید و اگر لیل طالع شد بذریات احرف واحد میرساند
کل را اگر نباشد بآن مقترن میسازد بین دو نفس را و مثقال نار را
حفظ مینماید تا بمن یظهره الله رد شود و در بین ظهورها منقطع میگردد
حکم اقتران و عطاء بذریات الا بآن او و غره این آنکه اگر در آخر روز
حکمی فرماید بمثل اینکه امروز اطاعت میکنند بر کل است که
اطاعت نمایند چگونه است امروز که اطاعت رسول خدا مینمایند
در کل احکام همین قسم است اطاعت شجره حقیقت در هر ظهوری

در یوم

در یوم ظهور اقوی است تا در حجب لیل از برای عارفین با وزر
گران یوم لقاء الله هست دیگر کسی شیء الله درک نمود تا قیامت دیگر
و سزاوار است که عبد بعد از هر صلوة طلب رحمت و مغفرت نماید
از خداوند از برای والدین که نداء میرسد من قبل الله که از برای تو است
دو هزار و یک ضعف از آنچه طلب نمودی از برای والدین خود طوبی
لمن یذکر ابویه بذکر ربه   انه لا اله الا هو العزیز المحبوب

الباب السابع عشر من الواحد الثامن

فی ان الذهب [الفضة] اذا ابلغنا بالتسع توزنون ستة الف وخمس مثقال
فاذا خمس وتسعین مثقالا للنقطة ولیأخذن الله عنکم وکل عنه
تسئلون ولتردنه الی من یظهره الله وتحفظنه کعینیکم ملخص
این باب آنکه از آنجائیکه هیچ عزی نیست مگر در طاعت خداوند چنانچه
در هر ظهوری بین مؤمنین بآن ظهور افتخار بعضی بر بعضی
با طاعت خداوند بوده نه بشئون دیگر زیرا که شئون دیگر نزد
اهل هر ظهوری و حال آنکه حکم حق بر او عزیز نبوده و هست
اگر میخواهی این معنی را مشاهده کنی آخر هر ظهوری نظر کن که
گاه هست از اول عمر تا آخر بلا وضوء که مستحب است نماید
با دیگری افتخار کند که من نظر بآسمان نکردم الا با وضوء ولی این عز است
اگر مقترن با ما یثبت به الدین باشد که معرفة الله و معرفة ظاهر
بامر او از نزد او باشد والا کینونیات مبدل میشود از نوریت

بنار بث چگونه و اعمال رسد و بدانکه بعد از انکه عدد ذهب و فضه
بعدد کل حروف رسد با عشر عینیه شش هزار و پنج می شود که اگر
ستر را تنزل دهی بشش می رسد و انوقت اول حروف استاده می شود
که ها باشد از این جهت امر شده بعد از بلاغ این دو باین حد بود
و پنج مثقال انه ربك لله بر داشته شود و در ظهور نقطه جبر را ولی
و جبر را اخری باذن او عمل شود و در ها بنیها منوره ده نفر از اولوا
الطاعة که اذن دهد بر هر یکی عدد ها قسمت شود و ذکر اندر موارع
آن خواهد شد و این است که تا یوم قیامت میماند و مؤمنین با آن
عمل میکنند و از هر تجارتی اعظم بوده و هست زیرا که در آن تغییری
و تبدیلی نخواهد شد تا قیامت دیگر حال نظر کن خود نقطه بیان را
ببین اگر بعد از بلاغ عدل از احکم کرده بود میتوانست او را به کوث
الکمالات مجودی و از اهل جنت که اطاعت خدا را مینمودی انوقت
مشاهده می نمودی که یك حکم چه قدر جود در حق تو و کل خلق شده
زیرا اگر کل من علی الارض مؤمن شوند و خواهند داخل جنت شوند
با طاعت او امر الهی هر آینه بر کل ببین چه قدر حکم وارد می آید و حال
به ببین چه قدر جود شده این است که هر چه هست از نصب است
و کل غافل مثلا اگر رسول خدا امر فرموده بود که در هر سنه یکمرتبه
حج کن با استطاعت آیا مستطیع مؤمن میتوانست محزون شود
بلکه تقرب می جست نزد خداوند با طاعت و نزد خلق افتخار

میکرد

میکرد در ظهور طاعت و هم چنین کل احکام را مشاهده کن که
کل در قبضه او هستند اگر کسی را خواهد غنی کند غنی میکند تا
یوم قیمة بحق نه بدون حق و هم چنین اگر کسی را خواهد سلطان
کند سلطان میکند تا یوم قیامت و هم چنین اگر خواهد کسی را عزیز کند
عزیز میکند تا یوم قیامت دلیل آن اینکه اگر رسول خدا فرموده بود
ذریه فلان نفس مؤمن بر کل است که او را غنی کنند که یکی از حدود
دین است امروز ببین که چه قدر با و داده بودند که صدق غنا
شود و اگر فرموده بود که باید سلطان از قبل من ذریه فلان
باشد مؤمنین میتوانستند محزون شد و تا یوم قیامت از برای
او باقی میماند و اگر میفرمود ذریه این مؤمن باید تا قیامت
عزیز باشد امروز ببین که عزت او چه قسم بود و حال انکه محض
که فرموده ولله علی الناس حج البیت سالی هفتاد هزار نفس میروند
و حول طین میکردند این است علو امر خدا و استقلال آن بر
ماسوای خود و هم چنین اگر بر عکس خواهد که کسی را فقیر کند فقیر
می شود الی یوم القیمة ببین یك ذکر ابی لهبی را ابد و نحب نازل
کرده امروز سیر کن در مشرق و مغرب ببین که اسم او نیست که
بقدر یك اسم ذکر نمانده اگر چه در سلسله دون حق باشد هیچ
فقیری از این بالاتر می شود که بقدر ذکر اسمی هم نماند و هم چنین
شئون دیگر را مشاهده کن که امر حقیقی از قیامت است تا قیامت

مظاهر حکمیه که بکمال بهاء ریاست خود را در ظل اطاعت بیرون
می‌آورند و حال آنکه اگر نظر کنی در مطالع آنها باسم حق بر پا است
که میگویند از اسلام است این مطالع و حال آنکه واقع عند الله
و عند اولی العلم لدون الله حکم می‌شود ببین بعد خلق را که
از بعد امر یکی از قیامت است تا قیامت محتجب و بکمال یک دون
لذت اگرچه لدون الله باشد چگونه جان میدهند این نیست
الا عدم بصیرت آن و ادراک آن و الا نفسی بصیر و مؤمن دقیق
چگونه از قیامت تا قیامتی میگذرد که در جنت باشد و یکی دیگر را
میگوید که در نار باشد بعد در همان یکروز در بعد و تا خدا خواهد
که او را از نار نجات دهد حکم لدون الله و نار در حق او شود بلکه
نجات خدا اهل نار را از نار این است که ایشان را صعود دهند بسوی حق
اگر مقبل شدند نجات می‌یابند و الا در نار می‌مانند و از اینجا است که
دعوت خدا ظاهر نمیشود الا بدعوت ظاهر بظهور او و هم چنین
اجابت خداوند ظاهر نمیگردد الا باجابت او از این جهت است
که در هر ظهوری اهل ظهور قبل چونکه اجابت نمیکنند خدا را بمظاهر
در ظهور بعد و مظاهر یک صعود اند کل را بسوی او و مدل بر او هستند
از حروف حی و هو واحد یکه دلالت کند بر واحد اول از نار نجات
می‌یابند مثلا اگر در حین ظهور رسول الله کل ما علی الارض اجابت
کرده بودند او را و امر آن را کل از نار نجات یافته و داخل جنت میشدند

زیرا

زیرا که اینقدر را حضرت حکم می‌شود از نار و جنت بر حکم این
عالم طائف میگردد و از این جهت در دین اسلام امر شد
بقهر لعل اهل نار را بقهر داخل جنت کنند و امر شد بشدت
حب در مابین خود لعل بقبض قبض اهل جنت را بپوشند
و اگر نفسی در بیان بقهر کل ما علی الارض را داخل در بیان
کند کل را از نار نجات داده داخل در جنت نموده و این است
فضل در حق ایشان مثم بذات مقدس الهی که اگر در ظهور
من یظهره الله کل اطاعت نمایند او را یک نفر در نار نماند
الا آنکه کل داخل در جنت شوند و کل ما علی الارض قطعی شود در
از قطع رضوان و لا حزن من یرمؤمنین برای او است نه از
دون مؤمنین که در لیل الیل تضرع و ابتهال و باسم او اظهار
دین و دنیا می‌نمایند و شب و روز از برای لقای او گریانند
و در تضرع و لی وقتی که خود را می‌شناساند بخلق خود
که اعظم جنتی است که فوق آن جنتی متصور نیست زیرا که
اول دین معرفت الله هست و معرفت الله متصور نیست الا
بمعرفت او عباد یکه باید مستودعه در نفوس ایشان از
ظهور قبل او لله عمل میکردند بر میخیزند و آنچه که لایق نیست
متصل می‌شوند اگر خطور کند بر قلوب ایشان دون حقیقت
او اعظم است از هر عصیان نزد خدا و کل اعمال را یکدفعه

محو میکند کانه لم یکن شیئا چنانچه در ظهور نقطه فرقان شنیدی
کل مؤمنین بانجیل منتظر بودند احمد موعود را و شنیدی که بران
شمس حقیقت در بیست و سه سال ظهور خود چه گذشت حتی
انکه مؤمنین ما اوذی نبی مثل ما اوذیت با انکه کل از برای او تضرع
و ابتهال مینمودند که بقول عیسی بر حق او عمل کنند ولی احدی خدا را
که در این ظهور شنودی ولی در ظهور نقطه بیان بود یکه کل مؤمنین
برسول الله ص منتظرند بظهور مهدی موعود را زیرا که این حدیث
از رسول الله هست و عامه و خاصه بران متفق اند و شبهه
نیست که جوهر ایمان منحصر بود باثناعشریه و قطع اسلام
همین یخ قطع ظاهر است که اهل ان خود را اثنی عشریه میگویند
و بظاهر ارض فارس را دار العلم میگویند با وجود انکه شجره حقیقت
طالع احدی از اهل ان نشناخت او را و بعد از شناختن ظالم
است حد بعد ایشان که همان کافی است در رد لا ایشان و حال
انکه شب و روز العجل العجل میگویند در بیان هم همین قسم
ببین و عجز و برهشو که کل میگویند مؤمن ببیان هستیم که این همان
کلی است که در سنه نقطه بیان بود و بعینه در سنه نقطه فرقان
و حال انکه نقطه بیان نبانی ظاهر شد که هیچ طفلی نمیتواند انکار
کند و حال انکه کل میگفتند و یقین داشتند که قران کتاب خدا است
و نبوت نبی و ولایت ولی و حجیت ابواب و کل احکام دین اسلام
بان

بان بر پا بود و کل آیة اعظم معجزه رسول الله را که نموده بودند
و یقین داشتند و مقطوع ایشان بود که غیر الله نمیتواند
مثل ان ظاهر کند و در عوض یکهزار و دویست و هفتاد سال
یک ایه کسی مثل او نیاورد همین قدر که ظاهر شد مثل ان حجت
و مثل بحر بلا تعطیل از بحر جود خود نازل نمود کل از انجائیکه
باید یقین کنند که من عند الله هست و امکان ندارد من عند غیر الله
نقض قران و ایمان خود ایشان رفتند بر اینکه من دون الله هست
و کردند انچه کردند ای اهل بیان نکرده انچه اهل قران کردند که کل
باسم او کنید انچه میکنید و از او محتجب مانید و اگر محتجب مانید
بر نفس خود ظلم وارد اورده اید اگر بر او حزنی وارد نیاورید و اگر الیوم
بالله بر او ورود نحقق وارد شود بر خدا وارد اورده اید و حال انکه شب و روز
از برای او سجده میکنید و از اول عمر تا اخر میخواهید از برای رضای او
عمل کنید از عظم امر است که نمیتوانید متحمل شد نزد از صعود او که یکدفعه
میبینید یک نفسی که او را نشناخته اید و چه بسا که پدر و مادر و اولی قرابة
او بوده اید ظاهر میگردد و ناطق بکلام انی انا الله لا اله الا انا اینست
که کل یکدفعه منفطر و متحیر میشوید از علو امتناع اون شمس حقیقت و سمو
ارتفاع ان طلعت ربوبیت و اگر نظر از جوهر دلیل که ایات الله هست بر
ندارید وانچه قبل در فرقان گفتند نگوئید وانچه بعد در بیان گفتند نگوئید
لعل اگر ایمان نیاورید بر خدا حکم نکرده باشید و الا حکم ان بانفس خودتان

اگر کسی حکم بر خدا کند چه حد دارد که قسم بذات مقدس الهی که عبادی که
بر او حکم می‌کنند اشد اند از نفوسیکه در این ظهور بر او حکم کردند
الان چه قدر بعید اند اشخاصیکه در مقابل رسول الله ذکر وحی خود
خود کردند نزد تو همین قسم تو خواهی بود اگر مؤمن نباشید نزد اشخاص
که بعد می‌آیند وامروز هستند اشخاصی از روی بصیرت وهم چنین بعد
ظهور من یظهره الله مؤمنین باو از روی بصیرت می‌بینند حکم محتجبین را
بعید تو از محتجبین در این ظهور هر اینه تو امروز ذکری از عمر و غیر
مکه و مدینه میکنی یا سیدانی اسماء الیتا مراهمین قسم اشخاصیکه بعد
می‌آیند بالنسبه باین ظهور وهم چنین در ظهور من یظهره الله که اگر
ذکر باطلی هم عابد کاملی که حق است او نزد او بنفسه لایق ذکر است
مثل اسمی که در قرآن نازل است قدری تعقل نموده و از جوهر دلیل
نظر بر نداشته لعل در آن روز نجات یابی والا حاملین هر ظهوری
حمل اعمال خود را میکنند لا یشعر بگمان اینکه از برای خدا می‌کنند و

لتتقن الله حق تقاته ثم بامر الله توقنون

الباب الثامن و العشر من الواحد الثامن

فی الصوم و لتذکروا الله فی تسعة عشر یوما من کل حول تا جزه و انتم صائمون

ملخص این باب آنکه اول مراد خدا ابدان از صوم که مرده آن چه چیز است
و آن اینکه در ظهور قرآن اگر مسیو دی و از رسول خدا سؤال می‌نمودی
سبب فرض او را هر اینه جواب می‌فرمود بالخیر ذکر میشود که صوم از برای

آن است

آن است که صائم شوی از هر کس که لدون الله هست مثلا در زمان
در زمان رسول خدا صلعم اگر دوست نمیداشتی هر کس که او را دوست
ندارد و نبودی از برای هر کس که از برای او نباشد و صائم می‌شدی
ثواب صوم از برای تو عطا می‌شد وهم چنین حرفا بحرف ۲ آخر که جامع
ظهورات کل واحد است که اگر صائم از دون آن میبودی هر اینه
در آن روز صائم از برای خدا بودی وهم چنین نظر کن در نقطه بیان
اگر شنیدی ظهور را و بر قلبت خطور کرد دون حقیت آن اصل دین
تو مرتفع می‌شود چگونه بصوم رسد که مرتفع از موضع دین تو است و در
حین استماع حجت بر تو بالغ بوده زیرا که آن کسی بتو گفت بآیات احتجاج
بتو نمود و همین قدر که محتجب ماندی احتجاب از آیات الله نموده در روز
رابع زیرا که ظاهر باین ظهور بود و خود در این ظهور یکی از ابواب ذکر نموده
بود این است که در روز رابع در اول ظاهر بوده زیرا که در همان در کلمه
انی انا الله لا اله الا انا نازل نموده که اگر صاحب فراستی در امکان باشد
تواند سیر نمود و یقین نمود باینکه آخر عین اول است و ظاهر عین باطن
در رتبه اول نه در رتبه ثانی زیرا که اسماء هر رتبه در رتبه او است بجلوه
از حد او [illegible] مثلا نظر کن در ملت اول انا اول وجود ذکر می‌شود تا آخر
وجود ولی آن اولیکه در اتحاد ذکر می‌شود نتوان مقایسه نمود با اولیکه صدق
در آخر وجود ذکر می‌شود وهم چنین کل مراتب اسماء و امثال را مثال
کن و حکم کن و اگر در این ظهور صائم شدی از حب و از خوف او کل

در کل حروف واحد ظهور الله یا وحید و مرایای کل تا [illegible]

شو که در کل حروف دیده نمی شود الا همان یک حرف و چونکه
حکم بر واحد اول می شود نه بر اعداد متکثره هر کس از برای ایشان است
صائم بدان و هر کس از برای دون ایشان دون صائم و در وجوه
ایشان ابواب جنت را مشاهده کن و در عدد واحد در ظل ابواب
نار که حقیقت صوم صوم از ایشان است مثلا در یوم ظهور
امیر المؤمنین ع کل صائم بودند ولی حکم صوم بر عبادی می شد که در
حب او بودند و از دون حب او صائم و در هر ظهوری کل اهل آن
باحکام آن ظهور عامل اند ولی در بدء ظهور بعد مرتفع می شود حکم
اصل آن چگونه بشئون آن رسد اینکه ذکر می شود که مرتفع می شود
در ظهور بدیع بدع بانظهور ظاهر می شود والا نه این است که مرتفع
شود و اگر کسی در این ظهور در حب او حی بود شهر الله را صائم و الا کل
در آن حدودی که هستند مطیع اند ولی چه ثمر اگر کل مؤمنین بقرآن
صائم نشده بودند و بر آن آنچه واقع شده بود نشده بود نزد خداوند
احب بود از آنچه صائم شده اند و واقع شده زیرا که اگر واقع نشده بود
شهادت او بر ما یموت بر الدین ایشان حکم ارتفاع عمل نشد و حال اگر چه
بشئون دین عامل بوده اند حکم ارتفاع می شود و در حین صوم حق
بر صائم که مراقب شود رضاء الله را اگر از آن محتجب نگردد که اگر در حین
صوم شجره حقیقت طالع شود و حکم نماید بدون آن فی الحین افطار
کند چه این صوم که الان میگیرد بامر او بوده در ظهور قبل و هم چنین

کل اعمال

کل اعمال را شاهد شو از شرب و اکل و اقتران و مجادله اگر چه
علما باشد و ظلم اگر چه قدر قیراط باشد و حکم بر خدا عاصم شو
نفس خود را و در حکم ثلثه اخر دقیق شو که آن مبدء ظهور تا اول
ظهور دیگر هر کس حکم بر نقطه نموده همان حکم علی الله هست که مبطل
بوده و هم چنین حین ظهور من یظهره الله شبهه نیست که کل اهل بیان
صائم اند ولی اگر حکم بر او کنند هر آینه باطل میگردد صوم دین ایشان
چگونه رسد بحکم شأن از شئون آن و از طلوع تا غروب مراقب باش
و در اسم واحد ناظر و قبل از بلوغ عدد اسم هو حکمی بر صوم من وضع
نبوده الا الی الزوال که اگر تجاوز نماید صائم نبوده و بعد از آن الی
بلی و فوق آن صائم نخواهد بود نظر کن در هر جزئی از اجزای اوامر
که اگر کل ما علی الارض جمع می شدند نمیتوانستند تسع تسع عشر آنی
بحق دون آن حکم کنند و حال ببین بجود الهی را که چگونه متلاطم
در اعتبار خود بلا استحقاق ایشان که اگر بمحض استحقاق بود هر آینه
در آن محی که بوده اند بودند و مبدء عرفان فضل او بوده که اگر خود را
نشناسانیده تا قیامت دیگر کل عامل بودند و لتصومن لله ربکم لعلکم
یوم القیمة عمن لم یؤمن بمن یظهره الله تبعدون

الباب التاسع عشر من الواحد الثامن

اذا ذکر اسم الشجرة فصلوا علیها و اذا ذکر حروفنا الحی فسلموا علیهم و اذکروا الله
محمدا و مظاهر امره فی کل لیلة جمعة و یومها اثنی و مائتین مرة ثم اذکروا الله

فیها اربعة الف مرة یا الله ملخص این باب آنکه هر وقت ذکر شود
من یظهره الله صلوات فرستید بر او و هر وقت ذکر شود حروف حی او
ذکر بهاء کنید بر ایشان و در آنچه ظاهر شده مثل آنچه ظاهر می شود
ذکر کنید و در هر شب جمعه و یوم آن قدر دانید که آن شب و روزی است
که اعمال در آن مضاعف میگردد و ذکر کنید من یظهره الله و حروف حی او را
دویست و دو مرتبه و بخوانید خدا را از روی اخلاص عدد چهار غیث
نه این است که سجده کنید و بخوانید و کسیکه ذکر او ذکر الله هست و ذکر الله
ذکر او است و معرفت او معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت
او است محتجب مانید نظر کن در ظهور رسول الله صلع که چه قدر لیالی
و ایام جمعه بر آن شمس حقیقت گذشت و مؤمنین بانجیل کل خدا را
میخواندند بلسان خود آیا ثمری بخشید ایشان را هم چنین در ظهور
نقطه بیان مشاهده کن عبادی هستند که هر شب تا صبح بذکر خدا
مشغولند ولی شمس حقیقت قریب بارتفاع گشته در سماء ظهور
و هنوز ایشان از سر سجاده خود حرکت ننموده و اگر آیات بدیع بر آن
خوانده شود میگویند مرا از ذکر خدا باز مدار ای محتجب بودن که خدا را
میخوانی و آنکسیکه این ذکر را تجلی بر تو نموده چرا محتجبی اگر قبل نازل نفرموده
بود فاذکروا الله کجا تو میدانستی که ذکر کنی و کجا میکردی بدانکه
اگر ذکر کنی من یظهره الله را آنوقت ذکر کرده خدا را و هم چنین اگر آیات
بیا نزد او بشنوی و تصدیق کنی آنوقت آیات خدا تو را نفع میدهد و الا

چه عمر در حق تو از اول عمر تا آخر عمر بلک سجده کنی و همه را بذکر الله
بگذرانی ولی مؤمن مباش بمظهر آن ظهور ببین نفع میبخشد تو را
ولی اگر شناسی او را و عارف شوی بحق او و بگوید قبول کردم کل عمر تو را
در ذکر خدا هر اینه ذاکر بوده او را بمنتهای ذکر زیرا اگر تو عمل میکنی
از برای آنکه خدا قبول کند و قبولی خداوند ظاهر نمیگردد الا بقبولی
ظاهر بظهور مثلا اگر امر برای رسول خدا قبول نمود خدا قبول فرموده و الا
در هوای نفس عامل مانده و الی الله راجع نگشته و هم چنین اگر عملی را
نقطه بیان قبول نمود خدا قبول فرموده زیرا که سبیلی از برای امکان
بسوی ذات ازل نیست الا آنکه آنچه نازل می شود از مظهر ظهور شود
و آنچه صاعد میگردد الی مظهر ظهور شود و حد خدا را که ملک نفر مستقل
دیده نشد که ذکر تقبل کند و حال آنکه از اول عمر تا آخر آن عمل میکند
با منتهای جد و اجتهاد و اگر آن او بر حی از برای چه میکنی میگوید از برای
آنکه خدا قبول کند ای حیوان قبولی خدا ظاهر نمیشود الا بقبولی حجت آن
ایا کلمه بلی از حجت که او فرموده باشد قبول کردم این است که لا یشعر عمل
میکنند ولی از ثمره آن محتجب بلکه کسی در بیان عامل است که در یوم ظهور
من یظهره الله از او بنفس راستی باشد بر قبول او و او را لایق که بگوید عمل
از برای خدا کرده و الا چه ثمر کل ما علی الارض عمل میکنند بانچه بر او هستند
از دین خود ولی نظر کن بآن صید ... که قبول خداوند ظاهر میگردد که
گویا در ظهور رسول الله یک متنفس نبود که آن را طلب کند غیر ع... منی

[illegible]

باو بقبل عمل خود را اگر شده بود در قرآن نازل می‌شد بلسان وحی
زیرا اگر تقبل خداوندی میشود که بلسان بشر باشد که اگر بلسان خود
رسول الله باشد تقبل او است نه تقبل خداوند مثل شکر آیات الله
مثل بحر از آن مشرق میگردد در جبل مستور نموده و شب و روز
از برای خدا عمل میکنند ببین را اثر آن که اکثر شئون ایشان و زهد
و حال آنکه ثمره کل اعمال ایشان این است که خدا قبول کند و قبول خدا
ظاهر نمیگردد الا بلسان آیات که عجز کل ماسوی را برساند چنانچه
امروز قرآن عجز کل وجود را میرساند حال هرچه میخواهی عمل کن ببین
اگر بقدر رأس پرکاه ذکر مقبول در حق او شد این قسم است که در ظلم
لیل حرکت میکنید و ثمر نمی‌بینید از اول عمر تا آخر عمر از برای خدا
عمل میکنید و بعضی از برای این مظهر یکی عمل راجع باو میگردد نمیکنید
که اگر میکردید در یوم قیامت این طور مبتلا نمی‌شدید ببین امر چه
قدر عظیم است و کل چه قدر محتجب قسم بذات مقدس الهی که کل
ذکر خدا و عمل از برای او ذکر من یظهره الله و عمل از برای او است و رب
بنفس خود نمیدهید که از برای خدا عمل میکنیم که لدون الله میکنید که
الا لله کنید از برای من یظهره الله خواهید کرد و اگر او خواهید بود
و الا سکان این جبل هم که هیچ عبید اند شب و روز لا اله الا الله
میگویند چه ثمر دارد در حق ایشان قدری تعقل نموده که از صدره
امر محتجب نگردید که کل اعمال دنیای شما نزد خود شما راجع بدین شما

می‌شود

می‌شود و کل اعمال دین شما ثمره آن قبول خداوند می‌شود و قبول
خداوند ظاهر نمیشود الا بقبول من ظهره او من یظهره الله که لسان آیات
از او ظاهر گردد که اگر دون آن قبول شود قبول الله نیست زیرا که
قبول الله کلام او و غیر کلام خلق است و او اثنین نمیشود و اینکه
میگویند قبول ابواب قبول ائمه است و قبول ائمه قبول رسول الله است
لاجل این است که آن نحوه این طور قبول کرده و هم چنین که حزن
نفس مؤمن را حزن نفس خود شمرده و سرور او را که سرور خود خوانده
لاجل این است که آن این قسم نازل نموده که اگر آن نبود ثمر مترتب
نبود و همیشه نظر بمبدء امر نموده که کل شئون در ظل او ظاهر میگردد
و آن اثنین نیست بلکه واحد است و واحد آن با عدد نیست بلکه
بلاعدد است و آن واحد با عدد بامر او واحد شده که اگر آن نبود حکم
جاری نمیشد ولتوحدوا الله ربکم الرحمن خالصا ثم لله بالحق تعملون

الباب الاول من الواحد التاسع

فی ان عن کل ارض لله و مزد کل هدایا لله و ان بیوت التی یوصف تنسب
الی الملوک من یصلی منها من اولی البیان فلیصدق بمثقال من فضة
الا و ان لیسکنن فیه ما ینسب الی حروف الواحد او شهداء البیان و فی
کل مقاعد العزة فلیخلفون عنها علی عدد الواحد مقام نفس اذا کان
الارض واسعة و الا الواحد بلاعدد لیسکنن العاملین و لا یدان یلحق
محل ما قبض من النقطة فی احد الحرمین و یبنی علی ذلک المقعد مبنیا

من المرآت لیذکرن الله ویصلین فیها ملخص این باب آنکه عز هر ارضی
لله بوده و راجع میگردد یوم ظهور بمن یظهره الله او بما اذن و همچنین مثل
عز مدائن و امکنه که از سلاطین قبل بوده اگر کسی از اهل بیان در آن
عمارت کند برای اوست که یک مثقال فضه انفاق کند تا آنکه ساکن نشود
در آنها الا شهدای بیان و مظاهر واحد و هر مجلس عزیزی که منعقد گردد
بلاعدد سزاوار است که مکان عدد واحد را خالی گذارده که اگر ان شاء
من یظهره الله یا حروف حی ظاهر گردند کسی مقترن نگردد بجواهری که از
بیان اخذ می‌شود در ظهور و اگر مجلس وسیع نباشد محل یک نفس
اذن زیاده داده نشده و همچنین هر مقعدی محل یک نفس سزاوار است
که خالی گذارند زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من یظهره الله هم
این قسم ظاهر است که از مقعدان منع می‌نمایند او را چونکه نمی‌شناسند
او را لاحترام او باسم او ولی او میشناسد کل را و میخوانند بر عبادی که
از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه مینمایند ولی یوم ظهور او
از او محتجب میمانند بآیات خود و طلبی ماقبض من النقطة امر شده
که در یکی از حرمین واقع گردد و بر آن حجره از مرآت مرتفع شود که در آن
مصلیان صلوة خود را ادا نمایند تا آنکه امارت باشد در نزد خلق
بر اینکه نقطه بیان عبدی بوده مخلوق و مرزوق و مولود و مورث
و آنچه من الله تکلم نموده از اوست نه از او که کسی غلو نماید و از حد
عبودیت تجاوز نکند چه سائرین در بیان سیر و عروج ایشان را

شؤون اقتران داد بسائرین در قرآن چگونه رسد و ما علی الارض
ولی کل این سیاران طائفند حول سیاران در ظهور من یظهره الله
زیرا که حق در او بوده بایشان ثابت میگردد نه بدون ایشان ولتقفن الله
فی کل ما نزل الله من عنده فان امر الله فی الملی مثل الاولی ان یا عباد الله فاتقون

الباب الثانی من الواحد التاسع

من یکن له حظ لم یکن لعدد فی ایامه فلیکتبن الفا بیت لله ولیوصین
بان یوصلنها الی النقطة لیجزینه الله برحمته یوم القیمة انه کان
بکل شیء علیما ملخص این باب آنکه اگر در ظهور بیان صاحب قلمی
بهم رسد که عدل از برای او نباشد در زمان او از هر نوع خطی که
هست از ابهی گرفته تا اعلی منتهی گردد که مراتب واحد باشد محبوب
بوده که هزار بیت بر قرطاسی که اعلی بلاعدل باشد نوشته شود و همچنین
شئون آن باید مثل آن باشد و وصیت نماید که در یوم ظهور
من یظهره الله نزد آن شجره حقیقت حاضر نمایند تا آنکه جزا دهد او را
بآنچه نزد اوست از آیات خود و مدد کرده باین سبب نزد محبوب
خود و اگر نفسی باشد که استطاعت بر الف نداشته باشد در حین
نوشتن آن بر شهدای بیان است که بهاء الف را باو برسانند و
اگر مستطیع است که سزاوار نیست کسیکه از برای خدا عمل کند بقا
قرار دهد در عمل خود و آن شئون خمسه نقطه بیان چه آیات و
چه مناجات و چه تفاسیر و چه شئون علمیه و چه کلمات فارسیه

هرچه بنویسد مقبول نخواهد بود و ثمرهٔ آن اینکه اگر در یوم ظهور
چنین نفسی باشد و امثال آن قلم نکرده‌اند الا باثار من یظهره الله
که حرام شده بر ایشان قلم کردن بر هر کلمه الا کلمات او و لعل در
آن یوم یک نفس لله عمل کند که بهتر است از کل آنچه در ابل نوشته
می‌شود و هیچ حظی در این ظهور محبوبتر نزد ظاهر بظهور نبوده
الا خط شکسته حیوان نزد میت زیرا که اکثر با تعلیم می‌نویسند
و لکن میت است نزد حیوان حسن آن با حیوان بودن آن است
که مثل آن بالنسبة بخط نسخ در حیوانیت مثل جوان است با
کامل هر شیء در حد و در خود محبوب خود محبوب بوده نزد خدا
و هست و لتعلمن ذر یاتکم الی الخطوط و امنها عندکم لعلکم
بذلک یوم القیمة عند ربکم تفتخرون

الباب الثالث من الواحد التاسع

و الله من کل ملک او سلطان یبعث فی ذلک الدین بلیث من المرایا
لنفسه یکتب آیات الله و کان بین عینیه تلک الآیة المذکورة فی الذیل
ملخص این باب آنکه کل وجود خلق شده اند از برای یوم ظهور الله
که آن در عرف بیان بقیامت ذکر می‌شود و آن از اول ظهور
شجرهٔ حقیقت است تا غروب آن مثلا در نقطه فرقان بیست
و سه سال بود حتی آن یوم که کل از برای آن روز خلق شده بودند
و مثل آن در ایام مثل شمس است بالنسبة بستارگان و هم چنین
مثل

مثل اهل آن ظهور بالنسبة بظاهر مثل همین است از آنچه است
که در آن ظهور عارفین بان قلم را جریان ندهند و حیا کنند از
تصانیف و تألیف و انشاءات خود و ظهورات و بروزات خود
زیرا که اگر در نهار نجمی طالع شود هر اینه نوری از برای آن
نمی‌شود هم چنین است اگر اعلم علمای زمان من یظهره الله بعد از
ظهور آن کلمه انشاء کند مثل آن همین خواهد بود و همین
قسم که نقطه شمس حقیقت بوده آثار آن هم بالنسبة باثار شمس
آثار است این است که تا آخر وجود اگر مرآت شوند تا اگر در آنها
ظاهر می‌شود از شمس آثار بلکه کل مستغنی هستند از دون آن
ولی بعد از غروب آن اذن داده شده که کل در ظل او آنچه بتوانند
عروج نمود و اگر کل عالم شوند و عروج نمایند بعرفان حرفی از آن
نتوانند رسید و ذکر شده در حق اولوا القدرة از ملوک و سلاطین در
در بیان بر اینکه معتمد مرتقی از مرآت از برای نفس خود ظاهر
سازد و در بین عینی او مکتوب شود ذکری که مدل باشد بر اینکه
اگر من یظهره الله ظاهر شود و ایمان آورد و نصرت کند اعلای از کل
خلق گردد و الا ادنی لعل در آن یوم مراقب خود باشد که محتجب صبح
محتجب از لقاء محبوب خود نشود که از برای او و از اول عمر تا آخر عمر
بوده و هست و ثمرهٔ عهد هذا از اینکه عمل کند از برای آن و نصرت
نماید دین او را بآنچه رضای او است و الا خواهد رفت مثل آنچه

قبل از آن رفتند و اثری از آن نخواهد ماند الا ذکر دون حق واحتجاب
از محبوب بکه از برای او میکرده آنچه میکرده و باسم او در بیان معزز بوده
که اگر حرفی بر من یظهره الله وارد آید اشقائی که ممکن است از کل
شیء از او نکرده میشود و اگر نصرت کند فضلیکه در حق کل شیء
جاری میگردد در حق او نازل میشود زیرا که اگر اقدام محزون او بنمایی
احدی را غیر سد برای زیرا که این زمان این قسم بوده که علما را حکمی
نبوده الا باعانت از خدا عالم است که در آن زمان چه نوع باشد نحو بیت
خلق وحدود دانیشان و اگر عالمی در ان ظهور مبادرت نماید بر دون
رضای او مثل اوئی است که بعد کل وجود را متحمل شده باشد و هر ناری
که از برای لدون الله خلق شده از برای او میشود زیرا که انظار کل از
اعالی و ادانی راجع میگردد بعلمای هر ظهور بکه اگر ایشان در ایمان خود صادق
باشند محزون از حق نخواهند شد و اگر بر حق حزنی وارد آید بسبب احتجاب
ایشان میشود که کل چنین میدانند که ایشان بر حقند و حال آنکه لدون الله
بوده و هستند عند الله این است که آن نار بکل میرسد اول
بایشان میرسد و بعد از ایشان بدیگران چنانچه اگر مثل مقبل باشند فضل
الهی اول بایشان میرسد و بعد بدیگران نیکو درجه ایست درجه علم
اگر علم بمن یظهره الله و رضای او باشد و الا بدترین درجات است عند الله
و عند کل شیء که اگر یک کلمه عبدالست بهتر بود از برای او تا آنکه علم
بکل شیء داشته باشد و علم بمن یظهره الله نداشته باشد که کل شیء باو راد

لباس

لباس شیئیت را میپوشد چرا نوفت کریک کلمه نمیداند اگر مقبل شود
که طوبی له و اگر محزون شود خود را بعضه در نار انداخته و الا هر کس که بعلم
او تابع او بوده داخل در نار است و همچنین اگر بعلم او تابع حق شود بواسطه
او داخل جنت میگردد ولی از انجائیکه اتباع نفسی نفسی را باعث احتجاب
او میشود از حق از اینجهة نبود نه علم از برای او انفع تر است از بودن
الا و آنکه خالص باشد از برای خدا که بلکه بعلم خود بتواند نصرت حق نمود
در یوم ظهور آن و بسبب آن نفسی ایمان بحق آورد در حینیکه نظر
میکند و عجز خود را در آیات الهی می بیند فی الفور سجده میکند و اعتراف
میکند براینکه این است آیات من یظهره الله که کل موعود بآن بوده
حمد خدا را که ما را در یوم قیامت عالم گردانید باو که ثمره وجود خود
فائز کردیم و از لقای الهی محتجب نمانیم که از برای او خلق شده ایم و عمل
نکرده ایم الا از برای همین ذلک من فضل الله علینا انه هو الفضال الکریم
و بدانکه اگر یقین کنی چنین میکنی ولی چون نمیتوانی یقین نمود بعجب
نفس خود که این است که عصیان در نار و ملتفت نمیشوی اگر در یوم ظهور
آن عنوان آنکه ایمان باو آوری کل خیر کنی نجات میدهد تو را از نار و اگر
ایمان بحق آوری کل خیر از برای تو ثبت میگردد در کتاب خدا و بآن تا
قیامت دیگر در جنت مثلذ نخواهی بود و ملتفت باش حق التفات
که امر بسیار دقیق است در حینی که او وسیع است از سموات و ارض و ما بینهما
مثلا اگر کل منتظرین بقول عیسی ع یقین نموده بودند ظهور احمد

رسول الله صلعم را بآن نفس معرض نمیشد از قول عیسی ع و همچنین در ظهور
نقطه بیان اگر کل یقین کنند باینکه همان مهدی موعودی است
که رسول خدا خبر داده یک نفر از مؤمنین بقرآن معرض نمیشوند
از قول رسول خدا صلعم و هم چنین در ظهور من یظهره الله همین
مطلب را مشاهده کن که اگر کل یقین کنند که این همان من یظهره الله
است که نقطه بیان خبر داده احدی معرض نمیشود نه این است
که حجتی باشد بر یقین نکردن ایشان در حق او اگر حجتی از برای رهبان
انجیل و علمای فرقان بعد از ظهور بیان هست از برای اهل بیان
هم خواهد بود بمنتهای دقت نموده که از دقت خود محتجب
نشوی و ببینی او را و او را شناخته تا آنکه بعرفان او فائز گردی ذکر
این کلمات از برای آنکه در آن یوم کل مراقب خود شوند انا علی
واقف لعل در ذکرها داخل نشوند و از ذروه لقاء محتجب نمانند
فلتراقبن الله اذا ایاه تتقون

الباب الرابع من الواحد التاسع

کتب الله علی الناس ذکر السر قل کل عند ربهم یسئلون ملخص این باب آنکه
کل علم علم اخلاق و صفات است که انسان بان عامل باشد
که بواسطه آن علم بر نفس خود حزنی مشاهده نکند و بر نفسی
حزنی وارد نیاورد اینکه امر بتقوی و ورع یا شئون دیگر شده
کل راجع باین میگردد مثلا اگر نفسی مبتلا بفقر شود و قناعت
کند

کند و صبر عز او نزد نفس او باقی میماند و محزون نمیشود و ایام
فقر آن که بگذرد شیئی مشاهده نمیکند ولی اگر اظهار کند
منتهایش اینست که سببی از دیگری بهم رسد که بان رفع کند
آنچه مایهٔ حزن اوست ولی بعد از آنکه نظر کند بر نفس خود سببی که
ظاهر شده معادل نمیشود با ذل نفسیکه واقع شده از برای او
و هم چنین کل صفات و شئون را در هر رتبه ملاحظه کن و اینکه
امر شده ذکر سر از برای آن است که مراقب ذکر الله باشی که قلب
تو همیشه حیوان باشد که از محبوب خود محتجب نمانی نه اینکه
بلسان ذکر بخوانی و قلب تو متوجه نباشد بذروه قدس و محل
انس لعل اگر واقع شوی در یوم قیامت مرآت قلب تو مقابل باشد
شمس حقیقت را که اگر مشرق شود فی الحین تعاکس بهم رساند
زیرا که او است مبدء هر خیر و باو راجع میشود کل امر و اگر انعطا
شود و تو همیشه در ذکر نفس خود باشی ثمر نمیبخشد ترا الا آنکه
ذکر او ذکر کنی او را که او است ذکر الله در آن ظهور زیرا که آن
ذکری که میکنی بواسطه امر نقطه بیان است و آن ظهور کینونیت
نقطه بیان است در اخرت که بما لا نهایه الی ما لا نهایه اعلی است
از ظهور اولی ملاحظه کن که اگر چنین ذکر کنی سراً بایمان باو ثواب
آن نود و نه مرتبه مضاعف میگردد بر سر جهر تو ولی در یوم ظهور
ذکر کنی حق را جهرا اگر از هزار مرتبه افضل است ذکر او جهرا از نود و نه مرتبه

می شود مضاعف میگردد بر سر جهر نه ولکن در یوم ظهور ذکر کن خود را
جهرا اگر امروز افضل است ذکر او جهرا از نزد او بعد از رتبه ذکر سرا
واین است جوهر ذکر نزد او اگر و مذکور اگر توانی درک نمود فلتذکرن
الله سرا بما انتم علیه مقتدرون و مراقب باش بمتعلقات قلب
خود را اگر درجات ان بلا نهایه بوده و هست و اگر از اهل مراقبه بوده
میدانی که انهو در شدت سر حکم ان مثل جهر میشود تا انکه در نوم
و یقظه ذکر قلب ان بر نهج واحد میشود و با وجود بلوغ باین بستر
اگر درک نکنی شمس حقیقت را نفع نمیدهد تو را و اگر درک کنی و این
نا شد نفع میدهد تو را و کثرت ذکر محبوب نیست چه سرا و چه
جهرا بلکه اگر یک ذکر کنی بروح و ریحان افضل است از هزار ذکر
بلا روح و ریحان و معیار از برای هر کس در نفس خود میداند غرض
ذکر من یظهره الله هست و عبادی که در این ظهور هم رسیده
که مدعی احکام مراقبه بودند عند الله حکمی بر ایشان نبوده و نیست
حد و حدود الهی این است که در کتاب بیان ظاهر است ناظر باین اسماء
بلا حقیقت نگشته که همان عباد دیگر مدعی بودند در این ظهور
محتجب ماندند و ایشان اگر ناظر باین جهات نبوده بلکه اسم مراقبه را
هم نشنیده با قبال خود نجات یافتند فلتراقبن انفسکم ولتذکرن
الله فی سرکم و جهرکم و انتم بذکر الله تسکنون ولاتدعون مالا ینفعکم
یوم القیمة عند ربکم الا و انتم بین یدی الله تسجدون ذلک بین

یدی

یدی من یظهره الله   ان یا اولی   الذکر تتقون

الباب الخامس من الواحد التاسع

ولله علی کل نفس تسعة عشر یوما یخدم النقطة فی جمعها و یحمل
بان لها ان یا اذن و الا حل علی صاحبه و کان الله ذا فضل عظیما
ملخص این باب انکه انچه لفظ شیئیت برو اطلاق میشود من الله
هست بمشیت و لی انچه که مظهر مشیت در هر هیکلی قرار داده
از ایات خود نور زده ایه است که فوق ان مکنت او است و احصا
نتوان نمود از انجهة امر شده در ظهور او که هر یومی از قبل اینی
در نفس او است بین یدی الله باشد با هر او که عزه اصل دین او
عند الله ظاهر شود تا انکه رسد بجزع ان یوم اول از برای نقطه
و ایام حی از برای حروف حی و از اول یوم قیامت تا اخر ان این حکم
بر کل مؤمنین ببیان هست از اعلی و ادنی و از ایشان مرتفع نمیگردد
الا انکه اذن بر ارتفاع دهد که ان وقت مرتفع میگردد و لی منتهای
انچه ما یمکن در امکان است در یوم هر ایه نموده که مثلا امروز بالنسبة
ببین حروفی از حروف فرقان چگونه هستی در محل ترتب ان همان
قسم باشی از قبل ان از برای نقطه حقیقت امروز ببین چه قدر
در حرم امیر المؤمنین ع در ظهور رسول الله چگونه بود بالنسبة
با حضرت انچه دارا است از او است از هر عز و علو حال ببین تو چگونه
میتوانی در نزد چنین حضر مقدسی حاضر شوی و حال انکه حروف

زیارت میکنند و لعن بر ایشان میکنند

واحد یکدیگر می‌بینی امروز از اعلاء ادنای خلق در حول تربت ائمه طا[هرین] نمیکنند
و اموال خود را صرف می‌نمایند بر اینکه نسبت تربت ایشان به ایشان
خوانده شود و حال آنکه کل این عظمتها در ایشان به واسطه امری است
که از مبدء بوده که قول رسول الله باشد حال ببین که نتوانند در آن
محضر حاضر شود و حال آنکه اگر کل وجود یک نفس بود و آن نفس از
اول بلا اول تا یوم ظهور آن ساجد بود از برای آن الی یوم ظهور آن
و یوم ظهور آن اگر نظر باستحقاق او میکرد هر آینه از دون بلوغ رأس آن
نمی‌داد شمس حقیقت چنان کینونتی است که عظمت کل شیء نزد آن اصغر
از ذره است و با وجود این کلمات او را نظر کن ببین خلق خود را
چگونه تربیت میکند لعل کل منقطع شوند بسوی خالق او و خالق
کل شیء و رازق او و رازق کل شیء و ممیت او و ممیت کل شیء و محیی او و
محیی کل شیء اگر علم باطن باطن را درک کنی و بآن عمل کنی از روی یقین
توانی که بین حضور صنع شوی گشت بفضل او نه باستحقاق خود و الا
اگر نزد او حاضر شوی و در مقام لا اشرک بالله شیئاً اثبات نفی
برضای واقع او بیک خطور عمر چگونه عمل و حال آنکه اگر کل خلق
لسبقه یکدیگر خود ما بین خود عمل میکنند امروز عمل کنند هر آینه محبوب
ایشان از ایشان راضی خواهد بود حبا بحق می‌بینی الوف الوف صرف
میکنند در راه بیتکه نسبت بخود داده ولی از یوم ظهور او که بقول
او مثل آن خلق نمیشود بلکه اگر نفسی متصاعد گردد بسوی او ظاهر است

فلتتقن الله

فلتتقن الله ثم فی اعمالکم تخلصون که اگر نزد او حاضر شوی بغیر
استحقاق او هر آینه محتجب خواهی بود از امر او و اگر عز عرفان
او را خواهی کافی نبوده که در بساط عز او داخل شوی ببین نور را
که بر کنگره عرش میزنند سفیر ملکان این هم اعظم تر بدان بلکه قول او
عرش را عرش میکند و او متعالی است که موصوف شود بآن وصف
و موصوف گردد بآن ذکر در حینی که دون موقف عز بینی که از آن
بظاهر ایف مشاهده نکنی مثل آنکه در حروف اخو شنیدی از قبل
ظهور قبل او در نقطه بیان در حق حرفی که محل ظهور آن شده
تا آن شده سبحان من هو الاعلی ولیس فوقه کفوه و سبحان من هو الادنی
ولیس دونه مثله چگونه کافی که در محضر قدس او این نوع ظهورات
ذکر شود اینها در سبل معارف و جواهر توحید است که ذکر می‌شود
ولی در سبیل حدود ظاهریه انجذاب از ظهور است با علی ما یمکن
در امکان خود عمل کن که او مقبول خواهد فرمود اگر از حدود ظاهره
تجاوز نکنی ولی اگر بغیر آن نظر توحید بر او نظر کنی حکم حیوانیت
در حق تو خواهد کرد و اگر لو بر العصیان بالله کفی مثل آن است
که در حق خود او گفته زیرا که شبهه آن بر او نیست که ضرب المثل
شود اگر گویم نقطه بیان ظهور او اظهر است و اگر گویم ظهور بعد او
در نفس او همان ظهور ابطن است مرا چه قدر که توان ذکر
نمود او را ما اعظم علوه و امنع سموه آن نیز کو خود او است که خلق را

واره و الا تقدیس کرده می‌شد از هر ذکری و تنزیه کرده از هر
ثنائی و ان بالای علو عظمت و ارتفاع و سمو جلالت و امتناع عند الله
بوده و هست فتعالی الله عما یصفون علوا عظیما

الباب السادس من الواحد التاسع

فیما ینبغی للناس ان یعرفن طائفة التی یمزج نقطة الحقیقة عن بینهما
اذاهم بما هو یعرفون ملخص این باب انکه بدانکه هیچ ارضی از ان معتدل
تر نیست الا انکه محل ظهور می‌شود و هم چنین هیچ اسمائی اقرب
بخداوند نیست بعد از حروف واحد الا انکه محال الشی بغیره حقیقت
می‌شوند ولی اگر بعد از خلق ایمان باو آورند اقرب خلق میگردد چنانچه
در حروف واحد بخواهی نظر کنی در اقرب در قرآن نظر کن که مناط
ایمان است ولی اگر ان اقرب شود اقرب مثل انکه ان امیر المؤمنین ع
در قرآن واقع شد بلکه مناط قرب ایمان است چنانچه در حروف
واحد شاهد شدی و بدانکه خداوند نظر میفرماید در ملک خود
هیچ ابی که از ان بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و هم امی
که هیچ از ان بهتر نباشد از برای او اختیار میفرماید و هم چنین کل
شئون دیگر را ملاحظه کن که ملک وجود است و ان بوجود کل بهان زنده
و کل بهان میت خواهند شد اگر اقبال کنند زنده و الا میت چه
اعلای خلق باشد و چه ادنی که نسبت او بکل اشیاء سواء است ولی
خداوند نازل فرموده کل بها و ضیاء خود را برابوین او قبل از خلق

الثانی

ایشان و صلوات بر ایشان نازل فرموده قبل خلق سموات و ارض
و ما بینهما و ان همان صلواتی است که از ان مولود بر ایشان نازل
می‌شود نه غیر ان زیرا که ذات ازل متعالی است از ذکر و اقتران
و آنچه در امکان ممکن ظهور مشیت اولیه است بظهور هائه
بابتدا و او است کینونیت مشیت که در او دیده نمیشود الا الله جل
و عز و محبوب ازل جل و عز هر کس از برای او است از برای خدا است
و هر کس از برای او نیست لدون الله بدان و کل وجود را از ذات بحر وجود
نظره از بحر وجود ذات ان و درک کن او را یا بحب درک ان جان ده که درک
خواهی کرد اگر ظهور ان واقع شود و الا اگر بعدد تسع تسع عشر عشر
تا سه مشنوی و لی نکوئی نخواهی بعد از موت او را درک نموده و بدا
طاعت او بنفس طاعت الله هست و محبت او بنفس محبت الله هست
و در کتب و کلمات محتجبین ان در یوم ظهور ان که کل سبب وصول باو است
و اگر ان باشد و کل نباشد او موجود و کل در ظل او خواهد بود و اگر
او نباشد و کل باشد هیچ شیء نبوده و نخواهد بود و فانی محض است
این است معنی ایه شریفه اگر در معرفت او بنور ابیت نظر کنی
قل الله یکفی من کل شیء و لا یکفی عن الله ربک من شیء لا فی السموات
و لا فی الارض و لا ما بینهما انه کان علاما کافیا مقتدرا و از برای هیچ
مطلب این ایه را تلاوت نمائی بعدد اسم قدیر مگر انکه مشاهده
اجابت نمائی از صعود امر زیرا که خداوند بوده اقرب بتو از نفس تو بتو

وقادر بوده بر هر شیء وعالم بوده وهست بهر شیء که اسم شیئیت بر ان
تعلق گیرد بعد از ان که از لسان کینونیت خواندی او را حروف
این ابیر در ظلات او بوده وهست سبب میگردد که ظاهر نمایند
اسباب اجابت را از قبل او ولی نظر مکن الا الی الله که کل ما دون او
خلق او است والله غنی منیع

الباب السابع من الواحد التاسع

فی المنهیات من بیع الافیونة والورق الذی تقوم بدانکه اصل
منهیات حروف نفی او لا است وهمین قسم هرچه در ظل او آید
در نفی داخل می‌شود وبدانکه هر کس لمن یظهره الله نباشد لله دون الله
هست وهر کس از برای او باشد لله است وهم چنین در نقطه بیان
مشاهده کن وقبل ان در قرآن وقبل قبل ان در انجیل وهمچنین در هر ظهوری
اگر ظهورات قبل داخل ان ظهور نگردد در نفی نظر کن ونهی شده
از تنباکو واشباه ان وانچه که از سمت خراسان حمل میشود که رایحه
غیر طیبه دارد وامثال ان بهر نوع که منقلب گردد واگر خواهی حد اول
وثانی را ببینی در این دو نظر کن زیرا که انچه غیر طیب است راجع
می‌شود باین دو وانچه طیب است راجع می‌شود بمحمد وعلی
صلوات الله علیهما واسبابی که متعلق میگردد باینها نهی شده
لاجل انها وپناه بر در هر حال بخداوند واحد عزوجل واسماء و
امثال ان که مثل دون مؤمن مثل همین است وبدانکه هر شیء خیری که

در علم الله بوده وهست در ظل شجره اثبات است که من یظهره الله
باشد ودون ان در ظل نفی واین معنی را بگویند او برده ببین ظاهر هم
مشاهده کن در ظهور او لعل محتجب نمانی از طلعت او ومساجد شوی
از برای خدا از برای او واقرار کنی بانچه من قبل الله نازل میفرماید
وجمع کنی آثار او را باحسن خط واطرز صنع که انچه از قبل او نازل
میگردد از کلمات ظهورات جنت ازلیه است که بر هیاکل افئده
ممکنات مشرق میگردد در هر ظهوری انکار حدائق ان ظهور را
اخذ کن وبانچه در امکان ممکن است نصرت واطاعت لعل از نفی
خارج گردی ودر اثبات داخل شوی که این است رحمت واسعه
الهی که بر هر شیء تعلق میگیرد وموهبه جامعه او که بر هر شیء احاطه
نموده قل الله ینهیکم عن النفی وما ینسب الیه ویأمرکم وکل شیء بالاثبات
وما ینسب الیه لعلکم یوم القیمة تتبعون الله ثم بامره تهتدون
قل کل له ساجدون وبدانکه وجود نفی بنفسه ذکر نمیشود الا
بذکر اثبات که اگر مشاهده نفرماید شجره حقیقت در یوم قیامت
دون مؤمن را ذکر او را نازل نفرماید وانچه ذکر می‌شود وشده
لاجل ارتفاع اثبات وفنای نفی است نزد دون ان مثلا نهی
از این دو شیء که شده از برای حفظ نفس مؤمن است نه نفس ان
وهم چنین در کل مراتب وجود مشاهده کن بوجود او اتکال
کن بر خداوند در هر شان که او است بهترین حافظین

الباب الثامن من الواحد التاسع

فی حرمة التنباك والمسکرات والدواء مطلقا ملخص این باب آنکه
کل شئون دون حب از نفس حق بوده و هست و نهی شده از
مسکرات و آنچه حکم دواء بر او شود مطلقا تا آنکه مطهر کنی خود را
از هر شیء که لدون الله بر او ذکر شود و بدل غذای در مواقع ضرورت
بآلاء لطیفه و نعماء طیبه که شئون شجره محبت بوده و هست
و حکم آن در کلی مثل جزئی است مثل آنکه احتراز از نفس دون
مؤمن مثل کلی او است ولی خداوند عالم عز و جل در هر حال
بشأنی تجلی فرموده که کل وجود او را ساجدند و کل بحب او راغب
و بطاعت او صاعد و هیچ ذره نیست مگر آنکه بکینونیت عابد است
او را و ناطق است بلسان خود ولی در این ظهور هر شیء که از
شئون شجره محبت نیست محبوب نبوده و نیست و هر شیء که بوده
محبوب بوده و هست و در ظهور بعض صنایع که لازم دارند اهل آن
بعضی از این اشیاء را اذن داده شده و این همان قدری است
که در نزد هر ظهوری اذن داده شده اهل آن اگر با دون مظاهر
حق مدارا نموده لعل شیئی از وجود ایشان اخذ شود بایمان
بحق زیرا که امکان در نزد هر نفس هست اگر خود بنفسها
محتجب نشود ولتستعیذن عما لا یحبه الله بالله ربکم الرحمن
ان انتم تحبون ان تفلحون

و کل شئون حب از نفس حق بوده و هست

الباب التاسع

الباب التاسع من الواحد التاسع

فی حرمة صلوة الجماعة الا صلوة المیت فانکم تجتمعون ولکن فرادی
تقصدون ملخص این باب آنکه از آنجائیکه در جماعت ثابت است
آنکه امام محقق الوقوع باشد در اینکه از حروف اثبات است و از
آنجائیکه احد در هر ظهوری کل حروف را چنین جلوه داده که مظهر اثبات باشد است
در نفی ولی بدء ظهور ظاهر میگردد که از مظهر نفی بوده از این جهة
که نهی شده تا آنکه کل لدون الله عبادت خداوند را نکرده باشند و
امروز اگر نفسی ایمان آورده باشد بالله و آیات آن و بنجوه حقیقت
و ظهورات و قبل از آن وراء نفسیکه از آن اظهار ایمان نکرده نماز
کرده باشد بر او فرض است که اعاده کند و این است از احکام واقع مغیره
نفسی الامر زیرا که آن در آن روز لدون الله بوده که اگر غیبوبت می‌شد
و آنکه نماز کرده لله بوده که اگر نبود امروز مؤمن می‌شد این است
یکی از احکام داوریه که بباطن شده نه بظاهر که اگر بظاهر بود
اذن داده شده بود ولی در همان اذن محل کلام است که چرا
بصیر نشد که بر نفسی مقتدی شود که لدون الله واقع شود ولی
در صلوة میت اذن داده شده زیرا که آن از اعزاز مؤمن است هر قدر
که کثرت زیاده شود در صلوة او محبوبتر بوده و هست نزد خداوند
ولی کسی مقدم نه ایستد کل در صفوف خود قائما نماز کنند
بر او بقصد فرادی ولی در صورت جماعت نظر کن از صدر

اسلام تا ظهور نقطه بیان که چه قدر صلوة جماعت برپا
شد که کسی احصا نتواند نمود ولی حمد خدا را که نگذارد کسی را
که با مظهر نفس او نماز گذارد در ظهور اخرای او که لدون الله
واقع شود و حال انکه کل باسم او مصلی بوده اند و نمیتوانند او مصلی بین
حد خلق را که با این همه اظهار حب و انتظار فرج بعد از ظهور کسی
موفق نگردد بر یک صلوة مثل انکه با ادنای خلق شب و روز نحو بتر
میکنند تا انکه حکم الهی مرتفع شود از ان مراقب بوده یوم ظهور
من یظهره الله را که این قسم محتجب نماند که شب و روز بتمنای ذکر او
سر برید و باحکام موعوده در زمان ظهور او قلب خود را ساکن
کنید و یکی بتر بعث طالع گردد تا انکه بوقتی رسد که اذن ارتفاع
احکام قبل را بدهد که انوقت کل محروم مانید و از ثمره وجود
خود بی نصیب گردید اگر چه ان بوجود رضا بر است که اگر
ملک نفسی در علم او باشد که وفا میکند بعهد خدا در یوم قیامت
هر اینه صبر نماید تا انکه امام عهد خود را اکند ولی میشود
که واقع شود و تو در خواب باشی بعد از ان تورا بیدار کند و خود
محتجب شوی چنانچه رسول خدا ظاهر شد و عباد یکه در انجیل
بودند بیدار کرد ولی بیدار نشدند و تا امروز در خواب هستند
زیرا که بر او بود که بفرماید منم احمد موعود صلی الله علیه و اله
و اقامه حجت فرماید بایاتیکه خداوند بر او نازل فرموده بود

نزد دلخواه

نزد دلخواه هر نفسی که اگر چنین میبود هیچ حجتی در هیچ ظهور
تکذیب کرده نمی شد نظر کن در فرقان که یقین بیان داری
که چه قدر مذمت شده عباد یکه از رسول الله غنا نمودند
المخبر نمودند حتی انکه گفتند تاتی بالله والملائکة قبیلا که از ان
اعظم ذنبی از برای ایشان نبوده که چنین گفتند زیرا که
خداوند منزه بوده از این وصف و المخبر در خلق ممکن است
لایق نبوده که در ان ساحت قدس او ذکر شود چگونه تکون بهم سانند
و تا حال هنوز منتظرین در انتظار مانده چه بسا قیامت
من یظهره الله برپا شود و هنوز ایشان در انتظار باشند اگر
خداوند مبعوث نفرماید مقتدر هیمنی را بر خلق خود از مؤمنین
بیان و الا مضل کل وجود را درک خواهد نمود اگر اسباب
ظهور غیر از این بود هر اینه خداوند از برای رسول الله
نازل فرموده بود بلکه بوجود خلق است که مظاهر امر واقع شوند
و در نزد حق غیر از امر الله نیست مثل المخبر من قبل الله بود
ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا بود ولی
از خلق ارتفاع ان ظاهر باطاعت ایشان امر خدا را و الا همان
عزی که در امر الله بوده هست نزد بصیر لطیف چه کل عمل کنند
و چه عمل نکنند و لتصلین لله ربکم الرحمن لعلکم بایات الله
یوم القیمة توقنون

الباب العاشر من الواحد التاسع

فی طهارة ارض النفوس ملخص این باب آنکه از برای هر شیء تطهیری است
در علم خدا و کل نزد الله طاهر میگردند اگر مؤمن شوند بمن یظهره الله
و تطهیر افئده نمیشود الا بایمان بحروف ثلث و ارواح الا بالرابع و
انفس الا بالسداس و اجساد الا بالاثنان و کل تطهیر در کلمه
توحید است که طاهر کنی این اثبات واحد را از ایات در ظل ان از
نار و هم چنین در هر شیء مشاهده کن اثبات و دون انرا تا آنکه
توانی تطهیر نمود مثلا اگر دستمال دست تو قدر ذره سیاه شود
تطهیر آن نمیشود الا باینکه در حد آن مقدر شده و هم چنین آن
ذروه وجود الی منتهای ذکر هر شیء نظر کن تا آنکه محتجب نگردی از
دوای هر داء و بدانکه تطهیر در بیان اقرب قربات و افضل طاعات
بوده و هست مثلا سمع خود را طاهر کن از اینکه ذکر دون الله
نشنوی و عین خود را که نبینی و فؤاد خود را که شاهد نشوی و
لسان خود را که ناطق نگردی و ید خود را که ننویسی و علم خود را
که احاطه ندهی و قلب خود را که براو خطور ندهی و هم چنین
کل شئون خود را تا آنکه در رضوان جنت حب بپرورش کنی لعل
درک کنی من یظهره الله را با طهارت محبوب نزد ان که طاهر باشی
ان یعفو من لم یؤمن به و من لم یکن لم که آنوقت طاهر خواهی
بود بطهارتیکه نفع بخشد تو را و بدانکه هر نفسی که کلمات او را
شنود

شنود با ایمان باو داخل در نار نمیشود یعنی چونکه می بیند
علو کلمات او را در عرفان او اختیار میکند او را داخل حب
نفسی که تصدیق او میکند نمی شود که آنچه در اخرت است
ثمره این است و هر عینی که نظر کند در کلمات او با ایمان بان
واجب میگردد بر ان جنت و هر فؤادیکه شاهد شود بر کلمات
ان با ایمان بان در جنت بوده و خواهد بود نزد خداوند و هر
لسانیکه ناطق گردد بکلمات او با ایمان باو خواهد در جنت بود
و متلجلج می شود در ان بتقدیس و تسبیح لم یزل که زوال و نفاد
از برای ظهورات عز او و نفحات قدس او نبوده و نیست و هر
یدی که بنویسد کلمات او را با ایمان باو مملو فرماید خداوند ان
ید را از انچه محبوب او است در دنیا و اخرت و هر صدری که
کلمات ان را حفظ نماید خداوند مملو فرماید او را از محبت
خود اگر مؤمن باو باشد و هر قلبیکه حب کلمات از او داشته
باشد و نزد ذکر او علامت ایمان در ان ظاهر گردد مثل قول الله
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم هر اینه محل نظر الهی بوده و هست
و خواهد ذکر فرمود انرا خداوند در یوم قیامت باحسن ذکر
و بدانکه طهارت نفوس نزد این است که کلماتیکه خداوند نازل
فرموده تلاوت بکنی زیرا که اول دین تو بکلمه لا اله الا الله ثابت
میگردد باذکر مظاهر واحد اول و ذکر بیان و حال آنکه دون

کلمات علیین در حروف اول نفی است که در زمان ظهور خود را
یکی از مطهرین ارض نفوس میدانند بلکه مراد از طهارت نفوس نفی
ان است که انچه لدون الله هست از ان خود را طاهر کردانند
وانچه لله هست خود را بان فائز کردانند ولی اگر رسد ظهور بیان
ثانی که دیگر کل لدون الله نشود انوقت اگر دون کلمات علیین را
تلاوت نکنی اذن داده می‌شوی واگر خواهی در کل عمر خود در بحر
حروف محبت وعلیین سیر نمائی دارای زاد سفر زیرا که اگر کل
وجود ببلغ کلمة الله اعظم سیر کنند کل می‌رسند بمقصد که ان
من یظهره الله باشد که او است ظاهر بظهور این کلمه وبدانکه
نفی هر ظهوری در ظهور بعد داخل می‌شود نزد نفی ظهور
مثلا نفی انجیل در قران ظاهر شد ونفی قران در بیان
کاینه من حیث هی وهم چنین نفی بیان ظاهر نمیشود الا بظهور
من یظهره الله که کل از ورد مدعی اثبات شد از برای او ومنتهی
ان نفی ولحوق بود که بعلت بحر بر آید بمیان که انوقت چنین
کل خالص شوند که سموات وارض وما بینهما از عظمت ان خاضع گردد
چنانچه در ظهور بیان دیدی واگر از ورد هستی خواهی دید
که کل ماهیان بحر بیان ببان ماوردند ولهذا ان محتجب ولتطهرن انفسکم
علی حق ما انتم علیه معتقدون

قد فرغ من تسویدها فی لیلة الثالث والعشرین من شهر المظفر سنه ۱۳۲۳

بيان عربي
الواحد الاول

بسم الله الامنع الاقدس

انني انا الله لا اله الا انا وان ما دوني خلقي قل ان يا
خلقي اياي فاعبدون قد خلقتك ورزقتك وامتك
واحييتك وبعثتك وجعلتك مظهر نفسي لتتلون
من عندي اياتي ولتدعون كل من خلقته الى ديني هذا
صراط عز منيع وخلقت كل شيء لك وجعلتك من لدنا
سلطانا على العالمين واذنت لمن يدخل في ديني بتوحيدي
واقترن بذكرك ثم ذكر ما قد جعلته حروف الحي باذني وما قد
نزلت في البيان من ديني فان هذا ما يدخل به الرضوان عبادي
المخلصين وان الشمس اية من عندي ليشهدن في كل ظهور
مثل طلوعها كل عبادي المؤمنين قد خلقتك بك ثم كل شيء
بقولك امرا من لدنا انا كنا قادرين وجعلتك الاول والاخر
والظاهر والباطن انا كنا عالمين وما نبعث على دين الا اياك
وما نزل من كتاب الا عليك وما يبعث على دين الا اياك وما
ينزل من كتاب الا عليك ذلك تقدير المهيمن المحبوب وانما
البيان حجتنا على كل شيء يعجز عن اياته كل العالمون
ذلك كل اياتنا من قبل ومن بعد مثل انك انت حينئذ كل
حجتنا

حجتنا لتدخل من تشاء في جنات قدس عظيم ذلك
ما نبدئ في كل ظهور من الامر امرا من لدنا انا كنا حاكمين
وما نبدئ من دين الا لما نبدع من بعد وعدا علينا
انا كنا على كل قاهرين وانا قد جعلنا ابواب ذلك الدين
عدد كل شيء عدد الحول لكل يوم بابا ليدخلن كل شيء
في جنة الاعلى وليكونن في كل عدد واحد في ذكر
حرف من حروف الاولى لله رب السموات ورب الارض
رب كل شيء رب ما يرى وما لا يرى رب العالمين
وانا قد فرضنا في باب الاول ما قد شهد الله على انه
لا اله الا هو رب كل شيء وان ما دونه خلق له وكل له
عابدون وان ذات حروف السبع باب الله لمن في ملكوت
السموات والارض وما بينهما كل بايات الله من عنده
لهتدون ثم في كل باب ذكر اسم حق من لدنا وذكر
احد من حروف الحي بما رجعوا الى الحيوة الاولى محمد رسول
الله والذين هم شهداء من عند الله ثم ابواب الهدى وحاملوا
في النشأة الاخرى بما وعد الله في القران الى ان يظهر
عدد الواحد في الواحد الاول فضلا من لدنا انا كنا
فاضلين ذلك واحد الاول من الواحد المعدود يذكر
في شهر البهاء قد بعثنا ذلك الخلق به وعدا علينا انا كنا

ما يفصل بين

على كل مقتدر بين   ولقد عددت الاعداد بذلك الواحد

اذ بعد هذا لن تحصى وقبل ذلك لم تكمل حروف الواحد

فى الاية الاولى فقد حضروا بقرب امنا لهم بين ايدينا

ولا يرى منها الا الواحد من دون عد كذلك يبين الله

مقادير كل شئ فى الكتاب لعل الناس فى ايام ربهم يشكرون

يا هو   جوهر مجرد اين واحد انكه خداوند عز

وجل هميشه بوده و هست در علو ازل و سمو قدم

خود و خلق هم هميشه در صقع امكان خود بوده و هست

و در هر زمان خداوند جل و عز كتاب و حجتى از براى

خلق مقدر فرموده و ميفرمايد و در سنه هزار

۱۲۷۰

و دويست و هفتاد از بعثت محمد رسول الله كتاب را

بيان و حجة را ذات حروف سبع قرار داده و در واحد

اول توحيد ذات و صفات و افعال و عبادت را

حكم فرموده و مدل بر اين باب را من يظهره الله و حروف

حى او قرار داده و قبل از ظهور او ذات حروف سبع

قرار داده با حروف اولى كه سبقت در توحيد كرفته

و بعينه اين واحد همان واحد قران است كه ظاهر

و باطن و اول و اخر بوده و حجت بعد بعينه حجة قبل است

كه فرقان باشد اين است كه كلمات ترقى نموده

و ابواب دين را نوزده واحد قرار داده

با ارواح

با ارواح انها و در هر ظهورى حكم اخرت بالنسبة

بظهور قبل ميكردد چنانچه در اين ظهور در مقام

تكبير اعظم از اسم حكيم اخر كه ذات حروف سبع بوده

ظاهر شده كه بعدد هشت واحد مرات الله بر مقعد

خود بوده كه از شدت نار محبت او كسى را قدرت بر قرب

بهم نرسانده و اين شمس وحدت در وحدت فنا كشته

هر كس اين شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب له

الاسماء الحسنى يسبح له من فى السموات والارض وما

بينهما لا اله الا هو الحى المهيمن القيوم را تلاوت نمايد

و بكويد اللهم صل على ذات حروف السبع ثم حروف الحى

بالعزة والجلال ايمان باين واحد اورده

الواحد الثانى

بسم الله الامنع الاقدس

ان يا حروف الراء والباء فلتشهدن على انه لا اله الا انا

قد نزلت فى الباب الاول من الواحد الثانى ان اعرف

قدرة ربك فى الايات ثم اشهد ذكر الله لا نهاية فى كل شئ

ثم عجز الناس عما نزل فى البيان فان بر تكتبت ما تريد

ثم فى الثانى لم يحط بعلم البيان الا اياك فى اخرك

ثم اولاك او من شهد على ما اريد فيه فان اولئك هم

الفائزون ثم في الثالث ما اذنت ان يفسر احد الا
بما قد فسرت قل كل الخير يرجع الى وحدة دون ذلك الى
حروف النفي ذلك علم البيان ان انتم تعلمون ثم الخير
بذكر المستقر الذي في علم المقتدر ثم دون الخير في مستقر
الذي بما تشهد على دون المخلصين فلتقرئن اية الاولى ان انتم
تقدرون ثم كل ذلك مثل هذا ان انتم تعلمون كل ذلك
اسم الاقدس في اخر العود ان انتم تشهدون ذلك
من يظهره الله اذا شاء الله لتوقنون ثم في الرابع ما فرطنا
في الكتاب من شيء ان انتم بمن يظهره الله تؤمنون ثم في الخامس
ما نزل في البيان من حروف الاوان له روح انتم بعلم البعد
تحزنون ثم بعلم القرب تفرحون ان تقرئن النفي فتغنينهم
هذا ما يثمر عند الله ان انتم تقدرون وانما الاول
اللذان انتم باذن الله تقرئون كل الاحرف ترجع اليهما ان انتم
مبصرون لا تقولن لا اله الا الله وانتم عرش نور الاثبات
لا تشهدون هذا اخذ الله عنكم وهذا رضوان الله للمقربين
ثم في السادس ما نزلنا ذكر خير في البيان الا لمن نظهره
يوم القيمة بايات لعلكم اياه تنصرون ولا من دون ذكر
خير الا لمن لا يسجد له لتجعلنه من الساجدين
وان بمثل ذلك نزلنا القرآن من قبل ولكنكم

ثم ليكون وان تتلون الاثبات لتشيئ هذا ما يثمر عند الله ان انتم

كنتم

كنتم عن موارده تحتجبون ذلك ما طاف الليل والنهار
عليه ثمانية واحد وانتم في العبادة تتوحدون
وكنتم عن سره بعد ما قد قضى لمحتجبون ذلك ميزان الهدى
في البيان ان انتم به موقنون الى حين ما تشرق شمس
البهاء ذلك من يظهره الله ان تعملون بما لم يؤمرون
وانتم في الرضوان لخالدون والا انتم فانيون
ثم في السابع يوم القيمة على ما انتم تدركون من اول
ما تطلع شمس البهاء الى ان تغرب خير في كتاب الله
عن كل الليل ان انتم تدركون ما خلق الله من شيء
الا ليومئذ اذ كل للقاء الله ثم رضائه يعملون وفي
يوم القيمة يدرك هذا ظاهرا فلتنظرن فانا كنا منتظرين
ولكنكم لا تعلمون ولقد قرب الزوال وانكم انتم ذلك
اليوم لا تعرفون ومن يكن لقائكم ذات لقائه لا ترضين
له ما ترضى نفس لنفس ولتذكرن حرف الاخر ثم حروفكم
تعلمون ثم في الثامن قد فرضت الموت على كل شيء عند
ظهوري عن دون حبي وما ابدئ من امري فان ذلك
ما ينفعكم ويخرجكم من النار الى النور ذلك ما فوق الا على
ان انتم تدركون ذلك موت في الحيوة وانه الحق لا ريب
فيه وان موت الجسد مثل ذلك الموت ان انتم كليهما في

فی الحیوة لتذکرون ثم التاسع ان حوف السعی وکل من امن
به یوم القیمة کل سیحبثون قل انه لحق لا ریب فیه وانه
مما تقول النقطة سیبعث ذلک من تقدیر المهیمن القیوم
ثم العاشر ما سئل العبد عمن یظهر ذلک فی القبر ان انتم
بالحق تجیبون ذلک قول الملک من عند الله ان انتم
بآیات الله تؤمنون ذلک آیات من یظهره الله ثم ظل التاسع
مثل ظل العاشر لتستدلون ثم الواحد من بعد العشر
ان البعث مثل القبر حق سیبعث الله من یشاء عن بنفس
الاحیاء او من خلقهم عما یحیکم مظهر نفسه کذلک انتم یوم القیمة
مما ینطق من یظهره الله ستبعثون ثم الثانی من بعد العشر
ذکر الصراط لحق وانتم به لتمرون ذلک امر من یظهره الله
ان انتم یوم القیمة به تعملون قل کل من قبل انتظروا ایوم
فاذا ظهرت مما هم به دینهم یلیت فاذا عند الصراط کلوا قفون
ذلک صمتهم فی الحق ان انتم تذکرون ثم الثالث من بعد
العشر ذکر المیزان ذلک نفس من یظهره الله یتقلب الحق
معه مثل ما یتقلب الظل مع الشمس فاذا بعد الغروب انتم
بالبیان والشهداء لموزنون ثم الرابع من بعد العشر ذکر
الحساب بمثل المیزان لحق وکل ما انزل فی البیان ذلک
ما یحاسب الله الناس وکل شیء ان یا عبادی فاتقون

ثم الخامس من بعد العشر ان الکتاب لحق ذلک قول الله
من لسانی ان انتم بالحق تؤمنون ثم السادس من بعد العشر
ان الجنة حب الله ثم رضائه وان ذلک حق عدل انا کنا
فیها خالدین ما ینسب الیّ فی الجنة ذلک ما ینسب الی
من یظهره الله اعلا تدخلون واما النار قبل ان تبدل
بالنور نار الله ذلک من یظهره الله قبل ان یعرفکم نفسه
انتم فی نار الحب تدخلون فانه لحق لا کفوله ان دخلتم
فاذا انتم کل الحنین تذکرون الباب السابع من بعد العشر
ذکر النار لن احب ذکرها لو یؤمن من بمن یظهره الله ذلک من
امن من قبل من ینسب الیه ما ینسب الی النار ان یا عبادی
فاحذرون ثم الثامن من بعد العشر الساعة انتم بما فسره الله فی
الکلمة ان یشاء الله لتؤمنون ثم التاسع من بعد العشر ما نزلت
البیان حدیقة ذات عزة الی ما نظهره لعلکم بآیاته تؤمنون

الواحد الثالث یا الله

بسم الله الامنع الاقدس

انی انا الله لا اله الا انا وان ما دونی لو یهتدی بهدای کمثل
مرآت یری فیها شمس طلعتی ذلک خلقی قل ان یا خلقی
ایای فاتقون واما الاول فی الواحد الثالث ما انتم به تؤمنون
ما یذکر به اسم شیء ملک لی وما ملکت ذلک ما املک قل ان

ان يا خلق في الظهور الاخرة من ملكي اياي فاملكون
ثم الثاني ما انطق به من حق يخلق به ما اشاء انه حق بحق وما
دون حق فدون ذلك ما انطق اذ كل نفي واثبات قد كون
ثم ظهر بما انطق قل ان يا عبادي فاتقون ثم الثالث
اذ انظهرنك يوم القيمة بما ابعث من قبل نرفع ما نزلت
من قبل حين ما ناذن وانا كنا صابرين ثم الرابع ما نزل عليك
في احرفك اعظم مما نزلنا عليك في اوليك فكن من الشاكرين
وان فضل ما نزلنا عليك على ما نزلنا عليك من قبل كفضل
القرآن على الانجيل ذلك فضل محمد على عيسى قل ان يا عبادي
ظهوري في اخرائي تنتظرون ثم الخامس ان قبور الواحد
ترفع اذا انا اذن في يوم ظهوري اذ تقولي قد رفع من قبل اذ يا عبادي
الي فترجعون ثم السادس ما ينكر به اسم شيء من دون الله خلق
له ولو يكن بينهما ثالثا قل ان لحق وان ما دوني قد خلق لي
ثم لي ان يا عبادي ظهوري في اخرائي تدركون ثم السابع
لن يدركني خلقي لي اني وكل ما نزلت من ذكر لقائي ذلك ايات
في احرافك فاولئك قل ذلك اعظم الجنات ان انتم بعد
العرفان تدركون قل ما تنظرن الى شيء في حبي الا وان
تدركن ماني ذلك من رضائي ان يا عشاق الحق نظهره
بالحق تنظرون ثم الثامن ما خلقنا من كل شيء في البيان

انتم اليه تنظرون ثم التاسع ما في البيان قد نزل في الهياكل الواحد انتم بتلك
الايات تقرؤن شهد الله انه لا اله الا هو الرحمن رب الكرسي المنيع
لا اله الا هو المهيمن القيوم الله الذي لا اله الا هو الملك السلطان
القاهر الظاهر العزيز الممتنع له الاسماء الحسنى يسبح له من في السموات
والارض وما بينهما قل سبحان الله عما انتم تشركون الله الذي لا اله الا
هو الحق العالم القائم القادر له الاسماء الحسنى يسجد له من في السموات
والارض وما بينهما وهو العزيز المحبوب ثم العاشر ما فيها في تلك الايات
انتم عدد كل شيء اذا تجدن الروح والريحان تقرؤن ولا انتم تصمتون
ثم تتفكرون شهد الله انه لا اله الا هو له الخلق والامر يحيي ويميت
ثم يميت ويحيي وانه هو حي لا يموت في قبضته ملكوت كل شيء
يخلق ما يشاء بامره انه كان على كل شيء قديرا ثم الواحد من بعد العشر
ما نزل فيها في الاية الاولى بسم الله الامنع الاقدس انتم
الحروف الواحد تنظرون ثم الثاني من بعد العشر ما فيها في النقطة
حرف الاول تدركون ذلك من يظهره الله حروف الحي عنده كلمات عند
الشمس مثل ذلك انتم في كل الاسماء والصفات تستدلون ذلك
جوهر البيان يذكر نفسه من عند ربه ما انتم اياه تذكرون انني انا الله
لا اله الا انا الملك الظاهر السلطان قل ما دوني خلقي كل اياي تعبدون
قل الله رب وانتم ان يا كل شيء لا تشركن بالله ربكم احدا ولا تدعون
مع الله ربكم الرحمن شيئا ثم الثالث من بعد العشر لا تسئلني

فی اولای ولا فی اخرای الا فی کتاب ولیعلمن کل واحد منکم فی
مساکنکم لعلکم تتادبون   ثم الرابع من بعد العشر
ان تحفظن کل ما نزل فی البیان کطلعة طرز فی الواح مقطعة
لا تکتبن ما یغیر طرزه ثم فی اعلی الجلد تحفظون   ومن یکن
عنده حرفا دون ما ینبغی لعزته یحبط عمله فلا تکونن من
المحتجبین   ثم الخامس من بعد العشر   ان تؤمنن بمن نظهرنه
یوم القیمة فانکم انتم بی وبآیاتی فی کل العوالم کنتم مؤمنین
ولا استغفروه ثم کنتم ایاه لتائبین   ثم السادس من بعد العشر
لا تحملن الا بما نزلناه علیک ولا تامرن الابه قل انه لشمس
ان یجعلنکم واثارکم هوانا ترون منها ما انتم تحبون   اذا
انتم بالحق لقائلون   ثم السابع من بعد العشر   لا تکتبن
اثاری الا علی احسن خط ما انتم علیه لمقتدرون
وان یکن عند احد حرفا دون اعظم خط یحبط عمله الا
الصبایا حین ما یتادبون   ثم الثامن من بعد العشر
من یبتغی کلما انا الله قل خذ لنفسک علی احب خط ثم
هب من تشاء فان ذلک مستطاس حق مبین   ثم التاسع
من بعد العشر   یا عبادی فاصروا من ملکی فیما نزل علی
علی ما انتم علیه مقتدرون   وان تجدن من یکن بهاء
خط الارض وما علیها فاتوه حتی یکتب اسمی المهیمن القیوم

وکلما

وکلما امرتکم علی اعلی الخط لم یکن الا لتحسنن بالارواح الحروف
ذرتا بانکم فلتجمعن بین المستنبین ثم آیاتی فاشکرون

الواحد الرابع

بسم الله الامنع الاقدس

اننی انا الله لا اله الا انا الاعظم الاعظم قد خلقتک وجعلت
لک مقامی هذا مقامی لن یری فیه الا آیاتی ومن هذا
تنطق عنی علی اننی انا الله لا اله الا انا رب العالمین   ومن
هذا لتسبحنی وتحمدنی وتوحدنی وتعبدنی ولتکونن لی
من الساجدین   هذا واحد الاول من الرابع   ثم فی الثانی
قل ما یرجع الی یرجع الی الله ربی وما لا یرجع الی لن یرجع
الی الله ثم الامر فی شئونه ترجعون   ثم فی الثالث لن اعبد
مثل ما یعبدن بالبداء ذلک ذات بدائک فی احولک واولاک
حین ما انقلب فی بطن امک لو لم ینقلب عما انقلب ما یقن
ببدآئی وانک واحد ما خلقت لک من کفو ولا عدل ولا
شبه ولا قرین ولا مثال کذلک اخلق ما اشاء واننی
انا القادر العلام   ثم فی الرابع   قد خلقت جوهر کلشیء فی
هیکل الانسان وجعلت کل ذات هیکل لمن نظهرنه
قل انی اولی بکم من انفسکم الیکم ان یا عبیدی الی موالیکم تنظرون
ثم فی الخامس   کل الدوائر آیات رحمتی لی انفسن ایای یعبدون

قل اياكن واياكم الى من نظهرنه تنظرون ذلك محبوبكم كل بالليل والنهار
اياه يريدون **ثم السادس** انى لا اسئل عما افعل وكل
توحيدى ومن نظهرنه يسئلون وجعلت من نظهرنه
من بعد مظهر نفسك قل ان تسئلنه عما يفعل فكيف انتم مسئولون
وانه ليسئلكم عن كل شئ فلا تكونن الا بالحق مجيبون
ثم السابع كل منى بك يبدؤن وكل بك الى يرجعون
ثم الثامن كل باياتك وما نزل من عندك يخلقون
ويرزقون ثم يميتون ويحيون **ثم التاسع**
من يطلع من البيان بملك ذلك مظهر نفسى قل انا جعلنى
اللهم من اقهر القاهرين ولنكتبن اسمك وما تعمل
لاجزينك فى رجعى على احسن ما كنت من العاملين
ولتدبرن ليوم الظهور تدبيرا لا يحزن الحق وقد امرنا ان يعلمن
بذلك كل المؤمنون **ثم العاشر** لا تعلمن الا ما نزل فى البيان
وما ينشئ منه من علم الحروف وما يتفرع على عمل البيان
قل ان يا عبادى تتادبون ولا تخترعون ثم تحفظون
على انفسكم ثم تصنعون **ثم الواحد من بعد العشر** ان لا
تتجاوزن عن حدود البيان فتحزنون ولا تحزنن من نفسى
فانه لاعظم حد لكم لعلكم من نظهرنه لا تحزنون ومن يتجاوز
لن يحكم عليه بالهدى وما يأت بالهدى الا من نظهرنه بالهدى

قل ان يا اولى الهدى بهداى تهتدون **ثم الثانى من
بعد العشر** ان يا عبادى فلتتخذن لن بقاع الارض ثم ما فيها
من الواحد تصرفون **ثم الثالث من بعد العشر** ان يا عبادى
فلترفعن مقاعد الواحد على ما انتم عليه لمقتدرون
ثم الرابع من بعد العشر ان يا عبادى ان تستجيرن
بتلك البقاع لتأمنون عند الناس وهم عليكم لا يسلطون
ذلك لتستجيرن يوم القيمة بمن يبعث من مرقده
لا مثل يومئذ بهم تستجيرون وعليهم تفعلون ما تنفطر
السموات والارض وما بينهما حين ما تسمع فما لكم كيف لا
تعقلون **ثم الخامس من بعد العشر** فلا تمنعن احدا
اذا استجار بالله ثم بالحروف الحى حين الظهور فى الاخرى
وقبل ذلك فى الاولى تحكمون وان بمثل ذلك اذا
استجار باحد احد لو يقتل فى سبيله خير عند الله من
ان يرده ان يا عبادى فتجيرون **ثم السادس من
بعد العشر** ان يا عبادى الى بيتى تصعدون ذلك
بيت من يظهره الله ذلك بيتى ولا تشترن ما فى حوله
على قدر ما انتم تستطيعون ان ترفعون **ثم السابع
من بعد العشر** ما فى حول البيت والمسجد لله فلا
تبيعون ولتجعلن كلكم فى حد ملككم ما كل يستطيعون

ان يعلمون احباركم ثم الذين يحجون ما يحبون ان
يكتبون وان مسجد الحرام ما يولد من يظهره الله ذلك
ما ولدت عليه قل مقعد احد ذكرى يدخل فيه انتم هنالك
لتصلون ولا تخرجن الى بيتى ولا المقاعد الا وانتم عليكن
ما في السبيل مالا تحزنون ومن يقدر ان يدخل على او على
البيت فلا يمنعن عنه ذلك لتدخلن على من نظهره ثم في البيت
لله ربكم ولتخضعن له ثم لتسجدون **ثم الثامن من بعد
العشر** ان وفقتم على ما انتم تحبون من حج بيتى فلتؤدين
مظاهر الواحد على سرائرهم اربع مثقال من الذهب الخم
على منتهى الحب بكم ليسلكون وقد عفونا عمن لا يقدر
ومن عليك ومن يخدم ومن يتبع او يبيع لعلهم يشكرون
ذلك لتعرفن رب البيت ثم انتم من باب البيت تدخلون
ذلك من علمكم علم باطن الباطن للظاهر الظاهر ذلك اياى
في احزانى ان يا عبادي فاعرفون ذلك لتخرجن الى من نظهره
ان كان اياه ثم انتم لبيته تصعدون فكيف انتم لنفسه
لا تصعدون حينئذ كل الى بيتى من قبل يصعدون وهم
عمن جعل البيت محتجبون **ثم التاسع من بعد العشر**
لا يمنعن من النساء لا تنهيهن عن صعودهن لما يصعدن
في السبيل الا من يكن في ارض البيت فاذن ان اراد تشئن يدخلن
البيت

البيت في الليل ثم على سرائرهن عند مظاهر الواحد يستون
ويذكرن ربهن الذي خلقهن ثم الى مساكنهن يرجعن وان
يوافقن حب ازواجهن وذر بايهن خير لهن فلا تقربن
ما تحزنن فانكن قد خلقتن لا نفسكن ثم لذر بايكن فلا
تختارن الاسفار لتبلين ولتشكرن الله عما تعفون والله
علام حكيم ان يا مظاهر الواحد في الالف والباء لا
تسئلن عن نفس فانها تعرف حكمها ثم بين يدي
من جعلكم حفاظ البيت تسجدون وان لا تعلمن
البيت وانتم لا تعرفون فلتحسنن بكل من يدخل
في بيتى لعلكم اياي تذكرون

الواحد الخامس يا الله

بسم الله الامنع الاقدس

انني انا الله لا اله الا انا الاقدم الاقدم قد نزلت **في باب
الاول من الخامس** ان ترفعن المسجد مقعد ما ولدت عليه
على ما انتم لمقتدرون **ثم الثاني** انتم باذني ترفعون
مساجد الحي ثم عدد المصباح فيها ما انتم تحبون لتحصون
ثم الثالث قد جعلنا الحول تسعة عشر شهرا لعلكم في الواحد
تسلكون **ثم الرابع** انتم باسمائي لتسمون وقد جعلنات
هباء كل ان يا خلق اياى فاقصدون ولتسمين باسم محمد

وعلى وفاطمة ثم الحسنين ثم محمد ى وهادى وقد
جعلنا لكل حرف من اسمك اسما قل كل لى وانى لله ربى
ومامن اله الا الله ذلك سلطان العالمين ذلك محبوب
العالمين ذلك ملاك العالمين ذلك مقصود العالمين
ذلك معبود العالمين ذلك مطلوب العالمين ذلك
الحكم ومليككم ثم ربكم وملككم ثم سلطانكم وما لككم ثم
موصوف العالمين ثم الخامس فلنا خذن
عمن لم يدخل فى البيان ماينسب اليهم ثم الذين امنوا ان تردن
الا فى الارض التى انتم لا تقدرون ثم السادس ان
تفتح ارض فى البيان يؤخذ عنه ما لم يكن له عدل لمن
امرتم ويحفظ نفسه ان لم يتغير عند من يتجر والا يتجر
عنى من هباته ويأخذ حقه من كل الف يبيع ويشترى مائة
فضلا من لدنا لمن نظهره بالحق وانا كنا حاسبين ثم
يؤخذ هباء الهاء ويحفظ للحروف الاول عند المؤمنين
ثم يؤخذ الواو الشهداء ثم يزوج به فى البيان الذينهم
لا يستطيعون ثم يتصرف الملك كيف يشاء ثم يؤتى
كل ذى حق حقه من عنده وان زاد من شئ يصرف
فى المقاعد المرفوعة اولى لى كل المؤمنون ذلك
امر فى كتاب الله حق وان تكن نفسا فى ارض يؤتى
شيئا

شيئا منها فضلا من الله انه هو الفضال الكريم ثم
السابع كل ما يدخل فى الذين وما عليك الذين امنوا من دونهم
يظهر حين ماهم عليكون فضلا عليك اذا الحجرت فى
فى احزانك ثم فى العالمين قل انا انسب الشئ الى من امن با
بالبيان يظهر فى المحين ان يا عبادى فاشكرون ولتشترون
ما تحبون من كل ارض لعلكم شئ اللطيف لتملكون ثم الثامن
فلتقرئن البيان ثم من ذلك الحول اليها تاخذون
ولا تنقص من تسعة عشر اية وان لم تتعلن لتقولن
الله الله ربى ولا اشرك بالله ربى شيئا ان لم تضرن
فى يوم رجعى من احد فاذا كنت فى قولك لمن الصادقين
ولا ينفعك هذا ان تسمع ذكر ظهورى ثم تكونن من
القاعدين ثم التاسع فاذكرن بحروف كل شئ عما
تذكر من اسمى ولو كنت عما يحيط على قلبك من اسمى من الملتفتين
ثم العاشر قد وهبتك الهبا كل والد واثر ومنت
عليك بذلك مثل كل البيان فيها لتكتبون على سبل
تستطيعون ان تقرؤن ثم الواحد من بعد العشر
فلتعطى على المولود حتى مرة قائما وانتم بعد كل مرة
لتقولون تسعة عشر مرة انا كل لله مؤمنون ثم انا
كل بالله موقنون ثم انا كل بالله لعبدون ثم انا كل بالله لحميدون

ثم انا كل بالله راضون ثم على الميت ستة مرة ثم تقولون
تسعة عشر مرة انا كل لله عابدون ثم بعد ما عظمتم الله
في الاولى انا كل لله ساجدون ثم انا كل لله قانتون
ثم انا كل لله عاملون ثم انا كل لله مخلصون ثم انا كل لله حامدون
ولتدفنن في البلور او الحجر المصيقل لعلكم تشكرون
ولتجعلن الخاتم في يمينه تنقش عليه اية التي امرنها لعلكم تستنون
قل المؤ يكتب لله ما في السموات والارض وما بينهما والله
علام مقتدر منيع قل المرئة تامر بما نزل في كتاب عظيم
ولله ملك السموات والارض وما بينهما والله مقتدر منيع
ثم الثاني من بعد العشر انتم شيئا من تربة الاولى والاخرى مع
الموتى تدفنون ثم الثالث من بعد العشر انتم كتاب الوصية
الى من نظهره تكتبون ذلك ما تكتبون الى الله ان انتم توقنون
ثم الرابع من بعد العشر يطهركم اسم الله اذ اقرءون الله اطهر
ستة وستين مرة ثم الفضلة وما تبرز من عندها من ايات الله
ثم كلمات انا انتم بها توقنون ثم من يدخل في الدين ثم ما تبدل
كينونيته ثم النار والهواء والماء والتراب ثم الشمس اذا تجفف
ان يا عبادي فاشكرون ثم الخامس من بعد العشر ماء الحيوان
طهر انتم بها تخلقون فلتلطفن ابدانكم عن ذلك لعلكم تتلذذون
ثم السادس من بعد العشر كل شيء من لم يكن لله عند الله ذلك

لمن يظهره الله من كل شيء على عدد الواحد ان يا عبادي
اليه لتبلغون واذا غربت الشمس فلتملكن مني انفسكم
ثم يوم ظهوري لترجعون ثم السابع من بعد العشر فلتقولن
في كل يوم تسعة وتسعين الله اعظم ثم اياي فاتقون
ثم الثامن من بعد العشر فلتأذن بالبيع والشرى كل عبادي
اذا علموا الرضاء بينهم ثم الذين يتجرون ماهم بالاجل يربون
ثم الحين ينقصون ثم التاسع من بعد العشر ما انتم تحتسبون
المثقال تسعة عشر حمص من الذهب والفضة وتجعلن
الملك نصابه الاول تسعة عشر ألف دينار ثم الثاني الف دينار وان يصعد
كل واحد لا يخرج عن حد الحمص وانتم بذ ولهما لا تصرفون في ملككم
وليس لمن يصعده من شيء ولا لمن يبلغ عنده مقدار كل واحد
منهما خمسمائة واربعين مثقالا ولو يتم تفضلا من عنده
لعلكم تشكرون ثم بعد ذلك ان وجدتم ملكا لن يتجاوز
عن حدود البيان اليه لتبلغون من كل مثقال ذهب خمسة
دينار ومن كل فضة خمسين دينار لعل يوم ظهوري تصعدون
ربه ولم يضطر ان يأخذ قدر قيراط من دون حق فان ذلك
الحزاج لو كنت من المتقين ولا يسئل الناس من كتابه لئلا تحزن من نفسي
الا وانهم يعلمون بانهم لا يعطون كانهم يحسبون انفسهم بل قد امرت ان تحيطن
كل نفس من حين ما تتولد الى ان تقبض ما ملكت من كل شيء وهبائه لتكونن من

من الشاكرين ما قد اذنت لم يكن الا من حق من يظهره الله
قد اذنت لعبيده لعلهم يستحيون عند وهم لا يحكمون عليه ولا
يحزنون وكلا ذلك من حقى وحق اسمائي التي لا يرى فيها الا
اياى ان يا خلقى على حروف الاولى تصلون

الواحد السادس ما الله

بسم الله الامنع الاقدس

انني انا الله لا اله الا انا الاغيث الاغيث قد نزلت البيان
وجعلته حجة من لدنا على العالمين فمنهم ما لم يكن لم يكفو ذلك
ايات الله قل كل عنها يعجزون فيه ما لم يكن له عدل ذلك
ما انتم به تدعون فمنهم ما لم يكن له شبه ذلك ما كنا منه لمفسرين
ذلك الالف بالبائين انتم بالباب تدركون فمنهم ما لم يكن له قرين
ذلك جوهر العلم والحكمة انتم به تحتجبون فمنهم ما لم يكن له مثل
ذلك ما ينطق به الفارسيون وانتم في الواحد لتنظمون
ولا تكتبن السور الا وانتم في الايات على عدد المستغاث
لا تتجاوزون ومن اول العدد اذن لكم ان يا عبادي لتدعون
واذنت ان يكون مع كل نفس الف بيت ما شاء لتلن دون
به حين ما تتلو وكان من المحرزين قل انما البيت ثلثين حرفا
انتم الذي تعرفون لتحسبون على عدد الميم ثم على احسن حسن
تكتبون وتحفظون **ثم الثاني** انتم في كل ارض بيت حرتبنون
وللطف

ولتلطفن كل ارضكم وكل شيء على احسن ما انتم عليه
مقتدرون لئلا تشهد عيني على كره ان يا عبادي فاتقون
ذلك او بعض كل شيء ان انتم تعلمون **ثم الثالث** فلا تسكن في ارض
الحمس الا عبادي المتقون **ثم الرابع** فلتسلمن لله وانتم تقولون
الله اكبر ثم تجيبون الله اعظم ثم المرئة الله ابهى و ثم يجيب
الله اجمل ثم لاياى تتقون **ثم الخامس** انما الماء طهر طاهر مطهر
في الكاس حكم البحر تشهدون **ثم السادس** فلتمحون كل ما كتبتم
ولتستدلن بالبيان وما انتم في ظله تنشئون **ثم السابع**
تقترن الباء بالالف عما قد نزلناه في الكتاب ثم اياى فاتقون
قل في المدائن خمس وتسعين مثقالا من الذهب ثم في القرى
مثل ذلك في الفضة الى تسعة عشر مثقالا عما ينزل على
الواحد اذا وجد بينهما ثم عن الانقطاع تنقطعون ثم
بالارتفاع ثم تقومون وليحدث كل واحد منهما ثم كل يقولون
انا كل لله راضيون ولقد جعل الله كل جواهر الارض فهو
من خلقت لمن يظهره ذلك من فضل الله عليه ليكونن من الشاكرين
ثم الثامن لا تستدلن الا بالايات فان من لم يستدل بها
فلا علم له فلا تذكرن معجزة دونها لعلكم يوم ظهوري في الحين
لتوصون ولتقرئن ذلك ولتجعلنه مد اعينكم لعلكم يوم ظهوري
لا تحتجبون **ثم التاسع** انتم لباس الحرير ليلة العيش

تلبسون وان استطعتم دونه لا تلبسون وانتم اسبابكم التي
لها في سركم لتعيشون من الذهب والفضة تصنعون واذا
ما وجدتم ذلك في شان لا تحزنون فانني انا ربكم لاتيكم
في احزنكم اذا انتم بي واياتي تؤمنون ثم العاشر فلتجعلن في
ايديكم عقيق حمر انتم عليه لتنقشون لتشهدن بذلك على
ان من نظهره حق لا ريب منه وكل به لتعلمون قل الله
حق وان ما دون الله خلق وكل له عابدون ثم الواحد من بعد
العشر قل ان يا محمد مصلي فلا تضربن من قبل ان تقضي على خمس سنة
ولو يطرف عيني فان قلبي رقيق رقيق وبعد ذلك ادبني ولا تجز حتى
عن حد معين واذا اردت ضربا فلا تجاوز عن الخمس ولا
تضرب على اللحم الا وان تحل بينهما سترا فان تعديت يحرم عليك
زوجك تسعة عشر يوما وان تكن وان لم يكن لك قرين
فلتنفقن عما ضربته تسعة عشر مثقالا من ذهب ان اردت
ان تكون من المؤمنين ولا تضرب الا خفيفا خفيفا و
لتستعون الصبا يا على سرير او عرش او كرسي فان ذلك
لو يحسب من عمرهم ولتاذنن لهم بما هم يفرحون ولتعلمن
خط الشكسته فان ذلك ما يحبه الله وجعله باب نفسه
للخطوط لعلكم تكتبون على شان تذهبن به قلوبكم من سكره
ويجعلنكم ما لمن نظهره اذا تنظرن اليه انفسكم يجذبكم مثل
ماكنا

ما كنا كاتبين وقد اقرنتك ممن ترب لئلا يحزن عوض بك
في صغره وكل به لا يحزنون قل لو شهدت لا قطع عنك
ما وهبتك من ملكي ان يا عبادي فاتقون ثم الثاني
من بعد العشر فلا يقربن الطاء والقاف وان يضطرن
فيصبرن حولا لعلكم تحتسبون ولا اذن لهما تسعة عشر
مرة بعد ان يصبر اشهرا لعلكم في ظل ابواب دون الحق
لا تدخلون ثم الثالث من بعد العشر فلا تجعلن بيت
النقطة فوق خمسة وتسعين بابا ولا ابواب بيوت الحروف
فوق خمسة ان يا عبادي في ذلك كل العلم تستدلون
ثم الرابع من بعد العشر انتم يوم الله الاعظم وكل شيء تقولون
شهد الله انه لا اله الا هو العزيز المحبوب وان تكونن في روح
الذكر القدرة تختمون ثم في ليلة من الاء الله تسعة عشر
عدة بين ايديكم لتحصون الى عدد المستغاث اذن لمن يقدر
ولا تحزنن اذا انتم لا تستطيعون فان عند الله على العرش
كان واحدا مثل اياي فاشكرون قل ذلك يوم النقطة
ثم عددا الحي للمحق ثم شهر الحي انتم في بحر الخلق تصعدون
ثم الخامس من بعد العشر فاتقوا من انتم كلكم اجمعون اذا
لتسمعن ذكر من نظهره باسم القائم ولتقومن من فوق القائم
والقعود ثم في سنة التسع كل خير تدركون ثم السادس

من بعد العشر فلا تسافرن الا لله وانتم تستطيعون
الا عند ظهور الحق فان عليكم ان تسافرن اليه فانكم
قد خلقتم لذلك ولو انتم بارجلكم لتمشون وليس عليكم
فرضا الا زيارة البيت ثم مقعد النقطة اذا استطعتم
ثم مقاعد الحي والمساجد ان تستطيعون وان اردتم
التجارة فلا تطولن في البر الا حولين ولا في البحر الا خمس حول
وان جاوز من احد فليؤتين من بيته اثنى وثمانين مثقال
من ذهب ان استطاع والا من فضة الا ويرتفعن فوقكم
حكم لعلكم في البيان نفسا لا تحزنون ومن يجبر احدا
في سفر ولو كان قدما او يدخل في بيت احد قبل ان يؤذن
او يريد ان يخرجه من بيته بغير اذنه او يطلبه من بيته
بغير حق فيحرم عليه زوجته تسعة عشر شهرا وان تجاوزن
من امر الله في ذلك من احد فعلى شهداء البيان ان يأخذن
عنه خمسة وتسعين مثقالا من ذهب ومن اراد ان
يجبر على احد فعلى من علم ويقدر ولو كان بعد سنة
فرض ان يحضره ويمنعه ومن لم يحضر بعد ان يقدر فتحرم
عليه زوجته تسعة عشر يوما ولا يحل عليه الا وينفقن
تسعة عشر مثقالا من ذهب ان يقدر والا من فضة ذلك
ان لا تظلم نفس في البيان ومن يرفع صوته بغير حق يحزن

عن حد

عن حد الانسان ان يا عبادي فاتقون ثم السابع من بعد
العشر ما يخرج من الحيوان فلا تحقرن الا وانتم تحبون
ان تلطفون ثم الثامن من بعد العشر حرم عليكم في دينكم
النظر بعضكم الى كتاب بعض الا من اذن او علم انه يرضى
لعلكم تستحيون ثم تتأدبون ثم التاسع من بعد العشر
فرض عليكم في دينكم ان تجيبون من يكلمكم بقول يدل على لا
او بلى ومثل ذلك في كتبكم اذا يكتب احد الى احد كتابا فرض
عليه ان يكتبن جوابه بانه اذا استطاع والا اثر عنده
ومن يرد كتابا او يضيعه او يقدر ان يوصل الى احد ولا
يوصل لم يكن عند الله من العابدين

الواحد السابع باالله

بسم الله الامنع الاقدس

انني انا الله لا اله الا انا الاعدل الاعدل قل ولتحددن
البيان ثم كل كتبكم اذا افضى عدد اسم الله لمن يقدر وعدد
اسم الواو والباء لمن لا يقدر لعلكم شئون الاخرة تدركون اذا يمكن
الثاني خير والا الاول حينئذ وان لم يجد مثل خطه فلا بغيره
ويجد ما عنده الاصل تنفقون او في الماء العذب تسترون
ولتطرزن كتبكم من اول الابجد الى ذكر الابد لعلكم تشكرون
ذلك واحد الاول ثم انتم في الثاني لله ربكم تعملون

كل ما تعملون ان تعملن لمن نظهره بالصدق انتم لله
عاملون والا لو تعملن كل خير انتم في النار ولم يكن لله ولو
انتم لله تقصدون ثم الثالث دينكم حين ما تستطيعون
لتردون وانتم من كل واحد كتاب اثبات لمن نظهره بعضكم
الى بعض تكتبون لعلكم يوم ظهوره مما تكتبون لتعملون ثم
الرابع انتم في كل حول شهرا باسم الله تخلصون لعلكم
يوم ظهور الحق اياه تجيبون ولا يخرج عن افواهكم الا
اسم واحد وان نسيتم وكلمتم بدونه لا جناح عليكم قل كل
لله وكل على الله يدلون ثم الخامس حين ظهور الله انا
حضر من نفس ينقطع عند العمل الا بامر ان يا عبادي فاتقون
فانه لو يجعل ما على الارض نبيا ليكونن انبياء عند الله ولكن
لا يحصى الا من يشاء والله عليم حكيم ثم السادس فلا
تحملن اسباب الحرب بينكم ولا تلبسن ما يخاف به
الصبايا لعلكم من نظهره بالحق لا تحزنون ثم السابع ان
ادركتم ما نظهره انتم من فضل الله تسئلون ليمن عليكم
باستوائه على سرائركم فان ذلك عز ممتنع منيع ان تشرب
كاسها عندكم اعظم من ان تشربن كل نفس ماء وجوده ان يا
عبادي تدركون ثم الثامن في كل شهر واحدا من واحد تذكر اسم ربكم
الله اعظم تملئون على احسن خط وان تمضي عنكم تقضي ورائكم
لعلكم

لعلكم يوم ظهور الله بالواحد الاول تؤمنون ثم لتكثرون
ثم التاسع من يبعث في ذلك الدين من الملك يبني بيتا لله
على ابواب خمسة ثم سبعين ثم في تلقائه على ابواب تسعين
لمن نظهره ليشهدن الطين من عنده على ان الملك لله لئن يشهد
عما يحمل قدرها يشهد الطين من عنده ان يا عبادي فاتقون
ثم العاشر فلتحرزن ذرياتكم بهيكل عز منير من اسم الله عدد المستغاث
لعلكم يوم القيمة بذلك الاسم لتنجون ثم الواحد من بعد العشر
انتم على الكرسي تتحركون وتخطبون ايام العز والحزن ثم اياي
فاتقون ثم الثاني من بعد العشر ان عملتم لمن نظهره فلا تبطلن
اعمالكم بان تشركن بالله وانتم لا تعلمون ثم الثالث من بعد العشر
ان تملكن من نفس الله تسعة عشر ابرة بازوه خير لكم من كل فضل ان انتم
قد رايات الله تعلمون ما خلق الله شيئا اعز من هذا ان انتم
الى سر الامر تنظرون ثم الرابع من بعد العشر حرم عليكم في دينه ان
تتوبن عند احد الا عند من نظهره اوما اذن ولكنكم تستغفرون الله
ربكم السلطان ثم اليه لتتوبون ثم الخامس من بعد العشر انتم
عند باب مدينة من نظهره الله تسجدون مثل ذلك ما قد ظهر
لعلكم اياي تتقون ان لم تخافون ثم السادس من بعد العشر
نزلت على ملك يوم الظهور ان يكتب ما ينزل من عند النقطة
ويعرضن على العلماء ليظهر عجزهم على من على الارض ولا يعمل

على ارضه من لم يؤمن به ومثل ذلك قبل ان يظهر فى البيان
الا الذين هم يتحيرون فى ملكهم قل ان يا عبادى اياى فاتقون

ثم السابع من بعد العشر فلتقولن يوم الجمعة تلقاء الشمس
تلك الاية لعلكم يوم القيمة بين يدى شمس الحقيقة لتقولون
انما البهآء من عند الله عليك يا ايتها الشمس الطالعة فاشهدى على
ما قد شهد الله على نفسه انه لا اله الا هو العزيز المحبوب ثم الثامن

من بعد العشر من يحبس احدا يحرم عليه ان واحد وان يضرب كتب عليه
تسعة عشر مثقالا من ذهب فى كل شهر وان ينعقد من مآء
يجب على الشهداء نفيه ولو يقبل عنه من ايمان ان يا عبادى
فاتقون ومن يحزن نفسا متعمدا لشىء كتب عليه تسعة عشر مثقال
من ذهب دية ان يقدر والا من فضة الا ان اذن ومن نسى
يستغفر الله ربه تسعة عشر مرة قل ان يا عبادى فاتقون ثم التاسع

من بعد العشر رفع عنكم الصلوة كلهن الا من زوال الى زوال
تسعة عشر ركعة واحدا واحدا بقيام وقنوت وقعود لعلكم يوم
القيمة بين يدى الله تقومون ثم تسجدون ثم تقنتون وتقعدون
وكانت فى امثلتكم من حروف الواحد ايه الله ربكم لعلكم بذلك
تنجون ثم اياى فاتقون   ولله تسجدون

الواحد الثامن ياهو

بســـــم الله الامنع الاقدس

امنى

انى انا الله لا اله الا انا الاظهر الاظهر ان انظروا الكتاب
ما كنا عليه لتشاهدون ان كل عمل ما نظهرنه لاعظم عند الله
من كل ما انتم لتسبحون قل انه كمثل شمس لن تقترن بالكواكب ان
يا عبادى اياه تتقون ذلك الواحد الاول الثانى قل انكم ان استطعتم
تسعة عشر ورقا من القرطاس الاعلى ثم عدد الواحد من العقيق
فى الخاتم لانفسكم ان استطعتم لتعدون قل لا يورثن البيت
الا ابيه وامه وذريته وزوجته واخيه واخته ومن علمه بعد ما
يعرف لنفسه من ماله ما يعز به بعد موته وانتم اذا سمعتم
موت نفس لله تحضرن ثم عن مجالسكم لا تقومون

ثم الثالث انتم يوم القيمة اذا سمعتم حكم كل شىء هالك الا وجه ذكر اسم
ربك ذو السلطنة والاقتدار تحضرن بين يدى الله ثم
بين ايدى الحى تستغفرون الله ربكم الرحمن ثم الى الله تتوبون
وان لم تستطيعن فلتسئلن من فضل الله فى كتبكم
وان تردن كلمة عفو من الله خير من كل فضل ان انتم
تعلمون ثم الرابع كل خير انتم لتحصون اعلاه لمن نظهره
ثم ادناه لمن يؤمن به ثم اوسطه لمن يدل على النقطة
انتم الحروف الحى تنظرون ثم الخامس انتم ان استطعتم
ثلث الماس واربع لعل وست زمرد وست ياقوت يوم
الظهور الى حروف الواحد بالامر توصلون ولتجعلن بهاء

كل كبهاء واحد الاول لعلكم بالله تؤمنون ثم السادس
فلتلطفن ابدانكم فى كل اربعة يوم عن كل ما انتم تستطيعون
لتلطفون ولتنظرن فى المرات بالليل والنهار لعلكم تشكرون
ثم السابع انتم فلتصلين فى السماء وهن فى لباسهن ولا
جناح عليهن فى ظهور شعرهن وابدانهن عند ان واجهن
حين ما يصلين وانتم تاخذون شعر وجوهكم ليهوى ويحلى
عما يحبين فى ابدانكم لعلكم فى ايام الله تشكرون قل انما
القبلة من يظهره الله متى ينقلب ينقلب الى ان يستقر
ثم من قبل مثل من بعد تعلمون قل اينما تولوا فثم وجه الله
انتم الى الله تنظرون ثم الثامن من يدرك يوم القيمة فليكتب
ما يكسب من خير ودونه لعلكم الى قيمة الاخرى تعلمون
ثم التاسع من دخل فى طائفة حل له النظر والكلام
وبعضهم الى بعضهن
بعضهن الى بعض ان يا عبادى فاتقون ثم تتقون
وان دون ذلك على ما يتم بينهما قل فوق ثمانية وعشرين
كلمة تتقون الا وانتم لا تستغنون ثم العاشر انتم بالخلال
والسواك بعد ما تفرغون من رزقكم افواهكم تلطفون ثم لتردون
ثم وجوهكم وايديكم من حد الكف تغسلون ان تريدون
ان تصلون ثم بمنديل تلطفن وجوهكم وايديكم وان فى بيت
الحى تحفظن ما يتم كل ربع بمنديل لعلكم دون ما تحبون
لا تشهدون

لا تشهدون ولتوضئن على هيكل التوحيد بماء طيب مثل
ورد لعلكم بين يدى الله يوم القيمة بماء الورد والعطر تدخلون
وان ربكم لن يغير عملكم وانتم ان تقرئن البسملة خمسة
مرة لتكفيكم عن وضوئكم اذا انتم الماء لا تجدون او يصعب
بامر عليكم لعلكم تشكرون قل فى كل ظهور تبدل كينونات
النار بالنور وكيف واعمالكم من عندكم الى نقطة الامر
تنظرون وقد عفى عنكم ما تشهدون فى الرؤيا وانتم
بانفسكم عن انفسكم تشتمون ولكنكم تعرفون قدر
ذلك الماء فانه يكن سبب خلق نفس شبه الله انتم
فى مكمن عز لتحفظون لعلكم من ثمرات انفسكم دين الله
تنصرون وانتم اذا وجدتم ذلك الماء باختياركم توضئون
ثم لتحشرون ولتقولن تسعة عشر مرة سبحانك اللهم
ان لا اله الا انت انى كنت من المسبحين وان تغيبن
فى الماء يقضى عنكم ذلك بعد ان توضئتم ومثل ذلك
ان تغسلن راسكم وبطنكم وايديكم وارجلكم وانتم فى حين
العمل تحدون وانما النساء حين ما يجدن الدم ليس
عليهن صلوة ولا صوم ولا قضاء لهما الا وان يتوضأن
ثم ليسبحن خمس وتسعين مرة من زوال الى زوال يقولن
سبحان الله ذى الطلعة والجمال وانتم وهن فى الاسفار

بعد ما تنزلن وتسترحن مكان كل صلوة تسجدن
مرة واحدة ثم فيها لتسبحن ثم تقعدون على هيكل التوحيد
وثمانية عشر تسبحون الله ثم تقومون كل ذلك لعلكم في دين الله
تشكرون وانتم ان استطعتم خمس مرة بماء اموالكم تطهر ثم في
خمس حرير او قطن تكفنون بعد ما تجعلن الخاتم في يده موهبة
للاحياء وهم لعلكم بمن نظهره يوم القيمة تؤمنون وان في
منتهى الحر بماء تحبون لانفسكم اموالكم به تغسلون بارد في
انقلابكم في البرد بماء الحر وما بينهما بما تحبون لانفسكم
ثم ماء ورد او شبهه كل بدن الميت ان تستطيعن لتوصلن
ثم بمنتهى السكون والحب تنقلبونه ثم في كل بعد عشر يوما
انتم اموالكم لتزورون او اقرب من ذلك في كل يوم اذا خف
عليكم وانتم اذا استطعتم تسعة عشر يوما وليلة عن قربه
احدا لا تبعدون لتتلوا ايات الله وانتم المصباح عنده
توقدون ثم الثاني من بعد العشر قد شهدت حين الضرب
كل الحزن فلا تحزنن فان هنالك كل شيء ليستجيبن بك ومن
اكتسبوا لو علموا الك عليك ما اكتسبوا وسيرجعون ثم
ليستغفرون قل من يكن على تلك الارض الحمراء وحولها ستة
ستين ثم بعدها ان مضى من عمره تسعة وعشر من سنة عليهم ان
يحضروا امحل الضرب في كل سنة مرة ثم بعد تسعة عشر يوما
هنالك

هنالك لتخلصون وعلى محل الضرب خمسة ركعة
صلوة لتصلون ومن لم يستطيع في بيته تسعة عشر يوما
يخلص لله ربه ومن لم يكن في ذلك الحد يعفى عنه بفضله
وان احكم على من على الارض من يقدر ان يؤد ان يا عباد الله
تتقون ثم الثالث من بعد العشر انتم على النقطة
في اوليها واخرها خمس وتسعين مرة في صلوتها تعظمون
ولتصلين كلكم مرة واحدة ولكنكم فرادى تقصدون
ثم الرابع من بعد العشر انتم ان تعلمن البيان من اية
بالليل والنهار ما تحبون لتقرؤن والا فلتذكرن الله تسعما
مرة ان انتم في روح والا ما انتم تروحون ثم الخامس من
بعد العشر فرض على كل نفس ان تستبقى من نفسه من بعض فلتقرن
بينهما بعد ما قضى احدى عشر سنة ومن يقدر ولا يقرب
يحبط عمله وان يمنع احدهما الاخر عن الثمرة يحتادن
الى ان يظهر ولا يحل الاقتران ان لم يكن في البيان وان
يدخل من احد يحرم على الاخر لما يملك من عنده الا وان
يرجع ذلك بعد ان يرفع امر من نظهره بالحق او ما قد ظهر
بالعدل وقبل ذلك فلتقترن لعلكم بذلك امر الله ترفعون
ثم السادس من بعد العشر ان هذا من عدل الله من كلها
مائة مثقال من ذهب من كل شيء بها تسعة عشر مثقال لله

اذا انقضی علیه حول ولم ینقص عن اصله تبلغنه الی
من نظهره لتؤدین کل واحد من حروف الواحد مثقالا الا
الواحد الاول فان له مثقالین وان قبل ما یظهر من یظهره
فی حیاتهم وان بعد موتهم یرجع الی ذی رباهم ان تکن لهم والا ما ابقیته
من عند الله کل معلون ذلک ان یملک من نفس وزاد علی
رزقه وان یحسب بعد الموت کل ما ملک ثم یأمر به
یعدل کل حول یقبل عند الاعین الظهور فانکم انتم
لا تعملون ثم السابع من بعد العشر اذا ابلغ بهاء
المثقال الذهب والفضة عند کل نفس عدد الحروف
ثم الهاء ینزل منه سدس لله وقد عفی عمن
یملک الا عدد لله لیؤدین الفقراء من بعدهم ومن یضطر
فی امر ومن یستقرض او یضمن او یمنع عن کسبه او
یحتاج فی السبیل وهم انفسهم بانفسهم یحسبون
قل انما الاقرب ذی رباهم وما وجب علیه امرهم ثم
اولی قرابتهم ان یا اولی الغناء انتم وکلاء من عند الله
فلتنظرن فی ملک الله ثم المساکین من بعدهم لتغننون
ولا یحل السؤال ومن سئل حرم علیه العطاء
وان علی کل ان یکسب بامر ومن لا یقدر انتم
یا مظاهر الغناء من الیهم لتبلغون وقد فرض علیکم
العلم

العلم بما فی دینکم لئلا تضطر نفسا بشیء ان یا عبادی
فاتقون وان من ذلک عدد لله من کلیهما لله اذا
یکمل فی کل حول وفوق ذلک اذا یعدل ذلک تأخذه
النقطة فی اولیهما واخرتها وانتم ما بینهما الی تسعة عشر
من اولی طاعتها اذا امر لتبلغون کل واحد عدد الهاء بما
یقدر من عنده لاولی قرابته وعلیهم من انفسهم لانفسهم
ان هم کانوا موقنین ثم الثامن من بعد العشر
انتم فی کل حول شهر العلاء لله تصومون وقبل ان
یکمل المرء والمرأة احد عشر سنة من حین ما تنعقد
نطفته ان یریدون الی الزوال لیصومون اذ بعد ما یبلغ
الی اثنتی واربعین سنة یعفی عنه وما بینهما من الطلوع
الی الغروب تصومون لعلکم یوم الظهور فی ابواب النار
لا تدخلون وانتم ان تستطیعن قبل الطلوع وبعد
الغروب لتضیفون وان فیه تواصون عن نظهره
وانتم علیه لا تحکمون ولا تأکلون ولا تشربون ولا
تقتربون ثم بآیات الله تتلذذون ولا تغیرن
افواهکم حین ما تقرؤن ثم التاسع من بعد العشر
انتم اذ تسمعون ذکر النقطة لتصلون علیه ثم علی
حروف الحی لعلکم یوم الظهور بهم تهتدون واذا

بيد الذكر يكفيكم مرة واحدة وانتم ليلة الجمعة ثم

يومها تقولون سبحانك اللهم صل على ذات حروف

السبع ثم حروف الحق بالعزة والجلال ذلك لعلكم

يوم القيمة بما تقولون لترزقون لامثل يومئذ تصلون

على محمد ثم حروف الحي وانتم عن ظهورهم في احزهم

محتجبون لولا تصلون عليهم ولا تحزنونهم لترصون عنكم

ولكنكم لا تستحيون وتكسبون ما تكسبون ومن يصل

على من نظهره يصل الله عليه الف مرة ومثل ذلك ان

انتم على حروف الحي لتصلون

يا هو الواحد التاسع

بسم الله الامنع الاقدس

انني انا الله لا اله الا انا الاسلط الاسلط وان لي ملك

السموات والارض وما بينهما وما كان لي يرجع الملك

في اخرك واولك قل عن كل ارض لمن نظهره انتم يوم ظهوره

اليه لتردون ولو كان بيت انفسكم فانكم ان صبرتم

نجعل لكم نارا ان يا عبادي فاتقون وان بيوت الملوك

له ومن يصلح منها فعليه ان يصدق الى المساكين مثقال

فضة الا وانتم من شهداء البيان في غروب الشمس تاذنون

ليسكن فيها من يؤذن حينئذ او يومئذ قل انتم في مجالس العز

مكان

مكان تسعة عشر نفس تخلون لعلكم يوم الظهور عليهم لا تفقدون

ذلك اذا اوسع والا واحد يكفيكم لعلكم بذلك يوم الظهور

لتنجون لامثل يومئذ تقومون عند ذكري وانتم على تحكمون

ولا تستحيون ذلك واحد الاول ثم انتم في الثاني ان يا

اولى الطيب اتقوا الله ثم انتم بالالاء والنعماء التي خلصت

لله تداوون وانتم المرضى ان يا عبادي لتزورون

وان يكن عند احد خطا لم يكن لعدل فليكتبن الف بيت وليوصين

به فانا كنا اليه لناظرين ثم الثالث لله من كل ملك

بيت مرات لنفسه يكتب بين يديه ما يدل على لو تظهرنه

ربه ولو ينصرنه ليوصلن الله اليه كل خير قل انك خلقت

لينفعهم الله عنه بكل ما يمكن من عنده ولن يضير

لذلك ولا بد ان تمنت فابوت ذكرك الى يوم القيمة بين العالمين

ثم الرابع انتم حين روحكم في سركم بذكر الله تتلذذون ولكنكم

ان تتلذذون بما يسطع من نظهره لاعظم عند الله اذ ما انتم به

تتلذذون قد علت في افئدتكم باية من قبل ظهوره بلساني

قل ان يا كل شيء فيه تتقون ثم الخامس كتب على كل نفس ان تختم

النقطة تسعة عشر يوما في ظهورها ويرفع عنكم اذا عفى

قل ذلك خير لا عمال ان تستطيعون ان تذكرون

ثم السادس انتم قدام طائفة نظهر منها النقطة

لا تفقدون ان كانوا مؤمنين قل اولئك خير من على

الارض لو علم الله خيرا منهم في الايمان ليظهره منهم
انتم الى ابيه وامه وما كان محرم ومن امن من اولى قرابته
من الله تسئلون   ان انتم تحسنن بكل نفس لعلكم تذكرون
هذا قبل ان يظهر وبعد ذلك انتم ستذكرون وتعلمون
عليك ان يا بهاء الله ثم اولى قرابتك ذكر الله وثناء كل شيء
في كل حين وقبل حين وبعد حين ثم السابع انتم عمن لم يكن لي
تحذرون ولا تبيعن ولا تشترن ما لا يحبه الله فانه حرم عليكم
ولا تستعملن ذلك انتم في ذلك الدين عن كل كره تستطيعون
تملكون
لتبعدون ثم الثامن انتم الدعاء ثم المسكوكات وفوقها لا
ولا تبيعون ولا تشترون ولا تستعملون الا عبا انتم تحبون ان
تصنعون ثم التاسع انتم بالجماعة لا تصلون ولكنكم تحضرن
المساجد وانتم على الكرسي بما يحبه الله تذكرون وتوعظون
الا في صلوة الميت فانكم حين الاجتماع تصلون ولكن فرادى
تقصدون ثم العاشر انتم ان استطعتم كل اثار النقطة
تملكون ولو كان حاويا فان الرزق ينزل على من عليكم مثل الغيث
قل ان يا عبادي خير التجارة هذا ان انتم عمن تظهره توصون انتم
خلون
انفسكم لتطهرن من دون حروف العليين لعلكم في حقايقها الا الله
ولتوقنن ان لا تكونن منهم ومن يقدر ان لا يذكر الا الخير فله
ولكنكم الى ما نزل الله تنظرون   وقد نزل فيه ما نزل الى حينئذ
ثم الالف

ثم الالف والياء من نفسي اذا انشاء من بعد فيما يعدل
عدد كل شيء لو شاء الله لتشهدون ثم الحادي من بعد العشر
لا تبيعون عناصر الرباع ولا تشترون ثم الثاني من بعد العشر
لم تبطل صلوتكم بشعر الحيوان ولا ما لا ينفخ الروح فيه انتم في
دين الله تشكون ثم الثالث من بعد العشر انتم ابدا كتابا
ان تكمل
لا تحرقون ثم الرابع من بعد العشر انتم كل اسبابكم من بعد
تسعة عشر سنة ان تستطيعون لتجددون ثم الخامس من بعد
العشر فلتكتبن ذكر البيان كل صنايعكم لعلكم في ظهور حقيقته
ان تبقون في دينكم بغير حق بين يدي شجرة الاولى لا تذكرون
بعد
ثم السادس من بعد العشر لا تضربن احدا ابدا ثم السابع من
العشر فلتضيفن في تسعة عشر يوما تسعة عشر نفسا
ولو انتم ماء الواحد لتؤتون وان لا تستطيعن الى عدد
الواحد لتبلغون ثم الثامن من بعد العشر انتم لا تخرقون
لباسكم ولا تضربون على ابدانكم حين ما يموت منكم من احد ابدا
ابدا ثم التاسع من بعد العشر انتم حين ما تركبون حوت البحر
او النهر لتقولون بسم الله المهيمن القيوم ثم كل ما
كان عليه   الفلك   تاكلون

الواحد العاشر

بسم الله الامنع الاقدس

انني انا الله لا اله الا انا الاكمل الاكمل قد نزلت في الواحد العاشر
ان اشهد انه لا اله الا انا المهيمن القيوم **قل الاول** فلا تحترزن
عن الكلب وغيره وان تمسكم شعر رطب منه الا وانتم تحبون
ان تتطهرون **قل في الثاني** ان الله قد اذن للذين امنوا في البيان
عن الحروف والحروفات ان ينظرن اليهن وهن ان ينظرن
اليهم ان اشاقوا ويشاقن من غير ان يشهدوا ويشهدن مما
يحب الله في نظرهم ونظرهن والله يريد ان يخلق بينكم وبينهن
ما انتم في الرضوان تحابون **وانّ في الثالث** ما انتم عن ملك الله
تورثون فلتقسمن بما قد قسمنا بينكم لعلكم انتم بما قد اردنا في
اعدادها يوم ظهور الله انفسكم فيها لا تختلفون لتؤمنن بمن يظهره الله
ثم باياته تؤمنون قل ان ذرياتكم تورثن من كتاب الطاء انتم
بينهن بالعدل لتقسمون قل ما كتب الله عليهم عدد المقت
لعلهم يشكرون قل ما كتب الله على ازواجكم من كتاب الحاء
عدد التاء والهاء انتم بينهن بالعدل لتقسمون قل ما كتب الله
في الكتاب من كتاب الزاء لابيكم عدد التاء والكاف انتم بما
قد كتب الله لتحكمون قل ما تورثن امهاتكم من كتاب الواو عدد
الرفيع في الكتاب انتم بما قد قدر الله لتقدرون وان ما قد
كتب الله لاخوانكم عدد الشين من كتاب الهاء انتم بما قد كتب الله
لتبلغون وان ما قد كتب الله لاخواتكم عدد الواو والميم من كتاب

الدال انتم بما قد كتب الله لهن لتعدلون وان ما قد كتب الله
للذين يعلمونكم علم البيان من كتاب الجيم عدد القاف والفاء
بينهم بالعدل لتقدرون قل قد قسم الله ارثكم على درجات رباع
بعد ثلث بما قد قدر في الحروف تلك الدرجات قبل رباع ثلث
ذلك من مخزون العلم في كتاب الله لن يغير ولن يبدل انتم
في حيا كلكم تنظرون ثم يوم القيمة بما قد تجلى الله لكل الحروف
بالعدد الهاء بمن يظهره الله تؤمنون وتوقنون **قل انما الرابع**
جوهر الدين في بدنكم وعودكم ان تؤمنون بالله الذي لا اله
الا هو ثم بمن يظهره الله يوم القيمة في عودكم ثم بما نزل عليه
من كتاب ثم بمن اظهره الله باسم على قبل محمد ثم بما نزل الله عليه
من البيان من كل عند عاجزون ان ادركتم عودكم الى من يظهره الله
فان انتم بدنكم تدركون **قل انما الخامس** كل شيء يطلق عليه
اسم شيء قد ادخل في بحر الحل والطهر لنفسه بنفسه الا من لا
يؤمن بالبيان وما انتم في الكتاب عنه لتنهون فان ذلك ما
انتم كلفتم به لا يتغير ما هو عليه في نفسه وانتم عما قد امركم الله
ربكم لتسئلون فلتجتنبن عن كل ما انتم عنه تكرهون
قل انما السادس قد حرم الله عليكم في البيان الاذى ولو
كان بضرب يد على كتف ان يا عباد الله تتقون وان حتى ما تحبون
ان تتحاجون بالله لا تقل والبرهان على اكمل الحيوة تكتبون ولا تلكم ثم

على منتهى الادب لتقولون فانكم تلاقون الله ربكم يوم القيمة
عما تلاقون من يظهره الله ومن يكن له بابا للعالمين لعلكم لا تلاقون الله
ربكم وتكسبون عملا يحزن من يظهره الله وانتم لا تلتفتون ولا تتذكرون

قل اما السابع فليبلغن الى من يظهره الله كل نفس منكم بلور عظم
ممتنع منيع من عند نقطة البيان تؤتين بين يدى الله لتشهدون
بايديكم لا بايدى دونكم الا وانتم لا تستطيعون قل اما الثامن
فلا تسجدن الا على البلور منها من ذرات طين الاول والاخر ذكرا
من الله فى الكتاب لعلكم شيئ غير محبوب لا تشهدون وان
فى التاسع فليملكن من كل نفس من اسباب بلور ممتنع رفيع عدد
الواحد على قدر ما يتمكن وان ليستطع ولم يملك كتب عليه ان ينفق
تسعة عشر مثقالا من الذهب حدا فى كتاب الله لعلكم تتقون
وان فى العاشر فلا يصبرن الحروف بعد ما تقبض حروفا هن
الا تسعين يوما ولا الحروفات بعد ما تقبض حروفهن الا خمس
تسعين يوما حدا فى كتاب الله لعلكم تتقون لتشهدن ان
الملك لله وكل اليه ليرجعون وان صبروا فوق ما كتب الله عليهم
اوهن فوق ما كتب الله عليهن من بعد ما يستطيعن ويقدرن
او يستطيعون ويقدرون عليهم ان ينفقون تسعين مثقالا
من ذهب وعليهن ان ينفقن خمس وتسعين مثقالا من ذهب
ان يستطعن او يستطيعون ولا يعفى عنهم وعنهن والله ما اراد

لاحد

لاحد الا الحب والرضاء لعلكم انتم فى رضوان البيان
لتشكرون وان الحادى والعشر ان الذين ينشئون الكتاب يكتبون
فى اوله لا اله الا الله ثم فى اخره لا حجة الا على قبل محمد لعلكم انتم
لتستدلون يوم من يظهره الله مثل ذلك ثم به تهتدون وان
الثانى من بعد العشر ذرياتكم لم يكن عليه من حدود موتكم قبل
ان ينفخ فيهن الروح وبعد ما ينفخ ان تنزلن احياء فانتم حدود
حيوتكم فيهن لتراقبون وان ينزلن امواتا ترفع عنكم حدودكم
وصلوتكم عليهن ولا يقربوهن اباؤهن ولا امهاتهن لئلا يحزنا
وان لم يكن عنهما رحمة من الله وفضلا فى الكتاب لعلكم فى ايام الله
تصبرون وان الثالث من بعد العشر اذن فى البيان
ان تحملن انفسكم واحدا واحدا بان تختارن لانفسكم عدد الحى
لعلكم يوم القيمة بذلك الشان على الله ربكم تعرضون قل ان
النقطة اية شجرة الاولى ثم الحى اية حى الاول انتم فلتراقبن
انفسكم فى ذلك الشان لعلكم انتم يوم القيمة عن يظهره الله
تؤحى الاول لا تحتجبون وان من يظهره الله لو يظهر فى مقام
النقطة او الحى فانه لحق من عند الله لاريب فيه انا كل به مؤمنون
وان حى الاول ان يظهرون فى مقام الحى او النقطة فانهم
اسماء الاولى انا كل بهم مؤمنون واما الرابع من بعد العشر
كتب الله على ابائكم وامهاتكم ان يرزقانكم الى تسعة عشر سنة

تامّة وعليكم ان ترزقونهما الى اخر عمرهما ان لم يكونا من
من المستطيعين وعليهما ان يرزقانكم ان يستطيعان وانكم
انتم ما كنتم على الارض لمستطيعين ذلك وان يكونون كل على
حدود دينهم وان يحتجب احد منهم فانتم عنه لتعفون ومن يحتجب عن
حدود الله في ذلك فليلق منه في كل حول ان ينفق لتسعة عشر
مثقالا من ذهب في سبيل الله حدا في كتاب الله لعلكم تتقون
واما الخامس من بعد العشر لا تركبن البقر ولا تحملن عليه
من شيء ان انتم بالله واياته تؤمنون ولا تشربن لبن الحمير
ولا تحملن عليه ولا على حيوان غيره الا على دون طاقته ما قد
كتب الله لكم لعلكم تتقون ولا تركبن الحيوان الا وانتم بالالجام
والركاب لتركبون ولا تركبن ما لا تستطيعن ان تحفظن انفسكم
عليه فان الله قد نهيكم عن ذلك نهيا عظيما ولا تضربن
البيضة على شيء يضيع ما فيه قبل ان يطبخ هذا ما قد جعل الله
رزق نقطة الاولى في ايام القيمة من عنده لعلكم تشكرون
وان ما يظهر في البيضة من الدم عفي عنكم وان لطهر فلا تاكلوه لعلكم
شيء غير مكروه لا تشهدون ولا تركبن الفلك الا وانتم على
قدر عددكم تملكون ولا تجادلن فيه ولا تنازعن وانتم على مثل الروح
والريحان بعضكم ببعض لتسلكون كتب على الذين هم اولوا الامر
في الفلك ان تقدمون على انفسهم من فيه من الذين هم فيه
راكبون

فيه راكبون حتى ما يضطربن من في الفلك وانتم حينئذ لا
تقومون ولتجعلن مكان طهركم في مقعد لم يكن على مقعد يجانب
من يدخل فيه وانتم مثل ما تصنعون في الدبوستر في مقاعد اخرى
تصنعون ولا ترفعن طهركم في الفلك الا على قدر ما انتم
عليه لمستطيعون ورفع عن الذين هم وراء البحر ما قد كتب الله
لهم من سفر واجب انهم سفر البر لا يملكون واذن لهم ان
يتخذون لانفسهم اولياء عنهم ليحجون وليبلغون اليهم
ما يصرفون من مكانهم الى ماهم اليه لا يرجعون ان هم على
ذلك لمستطيعون والا عفي عنهم وعما كل يكسبون واما
السادس من بعد العشر كتب على كل ملك ارض في كل حول
مائة واربعين مثقالا من ذهب ثم على وزير الاعظم مائتين
وتسعين مثقالا ثم على الحاكم الاعظم مائة وستين مثقالا
ثم على العالم الاعظم مائتين وثمانين مثقالا ان يحزنون احزنوا
من يظهره الله ثم بايديهم حين ظهوره اليه ليبلغون اذ ما
في تلك القيمة مظهر بهم هؤلاء لعل الذين يبلغون في البيان
في مقاعدهم جزاء ما كسبوا من قبل بالحق يكسبون
ان يا هؤلاء ان لم تؤمنن بمن يظهره الله اياه لا تحزنون
فان في تلك القيمة هؤلاء لو امنوا بالنقطة الاولى لم يحزن
احد في البيان وكل الى قيمة الاخرى بالروح والريحان يسلكون

وإياهم فإن أنتم تحزنون فإنكم لا تشهدن عجز انفسكم

ولكنهم قد احتجبوا حتى استملكوا ما لا يحب الله في البيان
وانتم بمثلهم بنفسكم عن رحمة ربكم لا تبعدون انكم لا
تبلغون الى من يظهره الله ما كتب الله عليكم في الكتاب اياه
لا تحزنون ولا تشكون منهم حين ما تسمعون ولتحملن
انفسكم حكما بينه وبين الذين اوتوا البيان بان تعرضن
اياتهم على الذين اوتوا البيان ان تشهدن عجز انفسكم
ولا اياهم فان انتم اياه لا تحزنون ولو يظهر حكما في تلك
القيمة ليبين الحق على من على الارض كلها ولكن كل في
احكام دينهم ودنياهم بحكمه يرجعون ويحكمون ولكن
لا يظهرون في امر يثبت به دينهم ليشهد على عجزهم عن ايات
ربهم ليحزنون انفسهم بذلك الحكم وبالليل والنهار يتعبون
انفسهم واعمالهم ليحفظون ويحسبون انهم يحسنون انتم
ان يا اولي البيان بمثلهم لا تحتجبون والباب السابع من بعد العشر
ان يا اولي الحكم فلتأمرن من يتبعونكم ان لا يأخذن لباس احد
ولا ما عنده وان يأخذ يحرم عليهم وعليكم انعاجكم تسعة
عشر يوما وان امتنتم ليلن منكم من كتاب الله تسعة عشر
مثقالا من ذهب ان تردون الى شهداء البيان ليؤتين
من اخذ عنه لباسه او شيء مما عنده لعلكم تتقون وتأمرنكم من
يتبعونكم ان لا يعارضن احدا ابدا لعلكم يوم القيمة باصحاب من يظهره الله
لا تعترضون

لا تعترضون ولتأمرن كل ارض ان ينظمون بيوتها واسواقها
واماكنها وتميز كل صنف في مقعده عن الآخر حيث
لا يختلط اثنين منهم الا في مكانها وكل صنف كانوا في مكان
واحد على احسن نظم محبوب ولتأمرن ان يكون كل صنف
في دكان فان ذلك اقرب للنفع والتقوى ان انتم تشعرون
قل الباب الثامن من بعد العشر ولا تأمرن ان يؤخذ من احد
قدر شعر او ينقص عنه بعد ما اكمل الله خلق ظاهره
من شيء امرا في كتاب الله لعلكم انتم احدا لا تحزنون
ومن يأخذ من جسد احد من شيء او يغير لونه قدر شيء او
يغير لباسه او اراد ان يلبسه قد حرم الله عليه ان واجبه تسعة
عشر شهرا في كتاب الله وليلن منه حد وحد الله خمس وتسعين
واحد من ذهب لعلكم انتم تتقون ولا تأمرون ولا تفعلون
ولا ترضون فلا تظلمن على احد قدر خردل ان انتم بالله
واياته مؤمنون وان لم تكونن بالله واياته مؤمنين
فلتكسبن عملا لا يخرجكم من حياتكم فانكم مثل خلقكم كنتم
عند الله قطرة ماء بعد طين ولترجعن الى كف طين
فلتستحيين ولا ترضين لاحد دون ما ترضين لانفسكم
وانتم باعلى تدابير حياتكم في اموركم لتدبرون ولا تضيعن
خلق احد بعد ما قد اكمل الله خلقه لما تريدون من عز ايامه

معدودة فان كلها ينقطع عنكم وانتم من بعد موتكم في
النار تدخلون تتمنون كانكم ما خلقتم وما اكتسبتم وحزن
نفس من حزن وان تعقلون في حياتكم تتمنون ان انتم قليلا
ما تشعرون قل التاسع من بعد العشر ما امر الله من امر ولا
نزل من نهي الا لعز من يظهره الله اذ انهما رضكم امرا ونهي عزه
انتم عن الله لترضون وعن كليهما تنقطعون

الواحد الحادي عشر

بسم الله الامنع الاقدس

انني انا الله لا اله الا انا الاثبت الاثبت قد نزلت مقادير
كل شيء في عدد الباء من الواحد لعلكم تشكرون قل ان
في الواحد الحادي من بعد العشر انتم في الاول تشهدون
ان حلفتم بالله ثم بمن يظهره الله وانكم انتم بينكم وبين الله
صادقون لم يكن عليكم من شيء وعلى ما حلفتم لمن ان تردون
الكم وان تحتجبون فليلزمن منهم تسعة عشر مثقالا من ذهب
حدا في كتاب الله لعلكم تتقون وان انتم بينكم وبين الله ربكم
ان حلفتم وكنتم دون صادقين فليلزمن منكم من كتاب الله
تسعة عشر مثقالا من ذهب ان تردون الى ما تحلفون له
حدا في كتاب الله لعلكم بغير حق لا تحلفون قل الثاني
كل ذا املاك سيث في البيان ينبغي من سكان مملكته عدد

الكاف

الكاف والهاء من العلماء الذين هم ينبغي ان يكونن مطالع
الحروف في كتاب الله لعلهم يوم القيمة بمن يظهر الله
يؤمنون ويوقنون ودين الله ينصرون وليعرفن هؤلاء
كل الخلق من حدود مملكته لعلهم ضعفاء الخلق ينصرون
ثم عليهم يرحمون ثم بينهم وبين الله عن حدود دينهم لا يحتجبون
قل الثالث من يستهزئ مؤمنا او مؤمنة ليلزمنه عدد
الواحد من ذهب ثم من الفضة ثم من كلمة الاستغفار
خمس وتسعين مرة لعلكم تتقون ولا تستهزئون لم يرد
الى من استهزئ ان يقدر وان لم يقدر يرجع عنه الذهب و
الفضة وليلزمنه الاستغفار وان لم يكن ذا لسان و استهزئ
باشاراته فيختارن لنفسه من يستغفرن عنه ان يا عباد الله
تتقون قل الرابع انما البيان ومن فيه حي سواء كان من
نوره او ناره اليوم من يظهره الله بالاحياء فيها تقدرون
ثم لتنبئون ثم لتستحكمون قل انما النار ما يحتجب
عن حدود ما نزل في البيان والنور من يراقبن حدود الله هذا
في نفس البيان لا في الذين ما دخلوا فيه ان يا كل شيء تتقون
قل الخامس من يدخل في البيان فلا تحزنوه في دينه وان يردنه
فليلزمن منكم تسعة عشر مثقالا من ذهب ان تبلغون الى ما يريد عنه
حدا في كتاب الله لعلكم انتم احدا في البيان لا تحزنون وان

شهدنّ علی احد ملا اذن الله له فی البیان ذلک قد عصی الله
ربه ولم یخرج عن اصل دینه وان علی قدر ما احببت لیوصلن
الیه النار انتم بکلام حسن جمیل هو کلمة لتنبؤن و تذکرون
قل السادس من ینتظر ظهور من یظهره الله بغیر معرفة الله ور صنائه
فی معرفة نفسه ور صنائه فاولئک ما استدرکوا من البیان
من حرف وما کانوا عند الله لمؤمنین ولتبلغن کتاب کل شیء
الی کل نفس ولو کان احدا ممن بقی من بدیع الاول ذکرا من عند الله
الی کل العالمین ولتستغفرن الله الذی لا اله الا هو المهیمن القیوم
ثم لتتوبن الیه لعلکم ترحمون قل السابع نهی عنکم فی البیان
ان لا تملکن فوق عدد الواحد من کتاب وان تملکن فلیلزمنکم
تسعة عشر مثقالا من ذهب حدا فی کتاب الله لعلکم تتقون
قل الاول نفس البیان ثم الحی ما النشیء فی البیان من علوم
ملی منکم فی دینکم مثل النحو والصرف والحروف والاعداد الحروف
وما انتم تکتشون فی دین الله باعلی سبل النظم لتنظمون
فلا تکشن الا جواهر العلم والحکمة وانتم عن زخارفها تحتجبون
کل ذلک لان لا یحضر بین یدی من یظهره الله الا نفس البیان
وما النشیء فی البیان من عدد الحی من الذینهم قد لجئوا الی
ذروة العلم والتقی وهم کانوا فی دین الله مخلصین قل الثامن
فلا تفرقن بین الحروف الا ان تجمعن فی اوعیة لطیفة
اوفی

اوفی مندیل لطیف وان ما انتم به تحرزون عنه هذا
وانتم کل الحروف علی مقاعد موضوعة لتضعون لتوافقن
ارواحهن لعلکم انتم بارواحهن ما فی الملیین تحسنون وعن
دونهم تحتجبون ولتجمعن ارواح التی تتعلق بها فی انفسکم لعلکم
لا تتشعبون بما انتم تحزنون الا بما انتم ترضون وتشکرون
وکل من علیک من حروف فعلیه ان یحفظه فی مقام عز محبوب ولن
یکن فی حجرة عبادة فعلی کل واحد ان یحفظ ما لهم من کل حرف
مکتوب سواء یجعلون فی محل واحد او مقاعد مختلفة
اذن الله لکم لعلکم فی امر لا تصعبون قل التاسع فلا تجلسن
فی مقاعد العز الا فی حولها وان جلستم فیلزمنکم تسعة عشر
مثقالا من ذهب الا وانتم تجبرون فعلی من یجبرنکم یلزمن
علیه من کتاب الله لعلکم عن حدود الله لا تخرجون واذن لکم
فی بیوتکم عندما یجلس اهلکم عندکم فانکم لا تستطیعون فی
حولها المجرات تجلسون الا وانتم فی مکان واحد بالحب تقعدون
وان فی مقاعد الحزن رفع عنکم لعلکم علی ادلاء الله تحزنون
وان ما ینزل علی احد فعلیه ان تحرز بدع عن اصنیا وان یوتینه
المکان بنفسه والذینهم فی حوله وان یحتجبون فعلی کلهم اجمعین
ان یقولون انا لنستغفرن الله الذی له الاسماء الحسنی عن کل شیء
وانا کل الیه لتائبون قل العاشر اذن فی البیان ان یکون

كل ما نزل فيه عربيا عند الذين يستطيعون ان يفهمون
وان يفسرن احدا فارسيا اذن من الكتاب للذينهم كلمات
البيان لا يدركون ولا تفسرن الا بالحق ولا تجعلن الفارسي
عربيا الا بالحق ولتملكن كلكم اجمعون بيان عربي محبوب و
بيان فارسي للذينهم لا يستطيعون ما نزل الله يدركون
وان على ما نزل عند الشهداء انتم كاعينكم تحفظون ثم
الى من يظهره الله لتبلغون واذن لكم ان تجعلن من كتب الواحد
ذلك الثلث على ما نزل واحد ثم كل عربيا ثم كل عجميا ذكرا
من الله لعلكم بكل ما نزل الله في الكتاب لتحيطون بظاهره علما
ثم به تعملون **قل الحادي من بعد العشر** لا تقدمون على من يظهره الله
ولا على الاول سواء يظهرون في اعلى الخلق او ادناهم فانهم
عند الله متعاليون ومن يتقدم عليهم فليؤدين من كتاب الله تسعة
عشر مثقالا من الذهب حدا في كتاب الله لعلكم تتقون **قل الثاني
من بعد العشر** انتم ان يا ذلك الخلق ادلاء امر الله فكل ما تشهدون
على احد بان يريدن من شيء ان تستطيعون فلتستجيبون
فان الله ليستجيبنهم بما قد امركم وحتم عليكم بطلب احد كتب
عليكم ان تقضون وان احتجبتم فلتستغفرن الله ربكم تسعة عشر
مرة وان احتجبتم عن استغفاركم فليؤدن منكم تسعة عشر مثقالا
من ذهب حدا في كتاب الله لعلكم ثم تتقون انفسكم و[illegible]

كل

كل ما يحب من نفس في دينكم فلتجيبنها وحدود دينكم
فلتقضين لها فضلا من الله عليهم لعلكم انفسكم مظاهر
ما يحب الله عباده تظهرون **قل الثالث من بعد العشر**
ان يبعث ملكا في البيان كتب عليه ان يملكن لنفسه ما
يحملن على راسه مما يكن عليه خمس وتسعين عددا مما لم
يكن له عدل ولا شبه ولا كفو ولا قرين ولا مثال ولو يخرج عن
عدد الهاء ظهورات اسمائه عزا من الله عليه الى يوم القيمة
يومئذ كل ما صنع في ذلك في البيان فلتقدون عندا قدام
من يظهره الله ثم بين يدي الله لتسجدون ان تفتخرون
بذلك ان يا اولي الملك والا والله غني عن العالمين **قل الرابع
من بعد العشر** فلتجعلن من اول الليل الى اخر نهاركم خمس قسمة
ثم عند كل قسمة لتؤذنون فلتبدئن باول الليل ثم في الاول
تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد الله اعظم لتقولون
ثم في الثاني تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد الله اعلم
تقولون ثم في الثالث تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد
الواحد الله احكم تقولون ثم في الرابع تسعة عشر مرة لا اله
الا الله ثم عدد الواحد الله املك تقولون ثم في الخامس
تسعة عشر مرة لا اله الا الله ثم عدد الواحد الله اسلط تقولون
وكتب عليكم ان تؤذنون في مكان يسمع من حولكم واذا

انقطع الصوت عن نفس فليلزمنه ان يباعن الى المؤذن

فى كل يوم وليلة تسعة عشر مثقالا من الفضة الابيض الاعلى

لعلكم تم امنتون انفسكم وعن ذكر الله لا تحتجبون ومن يكن بعدا

لو يكن عليه من شئ وان يكن دون ذلك فليكونن فى مكان

يسمع الصوت ولكم عليكم ان تخرجون من حجراتكم تسمعون

الصوت بل على علكم عما يوصل الى بيوتكم صوت المؤذن ليكفينكم

فى كتاب الله وان كبر على المؤذن فليقولن مرة شهد الله انه

لا اله الا هو وان من يظهره الله لحق من عند الله كل بامر الله

من عنده يخلقون وانا كل عما نزل الله عليه لمؤمنون

ذلك من فضل الله عليهم فى ايام بردهم وحين ما لا يستطيعون

ان يطولون قل الخامس من بعد العشر ان نسيتم امرا فى صلوتكم

فلتقضون ماقد قضى عليكم لا كل اعمالكم ومثل ذلك فى غير

صلوتكم انتم باجزاء قبل ذلك ثم بعد ذلك لا تلتفتون وبنفس

ماقد قضى تنظرون وتقضون كتب على الذين اوتوا البيان

ان يحيط علم انفسهم عما على الارض من كل ملك وبنية وكتابه

وحد ملكه وعدة جنده وبهاء ماعنده وما يكن عنده مما لم يكن

لمن عدل ليوم كل الله على الله ربهم يحصون قل السادس من بعد

العشر فلا تقتلن نفسا ولا تقطعن شيئا عن نفس ابدا ان انتم

بالله واياته تؤمنون ومن يامر ذلك او يفعل او يقيد ان يمنع

ولم يمنع

ولم يمنع او يرضى فليلزمنه من كتاب الله احدى عشر الف

مثقال من ذهب ان يؤدن الى من يورث عمن قتل وليحرمن

عليه كل قرينه تسعة عشر سنة ودليل فى كتاب الله ان كينونيته

قد خلقت على غير محبة الله ورضائه ويدخل النار من بعد موته

ولا يغفر الله له ابدا ولكن ان يتبع تلك الحدود يخفف عنه

ماقدر له فلتتقن الله ثم تتقون ومن يقتل احدا بغير ما اراد

فلم يكن عليه من شئ الا وان يرضين من نفس وراث ما قتل

وليعذرن عنهم وليكونن عند الله رب لمن المستغفرين

وان مثله كمثل قضايا يقع على نفس فلتتقن الله ان يا كل نفس

ثم تتقون وان الذين قتلوا فى ارض الصاد ان امنوا بالله

واياته ان ياخذوا ديات ما قتلوا عن وراث من قتل بحدود

ماقدر من قبل لعلكم فى دين الله تتقون ومن بعد لا تقربون

قل السابع من بعد العشر ومن يامر ان يخرج احدا من بيته او

مدينته او قريته او ملك سلطانه فليحرمن عليه تسعة

عشر شهرا فليلزمنه تسعة عشر مثقالا من ذهب ان يؤدن اليه

حدا فى كتاب الله لعلكم تتقون قل الثامن من بعد العشر من يحزن

مسكوا ايرفع عنه شعوره فليلزمنه فى كتاب الله حتى وتسعين

مثقالا من ذهب ولا تشفين مرضاكم عسكوا ابدا ان انتم بالله

واياته مؤمنون قل التاسع من بعد العشر ومن يكتب حرفا

زوج

على من يظهره الله او بغير ما نزل في البيان قبل ظهوره فليلزم منه
من كتاب الله تسعة عشر مثقالا من ذهب ولا اذن الله احد
ان يأخذن عنه ذلك ولا ان يسئلن عنه عن ذلك الحد فليلزمن
على نفسه مثل ذلك عما قد سئل بعد ما لا اذن الله لهم ان يسئل
فليتقن الله ان لا تكتبن حرفا على من يظهره الله ولا بغير حدود
ما نزل الله قبل ظهور الحق ولا تحكمن بعد الظهور مثل قبل الظهور
وتحسبون انكم محسنون وان لا تكتبن للحق فلا تكتبن على الحق
من شيء هذا ما وصيكم الله لعلكم تتقون وان لا تضيعن من
يظهره الله عما تكتبون له فلا تحزن يومئذ عما يكتب عليه فليتقن الله
حق التقى لعلكم يوم القيمة عند الله لتنجون





